

دولت نادرشاه افشار

@yehbaghalketab

ک.ز. اشرفیان
م.ر. آرونوا

ترجمہ : حمید امین

دولت نادرشاه افشار



@yehbaghalketab



انتشارات شبگیر، خیابان شاهرخا، خیابان فرودین

پوزش از خوانندگان

يك سطر افتادگی صفحه ۲۹ سطر ۹

هیزدهم گواهی می‌دهد. گذشته از اینها در یادداشت های لرخ اخبار
کرانهائی درباره

@yehbaghalketab

@yehbaghalketab

در متن کتاب، هر جا که از آذربایجان به عنوان يك «ایالت» یا «خان نشین» یا... مستقل نام برده شده، و ضمناً آنچه در مورد سیاست مالیاتی نادر و ظلم و ستم مأمورین حکومتی به کشاورزان آمده، مطلقاً نظر نویسندگان کتاب بوده و هیچگونه ارتباطی به مترجم این کتاب ندارد.

دولت نادرشاه افشار

@yehbaghalketab

م. ر. آرونوا - ک. ز. اشرافیان

دولت نادر شاه افشار

ترجمه : حمید امین

@yehbaghalketab

چاپ اول : دانشکده علوم اجتماعی

چاپ دوم : انتشارات شبگیر

دولت نادرشاه افشار

نوشته ی / م . ر . آرونو / ک . ز . اشرافیان

ترجمه : حمید امین

چاپ دوم : دی ماه ۱۳۴۶

چاپ افست ، چاپخانه فاروس ایران

انتشارات شبگیر ، ناهرسا ، حیابان فروردین

یک	سرستخ مترجم
سی	درباره مؤلفان
سی و سه	پیشگفتار
۱	فصل اول : نگاهی به منابع کتاب
۱۶	منابع قفقازی
۲۱	منابع روسی (مطالب چاپ نشده)
۲۶	منابع روسی (مطالب چاپ شده)
۲۹	منابع اروپای غربی
۳۳	فصل دوم : نگاهی کوتاه به تاریخ دولت صفویان
۷۰	فصل سوم : سیاست ارضی نادرشاه و رشد بهره کشی فئودالی
۹۶	متن فرمان نادرشاه
۱۱۳	فصل چهارم : دولت نادرشاه، استبداد فئودالی
۱۶۵	فصل پنجم : جنبش های خلق در دولت نادرشاه
۱۷۳	قیام اعراب سنی مذهب بندرعباس و مردم فارس
۱۸۶	قیام های استرآباد و مازندران
۱۹۲	قیام فارس (۱۷۴۴)
۱۹۶	قیام مسقط و بحرین
۱۹۸	قیام خوی و سلماس
۱۹۹	جنبش صفی میرزا
۲۰۲	قیام گیلان و ایالات دیگر ایران
۲۰۵	قیام میستان
۲۰۹	قیام کرمان
۲۱۰	شورش کردهای خبوشان

۲۱۰	قیام اصفهان
۲۱۱	قیام فارس
۲۱۲	جنبش رهایی بخش ملی در قفقاز و آسیای میانه
۲۶۲	فصل ششم : پاشیدگی اقتصادی و تلاشی دولت نادرشاه
۲۹۸	نتیجه
۳۱۰	پیوست
۳۱۵	نام نامه
۳۳۸	کتابنامه

@yehbaghalketab

مختصر مبحث هنر حجم

کتاب حاضر، تاریخ مختصر اجتماعی - اقتصادی ایران در دهه های چهارم و پنجم قرن هجری میلادی، یعنی دوره حکومت نادرشاه است. درباره نادر و ایران دوره نادر، کتابهای بسیاری، چه به زبان فارسی و چه به زبانهای دیگر، نوشته شده (منظور کتابهایی است که به زبان فارسی ترجمه شده اند). بیشتر این کتابها با علم تاریخ بیگانه اند و در واقع، نه حتی راه وقایع نگاری، بلکه راه افسانه سرایی را پیموده اند. دگرگونی ناگهانی که پس از حکومت طولانی خاندان صفوی رخ داد و جنگ های میهنی مردم ایران علیه تجاوز کاران ترك و افغان، و کسب پیروزی های بزرگ پس از شکست های حقارت بار آخرین شاهان صفوی، بسیاری از تاریخ نویسان یا بهتر بگویم وقایع نگاران بی مایه را دچار سردرگمی کرده، آنها را از درک ریشه های اجتماعی - اقتصادی این وقایع ناتوان ساخته و به افسانه سرایی واداشته است.

این دسته از تاریخ نگاران، به جای اینکه وقایع این دوره را جزئی از حرکت تاریخی جامعه بدانند و به منشأ، جریان و انجام آن بیندیشند، قانونمندی آن را بیابند، به ریشه های اجتماعی هرواقعه برسند و سرانجام، نتایج را جمع بندی کنند و کلیاتی علمی بدست دهند، به قصه پردازی در مورد شخصیت نادر پرداخته اند. شاید علت این است که شخصیت نیرومند نادر و نیز لیاقت و استعداد نظامی او بسیاری از این تاریخ نگاران را تحت تأثیر قرار داده و آنان را از این نکته غافل کرده که چنین شخصیتی فقط در نتیجه نیازهای جامعه است که می تواند به وجود آید، رشد کند و نیز رویابد. آنچه مقدم است، حرکت جامعه است و نیازهای آن و قانون.

مندی هایش. در خلاف جهت مسیر کلی حرکت جامعه، هیچ شخصیتی و بطور-کلی هیچ پدیده‌ای اجتماعی نمی‌تواند به وجود بیاید و در جهت این مسیر نیز هرچه به وجود آید، عللی علمی دارد که قابل تحلیل و بررسی است. بررسی و تشخیص این علل وظیفه اساسی تاریخ نگار را تشکیل می‌دهد. در صورتی که، تقریباً هیچ-یک از نویسندگان آثار موجود در مورد نادر، به چنین کاری دست نزده‌اند. البته گاهی در کتاب‌های تاریخ، مطالب درخور توجهی در باره نادر و ایران دوره نادر می‌توان یافت ولی هیچگونه اثر علمی مستقلی در این باره، در زبان فارسی، وجود ندارد. و به طور کلی می‌توان گفت، اکثریت نزدیک به تمام آثار مربوط به نادر، در زبان فارسی، دارای یک وجه مشترکند. این وجه مشترک غیر علمی بودن آنهاست:

« سر مورتیمر دوراند... می‌گوید... اگر نادرشاه پس از فتح هندوستان و بخارا و خیومرده بود، تا ابد قهرمان ملی ایران باقی می‌ماند، بدبختانه او زنده ماند تا مورد تنفر ملتی که آنان را از تجزیه نجات داده بود واقع گردد! ». دوراند با این اظهار نظر خود در واقع ارزش تاریخ را تا حد یک رمان پلیسی پایین می‌آورد: بخاطر حادثه‌ای، به تصورش نامعقول، افسوس می‌خورد می‌پندارد که اگر خودش نویسنده رمان بود، حوادث را خیلی بهتر می‌پروراند. اما به راستی وقتی آقای دوراند می‌گوید: « بدبختانه، از چه چیز سال‌های پایان کار نادر تأمل می‌خورد؟ از اینکه خلق در مانده بهای گزاف جنگ‌های کشور گشایانه را می‌پرداخته؟ از اینکه فشار بهره- مالیاتها روستاییان را فراری کوه و دشت می‌کرده؟ یا از اینکه قهرمان داستان مورد توجه‌اش تا آخر خوب نیامده؟ در این صورت، کلمه « بدبختانه » آقای دوراند، در واقع آه حسرت باری است که معمولاً خواننده گان ساده دل رمان‌های پلیسی، بخاطر کشته شدن یا عدم موفقیت قهرمان داستان، ازدل بر می‌آورند.

آ. دوکلوستر می‌گوید: « عده‌ای وی را [نادر را - م.] سویسی، برخی

هلندی، بعضی انگلیسی و عده‌ای فرانسوی و حتی یک کشیش مرتد می‌دانند. روایتی در دست است که به موجب آن موطن وی تیرلمن (Tirlemont) واقع در برابان (Braban) می‌باشد و یکی از خواهران وی با دو بچه‌اش در آنجا زندگی می‌کنند. ظاهراً دو کلوستر هم از آن دسته تاریخ نگاران اروپائی است که خود و تمدنشان را مرکز ثقل جهان می‌پندارند و هر سألۀ تاریخی را با دید « اروپا مرکزی » (اروپا سانترالیزم) بررسی می‌کنند. اینان نمی‌توانند بپذیرند که از ملتی یا فردی غیر اروپائی کار کمابیش بزرگی سربزند.

در واقع، آقای دوکلوستر، بر اساس همین زمینه فکری تصور کرده است که لابد نادر هم اروپائی است. ذکر این پندار بی‌پایه، از جانب یک تاریخ نگار، گذشته از اینکه ناشی از تعصب ملی و قومی او و خوار پنداشتن ملت‌های دیگر، بویژه ملت‌های شرق است، اساساً مربوط به بی‌اطلاعی و نادانی او در مورد تاریخ و علوم اجتماعی است.

ژنرال سرپرسی سایکس می‌گوید: «... [نادر] به خواب دید که حضرت علی (ع) یک شمشیر به کمر او بسته و وی را برای نجات ایران روانه می‌کند و به او وعده تخت ایران را می‌دهد^۱ ».

مؤلف دیگری می‌گوید: « [او] چون با احساسات عالی‌تر از وضع خود و با جاه‌طلبی... به دنیا آمده بود، به زودی چویدستی شبانی را ترك گفت^۲... ». خلاصه، این گونه گفته‌ها، در کتاب‌های مربوط به نادر، آنقدر زیادند که نمی‌توان تمام آنها را در اینجا نقل کرد، و آنقدر تهی و بی‌ارزشند که لزومی هم به ذکر تمامی آنها نیست.

۱- آ. دوکلوستر، تاریخ نادرشاه، تبریز ۱۳۴۶، ص ۴.

۲- ژنرال سرپرسی سایکس، پیشین، ص ۳۸۸.

۳- آ. دوکلوستر، پیشین.

۱- ژنرال سرپرسی سایکس، تاریخ ایران، تهران ۱۳۳۰، ص ۴۲۸.

امروز دیگر، تاریخ به عنوان یک علم تلقی می‌شود و هریک از وقایع تاریخی با روش علمی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد: علل پدید آورنده آن کشف می‌گردد و عواقب آن نیز معلوم می‌شود، ولی هنوز تمام تاریخ نگاران و پژوهندگان مسائل تاریخی، از قوانین علم تاریخ با خبر نیستند و طرز تحلیل پدیده‌های تاریخی را بطور علمی نمی‌دانند. هنوز ما مجبور به خواندن قصه‌هایی به نام تاریخ هستیم که اگر در شمار رمان‌های ماجراجویی چاپ می‌شد، هرگز آن‌ها را نمی‌خواندیم. هنوز ما باید سخن دو کلوستر را که می‌گوید: «عده‌ای نادر را سوییسی، برخی هلندی، بعضی انگلیسی...»^۱ نه به عنوان مطالعه تنگ نظری‌های یک تاریخ نگار «اروپا مرکز بین»، بلکه به عنوان تاریخ کشورمان بخوانیم. هنوز باید کودک دبستانی نام و نشان تمام «اشک»‌ها را حفظ کند و امتحان بدهد، بدون اینکه حتی بداند، در زمان آن‌ها مردم چگونه تولید می‌کرده‌اند؟ در چنین صورتی سخن گفتن از معنی تاریخ زیاد هم پرت نیست و گویا هنوز لازم است که اصول ابتدایی و نکات بدیهی علم تاریخ یادآوری شود و گفته‌های غیر علمی با آن سنجیده گردد.

بهر حال، در میان آثار مربوط به نادر دونگنه اساسی به چشم می‌خورد: یکی اینکه، اکثر مؤلفان، رهایی ایران را از چنگال ترکان و افغانان در اواخر دوران حکومت صفویان و نیز پس از سقوط این خاندان، ناشی از لیاقت و شخصیت نادر دانسته‌اند و یکی دیگر اینکه، توجه این تاریخ نگاران، اکثراً به شرح جنگ‌ها و فتوحات نظامی معطوف بوده‌است، بدون اینکه علل اجتماعی - اقتصادی این جنگ‌ها و نیز عواقب اجتماعی - اقتصادی این جنگ‌ها را در نظر بگیرند.

در مورد نکته‌ی اول، یعنی پربها دادن تاریخ نگاران به تأثیر فردیت نادر در

تاریخ ایران، نمونه‌های بسیاری هست که ما چندتای آنها را در اینجا می‌آوریم: سایکس می‌گوید: «بدین ترتیب، چوپان افشار که در کمال شکوه و جلال بر اثر نبوغ نظامی خود ایران را از دست افغانها، ترکان و سایر مهاجمین آزاد ساخته بود... بر تخت کورش، انوشیروان و شاه‌عباش جلوس نمود». «همو در جای دیگری می‌گوید: «وی هیكلی باشکوه داشت... و نیز پیشوا و فرماندهی مادر زاد بود».

کسروی تاریخ نگار ایرانی در مقدمه «تاریخ مشروطه ایران»، اشاره‌ای نیز به نادر دارد. او می‌گوید: «می‌دانیم که چون نادر کشته گردید، آن بزرگی که با کوشش‌های خود برای ایران پدید آورده بود از میان رفت».

شکی نیست که نادر گذشته از شخصیتی لیرومند، دارای نبوغ نظامی و فرماندهی نیز بوده، اما آیا سجایای شخصی قهرمانان است که سیر تاریخ را تعیین می‌کند، یا «حرکات کند ولی بزرگ شرایط اقتصادی و نظام اجتماعی؟» «مونود» به درستی می‌گوید: «برای تاریخ نگاران زیاد عادت شده که مخصوصاً خود را با ظواهر درخشان و غیر مترقب و در عین حال گذرنده فعالیت انسانی و با وقایع بزرگ و مردان بزرگ مشغول نمایند. در صورتی که به جای آن بایستی به حرکات کند ولی بزرگ شرایط اقتصادی و سازمان‌های اجتماعی توجه نمود. همان حرکاتی که قسمت پیوسته و در حقیقت قابل توجه تکامل بشری را تشکیل می‌دهند، همان حرکاتی که با دقت قابل تجزیه و تحلیل بوده...». این سخن مونود به دقت در مورد تاریخ نگاران دوره نادر صدق می‌کند. سجایای شخصی نادر و وقایع بزرگ زمان او در واقع همان «ظواهر درخشان، غیر مترقب و در عین حال گذرنده فعالیت انسانی» است که بیشتر نگاران تاریخ این دوره را فریفته و به خود جلب کرده.

۱- ژنرال سرپرستی سایکس، پیشین، ص ۳۹۶.

۲- همان، ص ۴۲۶.

۳- احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، تهران ۱۳۴۶، ص ۷.

۱- همان‌جا، ص ۴.

بیشتر این تاریخ نگاران به تأثیر فردیت نادر در تاریخ ایران بهایی بیش از حد می دهند و حتی آن را تعیین کننده نیز می دانند. در جواب اینان باید بگوییم که علم تاریخ حدود تأثیرات فرد را در تاریخ چنین تعیین کرده است :

۱- فرد می تواند در شکل وقایع و حتی در بود و نبود آن ها تأثیر قاطع داشته باشد، ولی بهیچوجه نمی تواند مسیر تاریخ را عوض کند.

۲- فرد فقط می تواند نقش تند کننده و کند کننده در مسیر تاریخ را داشته باشد.

۳- امکان و شرایط تأثیر فرد در جریان تاریخ را جامعه و نظام اجتماعی حاکم بر آن به وجود می آورد.

۴- بروز هرگونه استعدادی، ناشی از شرایط معین اجتماعی است، در نتیجه ظهور و رو آمدن افراد بزرگ و نخبه هم ناشی از علل مشخص اجتماعی است.

البته هنوز بسیاری کسانی که تاریخ را کارنامه مردان بزرگ می پندارند، ولی از نظر علم تاریخ پندار آنان به کلی بی پایه و نادرست. مردان بزرگ - چنان که گفتیم - می توانند در چگونگی و حتی بود و نبود واقعه ای یا واقعه هایی نقش تعیین کننده داشته باشند، چگونگی و بود و نبود وقایع هم به سهم خود می تواند شکستگی های دیگر را مانند در مسیر تاریخ ایجاد کند، اما بهیچوجه نمی تواند، تاریخ را از مسیر اصلی خود خارج سازد. مثلاً اگر نادر به هندوستان لشکر کشی نمی کرد، ما اکنون تاریخ هندوستان را که ورق می زدیم، با وقایع دیگری روبرو بودیم، ولی آیا تکامل تاریخی هندوستان هم به گونه ای دیگر بود؟ آیا در این صورت، در هندوستان، نظام اجتماعی فتودالیزم به رشد و سرانجام پوسیدگی نمی رسید؟ و آیا سرمایه داری در هندوستان به وجود نمی آمد؟ البته ممکن بود که وقایعی دیگر، سیر تکامل تاریخی جامعه هندوستان را کند یا تند کند، ولی دگرگونه کردن سیر کلی تاریخ از هیچکس ساخته نیست. چگونه ممکن است که فردی هر قدر هم که نابغه باشد، بتواند مثلاً فرانسه امروزی را به دوران فتودالیزم باز گرداند. تازه تأثیر فرد در شکل و بود و نبود وقایع تاریخی نیز حدی دارد و هرگز فرد نمی تواند عامل کاملاً خودانگیخته وقایع تاریخی

باشد. اگر نادر لشکر کشی به هندوستان را به دلخواه شخص خودش انتخاب می کند، درست است که سنجای شخص او در این انتخاب و نیز در انجام این عمل مؤثرند، اما اولاً این نظام اجتماعی زمان او و اصول و قوانین خاص این نظام است که به او چنین حقی را می دهد، یعنی در واقع نظام اجتماعی است که اجازه می دهد فردی در واقعه ای مؤثر باشد و تا چه اندازه مؤثر باشد و ثانیاً شرایط اقتصادی و اجتماعی آن زمان است که او را به فکر لشکر کشی به هندوستان می اندازد. تازه پیروزی نادر در این جنگ، خود دارای علل زیاد و پیچیده ای است که سنجای شخصی نادر یکی از آن علت ها است. اگر فتودال ها و سران نظامی حکومت نادر با این لشکر کشی مخالف بودند و آن را دقیقاً مخالف منافع طبقاتی خویش تشخیص می دادند، اگر دهقانان در حال شورش و طغیان بودند، اگر نادر مخارج این لشکر کشی را نمی توانست تأمین کند، و خلاصه اگر حکومت هندوستان پایه های اقتصادی و اجتماعیش سست نمی بود و از قدرت مالی و نظامی برخوردار بود، آیا باز هم نادر می توانست به هندوستان لشکر کشی کند و یا اگر می کرد، این لشکر کشی باز هم به سودش پایان می یافت؟

اما سنجای شخصی نادر از کجانشی شده؟ شکی نیست که عوامل طبیعی و بیولوژیک می توانند در چگونگی سنجای شخصی نادر تأثیر داشته باشند؟ ولی آیا علوم طبیعی و بیولوژی می توانند تبیین کننده شخصیت فرد باشند؟ و آیا گوناگونی انواع شخصیت ها در جامعه های مختلف و در طول تاریخ، ناشی از اختلافات فیزیولوژیک بین افراد است؟ یا برعکس، عوامل اجتماعی است که در ساختن شخصیت فرد نقش تعیین کننده دارد؟ واقعیت این است که اختلافات فیزیولوژیکی بین افراد، که ممکن است ناشی از عوامل طبیعی هم باشد، فقط می تواند زمینه ای برای تأثیر تعیین کننده عوامل اجتماعی ایجاد نماید. پس در واقع، روابط اجتماعی بین انسان ها است که خالق شخصیت فرد است. بنابراین، هر شرایط اجتماعی معینی اولاً شخصیت هایی خاص خود به وجود می آورد و ثانیاً هر شخصیت را در جای مناسب

خوبش قرار می دهد. بدین ترتیب، مثلاً هنگامی که در جامعه ای، شرایط اجتماعی، صلح و آرامشی نسبتاً پایدار را ایجاد می کند، اولاً شخصیت هایی که دارای روحیه نظامی هستند به وجود نمی آیند، ثانیاً اگر چنین شخصیت هایی به وجود آیند، مجال ظهور و بروز استعداد های خود را نمی یابند و در نتیجه، استعداد ها و توانایی های بالقوه شان به فعل در نمی آید و همانطور بی مصرف می ماند. مثلاً در چنین جوامعی، اولاً ناپلئون نمی تواند به وجود بیاید و در ثانی اگر به وجود بیاید، نمی تواند خود را به امپراتوری برساند و در نتیجه، او در شغلی کوچک باقی خواهد ماند و از استعداد-هایش با بر دی محدود و کم تأثیر استفاده خواهد کرد، یا اصلاً استفاده نخواهد کرد. اوضاع اجتماعی ایران در عهد شامسلطان حسین صفوی و پسرش طهماسب نیز علل اساسی پیدایش نادر بود، زیرا سلطه بیگانگان، ضعف و ناتوانی حکومت و تباهی خاندان سلطنت از طرفی و تضاد منافع اشراف فئودال محلی با بیگانگان، تصمیم آنها به مبارزه، آسایش خلق برای طغیان علیه اشغالگران و نیز آغاز طغیان از طرف دیگر، وجود فرمانده کارآمدی را الزام آور می کرد. در چنین شرایطی، نادر مجال یافت که استعداد های خود را بروز دهد و خود را به فرماندهی مبارزات ضد اجنبی خلق های ایران و نیز اشراف فئودال محلی برساند. پس از بیرون راندن بیگانگان، دیگر جامعه به وجود چنین شخصی نیاز نداشت، دیگر پایان کار نادر فرا رسیده بود و طبیعی تر این بود که کنار گذاشته شود. مردم علیه او قیام می کردند و فئودال ها هر چه استقلال بر می افراشتند. نادر نیز به ناچار خشونت می کرد، می کشت، قتل عام می کرد، اسوار فئودال ها را مصادره می نمود، اعدا شان می کرد و به قول محمد کاظم، «چون گوسفند پوست از تن» آنان در می آورد، با راه انداختن جنگ های کشور گشایانه، فئودال ها را به طمع غنائیم می انداخت و خلاصه بدین گونه خودش را بر جامعه تحمیل می کرد، اما از نظر تاریخ کار او دیگر تمام شده بود و می بایست کنار برود و یا نقش خود را عوض کند. تلاش های او - اگر چه خردمندانه و مدبرانه -

فقط می توانست نابودیش را کمی به تأخیر بیندازد.

چنانکه گفتیم، دومین نکته ای که در میان آثار مربوط به نادر، به چشم می خورد، پرداختن تاریخ نگاران به شرح مفصل جنگ ها و فتوحات نظامی است، بدون اینکه به علل و نیز عواقب این جنگ ها توجهی داشته باشند. شرح پر آب و تاب جنگ ها و لشکر کشی ها کار آسانی است. هم اسناد و مدارک بیشتری درباره آنها وجود دارد و هم به قول مولود، این وقایع ظواهری درخشان دارند. از طرفی هم با شرح پر آب و تاب قضایا، هیچ مسأله ای مطرح نمی شود که تاریخ نگار برای پاسخ گفتن به آن نیاز به تلاشی ذهنی داشته باشد. کار راحت و بی دردسری است و می توان از این طریق کتاب های قطوری به وجود آورد. پس تعجبی ندارد، اگر به گمان برخی، «تاریخ» همان «داستان جنگ ها باشد». البته برای تاریخ علمی نیز مسأله جنگ ها و لشکر کشی ها اهمیتی خاص دارد، ولی تاریخ علمی اولاً علل اجتماعی - اقتصادی این جنگ ها و ثانیاً عواقب آن ها را بررسی می کند و به شرح بی ثمر وقایع نمی پردازد.

آنچه گفتیم، در واقع، در توجیه این ترجمه بود. یعنی نبودن یک اثر علمی مستقل، در مورد تاریخ ایران دوره نادر، به زبان فارسی، مترجم را بر آن داشت، که کتاب حاضر را به فارسی ترجمه کند. این کتاب را دو تن از دانشمندان شوروی نوشته اند، که در پایان مقدمه، آن ها و آثارشان را معرفی خواهیم کرد. کتاب حاضر دارای یک پیشگفتار و شش فصل است. دو فصل اول و دوم در حکم مقدمه کتاب است: فصل اول به بررسی منابع تاریخ این دوره اختصاص دارد و فصل دوم به شرح مختصر تاریخ دوره صفوی و زمینه اجتماعی پیدایش نادر. در فصل های چهارم تا ششم، مسایل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران در دهه های دوم و سوم قرن دوازدهم هجری خورشیدی مورد بررسی قرار گرفته. این کتاب یک اثر تحقیقی در زمینه تاریخ اجتماعی - اقتصادی است و طبعاً

تنها برای کسانی قابل استفاده خواهد بود که نظام‌های اجتماعی را بشناسند و لااقل سابقه‌ای در مطالعه تاریخ اجتماعی داشته باشند. روشن است که این اسر تعداد استفاده‌کنندگان از کتاب را خیلی محدود خواهد ساخت. برای اینکه این محدودیت تقلیل یابد و کتاب مورد استفاده وسیع‌تری قرار گیرد و حتی دانش‌آموزانی که علاقمند به تاریخ کشورمان هستند، بتوانند از آن استفاده کنند، در زیر مختصری در باره نظام اجتماعی فئودالیزم شرح خواهیم داد.

نظام اجتماعی 'فئودالیزم'

بر اساس قوانین علم تاریخ، جامعه بشری قانونمندانۀ تکامل می‌یابد و در

۱- نظام اجتماعی عبارت است از مجموعه تمام نیروهای تولیدی (انسان و تجربیات تولیدی او + وسائل تولید، که آن نیز عبارت است از ابزار تولید + مواد اولیه و زمین و ساختمان) و روابط تولیدی (اشکال مالکیت + پایگاه طبقاتی گروه‌های اجتماعی + چگونگی توزیع فرآورده‌های مادی) هر جامعه، باضافه نهادهای اجتماعی، زندگی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آن جامعه در یک مرحله معین تاریخی که به آن شکل‌بندی اجتماعی (به لاتین ← Formatio) یا شکل اجتماعی نیز می‌گویند.

۲- فئودال (Feodalis) یک کلمه لاتین میانه است که خود از کلمه فئودوم (Feodum) یا Feudum گرفته شده. کلمه فئودوم نیز لاتین میانه است که تبار یونان باستانی دارد (فی‌هاود (Fihoud). در زبان یونان باستانی، کلمه فی‌هو (Fihu) یا فه‌هو (Fehud) به معنی دارایی، از منک گرفته تادام و پول است و پسوند «اود» (od)، در این زبان، تملک را می‌رساند، مانند پسوند «ند» در زبان فارسی امروز.

در زبان لاتین میانه، فئود به معنی زمینی بود که واسال (تابع) از سینیور (بزرگتر) خود در ازای باج و حراج سالیانه و نیز خدمتی مشخص دریافت می‌کرد. معادل‌های تقریبی فئود در زبان فارسی، تیول و اقتطاع و چند واژه دیگر است که مفهوم هر یک دارای ویژگی‌هایی است.

جریان تکامل خود، همواره از یک نظام اجتماعی به سوی نظام اجتماعی نو تر، گذری کند.

تمام جوامع بشری از نظام‌های اجتماعی معینی می‌گذرند - مگر در مواردی که یک جامعه، در اثر عوامل خارجی، راه میان‌بر طی کند و یک یا حتی چند نظام اجتماعی را از سر نگذارند (مانند قبایل بومی آمریکا، که یکباره از نظام اجتماعی نخستین، به نظام سرمایه‌داری رسیده‌اند). هر نظام اجتماعی که خود نیز مرحله معینی از تاریخ یک جامعه است، قوانین خاصی برای پیدایش، تکامل و گذار به نظام اجتماعی عالی‌تر از خود دارد. فئودالیزم نیز یک نظام اجتماعی است که تقریباً تمام جوامع موجود در سرحالی از تاریخ خود، به آن رسیده‌اند. این نظام اجتماعی، بطور کلی، از درون نظام برده‌داری سر برآورد، از سرزهای جوامع گذشت، جامعه‌های قبل از برده‌داری را نیز به زیر یوغ خود درآورد، در کشورهای مختلف مراحل رشد و تکامل خود را طی کرد و سرانجام، برای نخستین بار در انگلستان و فرانسه، جای خود را به نظام بعدی (سرمایه‌داری) داد. فئودالیزم نظامی اجتماعی است که مبتنی بر تولید دستی (تولید با کار مستقیم انسان و حیوان) کشاورزی و دامداری و نیز مختصری صنایع کوچک دستی است و طبقات اصلی آن یکی طبقه رعیت (سرف Serf) است که تولیدکننده مستقیم اصلی جامعه می‌باشد و بر ابزار تولید (بیل، داس، خیش و غیره) و تا حدودی دام‌ها مالکیت دارد، یکی هم طبقه فئودال است که بر زمین و آب مالکیت کامل و بر زندگی و دارایی رعیت مالکیت ناقص دارد و از طریق بهره‌های سه‌گانه فئودالی (کاری، جنسی و پولی) رعیت را مورد بهره‌کشی قرار قرار می‌دهد. این نظام اجتماعی، تقریباً در تمام کشورهای جهان، البته با ویژگی‌های متفاوت، به وجود آمده:

در اروپای غربی، نظام فئودالی، از زمان سقوط امپراتوری روم (قرن پنجم میلادی) به وجود آمد و تا انقلاب بورژوازی در انگلستان (قرن هفدهم میلادی) و در فرانسه (قرن هیژدهم) ادامه یافت. بدین ترتیب که، در قرن‌های نخستین بعد

از میلاد، نظام برده‌داری در امپراتوری بزرگ روم به آخرین مراحل تکاملی خود رسیده بود و در نتیجه، ادامه روابط تولید برداری، از رشد نیروهای تولیدی جامعه جلوگیری می‌کرد: برده‌ها، یعنی نیروی اساسی تولیدی جامعه برده‌داری، به حاصل کار خود علاقه‌مند نبودند، آنها بدون میل و رغبت خود و با زور مستقیم به کار واداشته می‌شدند و این امر سبب می‌شد که آنها فقط بتوانند از ابزار ابتدائی کار استفاده کنند. بدینجهت، ادامه روابط تولید برده‌داری در امپراتوری روم، نمی‌توانست با تکامل نیروهای تولیدی جامعه سازگار باشد. اقتصاد برده‌داری دیگر سودآور نبود. از طرفی دیگر، مقاومت برده‌ها بی‌درپی رشد می‌کرد و قیام‌ها هرچه بیشتر گسترش می‌یافت (از جمله، مهمترین آنها، قیام تحت رهبری اسپارتاکوس که از سال ۷۳ تا ۷۱ قبل از میلاد طول کشید). مبارزات رنجبران آزاد (غیربرده) علیه برده‌داران نیز شدیدتر می‌شد. این همه، برده‌داران را مجبور می‌کرد که به شکل نوی از بهره‌کشی روی بیاورند. از طرفی، از مدتها قبل، در امپراتوری برده‌دار روم، بجز برده‌ها که تولید کنندگان اصلی جامعه بودند، کشاورزان کوچکی وجود داشتند که قطعات کوچک زمین را از برده‌داران اجاره می‌کردند. این کشاورزان آزاد (غیره‌برده) که به آنها «کولون»^۱ می‌گفتند، هر یک مستقل^۲ به تولید کشاورزی می‌پرداختند و در مقابل زمینی که ارباب برده‌دار به آنها داده بود، به او اجاره‌بها می‌پرداختند و هفته‌ای چند روز برایش «بیگار» (بیگاری) انجام می‌دادند. این گونه اجاره‌داری را «کولونات» می‌گفتند. در آغاز، تعداد کولون‌ها کم بود و کولونات در اقتصاد جامعه برده‌دار روم نقشی فرعی داشت. تا اینکه در قرن اول پیش از میلاد، بحران اقتصادی و اجتماعی برده‌داری، یعنی رشد مقاومت برده‌ها، گسترش قیام‌ها و کاهش درآمد برده‌داران، آنها را مجبور کرد که به بهره‌کشی از کولون‌ها بیشتر

۱- از ریشه لاتین Colonus. این کلمه ابتدا به معنی کشاورز آزادی بود که خود زمین

خویش را می‌کارد.

روی بیاورند. در نتیجه، در اواسط قرن اول میلادی کولونات‌ها هر چه بیشتر افزایش یافتند. برده‌داران، این شکل از بهره‌کشی را بر شکل سابق (برده‌داری) ترجیح داده بودند. کولون‌ها به زمینداران (که برده‌دار نیز بودند) اجاره‌بهای پولی می‌پرداختند و برایشان بیگار انجام می‌دادند. مقدار «مالیات» و «وظیفه» (بهره و بیگار) بی‌درپی افزایش می‌یافت و در نتیجه، کولون‌ها به اشراف برده‌داریده‌کارتر می‌شدند.

در قرن دوم، کولون‌ها که اسکان پرداخت بدهی پس افتاده خود را به کلی از دست داده بودند، عملاً دچار وابستگی کامل به زمینداران (همان برده‌داران) شدند. زمینداران هم مقرر کردند که کولون‌ها به جای اجاره پولی، هم قسمتی از محصول را به آنها بپردازند و هم برایشان بیگار بیشتری انجام دهند. در واقع کولون‌ها نطفه طبقه جدیدی بودند که طبقه رعیت (سرف) نامیده می‌شود. یکی از دانشمندان، کولون‌ها را «پیشینیان رعیت‌های قرون وسطی» می‌نامد. از طرفی، اکنون دیگر برده‌داران به برده‌های خود امکان داشتن قطعه زمین‌های کوچکی را نیز می‌دادند. بدین ترتیب، اختلاف بین برده‌ها و کولون‌ها روز به روز کمتر می‌شد، به طوری که در آغاز قرن چهارم بعد از میلاد، تمام تولید کنندگان مستقیم جامعه (برده‌ها و کولون‌ها)، به نوده یک دست کشاورزان وابسته به ارباب تبدیل شدند. اکنون دیگر، تمام برده‌ها و کولون‌ها، بر روی هم طبقه واحد کشاورزان وابسته به فئودال (رعیت یا سرف) را تشکیل می‌دادند. مبارزات انقلابی این کشاورزان وابسته، علیه زمینداران بزرگ، در قرن‌های ۳-۵ بعد از میلاد با هجوم قبایل آلمانی و اسلاو به امپراتوری روم درهم آمیخت و در نتیجه ضربه مشترک خارجی و داخلی، امپراتوری روم درهم شکست، نظام برده‌داری کاملاً برافتاد و نظام فئودالی بر جای آن نشست^۱.

۱- دانشنامه بزرگ شوری؛ دانشنامه کوچک شوری.

در روسیه، نظام فئودالی، تقریباً از قرن نهم میلادی تشکیل گردید و تا اصلاحات ارضی سال ۱۸۶۱ میلادی عمر کرد^۱. در چین عمر فئودالیزم از تمام کشورهای دیگر طولانی تر بود: در این کشور، در زمان حکومت خاندان «خان» (۲۰۶ تا ۲۲۰ سال قبل از میلاد)، نظام فئودالی تشکیل گردید و تا قرن بیستم ادامه یافت^۲. در ایران نیز، می توان گفت که از دوره ساسانیان فئودالیزم بر جامعه حاکم شد^۳، ضمن پس روی هایی که در اثر تأثیر عوامل خارجی (هجوم ها) داشت، مسیر تکاملی خود را پیمود، تا اینکه در عصر مشروطه، در نتیجه رشد بورژوازی داخلی و نفوذ بورژوازی خارجی، ضربانی خورد، خاصه اینکه اشکال ابتدائی تر آن (تیول) از میان رفت و شکل متکامل تر آن، ملکداری (مالکیت بدون شرط فئودالی) در کنار وقف و خالصه، همچنان باقی ماند و حتی جای پای خود را محکم کرد.

لازم به یادآوری است که تمام کشورهای جهان از برده داری به فئودالیزم نرسیده اند. مثلاً در کشورهای روسیه، لهستان، چک، بلغارستان، سربستان، آلمان، انگلستان و برخی کشورهای دیگر یا اصلاً برده داری به وجود نیاورده یا نطفه های آن در حال تشکیل بوده که فئودالیزم بر جامعه حاکم شده^۴. در این گونه کشورها، هنوز نظام جماعتی نخستین حکمتر مابود که دولت های فئودال جوامع دیگر بر این جوامع مسلط شدند و بهره کشی فئودالی از کشاورزان آزاد جماعت های نخستین این کشورها را آغاز نمودند و نظام فئودالی را در این کشورها حکمفرما ساختند^۵.

۱- همان جا

۲- همان جا

۳- م. م. دیاکونوف، تاریخ ایران باستان، تهران.

۴- دانشنامه بزرگ ...

۵- کاسمینسکی، تاریخ قرون وسطی، تهران، ۱۳۴۲ و دانشنامه کوچک ...

چنانکه یاد شد، در نظام فئودالی، اساس اقتصاد، مبتنی بر تولید کشاورزی و دامداری (که خود وابسته به کشاورزی است) رعیت های وابسته به فئودال است. البته صنایع دستی و پیشه وری هم در نظام فئودالی وجود دارد، منتها نقش شان در اقتصاد جامعه کم است و تازه صنعت و بازرگانی در دوره فئودالیزم بسیار محدود و شکلی مشخص و ویژه این دوره دارد. تولید از نظر فنی با استفاده از ابزار ابتدائی، همراه با کار مستقیم انسان و حیوانات (روش دستی تولید) انجام می گیرد. طبقات اصلی در نظام فئودالی عبارت از طبقه فئودال و طبقه رعیت (سرف) است.

طبقه فئودال دارای ساختمان سلسله مراتبی خاصی است:

در اروپای غربی، در آغاز دوران فئودالیزم، پادشاه یا سینیور بزرگ، زمین های کشور را بین چند نفر از درباریان خود (دوک ها و کنت ها و اسقف ها) تقسیم می کرد و هر کدام از آنها را، هم به عنوان فرمانده نظامی و سیاسی و هم به عنوان اداره کننده، به قسمتی از سرزمین خود می فرستاد. این فرستادگان که واسال (تابع) پادشاه نامیده می شدند خود به سرزمینی که به آنها داده شده بود می رفتند، بساط حکومت خود را می گسترند و آنها هم مانند یک سینیور، سر زمین تحت فرمان خود را بین چند نفر از نزدیکان خود، باز به همان ترتیب تقسیم می کردند. یعنی در واقع این سینیورهای درجه دوم هم که خود واسال سینیور بزرگ بودند، برای خود واسال می گرفتند. این واسال های جدید نیز، هر یک سرزمین زیر فرمان خود را بین چند نفر از نزدیکان خود باز به همان ترتیب تقسیم می کردند، یعنی آنها هم برای خود واسال می گرفتند. این امر یک سلسله مراتبی به وجود آورده بود که به آن «هیرارشی فئودالی» یا «پلکان فئودالی» می گویند. در این سلسله مراتب، شاه یا مالک عالی، سینیور بزرگ بود، سینیورهای درجه دوم (دوک ها و کنت ها و اسقف ها) از طرفی واسال پادشاه بودند و از طرف دیگر، در سرزمین خود سینیور به حساب می آمدند و خود واسال هایی داشتند و همینطور سینیور درجه سوم و بعد. این سلسله مراتب به همین ترتیب ادامه می -

یافت تا اینکه سرانجام به رعیت وابسته‌ای ختم می‌شد که سینیور هیچ کسی نبود^۱. هیرارشی فئودالی به هرمی می‌مانست که شاه در رأس آن بود و تابعیت و تقید فقط از طریق این سلسله‌مراتب عملی می‌شد. یعنی یک واسال کوچک مستقیماً از سینیور بزرگ اطاعت نمی‌کرد، بلکه از طریق سلسله‌مراتب وابسته و تابع او بود. قشون فئودالی هم بر اساس همین سلسله‌مراتب بود. دول‌ها و کنت‌ها، امرای این ارتش فئودالی بودند و هر واسال در زیر فرمان سینیور خود بود. سرانجام سربازان ساده قشون را دهقانانی تشکیل می‌داد که به طرق مختلف از روستاها گردآوری شده بودند. «وظیفه» سربازی، خود یک نوع خاص «بیگار» فئودالی بود. بهره‌کشی از دهقانان نیز از طریق این سلسله‌مراتب فئودالی انجام می‌گرفت. بهره‌یکار، به وسیله حکومت‌های محلی گردآوری می‌شد و از طریق همین سلسله‌مراتب سرانجام قسمتی از آن به حکومت مرکزی می‌رسید. طبقه فئوال از طریق سلسله‌مراتب خویش از دهقانان بهره‌کشی می‌کرد.

در ایران نیز این هیرارشی فئودالی وجود داشته. مثلاً، بنا بر آنچه که پروفیسور پتروشفسکی از کتاب «نزهت القلوب» نقل می‌کند^۲، در زمان حکومت خاندان کرت بر هرات، طبقه فئودال حاکم بر این ایالت دارای پنج ردیف فئودال بوده که به ترتیب سلسله‌مراتب، تابع و متبوع یکدیگر بوده‌اند. این پنج ردیف فئودال که هیرارشی فئودالی این ناحیه را تشکیل می‌دادند، به ترتیب عبارت بودند از:

- ۱- ایلخان مغول که سلطان بوده و قدرت نامحدود داشته.
- ۲- سَلِک هرات از خاندان کرت که تومان ناحیه هرات و ولایات اطراف بوده.
- ۳- امیران فئودال از قوم‌های تاجیک و سیستانیان و غوریان و افغانان که واسال‌های سَلِک هرات بوده‌اند.

۱- همان جا.

۲- ا. پ. پتروشفسکی، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، تهران: ۱۳۴۱ جلد ۲، ص ۸۵ و ۸۶.

ع- «زَعَمَا» و «اعیان» که واسال‌های امیران پیش گفته بوده‌اند.

ه- سپاهیان اقطاع دار که واسال زَعَمَا و اعیان بوده‌اند.

طبقه فئودال، زمین و آب را که وسایل اصلی تولید فئودالی بودند و گاهی هم گله‌های بزرگ دام را در مالکیت خود داشت. این مالکیت نیز از طریق «هیرارشی فئودالی» اعمال می‌شد. یعنی، در واقع، مالکیت زمین و آب، سلسله‌مراتبی بود. در آغاز دوران فئودالیسم، هنگامی که سینیور سرزمینی را به واسال خود واگذار می‌کرد، مالکیت واسال بر آن سرزمین، مشروط بر این بود که واسال برای سینیور خدمتی نظامی و اداری انجام دهد و اگر واسال می‌مرد، دوباره سرزمین به سینیور باز می‌گشت و او می‌توانست باز آن را به هر کسی که بخواهد بدهد (اقطاع و تیول غیر ارثی). بعدها، این مالکیت مشروط، ارثی شد، اما همچنان مشروط باقی ماند. یعنی پس از مرگ واسال، وارثش به شرطی می‌توانست تیولدار سرزمین یادشده باشد که باز همان وظایف نظامی و اداری را برای سینیور انجام دهد (تیول ارثی). در اواخر دوران فئودالیسم، مالکیت بدون شرط بر زمین به وجود آمد (ملکداری) ولی تیول ارثی و حتی غیر ارثی در کنار آن نامدتها همچنان وجود داشت. توسعه مالکیت بدون شرط همزمان بود با توسعه میستهم موابج. بدین معنی که موابج پولی و جنسی به مقامات و کارمندان دولت، کم‌کم جای انواع اقطاع و تیول را گرفت. در این دوره، املاک فئودالی، حتی خرید و فروش هم می‌شد. ملکداری متکامل‌ترین شکل مالکیت فئودالی است. با توسعه شدید ملکداری، بورژوازی هم کم‌کم شروع به قدرت گرفتن کرد. لازم به یادآوری است که، روحانیان و مؤسسات مذهبی هم، در سلسله مراتب فئودالی جای می‌گرفتند. این رسم در تمام کشورهای فئودال جهان وجود داشت. در ایران، زمین‌هایی را که متعلق به مؤسسات مذهبی و خیریه بود، موقوفه^۱

۱- البته لازم به یادآوری است که وقف به عنوان یک اصطلاح حقوقی، دارای مفاهیم

دیگری نیز هست که در اینجا مورد نظر مانیس.

می‌نامیدند. اداره‌کنندگان وقف، روحانیون بودند. گذشته از موقوفات، زمین‌های دیگری نیز در دست روحانیان بود، که حسابشان از زمین‌های وقفی جدا بود. وقف از آغاز تا پایان دوران فتودالیزم وجود داشت، سنتها در اواخر دوران فتودالیزم که ملکداری رونق گرفت، مقدار زیادی از زمین‌های وقفی به ملک شخصی روحانیان تبدیل شد، قسمتی از آن هم زیر نظر دولت قرار گرفت. در دوره رونق ملکداری، گاهی برخی فتودال‌ها، مقداری از زمین‌های خود را به مؤسسات مذهبی و خیریه می‌بخشیدند که آنهم جزء موقوفات می‌شد. مالک واقعی موقوفات روحانیان بودند. آنها قشر خاصی از طبقه فتودال را تشکیل می‌دادند.

طبقه رعیت نیز شامل توده وسیع تولیدکنندگان سستقیم کشاورزی و دامداری می‌گردید که در روستاها، چادرگاهها (ابه‌ها) و حواشی شهرهای کوچک می‌زیستند. در زندگی بوم‌نشینان، کشاورزی تفوق داشت و در زندگی چادرنشینان، دامداری. رعیت‌ها به دو صورت به تولید کشاورزی می‌پرداختند: یا به صورت منفرد، یعنی هریک یا چند خانوار رعیت، قطعه زمینی در دست داشت که مستقلاً در آن به تولید کشاورزی می‌پرداخت و به فتودال، بهره - مالیات کاری، جنسی و گاهی هم نقدی می‌پرداخت و یا به صورت مشترک، یعنی کشاورزان یک روستا به طور دسته جمعی و طبق سنتی خاص به تولید کشاورزی می‌پرداختند و بطور دسته جمعی نیز به فتودال بهره - مالیات می‌پرداختند که در این صورت آنها را، «جماعت روستایی - تابع فتودال» می‌نامند. در غرب، این جوامع را «مارکا» و در روسیه، «اوبشینا» می‌گفتند. جماعت‌های روستایی تابع فتودال، در واقع بقایایی از نظام جماعتی نخستین است که تا عصر فتودالیزم دوام آورده. به عبارت دیگر، «جماعت‌های روستایی تابع فتودال» همان جماعت‌های آزاد (اشترایی) نخستین بوده که قبل از اینکه به

۱- در اواخر دوران فتودالیزم، در ایران شکل جدیدی از وقف به وجود آمد به نام «وقف خاص» که بیشتر به ملکداری شبیه است تا به وقف.

برده‌داری برسند، به تصرف دولتهای فتودال درآمده‌اند. در طی دوران فتودالیزم، اغلب این جماعت‌های روستایی تابع فتودال از هم متلاشی شده‌اند و بین زمین‌های خانواده‌های آن سرزبندی به وجود آمده و به خانواده‌های رعیت تابع فتودال تبدیل شده‌اند، ولی برخی از آنها تا قرن اخیر دوام آورده‌اند. مثلاً در ایران، بقایای این جماعت‌های روستایی تابع فتودال را تا همین اواخر هم می‌توانستیم ببینیم.

دامداری نیز به کشاورزی وابسته بود. هر خانواده رعیت چند سر دام داشت که خانواده، از شیر و پشم و گوشت و کار آن استفاده می‌کرد. صنایع دستی، گلیم - بافی، پارچه بافی و قالی بافی نیز در خانواده‌های روستایی وجود داشت. اقتصاد طبیعی بر جامعه روستایی حاکم بود، یعنی هر روستایی تمام مایحتاج زندگی خودش را خودش تهیه می‌کرد. رعیت، هم مالک ابزار تولید بود و هم چند سر دام داشت. گذشته از این‌ها، رعیت، خانه‌ای نیز در ملک ارباب داشت، همراه با مختصری اثاث، اما این مالکیت‌ها همه ظاهری بود، زیرا ارباب بر جان و دارایی رعیت تا حدود زیادی تسلط داشت و از همین طریق هم، یعنی از طریق «جبر غیر اقتصادی» او را مورد بهره‌کشی قرار می‌داد، که برای توضیح مفهوم آن، ابتدا لازم است، به تشریح انواع بهره فتودالی در غرب و ایران بپردازیم:

واحد تولید فتودالی، در اوپای غربی، دونوع بود: یکی واحدهای تولیدی کوچک کشاورزان که در آنها خود کشاورزان تولید را به طور منفرد (کشاورز تابع فتودال) و یا به طور دسته جمعی (جماعت روستایی تابع فتودال) اداره می‌کردند و یکی هم واحدهای تولیدی بزرگ فتودال‌ها که به وسیله‌ی پیگار کشاورزان و با

۱- در برخی از روستاها که رعیت‌ها، دام‌کاری و حتی ابزار تولید، از خود نداشتند، دهقانان مرفهی در روستاها بودند که گاوکاری و ابزار تولید لازم را در اختیار رعیت‌ها می‌گذاشتند و در عوض سهمی از محصول را می‌بردند. در سال‌های اخیر، در ایران، به این دهقانان مرفه «گاوبند» می‌گفتند.

مدیریت نماینده فئودال اداره می‌شد. امادر ایران، واحدهای تولیدی بزرگ فئودال‌ها تقریباً وجود نداشت و کشاورزان در واحدهای تولیدی کوچک خود (جداگانه یا دسته‌جمعی) به تولید کشاورزی و دامداری می‌پرداختند و در عوض به فئودال‌ها بهره جنسی و گاهی نقدی می‌پرداختند. این امر یکی از مهمترین ویژگی‌های فئودالیزم ایران است.

یکی از مهمترین وجوه مشخصه نظام فئودالی شکل بهره‌کشی آن است. در نظام فئودالی، سه نوع بهره وجود دارد: بهره کاری، بهره جنسی و بهره پولی.

بهره کاری یا «بیگار» عبارت از کار بدون مزدی است که رعیت برای فئودال انجام می‌دهد. بهره جنسی نیز سهمی از محصول است که رعیت تحت عنوان‌های مختلف، به ارباب و دولت می‌پردازد. بهره پولی هم اجاره‌بهای نقدی زمین است. در اروپای غربی، در آغاز دوران فئودالیزم، بهره کاری بر سایر اشکال بهره تفوق داشت. یعنی به هر رعیت قطعه زمینی داده شده بود که روی آن کار می‌کرد و بدین وسیله مایحتاج زندگی خود را تاحدودی تأمین می‌کرد. بقیه وقت خود را هم صرف کار مجانی و اجباری (بیگار) در مزارع ارباب می‌کرد. این «بیگار» در واقع، بهره اصلی فئودالی را تشکیل می‌داد. بعداً در مراحل تکامل تر فئودالیزم، بهره جنسی و در پایان، پولی رواج یافت. بهره پولی مخصوص دوره تلاشی نظام فئودالی است، هنگامی که کشاورزان به روابط کالایی - پولی کشیده می‌شوند و محصول خود را در بازار می‌فروشند. در ایران نیز هر سه نوع بهره وجود داشته، منتها، به علت کمبود و حتی نبود مزارعی که با بیگار اداره شود، بهره کاری اغلب صرف امور تولیدی کشاورزی نمی‌شد و در نتیجه، نقش فرعی داشت. به دیگر سخن، در ایران از همان آغاز، بهره جنسی تفوق داشت و البته گاهی هم بهره پولی (بیشتر در روستاهای کنار شهرهای بزرگ، یا راه‌های کاروان‌رو یا به هنگام جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها که دولت به پول نقد نیاز داشت)، به صورت فرعی، رواج می‌یافت، ولی

بهره کاری (بیگار) هیچوقت نقش اساسی نداشت و همیشه به صورت فرعی در کنار بهره جنسی قرار داشت. بهره کاری در ایران، اغلب برای انجام امور فرعی زندگی ارباب (نه تولیدی) و ساختن بناهای دولتی و غیره و سرانجام، برای اجرای خدمات نظامی بوده. زیرا چنانکه یاد شد، در ایران واحدهای بزرگ تولیدی کشاورزی که زیر مدیریت نماینده فئودال باشد و با بیگار کشاورزان اداره شود، وجود نداشت. رواج بهره پولی نیز، در طی دوران فئودالیزم در ایران، اندک و گهگاهی بود و آنقدر گسترش نمی‌یافت که بتوان آن را مؤده رسان تلاشی نوآغاز نظام فئودالی دانست. مگر در این اواخر که خود موضوع بحثی جداگانه است.

بهره جنسی به صورت سهمی از محصول، به عنوان‌های گوناگونی، از رعیت گرفته می‌شد. قبل از ظهور ملکداری، در ایران، بهره فئودالی و مالیات از یکدیگر قابل تفکیک نبود، بدین جهت هم هست که آن را بهره - مالیات می‌نامند. بهره - مالیات‌هایی را که فئودال‌ها به صورت‌های مختلف از روستائیان می‌گرفتند، نام‌های گوناگونی داشت، مانند مالوجهات، سرشماری، یا ساق کش، چریک، چوپان - بگی و ده‌ها نام دیگر. خلاصه، بهره - مالیات‌های مختلفی وجود داشت و فئودال‌ها می‌توانستند به عنوان‌های گوناگونی از روستائیان بهره‌کشی کنند. بدین صورت، آن‌ها تمام محصول اضافی روستائیان و حتی مقداری هم از محصول لازم را (حداقل محصولی را که برای ادامه حیات و ادامه کارشان لازم بود) از آن‌ها می‌گرفتند. مالیات‌گیران گذشته از آنچه که «طبق دستور» از روستائیان می‌گرفتند، برای خود نیز تأمینی توانستند اخاذی می‌کردند. اگر آذوقه روستایی نمی‌توانست حرص و ولع آن‌ها را فروشانند، کاپال (اثاث خانه) او و نقدینه ناچیزش را نیز می‌گرفتند. بسیار اتفاق می‌افتاد که روستائیان کسودکان خود را برای پرداخت بهره - مالیات می‌فروختند. مالیات‌گیران، گاهی زنان جوان را هم، به عنوان مالیات قبول می‌کردند. برخی

مواقع اتفاق می افتاد که روستاییان یک ناحیه، به علت شورش و غیره، جریمه می شدند و می بایست مثلاً زنان و دختران خود را برای استفاده سربازان، به عنوان جریمه، به مأموران دولتی تحویل دهند^۱.

فشار بهره - مالیات ها اغلب سبب فرار از روستا و در مراحل حادثه سبب شورش های دهقانی می گردید که بعداً در باره آن توضیح خواهیم داد.

گفتیم که در نظام فئودالی، فئودال بر زمین و آب مالکیت کامل و برجان و دارائی رعیت مالکیت ناقص دارد. می دانیم که در نظام برده داری، برده در مالکیت کامل برده دار قرار داشت. برده هیچگونه استقلال از خود نداشت. او مانند ابزار جاندار بود. برده دار می توانست هر جور که می خواهد، با او رفتار کند. اما در نظام فئودالی، رعیت دارای خانواده است، واحد اقتصادی خود را می گرداند و فئودال، لاقلاً بطور رسمی، برجان او مالکیت کامل ندارد و زن و دختر او رانمی تواند تصاحب کند و غیره. اما، با این همه در نظام فئودالی، فئودال تا حدود زیادی بر جان و

دارائی رعیت تسلط دارد. رعیت مجبور است در مکان مشخص و برای ارباب معینی کار کند. یعنی خودش کار کند و به ارباب بهره مالکانه (کاری، جنسی، پولی) بپردازد. این اجبار، «اجبار غیر اقتصادی» است. یعنی فئودال، رعیت را از طریق جبر غیر اقتصادی مورد بهره کشی قرار می دهد. در نظام سرمایه داری، کارگر برای اینکه گرسنه نماند، مجبور است نیروی کار خودش را بفروشد. این اجبار، صرفاً اقتصادی است. اما رعیتی که مجبور است به ارباب خود بهره - مالیات جنسی یا پولی بدهد و یا به صورت رایگان در زمین او کار کند، این دیگر اجبار اقتصادی نیست، بلکه اجباری غیر اقتصادی است. پس می توان گفت که اجبار غیر اقتصادی در جامعه سرمایه داری، وجود ندارد، بلکه اجباری که کارگر را وادار به کار می کند، صرفاً اجبار اقتصادی است. اسادر نظام فئودالی چنین نیست. در نظام

فئودالی، بهره کشی از طریق جبر غیر اقتصادی انجام می گیرد و رعیت (سرف) وابسته به مکان مشخص و به ارباب معینی است («وابستگی سرواژی»). این مکان مشخص، برای بوم نشینان، روستا یا منطقه روستایی محل سکونتشان است و برای چادر نشینان، این مکان مشخص، محل کوچ قبیله است. ارباب معین هم، در دوره های مختلف نظام فئودالی دارای اشکال مختلفی است. در دوره تیول داری (مالکیت مشروط) تیولدار همان ارباب معین است. وقتی که یک تیولدار می رود و تیولدار دیگری به جایش می آید، در واقع، وابستگی رعیت همچنان پابرجا است، منتها، طرف دیگر این وابستگی که تیولدار باشد، عوض شده است، ولی روابط دگرگون نشده. در دوره ملک داری، ارباب معین همان ملکدار است که تقریباً تغییر هم نمی کند، مگر در دوره رونق شدید ملک داری که حتی ملک خرید و فروش هم می شود. در این صورت، با فروش ملک، رعیت خود به خود به ارباب جدید وابسته می شود.

شکل و درجه وابستگی رعیت به ارباب، در جاهای مختلف فرق می کرد. شدیدترین درجه این وابستگی که به بردگی شباهت زیادی داشت عبارت از این بود که رعیت مانند برده، در زمین ارباب به طور رایگان کار می کرد (بیگار) و خود نیز قطعه زمین کوچکی داشت برای تأمین زندگیش. در روسیه و ورای قفقاز، فئودال ها، رعیت ها را، حتی بدون زمین هم خرید و فروش می کردند، درست مانند برده. اما در برخی از کشورها درجه این وابستگی خیلی ضعیف تر بود، بطوری که رعیت فقط مجبور بود مقداری بهره - مالیات بدهد. به طور کلی، سملوکیت رعیت، حداکثر وابستگی سرواژی است و نابرابری حقوقی رعیت با ارباب حداقل آن.

در ایران نیز وابستگی سرواژی، طبعاً وجود داشته. پروفیسور ا.پ. پتروفسکی در مورد شکل این وابستگی می گوید: «... وابستگی روستایی ایرانی به زمین، از لحاظ حقوقی، از وابستگی و تقید روستایی گرجی و یا روسی ماهوآ متمایز بوده. روستایی ایرانی وابسته به شخص ارباب نبوده، بلکه به زمین مقید شده بوده و بالنتیجه،

کسی نمی‌توانست وی را بدون زمین بفروشد و یا به دیگران منتقل کند و یا در وصیت‌نامه خویش ببخشد، مگر اینکه این معاملات با زمین انجام گیرد. یادقیق‌تر بگوییم - روستایی با ده و با سزرعه خرید و فروش و منتقل می‌شده^۱. ولی به هر حال وابستگی وجود داشته و باز به قول پتروشفسکی، «آزادی شخصی روستایی جز جعلی حقوقی چیزی نبوده و این جعل برای دولت ضرورت داشته تا رسماً نص‌فقه اسلامی را نقض نکرده باشد. و عملاً روستایی موجودی بود وابسته و مقید و بی‌حق^۲». یکی از دلیل‌های وجود وابستگی رعیت‌ها در ایران فرار منفرد و دسته‌جمعی آنها از محل پرداخت مالیات است که در منابع به فراوانی از آن یاد شده.

دلیل این امر که وابستگی رعیت‌های ایران به ارباب، از برخی از جاهای دیگر کمتر بوده، به نظر پتروشفسکی، چنین است: «چون فئودال‌ها از خود، زراعت بزرگ متکی به بیغار روستاییان نداشتند و شرایط آبیاری واحه‌ای حکمفرما بوده و قطعات زمین، کوچک و بسیار خرد، و کم زمینی نسبی وجود داشته و در عین حال کشور پرجمعیت بوده، بنابراین مراتب، در روستا فقدان و یا کمبود کارگر و مزارعه‌گر احساس نمی‌شده است... و مالک می‌توانست همیشه به جای زارعی که زمین وی را ترک گفته، روستایی دیگری بنشانند^۳».

گذشته از طبقه رعیت و طبقه فئودال که طبقات اساسی جامعه فئودالی بودند، طبقه دیگری نیز در جامعه فئودالی وجود داشت (به وجود آمد). این طبقه، پیشه‌وران شهرها بودند. آنان به صنایع کارگاهی و نیز بازرگانی می‌پرداختند. پیشه‌وران جامعه فئودالی، نطفه طبقه جدیدی بودند که در نظام اجتماعی بعدی حکومت را در دست گرفت. پیشه‌وران در آغاز تحت حمایت و وابسته به فئودال‌ها بودند ولی

۱- ای. پ. پتروشفسکی، کشاورزی و...، پیشین، جلد ۲، ص ۲۸۱.

۲- همان جا.

۳- همان جا، ص ۱۶۸.

کم کم خود در مقابل آن‌ها منگر گرفتند. مبارزه آن‌ها با فئودال‌ها، در کنار شورش‌های دهقانی همچنان ادامه پیدا کرد تا اینکه، این مبارزات با شورش‌های دهقانی پیوند یافت و سرانجام در برخی از کشورهای اروپا، نظام فئودالی با رهبری همین پیشه‌وران بر افتاد.

گفتیم که فشار بهره - مالیات به رعیت‌ها، گاهی برای آنان مطلقاً غیرقابل تحمل می‌شد. روستاییان به ناچار، خانه و کاشانه را رها می‌کردند و به کوه و دشت می‌گریختند. منابع تاریخی ملت‌ها پر است از فرار جداگانه و دسته‌جمعی روستاییان به کوه و بیابان، در نتیجه فشار بهره‌های فئودالی. این واکنش منفی در مقابل ستم فئودال‌ها، اگر چه، در طی دوران فئودالیسم زیاد تکرار شد، ولی سرانجام به همان صورت خود باقی نماند، تکامل یافت و به شورش‌های دهقانی تبدیل گردید. شورش‌های دهقانی ابتدا پراکنده بود ولی کم کم وحدت می‌یافت. این شورش‌ها صرفاً خود به خودی بود و هیچ برنامه عملی و تئوری راهنمایی نداشت. بدین جهت در زیر لوای مذاهب و فرقه‌های گوناگون مذهبی قرار می‌گرفت. به عبارت دیگر، تمام شورش‌های دهقانی رنگ مذهبی داشت. همین امر سبب شده که بسیاری از محققین تاریخ، علت و انگیزه این شورش‌ها را اختلافات مذهبی ببینند. ولی واقعیت این است که مذهب، تابع جنبش‌های اجتماعی است، نه متبوع آن^۱. دهقانان به ناچار برخواست‌های خودشان لفافه‌ای از یک فرقه مذهبی می‌پوشاندند، چون هیچ لباس دیگری نداشتند که به آن بپوشانند. این لفافه مذهبی هم هرگز در ماهیت جنبش‌های دهقانی تأثیری نداشت و فقط پس از شکست یا پیروزی نسبی این جنبش‌ها بود (جنبش‌ها هرگز کاملاً پیروز نمی‌شدند) که آن لفافه مذهبی، از علت وجودی خود جدا می‌شد و به صورت یک مذهب جدید، مانند همه مذاهب با همان چهره و همان عملکرد در می‌آمد. علم کردن این یا آن مذهب از جانب دهقانان،

۱- ای. پ. پتروشفسکی، کشاورزی و...، جلد ۲، ص ۳۲۸.

درواقع بهانه‌ای بود برای مطرح کردن خواست‌های اجتماعی - اقتصادی آنان. گاهی اتفاق می‌افتاد که دوشورش دهقانی، در دو نقطهٔ مختلف و در زیر لوای دو فرقهٔ مذهبی به‌ظاهر متضاد و دشمن، به همدیگر می‌پیوستند^۱ و متحد می‌شدند. این امر نشان می‌دهد که تأثیر مذهب در جنبش‌ها چقدر بی‌اهمیت و فرعی بوده. وجود شورش‌ها و قیام‌های مترقی دوران فتودالیزم را در زیر لوای پرچم یک فرقهٔ مذهبی، نباید دلیل مترقی بودن آن مذهب پنداشت.

معمولاً ناراضی و عصیان در دهقانان به تدریج انباشته می‌گردید و هنگامی که کاسهٔ صبر آنان را کاملاً لبریز می‌کرد، به بهانهٔ یک عمل بیرحمانه‌ای که از مأموران حکومتی سر می‌زد، منفجر می‌شد و سبب شورش خود به خودی و خشن می‌گردید، شورش‌های دهقانی نه هدف سنجیده‌ای داشت، نه دارای انضباط مشخصی بود و نه یک برنامهٔ عمل معین برای آن تنظیم می‌شد و بدین جهت هم نمی‌توانست پیروز شود. البته گاهی به‌طور نسبی یک شورش پیروزی‌مند و حکومت را نیز برای چند مدتی به دست می‌آورد، و موقتاً نظم نو می‌چید، ولی به‌زودی این نظام نو برچیده می‌شد و دوباره روابط تولید فتودالی، به‌طور مستقیم و غیر مستقیم زنده می‌گردید: یا فتودال‌ها حکومت را سرنگون می‌کردند و یا خود نمایندگان دهقانان که حکومت را در دست داشتند به فتودال تبدیل می‌شدند. ایجاد یک نظم اجتماعی جدید، نیاز به یک شناخت اجتماعی و یک برنامهٔ عمل مبتنی بر این شناخت داشت و این شناخت از دهقانان بر نمی‌آمد. شورش‌های دهقانی حتماً می‌بایست مورد استفاده و رهبری طبقهٔ آگاه‌تری قرار گیرد.

پراکنده‌گی، بی‌برنامگی و خودبه‌خودی بودن شورش‌های دهقانی و عاری بودن آن‌ها از یک آگاهی اجتماعی علمی، اغلب سبب می‌شد که فتودال‌های کوچک محلی، برای مستقل کردن خود از مرکز و برای تجاوز به همسایگان از

این شورش‌ها استفاده کنند. دهقانان نیز در اثر ضعف‌های برشمرده، اغلب تسلیم رهبری این فتودال‌های محلی می‌شدند. گاهی آن‌ها با خواهش و تمنا از فتودال‌های محلی دعوت می‌کردند که جنبش را رهبری کنند. پیروزی چنین جنبش‌هایی با شکست آن‌ها تفاوت چندانی نداشت.

گاهی پیشه‌وران شهرها هم در جنبش‌های دهقانی شرکت می‌کردند. شرکت آنان در این شورش‌ها، اغلب سبب آگاهانه‌تر کردن جنبش و یکپارچه‌تر کردن آن‌ها می‌شد. این پیشه‌وران بیشتر، رهبری شورش‌ها را در دست می‌گرفتند. رهبری آن‌ها بر جنبش می‌توانست مسایل جدیدی را مطرح کند که به فکر دهقانان نمی‌رسید و ظاهراً ربطی به منافع دهقانان هم نداشت. مثلاً در یک شورش دهقانی که در دههٔ سوم قرن شانزدهم، در جنوب آلمان و جنوب اتریش به‌وقوع پیوست^۲، شرکت و رهبری شهریان (Bourgeres) در این قیام، باعث شد که در برنامهٔ شورشیان خواست‌هایی مانند وحدت سراسر آلمان، برقراری سیستم واحد اوزان و اندازه‌ها، برقراری پول واحد و تضعیف قدرت امیران و اربابان مطرح شود. به‌طور کلی، خواست‌های پیشه‌وران شهر می‌توانست، در جهت تضعیف روابط تولید فتودالی باشد. سرانجام هم، سرنگون شدن نظام فتودالی، برای اولین بار در انگلستان، بار رهبری همین طبقهٔ جدید (پیشه‌وران) انجام گرفت. سرنگون شدن نظام فتودالی، سبب بی‌زمین شدن دهقانان و بیکار شدن قسمت اعظم آن‌ها از کار کشاورزی و کارگر شدن بیشتر آن‌ها گردید. در برخی کشورها هم به‌نحوی دیگر فتودالیزم بر افتاد که موضوع بحثی دیگر است.

* * *

در این کتاب، یک دورهٔ کوتاه (دهه‌های چهارم و پنجم قرن هیژدهم) از دوران

طولانی فتودالیزم در ایران مورد مطالعه قرار گرفته . در مورد ترجمه آن ذکر چند نکته ضرورت دارد :

۱- در همه جای کتاب، «ن.» به جای امضای نویسندگان و «م.» به جای امضای مترجم است .

۲- مترجم در پیدا کردن شکل و املاي اصلی نام‌ها، بیش از همه از «نامه» عالم‌آرای نادری» استفاده کرده ، با وجود این ، احتمالاً باز هم اشتباهاتی رخ داده که این اشتباهات یا در مورد نام‌هایی است که به وسیله محمد کاظم و دیگران غلط نوشته شده یا در مورد نام‌هایی که مترجم آنها را در منابع نیافته .

۳- سعی بسیار شده که این ترجمه تا حد ممکن دقیق باشد ، بدین جهت گاهی مترجم خود از ناپختگی جمله‌ها ناراضی است . این مطلب بیشتر در مورد ترجمه گزارش‌های مأموران روس ، در دهه‌های چهارم و پنجم قرن هیژدهم در ایران ، که به وسیله نویسندگان کتاب نقل شده صدق می‌کند . نثر روسی این گزارش‌ها با زبان توانای روسی امروز که میراث‌دار ادبیات قرن نوزدهم روسیه است و پشتوانه علمی قرن بیستم را با خود دارد به کلی بیگانه است . اگر من به جای نویسندگان کتاب بودم ، این گزارش‌ها را به زبان روسی معاصر ترجمه می‌کردم . با وجود این ، مبادا که این وسیله‌ای باشد ، تا مترجم نادانی و بی‌تجربگی خود را توجیه کند .

۴- در این ترجمه ، اگر تجاویزی به دستور زبان فارسی شده - آنچه که آگاهانه انجام گرفته - به قواعد مدون و متونی آن بوده .

۵- قسمت‌هایی از متون فارسی که مورد نقل قول مؤلفان این کتاب قرار گرفته - به جز یکی دو جمله - عیناً در ترجمه فارسی آمده .

۶- به هر حال ، مترجم سخت‌چشم به راه نکته‌گیری خوانندگان است .

۷- در پایان ، مترجم از آقای دکتر فیروز توفیق و آقای باقر پرهام ، رئیس و معاون مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی که موجبات چاپ این کتاب را فراهم

نموده‌اند و همچنین از آقای عیسی هیبتی مسئول انتشارات سوسه و از کارکنان چاپخانه دانشگاه ، به ویژه آقای ابوالقاسم دیانت ، متصدی حروفچینی و آقایان حروفچینان کتاب حاضر و نیز از آقای غلامرضا اسامی مصحح کتاب ، کمال تشکر را دارد .

حمید مؤمنی

@yehbaghalketab

- ۳- تاریخ قیام‌های توده‌ای علیه حکومت تیموریان در قرن پانزدهم، پژوهشگاه خاورشناسی آکادمی علوم شوروی، ۱۹۶۰.
- ۴- رشد بهره‌کشی فئودالی و مبارزه توده‌های مردم ایران در دهه‌های چهارم و پنجم قرن هیژدهم، لنینگراد، ۱۹۶۰.
- پ- آثار خانم اشرفیان در مورد تاریخ ایران:
- ۱- ستایشنامه‌ای بر کتاب «لشکرکشی نادرشاه به هندوستان»، مجله «خلق‌های آسیا و آفریقا»، سال ۱۹۶۱، شماره ۶.
- ۲- سقوط حکومت صفویان، در کتاب «مقالاتی در باره تاریخ جدید کشورهای خاور (هندوستان، افغانستان و ایران)». لنینگراد، ۱۹۵۱.
- ۳- جنبش‌های ضد فئودالی در امپراتوری نادرشاه، پژوهشگاه خاورشناسی آکادمی علوم شوروی، ۱۹۵۳.
- ۴- سقوط دولت نادرشاه، مسکو، ۱۹۵۰.

۰۴۰ح

درباره مؤلفان کتاب

این کتاب را دو تن از ایران‌شناسان مشهور شوروی به نام‌های ماریانا روبه - نوونا آرونووا (Marianna Rubenovna Aroonova) و کلارا زارمائیرونا اشرفیان (Klara Zarmairovna Ashrafian) مشترکاً نوشته‌اند. کتاب در سال ۱۹۵۸ از طرف آکادمی علوم اتحاد شوروی، پژوهشگاه خاورشناسی، در مسکو به چاپ رسیده. متأسفانه، از کار و زندگی نویسندگان کتاب اطلاعی در دست ندارم ولی چنانکه از «کتابشناسی ایران» و نیز از حواشی کتاب‌های تاریخی به زبان روسی (آنچه که در دسترس من بوده) برمی‌آید، خانم ماریانا آرونووا و خانم کلارا اشرفیان تا سال ۱۹۶۷ مجموعاً ده اثر در مورد تاریخ ایران به وجود آورده‌اند که مشخصات آن‌ها را خواهم داد. مسلماً از سال ۱۹۶۷ به بعد نیز آثاری در مورد تاریخ کشورها تألیف کرده‌اند که متأسفانه نتوانستم نام و نشانی از آن‌ها بیابم. از این ده اثر، دواثر را مشترکاً تألیف کرده‌اند و هشت اثر دیگر را هر یک به تنهایی:

الف- آثار مشترک آن دو در مورد تاریخ ایران:

- ۱- مطالب جدیدی درباره تاریخ نیمه دوم قرن هیژدهم، در کتاب «خاورمیانه و نزدیک»، مسکو ۱۹۶۲.
- ۲- دولت نادرشاه افشار (کتاب حاضر)، مسکو ۱۹۵۸.
- ب- آثار خانم آرونووا در مورد تاریخ ایران:
- ۱- فرمان نادرشاه، مجله خاورشناسی شوروی، ۱۹۵۸، شماره ۲.
- ۲- فرمان نادرشاه افشار به عنوان یک منبع تاریخی، مسکو، ۱۹۶۰.

پیشگفتار

چه در کتابهای تاریخ ما^۱ و چه در کتابهای تاریخ خارجی، آثار ویژه‌ای که مختص بررسی روابط اقتصادی - اجتماعی دولت نادرشاه باشد یافت نمی‌شود. با وجود این، برخی از مؤلفان در باره مسائل بسیاری که با مطالب بررسی شده در این کتاب رابطه مستقیم دارد تحقیق کرده‌اند. در این زمینه باید از آثار و. بارتولد (Bartold)، ای. پ. پتروشفسکی (Petrosheski)، ب. ن. زاخودر (Zakhoder)، ای. م. ری سنر (Reisner)، ن. د. میکلوخوماکلای (Miklokhomaiklai)، پ. ت. آروتونیان (Arootoonian)، ب. م. آروتونیان، و. ف. مینورسکی (Minorski)، ل. لوکهارت (Lockhart) و دیگر نویسندگان شوروی و خارجی نام برد^۲.

در این میان، آثار پتروشفسکی، به ویژه تحقیق اساسی او: «طرح کلی تاریخ روابط فتودالی در آذربایجان و ارمنستان قرن ۱۶ تا ابتدای قرن ۱۹» حائز اهمیت است. مؤلف مزبور بر مبنای مطالعه عمیق در منابع مختلف، روابط اقتصادی - اجتماعی آذربایجان، ارمنستان و ایران (در طول زمان ذکر شده) را مورد بررسی و پژوهش علمی قرار می‌دهد. در این تحقیق بیشتر توجه او به ویژگی‌های نظام‌های اجتماعی و تقسیم دورانهای تکاملی این کشورهاست.

در کتاب مزبور، برخی سازبان‌های فتودالی و نیز شکل‌های مختلف زمینداری در ارمنستان، آذربایجان و ایران تشریح شده. نویسنده علل افول اقتصادی دولت صفویه را در پایان قرن ۱۷ و ابتدای قرن ۱۸ آشکار کرده و مسائل سیستم مالیاتی،

@yehbaghalketab

۱- منظور کتابهای تاریخی اتحاد شوروی است - م.

۲- به فهرست منابع (کتابنامه) کتاب حاضر مراجعه شود.

وابستگی کشاورزان به زمین و غیره را روشن کرده است. پتروشفسکی در اثر خود، برخی از مسائل سیاسی ارمنستان، آذربایجان و ایران قرن ۱۶ تا ربع اول قرن ۱۹ را که قبلاً مورد بررسی کسی واقع نشده بود - مخصوصاً و یا ضمناً - حل می‌کند.

اما توجه ما از نظر علمی بیشتر به آثار ن. د. میکلوخوما کلای به‌ویژه به رساله نامزدی علوم او، «هجوم افغانان به ایران (۳۰-۱۷۲۲ م)»، به مقالاتی در باره کتاب سه جلدی محمد کاظم، یعنی دستنویس «تاریخ عالم‌آرای نادری»^۳ و غیره است. ن. د. میکلوخو - ماکلای درباره تاریخ دولت صفوی در پایان قرن هفدهم و ربع اول قرن هیژدهم و همچنین درباره تاریخ فرمانروایی افغانان بر ایران (۳۰-۱۷۲۲ م) تحقیق کرده است. خدمت مهم او، یکی بررسی مبارزات رهایی بخش خلق علیه یوغ افغانان و دیگر ارزیابی شخصیت نادر در پایان دهه سوم و ابتدای دهه چهارم قرن هیژدهم است. زندگینامه محمد کاظم و همچنین شرح علمی کاملی را که در جلد اول کتاب او آمده، ن. د. میکلوخوما کلای نوشته و ضمناً هم روشن کرده که یگانه مؤلف «تاریخ عالم‌آرای نادری»، محمد کاظم است و پس، در صورتی که قبلاً رأی بر این بود که پایان این کتاب به وسیله پسر محمد کاظم نوشته شده، نه خود او.

در سال ۱۹۵۴ م انتشارات آکادمی علوم اتحاد شوروی تک نگاری (مونو-گرافی)^۴ از پ. ت. آرتونیان بیرون داد که در آن به مبارزات سرسخت و متحد توده‌های ارمنی و دیگر توده‌های و رای قفقاز علیه یوغ فئودالهای ترک و ایرانی توجهی خاص شده بود. در فصل‌های اول و دوم کتاب مزبور، مؤلف به توصیف

۳- هر سه جلد کتاب به صورت چاپ عکسی در مسکو منتشر شده، البته با عنوان «نامه».

عالم‌آرای نادری» و با مقدمه روسی میکلوخوما کلای - م.

۴- اثری علمی که تنها به بررسی یک مسئله می‌پردازد - م.

زمینداری فئودالی پرداخته و تابلو تلاشی «جماعات روستایی»^۵ ارمنی را ترسیم کرده. همواره خلق بی‌حقوق و از ستم اجتماعی شاهای صفوی بر ارمنستان شرقی در قرون ۱۷-۱۶ سخن گفته.

از میان آثار مؤلفان خارجی در وهله اول باید از کتابهای ل. لوکهارت و و. ف. مینورسکی استاد دانشگاه کمبریج نام برد.

لوکهارت تاریخ نظامی - سیاسی دولت نادرشاه (دهه‌های چهارم و پنجم قرن هیژدهم) را به طور مفصل و مشروح می‌نویسد. او برای این کار از منابع مختلف فارسی، ترکی، هندی، ارمنی، گرجی، روسی و اروپای غربی استفاده کرده. در کتاب او واقعیت‌های گوناگون و در عین حال منظم و سیستم‌بندی شده بسیاری وجود دارد.

با وجود این تفسیرهایی که لوکهارت از بعضی حوادث تاریخی می‌گذراند مورد اعتراض جدی است. مثلاً ما نمی‌توانیم در این مورد با او هم عقیده باشیم که علت اساسی سقوط دولت صفویه، تباهی درونی خاندان سلطنت بوده. ادعای اینکه نادر شاه ایران را از آن «موقعیت پست خود تا حد اولین دولت آسیا» ترفیع داد، حاکی از این است که راجع به نقش نادرشاه در تاریخ ایران غلو شده. لوکهارت حقایقی

۵- «جماعت» به جای «اوبشینا» (روسی) است که فرهنگ آژگف آن را چنین تعریف می‌کند: «تشکیلات خودمختار اهالی یک خطه در زمان قدیم...» این کلمه گویا معادل «Community» انگلیسی است که آقای دکتر آریان‌پور، «اجتماع» را به جای آن به کار گرفته‌اند (۱. ج. آریان‌پور، زمینه جامعه‌شناسی، چاپ دوم ۱۳۴۵ تهران، ص ۲۲۰) ولی «جماعت» با همین معنا در زبان فارسی سابقه دارد و جالب اینکه مؤلفان این کتاب هر جا خواسته‌اند سندی یا متنی فارسی بیاورند، در ترجمه آن به جای «جماعت»، «اوبشینا» گذاشته‌اند - م.

6- L. Lockhart, Nadir Shah. Critical Study, based mainly upon contemporary. Sources» 1. 1938, P. 1.

را که با توجه به آنها می‌شد گفت که در زمان نادر رکود اقتصادی کشور عمیق‌تر شده نادیده گرفته. مؤلف فقط از اطلاعاتی که از منابع مختلف در باره اوضاع داخلی دولت نادرشاه به دست آورده خبر می‌دهد، اما علی‌رغم آنکه منجر به انقراض این دولت شده تحلیل نمی‌کند. لوکهارت در حالی که دربارهٔ عصیانهای دههٔ پنجم قرن هیژدهم سخن می‌گوید، قیامهای دهقانی و جنبشهای رهایی بخش توده‌های اسیر را از شورش و بلوای فئودالی متمایز نمی‌کند. او توضیح می‌دهد که علت شکست این جنبش‌ها فقط این بوده که آشوبگران به قدر کافی نیروهای جنگی عمده در اختیار نداشته‌اند ولی از ضعف درونی این جنبش‌ها چیزی نمی‌گوید. لوکهارت ترور بیرحمانه‌ای را که در سالهای آخر حکومت نادر بر کشور حکمفرما شده و نتیجهٔ اختلال حکومت فئودالی و ضعف قدرت حاکمه شاه بوده معلول خبط دماغ و بیرحمی دم‌افزون شاه می‌داند.

و. ف. مینورسکی دانشمند مشهور خارجی در اثر خود: «طرحی از تاریخ نادر-شاه»^۷ مسائل تاریخ نظامی - سیاسی حکومت نادر را روشن می‌سازد. برای مینورسکی هم مانند لوکهارت، منابع گرانبهای تاریخ دهه‌های چهارم و پنجم قرن هیژدهم ایران مثل متن کامل اثر محمد کاظم و مدارك آرشویی در در دسترس نبوده.

مینورسکی در اثر خود توجه بسیار زیادی به کتاب «تذكرة الملوك» داشته که در ربع اول قرن هیژدهم به وسیله نویسنده‌ای ناشناس نوشته شده. اثر تاریخی و تفسیر علمی پروفیسور مینورسکی از نظر مطالعهٔ مسائل زمینداری فئودالی، سیستم بازرسی و غیره فوق‌العاده گرانبهاست. بدون شك این اثر تاریخی یکی از موفقیت‌های علم خاورشناسی در سال‌های اخیر است.

در سال ۱۹۴۰ م در تهران کتابی به نام «زندگانی نادرشاه، پسر شمشیر» از نوراله لارودی به چاپ رسید. در این کتاب کارهای نظامی - میاسی نادرشاه تشریح شده.

۷- V. minorsky, Esquisse d, une histoire de Nadirchah, Paris, 1934.

مؤلف در سراسر کتاب به ستایش نادرشاه پرداخته و تا حدود زیادی راجع به نقش او در تاریخ ایران اغراق می‌کند. نوراله لارودی در حالی که در درجهٔ اول به لشگرکشی‌های نادر توجه می‌کند، تازه به تشریح مفصل آن دسته از لشگرکشی‌ها می‌پردازد که در آنها پیروزی با نادر بوده، در صورتی که دربارهٔ شکستهای اوسکوت می‌کند: مثلاً لشگرکشی نا موفق نادر را به داغستان که نزدیک دوسال طول کشید خیلی سراسری بررسی می‌کند. در کتاب فوق وضع توده‌ها و مبارزات آنها علیه تشدید جور و ستم فئودال‌ها منعکس نشده. او هم مثل دیگر تاریخ دانان خارجی قیامهای دههٔ پنجم قرن هیژدهم را «اغتشاش» و «بلوا» می‌نامد. نوراله لارودی از وقایع نامۀ سه جلدی محمد کاظم، «تاریخ عالم‌آرای نادری» که یکی از منابع اساسی تاریخ ایران و کشورهای همجوار در دهه‌های چهارم و پنجم قرن هیژدهم است ابدأ استفاده نکرده.

* * *

القصه، مؤلفان این اثر ادعا ندارند که به روشنگری همه‌جانبهٔ تاریخ دولت نادرشاه پرداخته باشند، بلکه فقط سعی کرده‌اند برخی از مسائل کلی و به‌ویژه مسایل مربوط به تشدید استثمار فئودالی، جنبشهای رهایی بخش توده‌ها (خاصه در دههٔ پنجم قرن هیژدهم)، طبیعت طبقاتی دولت نادرشاه و علل انحلال آن را توضیح دهند. مؤلفان این کتاب وظیفهٔ خود می‌دانند که از پروفیسور پتروشفسکی که نظریه‌های گرانبهای در این مورد داده و از دیگر همکاران پژوهشگاه (انستیتو) خاورشناسی که در تألیف حاضر مورد مشاوره بوده‌اند اظهار حق شناسی کنند.

مؤلفان

فصل اول

نگاهی به منابع کتاب

یکی از گرانبها ترین منابع تاریخ ایران در دهه های سوم و چهارم قرن هیژدهم کتاب شیخ محمد علی حزین است.

شیخ حزین در سال ۱۲۹۲ م در گیلان به دنیا آمد. او از تبار زاهدی ها است که از شیخ های گیلان هستند. (۱) شیخ حزین هم دانشمندی جانورشناس بود و هم جهانگرد. او نوشته های بسیاری از خود به جای نهاده است. مشهورترین و مهمترین اثر او، « زندگی شیخ محمد علی حزین به قلم خود او » (احتمالاً نام اصلی کتاب چنین است : « تذکرة الاحوال شیخ حزین که خود نوشته است » - م.) است. متن فارسی و ترجمه انگلیسی این کتاب به وسیله ف. س. بل فور (Belfour) منتشر شده. (۲)

شیخ حزین تمام اخبار مربوط به هجوم افغانان به ایران و اشغال ایران به وسیله ترکان عثمانی را در دهه سوم قرن هیژدهم در اختیار مامی گذارد.

۱ - برای اطلاع از شرح حال مفصل او مراجعه شود به کتابهای : « طرح کلی تاریخ روابط فتودالی در آذربایجان و ارمنستان قرن شانزدهم م تا ابتدای قرن نوزدهم م »، لینگراد ، ۱۹۴۹ م اثر پتروشفسکی و « هجوم افغانان به ایران » ، رساله نامزدی علوم میکولوجیا کلاسی ، پژوهشگاه (انستیتو) خاورشناسی ، شعبه لنینگراد.

2- Sheikh Hasin «The life of Sheikh Mohamad Ali Hasin, written by himself», ed. by F.S. Belfour, persian text with an engenglish translation, 1830 - 31.

@yehbaghalketab

به هنگام محاصره اصفهان (پایتخت) به وسیله افغانان (۱۷۲۳ م) شیخ حزین خود در این شهر بوده، چند روزی به تسلیم اصفهان نمانده بوده که او با چند نفر از اهالی سرشناس شهر محرمانه از اصفهان بیرون می‌آید. پس از آن تا دهمال به سیاحت اکناف ایران پرداخته و از نهاوند، دزفول، شوشتر، کرمانشاه، بغداد، مشهد، کردستان، آذربایجان و گیلان دیدن می‌کند. شیخ حزین در بعضی از شهرها و حتی سالها توقف و زندگی کرد تا بلکه بهتر بتواند زندگی و مبارزات قهرمانه خلق را علیه استیلاگران بیگانه ببیند.^(۱) هنگامیکه نادرقلی خان شاه طهماسب دوم را از سلطنت خلع کرد و پسر یکساله اش را بعنوان شاه عباس سوم اسماً شاه کرد ولی در اصل خود حاکم ایران بود، حزین از ایران به هندوستان مهاجرت کرد و مدت چهل و چهار سال در آنجا ماند. او در سال ۱۷۷۹ م در بنارس چشم از جهان فرو بست.

تک نگاری حزین از این نظر درخور توجه خاصی است که او خود شاهد حوادث نوشته شده، بوده.

در «زندگی نامه» حزین اخبار گرانمایی درباره رکود اقتصادی کشور، که نتیجه استیلای افغانان و ترکان بوده، یافت می‌شود.^(۲) از مدارک بکری که در کتاب حزین وجود دارد چنین استنباط می‌شود که در عتفوان حکومت نادر، یعنی در ابتدای دهه چهارم قرن هیژدهم، جو رستم به کشاورزان و توده های اصلی شهر به سختی افزایش یافته. در نتیجه مالیاتهای سنگین، پی در پی آتش قیام ها شعله ور می شده ولی بلافاصله به وسیله نادرقلی خان بیرحمانه خاموش می گردیده.^(۳) حزین خود شاهد برخی از آنها بوده. مثلاً در زمانی که مردم لار علیه اخاذی و زورگویی مأموران حکومت عصیان کرده بودند او خود در لار حضور داشته.

۱ - شیخ حزین، پیشین، ص ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴

۲ - همان جا، ص ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۶، ۲۰۷

۳ - همان جا، ص ۲۰۴، ۲۲۲، ۲۳۱، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۳

شیخ حزین برخلاف تمام تاریخ نویسان نادر، و همچنین برخلاف بسیاری از تاریخدانان اروپای غربی (معاصر شاه) که نادر را ناجی دانسته و عشق بی حد و حصر خلق (!؟) را به فرمانروای خود تأیید کرده اند ولی درباره استثمار سخت و تضادهای طبقاتی آشتی ناپذیر درون جامعه چیزی نگفته اند، هرگز نادر را ایده آلیزه نمی کند.

حزین گرانبها ترین اخبار را درباره مبارزات کشاورزان روستائی و بینوایان شهری ایران و آذربایجان علیه استیلای افغانان و ترکان در اختیار ما می گذارد. او به تفصیل دفاع قهرمانانه هر شهر را جدا گانه شرح می دهد.^(۱) چنین مطالبی درباره مبارزات خلق علیه استیلاگران بیگانه در آثار نویسندگان دیگر یافت نمی شود.

با وجود این، او نیروهای محرك مبارزات خلق را نه بیهن پرستی مردم می شمارد و نه نفرت آنان به سیستم ظلم و جور اقتصادی و سیاسی، بلکه این همه را نتیجه هوا خواهی آنان از خاندان صفویان می داند. مثلاً در حالی که درباره مبارزات شاه طهماسب با افغانان و فئودالها، به ویژه با ملک محمود سیستانی، حاکم مستبد خراسان (ضمناً او نقش نادر را در این وقایع نادیده گرفته) سخن می گوید، این نکته را گوشزد می کند که «مردم نواحی مختلف خراسان که به خاندان صفوی وفادار بودند، شهرهای خود را به او (طهماسب - ن.) تسلیم می کردند و گروه گروه به قشون پادشاه روی می آوردند تا برای خدمت وارد آن شوند و خود و زندگی خود را در اختیار آن بگذارند.»^(۲)

مؤلف علت شرکت خلق را در قیام هایی که به وسیله حاکم فارس، محمدخان بلوچ رهبری می شده نیز وفاداری توده ها به صفویان می داند: «مردم واقعاً به سلسله جلیله صفویه وفادار بودند و به محض اینکه محمدخان وفاداری خود را به این خاندان

۱ - همان جا، ص ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴

۲ - همان جا، ص ۱۴۱

ابراز داشت همه به او محلق شدند. «^(۱) لازم به گفتن نیست که شرکت فعال کشاورزان در این قیام‌ها بیان‌کننده اعتراض آنان علیه بهره‌کشی بیرحمانه بوده. کشاورزان فارس که جنگ سفلشان کرده بود و در معرض غارت و راهزنی استیلاگران از طرفی و استثمار و چپاول حکومت شاه از طرف دیگر قرار داشتند، طبیعی است که از وضع زندگی خویش ناراضی بوده‌اند. به قول حزین امید اینکه بیرون‌راندن استیلاگران افغان و ترك، بهبودی در وضع آنان ایجاد خواهد کرد برآورده نشد. بدین جهت بود که کشاورزان فارس طغیان‌های ضدنادری فتودال‌های محلی را حمایت می‌کردند.

حزین اثر خود را با توصیف قوریلنای (شورای اشراف) مغان و اعلام شاهی نادر (۱۷۳۶ م) - اگرچند صفحه آخر آن را که تشریح وقایع دهلی و شرح حال برخی از همزمانان مؤلف است نادیده بگیریم - به پایان می‌رساند.

«تذكرة الملوك» شرح نسبتاً مفصلي درباره دستگاه اداری صفویان است که به دستور امیر محمود افغان قلزای - که در سال ۱۷۲۲ م خود را شاه ایران خواند و به وسیله شخصی گمنام نوشته شده. دستنویس این اثر در موزه بریتانیا است. و. ف. مینورسکی آن را در سال ۱۹۴۳ م به چاپ رساند.

تذكرة الملوك از پنج باب و یک «خاتمه» تشکیل شده. باب اول درباره مقامهای روحانی و دینی است. بات دوم - درباره امیران بزرگ (امرای عظام) - ذکر است از چهاره‌تن مقامهای پایتخت‌نشین که عالیجاه نامیده می‌شده‌اند. باب سوم درباره «مقرین» است که مؤلف آنها را به دودسته تقسیم می‌کند:

مقرب الخاقان (خواجگان و هشت نفر از صاحب‌منصبان عالی‌رتبه کشوری). مقرب الحضرت (چهار نفر رئیس تشریفات، دربان، هیژده نفر اداره‌کنندگان دربار، کارکنان و خدمتکاران درباری). باب چهارم درباره دستگاه اداری مالی و سرانجام باب پنجم درباره چهارده نفر مقامهای مهم پایتخت و حوزه و میزان مأسوریتشان است.

قسمت «خاتمه» کتاب حاوی پرارزشترین مطالب کتاب است که در آن درباره سیستم پاداش و انعام سی‌تن از مقامهای عالی، سیاهه حکام ایالات، صورت‌مواجب آنها و تعداد قشون زیر فرمانشان و همچنین بودجه دولت صفویه گفتگو شده.

اخباری که در این کتاب درباره حکومت صفویان وجود دارد از این نظر برای ما لازم است که می‌توانیم دستگاه اداری، شکل پرداخت حقوق به مقامهای عالی‌رتبه و قشون و همچنین درآمدها را در دولت نادرشاه با دولت صفویه مقایسه کنیم. میرزا محمد مهدی‌خان استرآبادی نیز آثاری درباره نادرشاه دارد.

اسم کامل میرزا مهدی، نظام الدین محمد حاج‌الحسن الصفوی است. او در استرآباد به دنیا آمد و از اسمش پیداست که از خاندان صفویان است. مهدی‌خان بزرگترین دانشمند زبان شناس زمان خویش است. او یکی از نزدیکترین درباریان به نادر بوده که دستورهای مختلف او را اجرایی کرده و مدت‌های مدید به عنوان منشی مخصوص در بسیاری از لشگرکشی‌ها او را همراهی می‌کرده. بسیاری از مکاتبات رسمی بین شاه و سلطان ترك و دربار روسیه را مهدی‌خان انجام داده. متن فرمان‌های شاه را نیز اوتیه می‌کرده. پس از بتخت نشستن نادر (۱۷۳۶ م)، میرزا مهدی‌خان به سمت تاریخ‌نگار دربار تعیین شد. نمایندگان دیپلماسی روسیه در ایران بی‌جهت او را نخست‌وزیر ایران نگفته‌اند.^(۱) میرزا مهدی‌خان در سال ۱۷۳۸ م از نادر لقب خان^(۲) گرفت.

از میان تمام آثار مهدی‌خان، «تاریخ نادری»^(۳) بیشتر از همه در شرق و در اروپا مورد توجه واقع شده. برخی اخبار راجع به ترکمنستان که در این کتاب مندرج است در کتاب «مدارکی درباره تاریخ ترکمن و ترکمنستان»^(۴) نقل شده. تاریخ نادری

۱- آرشیو سیاست خارجی روسیه، ذخیره روابط روسیه با ایران، ۱۸۳۸ م پرونده ۷، برگ ۷۶۸.

۲- همان‌جا، ۱۷۴۴، ص ۱۴، برگ ۹۵.

۳- میرزا مهدی‌خان استرآبادی، تاریخ نادری، بمبئی ۱۷۴۹ م (به فارسی-م.).

۴- «مدارکی درباره تاریخ ترکمن و ترکمنستان» جلد ۲ مسکو-لنینگراد ۱۹۳۸.

مهدی‌خان به زبانهای فرانسه، انگلیسی، آلمانی وارد و نیز ترجمه شده. ما از متن فارسی این اثر، چاپ سنگی بمبئی، استفاده کرده‌ایم.

کتاب مزبور با زبان پیچیده و قلمبه ادبی نوشته شده که پراز اشعار و القاب و تشبیهات و مبالغه‌های پرآب و تاب است. این تک‌نگاری از نظر مطالعه مسائل تاریخ نظامی - سیاسی دوران نادر اهمیت بسیاری دارد.

مؤلف تاریخ نادری به خاطر اینکه ولی‌نعمت خود را ثنا بگوید و تکریم کند، رهائی ایران را از چنگ استیلاگران بیگانه یکسر مرهون او می‌داند. او نقش توده‌های مردم را در مبارزه با افغانان و ترکان نادیده می‌گیرد.

مهدی‌خان موفقیت‌ها و پیروزی‌های جنگی نادر را می‌ستاید ولی از ذکر ناکامی‌های نظامی و شکست‌های او اجتناب می‌کند. به ویژه که او می‌کوشد اگر چه گاهی هم بیهوده - عواقب گرانبار شکست‌هایی را که در زمان لشکرکشی به داغستان (۱۷۴۱-۴۳ م) نصیب قشون نادر شد پرده پوشی می‌کند. مهدی‌خان سیاست توسعه طلبی استیلاگران نادر را تبرئه می‌کند. او درحالی‌که بابرهان‌های سیاسی به شرح لشکرکشی‌های نادر شاه به هندوستان می‌پردازد، تمام بار مسئولیت را به دوش محمدشاه مغول می‌گذارد. لشکرکشی‌های نادر به آسیای میانه و داغستان از نظر مؤلف مزبور اقدامات تدافعی بوده. او جنگ‌های نادر را با ترکیه (عثمانی) دلیل اشتیاق نادر به استقرار صلح پایدار و ابدی میان شیعیان و سنیان و تمایل به محو دشمنی دیرین ترک و فارس می‌داند.

مهدی‌خان سیاست خارجی نادر را درست تأیید می‌کند و جنبشهای آزادی بخش توده‌های اسیر را بصورت یک پدیده غیر قانونی، یک گستاخی و اهانت به حاکمیت شاه مورد بررسی قرار می‌دهد.

در کتاب این تاریخ نگار درباری، زندگی خلق تقریباً منعکس نیست. وضع فلاکت بار توده‌های مردم نتوانسته او را به جوش آورد. مهدی‌خان موقمی که به تشریح قیامها و جنبشهای آزادی بخش خلق می‌پردازد، دشمنی شدیدش به توده‌های

مردم و مبارزات آنها از لابلای کلماتش نمایان است. او با کلمات تحقیر بار «دزد»، «عوام الناس» و «یاغی» از شورشیان یاد می‌کند و بعضی مواقع هم وقایع را تحریف می‌کند. مثلاً، درحالی‌که به تشریح جریان قیامهای شیروان (۱۷۴۳ م) می‌پردازد می‌گوید که مردم تبرساران و شباه‌ران «خواهی نخواستی مجبور به متابعت بودند». (۱) اما، در منابع دیگر مندرج است که مردم این نواحی داوطلبانه به شورشیان می‌پیوستند.

مهدی‌خان، نادرشاه را به صورت قهرمانی بزرگ تصویر می‌کند که گویا از محبت همگانی مردم و قشون نسبت به خود استفاده کرده. او صفات برجسته‌ای به نادر نسبت می‌دهد. ولی مادر این کتاب مدارکی ارائه خواهیم داد که کاملاً این نظریه‌های مهدی‌خان را رد می‌کند.

آخرین فصل کتاب «تایخ نادری» درباره سالهای آخر حکومت نادرشاه و تلاشی و سقوط دولت اوست. به احتمال قوی این مطلب پس از مرگ نادرشاه نوشته شده.

دومین اثری از مهدی‌خان که در این کتاب مورد استفاده ما واقع شده، «انشاءنامه» است که مجموعه‌ای است از رونوشت‌های مدارک رسمی و مکاتبات دیپلماتی با دربارهای روسیه و ترکیه، نامه‌های شاه سلطان حسین (۱۷۲۲-۱۷۹۴ م)، شاه طهماسب دوم (۱۷۳۲-۱۷۲۲ م) و نادرشاه (۱۷۴۷-۱۷۳۶ م)، فرمان‌های برگماری حکام ایالات، مواجب مقام‌های مختلف رسمی و اداری، اسناد وقف و غیره (۲).

مطالب اساسی کتاب ما از اثر سه جلدی محمد کاظم، دستنویس «تاریخ عالم آرای نادری» برداشته شده. (۳)

۱- تاریخ نادری، پیشین، ص ۲۵۰.

۲- میرزا مهدی‌خان استرآبادی، انشاءنامه، تبریز ۱۹۰۸ (به فارسی - م.م.).

۳- محمد کاظم، «تاریخ عالم آرای نادری»، شعبه کتاب‌های خطی پژوهشگاه خاورشناسی آکادمی علم اتحاد شوروی، س ۴۳۰، جادهای ۱-۳.

محمد کاظم از اهالی مرو است. پدر او در خدمت نادر بود و در سالهای ۲۹- ۱۷۲۸ در لشکر کشی او به هرات شرکت جست، اما سپس برای مرمت مزار شهر کالین (۳۳-۱۷۳۲ م) و سد مرو (۳۵-۱۷۳۴ م) فرستاده شد. محمد کاظم هم مانند پدرش ابتدا به خدمت نادر درآمد و پس از آن از نردبان ترقی تا وزیری مرو بالا رفت. پس از مرگ نادر، محمد کاظم از کاراداری کناره گرفت و به فعالیت ادبی پرداخت. محمد کاظم همزمان و شاهد وقایع بسیاری بوده که در کتابش مندرج است. اثر او، نسخه خطی سه جلدی منحصر به فردی است که با سفارش خود او تکمیل و تنظیم شده. این نسخه در بخش دستنویس های شرقی پژوهشگاه خاورشناسی آکادمی علوم اتحاد شوروی در لنینگراد نگهداری می شود.

جلدهای دوم (۳۲۷ برگ) و سوم (۲۵۱ برگ) این کتاب در سال ۱۹۱۰ به وسیله آکادیسین و. و. بارتولد^(۱) که به حق آن را برتر از اثر یادشده مهدی خان می داند توصیف و معرفی شده. جلد اول (۳۳۷ برگ) آن در سال ۱۹۴۰ پیدا شده و شرح مفصلی به وسیله میکلوخوما کلائی، کاندیدای علوم تاریخ، بر آن نوشته شده.^(۲) همچنین دو مقاله ای را که به این اثر اختصاص دارد، هم نوشته.^(۳) میکلوخوما کلائی بر مبنای جلد اول دستنویس، زندگی نامه محمد کاظم را هم تنظیم

۱- ضمیمه صورت جلسه دهمین جلسه تفکیک علوم تاریخی و زبان شناسی آکادمی علوم روسیه، ۱۷ سپتامبر ۱۹۱۹ (نشریه آکادمی علوم) درباره تفکیک علوم اجتماعی، قسمت ۲، پتروگراد ۱۹۱۹). ص ۹۳۰-۹۲۷.

۲- ن. د. میکلوخوما کلائی. دستنویس «تاریخ عالم آرای نادری» (یادداشت های علمی پژوهشگاه خاورشناسی آکادمی علوم اتحاد شوروی، ۱۹۵۳، جلد ۶).

۳- (مقالات ن. د. میکلوخوما کلائی: «درباره جلد اول اثر محمد کاظم» (خاورشناسی شوروی، ۱۹۴۸، جلد ۶)، «اثر محمد کاظم و اهمیت آن برای تاریخ ترکمنستان» (نشریه های بخش ترکمن آکادمی علوم اتحاد شوروی، ۱۹۴۵، شماره های ۵-۶).

کرده. این زندگی نامه به طور قابل ملاحظه ای اخبار ل. لوکهارت را درباره محمد کاظم تکمیل می کند. اخبار لوکهارت از جلدهای دوم و سوم دستنویس استخراج شده. چنانکه درباره یادشده، خدمت شناساندن محمد کاظم را به عنوان مؤلف، میکلوخوما کلائی انجام داده.

مطالبی از اثر محمد کاظم که به تاریخ ترکمنستان مربوط می شود، به ترجمه پ. پ. ایوانف در کتاب «مدارکی درباره تاریخ ترکمن و ترکمنستان» آورده شده.^(۱)

محمد کاظم به آن قسمت از بورکراسی فتوالی وابسته بود که به محض به حکومت رسیدن نادر، جانب او را گرفت. بدین جهت او در کتاب خود نادر را بالحنی ستایش آمیز، «صاحب قران» می نامد.

خیلی جالب است که محمد کاظم با آب و تاب به شرح پیروزی های نظامی نادر می پردازد و او هم مثل مهدی خان درباره برخی از شکست های شاه و سرداران او (مثلاً درباره شکستی که به وسیله گروه شورشی سام میرزا نصیب حاکم تبریز، عاشور خان شد و شکست های دیگر قشون شاه در داغستان) سکوت می کند.

با وجود اینکه توجه اصلی محمد کاظم به مسائل تاریخ نظامی - سیاسی است، باز هم در تک نگاری او مطالب بسیار گرانمایی درباره تاریخ اقتصادی - اجتماعی ایران، آذربایجان، آسیای میانه و افغانستان نیمه اول قرن هیژدهم یافت می شود. طبق اخباری که او داده می توان درباره سیاست مالیاتی نادرشاه، تولید کنندگان مستقیم (کشاورزان) مفلس شده و همچنین مردم عادی چادر نشین آن دوره قضاوت کرد. مؤلف این دستنویس، اطلاعاتی درباره مالیات های فوق العاده زیاد، جریمه ها، دادن اجباری سرباز که همه بفرمان شاه مقرر شده بودند در اختیار ما می گذارد.^(۲)

۱- مدارکی درباره تاریخ ترکمن و ... پیشین، جلد ۲.

۲- تاریخ عالم آرای نادری، پیشین، جلد ۲، برگ ۱۲۸، جلد ۳، برگ ۴۵ و ۱۶۷ و ۱۹۱.

محمد کاظم که فشارهای توام با جمع‌آوری مالیات و قیامهای ناشی از خراج‌های خانه خراب کن را لمس می‌کرده، گاهی، اگرچه باترس و احتیاط، عمل شاه را ملامت می‌کند.

هیچیک از منابع مشهور فارسی، اخبار مربوط به جنبش‌های خلق را اینچنین مفصل و مشروح، چون اثر محمد کاظم بیان نکرده‌اند. او درباره قیامهای فارس و ساحل خلیج فارس در سال‌های ۳۴-۱۷۳۳م، درباره تعداد شرکت‌کنندگان فعال جنبش در مرحله شروع آن، درباره برنامه کار رهبر قیام، محمدخان بلوچ، و درباره تأثیری که جنبش فارس در خوزستان و قیامهای هویزه و شوشتر داشته، حقایق گرانبهای بسیاری به دست می‌دهد.^(۱)

اهمیت اخباری را که او درباره قیامهای سالهای بعد می‌دهد نیز کمتر از این نیست. محمد کاظم درباره جنبش سام میرزا در شیروان (۱۷۴۳م)، درباره آدم‌کشی حیدرخان که برای سرکوبی قیام فرستاده شده بود و درباره اعزام گروههای مأسور سرکوبی مفصل‌تر از مؤلفان دیگر حکایت می‌کند. او حتی درباره تمایل اجتماعی قیام‌کنندگان چه خود سام میرزا و چه شرکت‌کنندگان اصلی دیگر اخبار جالبی می‌دهد.^(۲)

محمد کاظم برخلاف مهدی‌خان که هر جنبش ضد نادری را «اغتشاش» و «آشوب» می‌نامد، درحالی که درباره بعضی قیامها خبر می‌دهد، گذشته از ویژگیها و مسلک قیام‌کنندگان، عصیان آنان را عادلانه به تشدید استثمار فئوالی، جرمه‌های کمرشکن و وصول مالیاتهای پس‌افت مربوط می‌داند. بدین ترتیب به زعم او علت قیام فارس گرفتن مالیاتهای طاقت‌فرسا از طریق عذاب و شکنجه مردم

۱- همان‌جا، جلد ۱، برگ‌های ۲۵۶ و ۲۵۹ و ۲۶۰.

۲- همان‌جا، جلد ۳، برگ‌های ۱۲۶ و ۱۳۰.

بوده.^(۱) او می‌نویسد: «سکان آن دیار طاقت این صدمات نیاورده شورش و انقلاب...»^(۲) محمد کاظم پیدایش قیامهای خوی، سلماس، مسقط، بحرین و سیستان (دهه پنجم قرن هیژدهم) را با تشدید ستم مالیاتی مربوط می‌داند. او همچنین اطلاعات گرانبهائی درباره اشتیاق ترکیه به سوءاستفاده از نارضائی دم‌افزون مردم ایران^(۳)، درباره مبارزه نادرشاه با قیام‌کنندگان، درباره مهاجرتها و سنگدلیها و شکنجه‌های بی‌شمار و غیره به ما می‌دهد.^(۴)

بر مبنای حقایقی که محمد کاظم به دست می‌دهد می‌توان درباره سیاست نادر در روابطش با گروههای مختلف فئودالهای ایرانی، که تکیه گاه اجتماعی او بودند، و همچنین با قبایل مختلفی که ساکن سرزمین این دولت صدپارچه‌شده بودند، درباره ویژگیها و ترکیب قشون فئودالی، درباره جنبش‌های بخش‌توده‌های اسیر و غیره قضاوت کرد.

هرچند کتاب محمد کاظم پس از مرگ نادر نوشته شده و نشانه آنچنان روشنی از یک «تاریخ مدح‌آمیز» ندارد با وجود این، در آن هم مثل کتاب «تاریخ نادری» مهدی‌خان، پیروزیها و دلاوریهای نادرشاه تحسین و تمجید شده.

بسیاری از آنچه را که درباره تاریخ نادری گفتیم انصافاً در مورد تاریخ عالم آرای نادری نیز صادق است. مثلاً محمد کاظم رهایی ایرانی را از زیر ستم استیلاگران ییکانه به نادر و استعداد درخشان او درس‌کردگی سپاه نسبت می‌دهد، درحالی که مبارزات خلق با استیلاگران ترك و افغان در کتابش منعکس نیست.

۱- همان‌جا، جلد ۳، برگ‌های ۱۲۶ و ۱۳۰.

۲- همان‌جا، جلد ۱، برگ ۴۶ (نویسندگان این کتاب اشتباه کرده‌اند لطفاً به جلد ۳، برگ ۴۶ مراجعه شود - م.)

۳- همان‌جا، جلد ۳، برگ‌های ۱۰۲ و ۱۲۷ و ۱۲۸.

۴- همان‌جا، جلد ۱، برگ‌های ۱۵۳، ۱۹۰، ۲۳۸، ۲۷۵، جلد ۲، برگ‌های ۱۲۶ و ۱۶۸ و غیره. جلد ۳، برگ‌های ۱۶۸ و ۱۹۲ و غیره.

محمد کاظم جنگهای غاصبانه نادر رامی ستاید و «قهرمانی» های جنگی او را در کشورهای پشت قفقاز، آسیای میانه و هندوستان تحسین می کند. نظر محمد کاظم در مورد قصد لشگرکشی نادر به چین عجیب و بی سابقه است. او هدفهای واقعی این لشگرکشی را که عبارت از تسخیر سرزمین های تازه و چپاول ملت های اسیر بوده مسکوت می گذارد. محمد کاظم این لشگرکشی را به منزله مقاومتی در مقابل امپراطور چین، و گویا برای پیش گیری از حمله احتمالی او به ایران، به حساب می آورد. او معتقد است که این لشگرکشی به آرزوی نادر در مورد انتقام ویرانگریها و ییادهای سربازان چنگیزخان تحقق می بخشد. (۱)

با توجه به گرایش سیاسی نویسنده، با مطالب او را بانظر انتقادی مورد بررسی قرار می دهیم و آنها را با مطالب منابع دیگر مقایسه می کنیم.

منبع دیگر «فرامین خان های کوین» (۲) و «اسناد خطی نخجوان قرن های ۱۷ تا ۱۹» (۳) است که به خوبی معروف هستند (۴) و به اندازه کافی مورد استفاده و توجه کامل قرار می گیرند، زیرا که در آنها پاره ای اصطلاحات مالیاتی و اخباری درباره وضع کشاورزان بوم نشین و جمعیت کوچ نشین، فرمانها و دستورهای حکام شاه و غیره وجود دارد.

در میان منابعی که به زبان فارسی است باید «اسناد رسمی فارسی قرنهای ۱۷ تا ۱۸»

۱- همان جا، جلد ۲، برگ ۲۴.

۲- «فرامین خانهای کوین»، متن فارسی با ترجمه و تفسیر روسی آن، تفلیس ۱۹۳۷.

۳- «آسیای مقدم در اسناد»، کتاب اول (اسناد خطی نخجوان در قرون ۱۷ تا ۱۸) متن فارسی با ترجمه و تفسیر روسی آن به اهتمام یون. مارا، تفلیس ۱۹۳۶.

۴- ای. پ. پتروشفسکی: «طرح کلی تاریخ روابط فتودالی در آذربایجان و ارمنستان قرن ۱۶ تا ابتدای قرن ۱۹»، ص ۲۱۶ و ۲۲۱ - ۲۱۸ و ۳۰۸ و ۳۱۰ و ۳۱۴ - ۳۱۲ و ۳۲۰ و ۳۱۶ و غیره.

را نام برد که در انبار دولتی دستنویس های جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان (ماتنه ناداران) درایروان موجود است. اسنادی که در این کتاب مورد استفاده واقع شده بیشتر اسناد مالکیتی است که برای خرید و فروش اموال غیر منقول تنظیم شده (۱). این اسناد برخی مسائلی را که به روابط اقتصادی - اجتماعی مربوط است روشن می سازد.

گرانیهاترین اسناد، فرمان شامسلطان حسین صفوی در سال ۱۱۲۲ هـ (۱۷۱۰ م) است - کلام ملوکانه - که درباره بستن مالیات به «رعیت» و اجرای وظیفه است. این سند دست آورد آ. د. پاپازیان (۲) (متن فارسی فرمان و ترجمه ارمنی آن را در رساله نامزدی خود آورده) (۳) می باشد.

در سال ۱۹۵۶ انتشارات آکادمی علوم ارمنستان شوروی چاپ اول اسناد فارسی ماتنه ناداران را که پاپازیان تدوین کرده بود، بیرون داد. (۴) چون اسنادیکه در این مجموعه وجود دارد مورد استفاده محققان واقع نشده، بی مناسبت نیست که به شرح مفصل آنها بپردازیم:

در این مجموعه رویهم ۲۳ مدرک موجود است که برای اولین بار است که چاپ شده اند. متن این اسناد به زبان فارسی همراه با عکس چاپی خود اسناد وحتى

۱- انبار دولتی دستنویس های جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان (ماتنه ناداران)، «اسناد رسمی فارسی قرنهای ۱۶ تا ۱۸ کاتولیکس اچمی آذرین» س ۳۴۲ و ۳۶۲ و ۳۸۵ و غیره.

۲- همان جا، س ۲۳۴.

۳- آ. د. پاپازیان، روابط کشاورزی در خان نشین ایروان در قرن ۱۷ (رساله نامزدی علوم)، ایروان ۱۹۵۴. صفحه های ۴۱۵ و ۴۱۶.

۴- «اسناد فارسی ماتنه ناداران» چاپ اول، فرمانهای قرن ۱۵ تا ۱۶ به اهتمام آ. د. پاپازیان، م. س. حسرتیان و ل. س. خاچیکیان. ایروان، انتشارات آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان ۱۹۵۶ (به زبانهای روسی، ارمنی و فارسی).

ترجمه هاشان به زبانهای روسی و ارمنی در کتاب فوق به چاپ رسیده.

این مجموعه به نامنامه، جاینامه، فهرست اصطلاحات، تفسیر اسناد، واژه نامه اصطلاحات اقتصادی - اجتماعی به زبانهای روسی و ارمنی و حتی مقدمه ای مشتمل بر شرح مجمل اسناد چاپ شده مجهز شده.

در این مجموعه هفت سند (از ۱ تا ۷) وجود دارد که قسمت اعظم اسناد اصلی است که به نیمه دوم قرن پانزدهم مربوط می شود. این اسناد فرمانهای سلطانهای قره قویونلو و آق قویونلو (جهان شاه، حسنعلی قره قویونلو، اوزون حسن، یعقوب پادشاه ورستم پادشاه آق قویونلو) است. سیزده سند مربوط به قرن شانزدهم است که عبارتست از فرمانهای شاهان صفوی: اسماعیل اول (از ۸ تا ۱۱)، طهماسب اول (از ۱۲ تا ۱۸)، اسماعیل دوم (۱۹)، محمد دوم خدابنده (۲۲). اسناد دهه های نهم و دهم قرن ۱۶ م شامل فرمانهای بیگلر بک آذربایجان (۲۰)، تزار کارتل سیمهئون (۱۶۰۰ - ۱۵۵۸) (۲۳) و اسنادی تقلبی است که منتسب است به محمد (ص) پیغمبر و مربوط است به معافی سازمان مسیحیت (کلیسا) از مالیاتها و وضع حقوقی ارمنیان (۲۱) که در سال ۱۵۸۳ به وسیله دولت قراخان بگ تأیید شده.

اکثر مدارک نامبرده، سندها و فرمانهایی است که حق مصونیت به صومعه ها داده اند و یا این حق را تأیید می کنند. این اسناد شامل اخبار موثق است درباره زمینداری بزرگ فتودالی کلیسای ارمنی که تنها شامل موقوفات غیر منقول نمی شود بلکه زمین های زیر مالکیت خصوصی فتودالی نیز جزء آن است (برای نمونه نگاه کنید به شماره های ۱۱ و غیره).

چنانکه از اسناد فوق استنباط می شود، املاک صومعه ها معمولاً از حق مصونیت مالیاتی استفاده می کرده اند. این مفهوم با اصطلاحات: معاف، طرخان، مسلم، منزوع، مرفوع القلم نشان داده شده. تا آنجا که ما می دانیم، برخی از اصطلاحات مذکور برای اولین بار است که بعنوان اصطلاحات علمی معمول گشته اند. همزمان

بامسئله مصونیت مالیاتی توجه ما به فرمان حکمران آذربایجان (سال ۱۵۸۱ م) جلب می شود (۲۰). از فرمان فوق چنین استنباط می شود که در تنگه و اناندا مالیات زمین (مال) و دیگر باجهای دولتی (حقوق دیوانی) از زمین های متعلق به صومعه آکولیس، مجموعاً مالیاتهایی بوده که بابت زمین (مالوجهات) و به عناوین دیگر از مردم آکولیس گرفته می شده. به احتمال قوی همین موضوع، نارضائی مردم آکولیس را برانگیخته و آنان را وادار به خودداری از پرداخت مالیات زمین های صومعه می کند. در واقع علت صدور فرمان که به کدخدایان و «رعیت» های و اناندا دستور می دهد از «رسم سابق» پیروی کنند و اطلاق ها و حواله ها (حواله برای گرفتن وجه معینی یا مبالغی از مالیات دولتی سرزمین های فوق) را به نام پیران دیرنفرستند، همین بوده. گردآورنده مجموعه فوق کاملاً درست به موضوع توجه کرده؛ سند مذکور و برخی اسناد دیگر (۱۴ و ۲۲) گواهی می دهند که حق مصونیت صومعه ها غالباً به حساب جماعات روستایی همسایه بوده. در واقع پرداخت مالیاتهایی را که روحانیت از آنها معاف می شده به عهده این جماعات می گذاشته اند.

این اسناد چایی نه فقط وجود بسیاری از مالیاتهایی را که اکنون دیگر شناخته شده اند تأیید و تصریح می کند، بلکه برخی مالیاتهایی را نام می برد که نه در هیچیک از منابع دیگر اثری از آنها هست و نه در نوشته های علمی به آنها توجه شده. از آن جمله است: از در، نامردار، جوالیق، زرع چریک و احداث. البته مؤلف در باره همه آنها شرح داده، (۱) با وجود این هنوز هم محتاج تصریح بیشتری است.

اسناد چاپ شده مذکور همچنین بر وجود تضادهای حاد اجتماعی در ارمنستان فتودالی و بروز خشم کشاورزان و خودداری آنها از پرداخت مالیات گواهی می دهد. در این مورد باید از فرمان شاه اسماعیل دوم (سال ۱۵۷۷ م) نام برد (۱۹). از این سند مادرمی یایم که پیردیر «خاووتس تارا» و دیگر زمینداران از کشاورزان آبادی

خود که از پرداخت بهره مالکانه خودداری نموده‌اند شکایت کرده‌اند. طبق این فرمان، بیگلریک خان‌نشین ایروان و دیگر مقامات اداری محل باید کشاورزان را به اجرای تعهدات خود نسبت به مالکان مجبور می‌کردند (از این نظرگاه، سند شماره ۱۴ نیز جالب توجه است).

منابع قفقازی

به موازات مدارك فارسی، مدارك قفقازی نیز در تحقیق تاریخ دولت نادرشاه مورد توجه بسیار است. در میان این مدارك بیش از همه باید روی تألیف کاتولیکوس^(۱) «سیمه‌ئون یه‌ره‌وانسکی (یه‌ره‌وانسی)»، «جامبر» تأمل کرد.^(۲) سیمه‌ئون^(۳) اثر خود را در قیاس با بایگانی پاپ Camera Apoctolica، «جامبر» (Chambre) نامیده. او در این اثر سیاهه مفصلی از زمین‌ها و دیگر اموال غیر منقولی که صومعه «اچمی آذرین» در زمان اسقف اعظمی او دارا بوده به دست می‌دهد. سیمه‌ئون بر اساس اخباری که از مدارك مختلف بایگانی صومعه (قباله‌ها و هبه‌نامه‌هایی که بیشتر آنها را خود او گذرانده) به دست آمده، سعی می‌کند حق مالکیت «قانونی» صومعه را بر اموال نامبرده به اثبات برساند. او تاریخچه مالکیت صومعه را بر هرده و هر قطعه زمین مفصلاً می‌گوید و به شرح دعاواها و جدال‌های مربوط به آنها می‌پردازد. در کتاب «جامبر» اخباری درباره بسیاری از شورش‌های مکرر کشاورزان که ناشی از تشدید بهره‌کشی فئودالی بوده وجود دارد. سیمه‌ئون در کتاب «جامبر» عقاید سیاسی خود

۱- «کاتولیکوس» به معنی بزرگ ترسایان است. این کلمه در اصل یونانی و معرب آن «جائلیق» است - م.

۲- س. ۰ یه‌ره‌وانسکی، جامبر ۱۸۷۳ م. نشانی‌های منابع ارمنی چون بزبان ارمنی بود نقل یا ترجمه‌اش در اینجا (حاشیه) میسر نشد، به آخر کتاب مراجعه شود - م.

۳- سالهای اسقف اعظمی، ۱۷۸۰ - ۱۷۶۳ م.

را شرح می‌دهد، از جمله این نظر را که کاتولیکوس به منزله رئیس تمام ارمنیان است بسط می‌دهد. او در حالی که اطلاعاتی اساسی درباره سیاست مالیاتی نادرشاه به دست می‌دهد، میزان بعضی از مالیات‌های زمان او را با مالیات‌های نظیر آنها در دوره حکومت صفویان مقایسه می‌کند.

در میان اسناد بایگانی‌های آنهایی که درباره معاملات اقتصادی است شامل هبه‌نامه، قبالة، تعهد پرداخت و اسناد مهم دیگری می‌شود که با سلب مالکیت دهه و قطعه‌های بزرگ و کوچک زمین، آب، آسیا، مغازه، دکان و غیره ارتباط دارد. اکثر اسناد مالکیت مربوط به قرن هفدهم تا هیژدهم است. چه در این مجموعه اسناد وجه در کتاب «جامبر» مطالب زیاد و موثقی برای تحقیق تاریخ اقتصادی - اجتماعی نه تنها ارمنستان بلکه همسایگان آن یعنی آذربایجان و ایران نیز یافت می‌شود.

از آثار مؤلفان ارمنی که مستقیماً به تاریخ نادرشاه مربوط می‌شود ما به یادداشت‌های روزانه کاتولیکوس کلیسای «اچمی آذرین» «آبراهام کریتسکی» (کرتاتسی)^۲ می‌پردازیم که از سال ۱۷۳۴ م تا سال ۱۷۳۷ م بر سریر اسقف اعظمی اچمی آذرین نشسته بود. نادرقلی‌خان که طالب حمایت قشر بالای روحانیان ارمنی و تاجران ثروتمند بود به طرق مختلف توجه خود را به کاتولیکوس ارمنی نشان می‌داد. آبراهام کرتاتسی به قوریلتای (شورای) مغان دعوت شده بود (۱۷۳۶). در اینجا او برای استقرار شغل کاتولیکسی خود و برای تحکیم مالکیت صومعه اچمی آذرین بر زمین‌ها و سایر اموال غیر منقول و برای آزاد ساختن زمین‌های صومعه از هرگونه مالیات احتمالی دولتی، سندهایی از نادر به دست آورد.

دراثر آبراهام کرتاتسی وضع اقتصادی ارمنستان و آذربایجان دهه چهارم قرن هیژدهم بررسی شده. نویسنده یادداشت‌ها، وضع ایالاتی را شرح می‌دهد که

۱- «بایگانی‌ها و او را گزر. ۰. ۱۹۴۱» (به زبان ارمنی است، به آخر کتاب مراجعه شود - م).

۲- آبراهام کرتاتسی، (به زبان ارمنی است، به آخر کتاب مراجعه شود - م).

جنگی- سیاسی دوره مذکور و توصیف قوریلتهای (شورای) مغان و دیدار نادر از اچمی آدزین در سال ۱۷۳۶ م حرف می زند، بیشتر از هر مؤلف دیگری جانب بی غرضی را می گیرد. شماختسی درباره اشخاصی که در قوریلتهای (شورای) مغان بوده اند چنین می گوید: «... و این خورشیدگان به خانه های خود باز گشتند. بدبخت ها نمی فهمیدند که حکمرانی که به شاهشان رحم نکرده، با آنان نیز چنین رفتاری خواهد کرد، زیرا کسی که زورمندی را می بندد می خواهد خانه اش را ویران نماید و کسی که باغبان را می کشد به باغ او رحم نمی آورد و اینان، گوسفند ها، چوپان خود را به گرگ سپردند.»^۱

مؤلف «تاریخ جنگهای ۱۷۳۶-۱۷۲۱ م»^۲ آبراهام یره و انتسی است. این اثر هم مانند اکثر منابع دیگر، به طور کلی به مسائل تاریخ جنگی- سیاسی اختصاص دارد. برخی اطلاعات جسته و گریخته ای که به طور ضمنی در این کتاب آورده شده بسیار جالب توجه است: مثلاً آبراهام یره و انتسی شهادت می دهد که پس از سرکوبی بختیاری های سرکش، دستور داده شد که ۴۸ هزار خانوار از آنان به خراسان کوچ داده شوند که در شهرها و محل های مختلف ایالت جایگیر گردند. خیلی جالب است که مخارج این نقل مکان را باید مردمی می پرداختند که در سر راه مهاجران قرار گرفته بودند.^۳

«مطالبی در اطراف تاریخ گرجستان» نسخه ای خطی است که شامل سیاهه وقایعی می شود که به ترتیب تاریخی از سال ۱۶۵۶ تا ۱۷۹۱ م شرح داده شده اند. ترجمه این اثر به وسیله تاکاشویلی انجام شده که در سال ۱۸۹۵ در تفلیس به چاپ رسیده. در این کتاب به جز وقایعی که رابطه مستقیم با تاریخ گرجستان دارند، حقایق بسیار جالبی آورده شده، از جمله: درباره جرمه بستن بر اهالی شماخی

اشغال ترکان و جنگ ایران و ترکیه در ابتدای دهه چهارم قرن هیژدهم آنها را ویران کرده بود. اوقیمت بعضی از کالاهای کشاورزی را ذکر می کند و واقعیت هایی به دست می دهد که دلالت بر گرسنگی مردم، خودکامگی حکام محلی و وضع رقت بار کشاورزان دارد.

اطلاعاتی که درباره قشون فتودالی نادر در کتاب فوق آمده بسیار گرانهاست. نویسنده یادداشت ها به شرح قوریلتهای (شورای) مغان می پردازد و حکمرانان ایالات مختلف را که به شورا دعوت شده بودند، یک یک نام می برد. بر مبنای این واقعیات به سادگی می توان تشخیص داد که شاه جدید به کدامیک از قشرهای طبقه حاکم بیشتر از همه توجه داشته و چه تغییراتی به وسیله او در تقسیم مقامات عالی دولتی به عمل آمده.

در یادداشت های روزانه، آبراهام کرتاتسی به طور مشروح وقایع مغان را شرح می دهد. هر چند او به مقدار زیادی نادر را ایده آلیزه می کند، با وجود این اخبار او درباره «انتخاب» نادر قلی به شاهی ایران، روایات مؤلفان ایرانی و اروپایی غربی را تکمیل و تصحیح می نماید.

آکوپ شماختسی Achop Shemakhetsi کتابی به نام «لشگر کشی های طهماسب قلی خان و انتخاب او به شاهی ایران» به زبان ارمنی نوشته که در مجموعه نسخه های خطی مورخ ۱۷۴۳ م محفوظ است. این کتاب را تر-آوه تسیان به زبان روسی ترجمه کرده.^۱ تا قبل از سال ۱۷۵۹ م شماختسی در مدرسه صومعه اچمی آدزین به تدریس مشغول بود، سپس به سمت کاتولیکسی انتخاب گردید و در سال ۱۷۶۳ م مرد. اثر آکوپ شماختسی شامل دوره بین ۱۷۲۱ تا ۱۷۳۶ م می شود و در آن از هرواقعه ای با ذکر تاریخ دقیق نام برده شده.

اثر این نویسنده از این نظر جالب است که او هنگامی که در اطراف تاریخ

۱- آکوپ شماختسی، لشگر کشی های طهماسب قلی خان (نادر شاه) و انتخاب او به شاهی ایران (ترجمه به روسی به وسیله س. تر-آوه تسیان) ایروان، ۱۹۳۲.

۱- همان جا، ص ۱۷.

۲- آبراهام یره و انتسی، تاریخ جنگهای ۱۷۳۶-۱۷۲۱، ایروان، ۱۹۳۹.

۳- همان جا، ص ۷۱۰.

در سال ۱۷۳۴^۱، کوچ دادن اهالی شماخی در سال ۱۷۳۶^۲، سام میرزا^۳، قیام درقشون شیروان^۴ و غیره.

مؤلف کتاب «آثار داغستان»^۵، عربشناس معروف قرن نوزدهم داغستان، حسن القادری است. او وظیفه گردآوری و تشریح کامل اخبار مربوط به داغستان را که در منابع عربی، ترکی و فارسی موجود است در مجموعه‌ای به صورت کروئولوژی به عهده می‌گیرد. القادری کتاب خود را در سال ۱۸۹۲ م تکمیل کرد.

در فصل پنجم کتاب مزبور اخبار جالبی درباره وقایعی که در دوره حکومت نادرشاه در داغستان اتفاق افتاده، و همچنین درباره قیام سام میرزا، آدمکشی حیدرخان، سرکوبی قیام شیروان در سال ۱۷۴۳ م، حاجی چلبی و غیره وجود دارد.

در دستنویس مذکور از کتاب مشهور عباس قلی آقا بکی خانوف قدسی، «گاستان ارم»^۶ استفاده شده. عباس قلی بکی خانوف در سال ۱۷۹۴ م به دنیا آمد. پدر او حاکم ایالت بکین بود. عباس قلی آقا در سال ۱۸۲۰ که به سبب دانشش مشهور شده بود به دعوت ژنرال یرمولوف به خدمت دولت روسیه درآمد و به زودی درجه سرهنگی گرفت. او مسافرت‌های زیادی به اکناف گرجستان، ارمنستان، داغستان، روسیه، لهستان و جوار بالتیک کرده. بکی خانوف مؤلف دستور زبان فارسی و برخی آثار دیگر درباره مذهب، فلسفه و غیره است. اثر اساسی او «گلستان ارم» به تاریخ شیروان و داغستان از دوران باستان تا الحاق شیروان به روسیه اختصاص دارد. این کتاب به زبان فارسی

۱- «مطالبی در اطراف تاریخ گرجستان»، تفلیس، ۱۸۹۵، ص ۳۸.

۲- همان‌جا، ص ۴.

۳- همان‌جا، ص ۴۴.

۴- همان‌جا، ص ۴۵.

۵- حسن القادری، آثار داغستان (مجموعه مطالبی برای تشریح محل‌ها و قبایل قفقاز)،

(۱۹۲۹). در کتاب حاضر از ترجمه این اثر استفاده شده.

۶- عباس قلی آقا بکی خانوف قدسی، گلستان ارم، باکو ۱۹۲۶.

نوشته شده و برخی از نسخه‌های خطی از آن به زبان فارسی و ترجمه روسی در دست است. ترجمه روسی آن در سال ۱۹۲۶ م در باکو به وسیله انجمن تحقیق و بررسی آذربایجان به چاپ رسید. در این کتاب شرح وقایع دهه‌های چهارم تا پنجم قرن هیژدهم بیشتر بر اساس منابع فارسی است که برای بکی خانوف به خوبی معلوم بوده. برای ما اخبار راجع به قیام سام میرزا مورد توجه بسیار است.^۱

منابع روسی

مطالب چاپ نشده

منابع روسی (آرشیوی و چاپی) برای تحقیق تاریخ روابط اجتماعی دولت نادرشاه بسیار گرانبهاست، چون در آنها مطالب فوق‌العاده مهمی در اطراف تاریخ ایران در دهه‌های چهارم و پنجم قرن هیژدهم یافت می‌شود. با این حال این مطالب بسیار کم و نا کافی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در اثر مشهور و چندین جلدی س. سولوفیف، «تاریخ روسیه»، در قسمتهایی که به دهه‌های چهارم و پنجم قرن هیژدهم اختصاص دارد، اطلاعاتی از آرشیوهای روسی درباره اوضاع ایران در این سالها و خصوصاً درباره روابط روسیه با ایران مندرج است. ل. لوکهارت کتاب سولوفیف را به خاطر استخراج‌های او از مطالب آرشیوی به عنوان منبعی جهت نوشتن تک نگاری درباره نادرشاه مورد استفاده قرار داده. برخی گزارش‌های مأموران ثابت (رزیدنت) روسی در ایران نیز در مجله «آرشیو روسی» در سال ۱۸۹۹ به چاپ رسیده.

در میان اسناد آرشیوی، آنهایی که اخباری درباره تاریخ ایران در سی ساله اول قرن هیژدهم - یعنی دوره‌ای که مقدم بر دوره مورد تحقیق ماست - در بردارند بیشتر مشهور هستند. پیش از هر چیز باید از نشریات و آثار علمی ی. س. زهواکین، ن. د. میکلوخوما کلائی، و. پ. لیس تسوا و دیگران نام برد.

از منابع روسی، آنهایی که مورد استفاده ما واقع شده‌اند، مدارک آرشیو سیاست

۱- همان‌جا، ص ۱۲۰، ۱۲۱.

خارجی روسیه (آس خ ر) از همه گرانبها تراست. اکثریت مطلق این اسناد مورد بررسی واقع نشده‌اند.

در این بایگانی بیش از صد پرونده از ذخایر موجود مورد مطالعه ماقرار گرفته، از جمله: «روابط متقابل روسیه با ایران»، «پرونده قریز- کایزاس»، «پرونده بخارا» و «پرونده فرامین سالهای جدید»، آنهايي که مربوط به دوره ۱۷۲۳ تا ۱۷۴۷ م بوده‌اند. این ذخایر شامل گزارشها و یادداشت‌های روزانه دیپلمات‌ها و نمایندگان کنسولی روسیه در ایران: مأمورین ثابت (رزیدنت)، کنسول‌ها، منشی‌ها، اعضای سفارت (مثلاً س. د. گلیتسین، م. م. گلیتسین و دیگران) می‌شود.

در میان اسناد آرشیوی، به جز اخبار مربوط به سیاست خارجی، اطلاعات فوق - العاده مهم دیگری درباره مسائل اقتصادی - اجتماعی وجود دارد که نظیر آنها را نه در منابع فارسی می‌توان پیدا کرد نه در منابع اروپای غربی. از برکت وجود این اسناد می‌توان به روشنی سطح عمومی توسعه اقتصادی دولت نادرشاه، به ویژه وضع تجارت، صنایع دستی، کشاورزی، رشد قیمتها و کاهش ارزش پول را نشان داد؛ حتی می‌توان تشدید آتی رکود اقتصادی کشور و بدشدن وضع نه تنها مالیات پردازان بلکه قسمت قابل ملاحظه‌ای از طبقه حاکم ایران را نیز نتیجه گرفت.

شاه‌ها و همزمانان وقایع نوشته شده دیپلمات‌ها و نمایندگان کنسولی روس در ایران - در گزارش‌های خود درباره نارضایتی عمیق مردم، قشون و حتی نمایندگان طبقه حاکم از نادر مکرر اخیر می‌دهند. ایوان پتروویچ کالوشکین مأمور ثابت (رزیدنت) روسی در ایران در سال ۱۷۳۶ م می‌نویسد که نادر «مثل گذشته، دولت خود را با حد اعلاي بیرحمی اداره می‌کند و افراد سرشناس را بی‌دری اعدام می‌نماید، به جز مایر خان، از بزرگ‌ها تا کوچک هیچکس از او راضی نیست. همه و حتی قشون نابودی او را آرزو می‌کنند»^۱.

۱- آس خ ر، ذخایر روابط متقابل روسیه با ایران، ۱۷۳۷، پرونده ۸، برگ ۴۲.

تحقیق مدارك آرشیوی روسی به ما امکان می‌دهد که نشان دهیم قشون شاه در دهه پنجم قرن هیژدهم در چه وضع فلاکت باری به سر می‌برده. لشکرکشی‌های طولانی و طاقت‌فرسا، محروم کردن جنگجویان از غنایم جنگی، تعویق پرداخت حقوق و تازه آنها به طور ناقص و نصفه نیمه، گرسنگی، بیماری، جریمه، اعدام، همه به کمک هم سبب نارضایتی شدید قشون گردیده بود. در سال ۱۷۳۹ م بود که ای. پ. کالوشکین به پترزبورگ گزارش داد: «جنگجویان آشکارا شاه را فحش و ناسزا می‌گویند و خدا می‌داند که این وضع چه حادثه‌ای، از طرف قشون، برای شخص اعلیحضرت به بار خواهد آورد»^۱.

شاهزاده گلیتسین سفیر کبیر روسیه در ایران در حالی که وضع قشون نادر را در سال ۱۷۴۷ م ارزیابی می‌کند می‌نویسد: «تمام ارتش او در چنان درماندگی است که اوستی نمی‌تواند از عهده دشمنان داخلی خودش هم برآید و کوچکترین امیدی هم به ارتش نیست... برای نوسازی ارتش هم هیچ امیدی وجود ندارد، اگر چه تمام ایزانیان به خدمت احضار شوند»^۲.

این اطلاعات، ارزیابی‌های وقایع نویسان فتودال ایرانی و همچنین برخی از مؤلفان غربی را که قشون «شکست‌ناپذیر» ناپلئون شرق و «اسکندر مقدونی دوم»، نادرشاه افشار را تحسین و تمجید می‌کنند، تکذیب می‌نماید.

اطلاعات مربوط به سیاست مالیاتی نادر که در بسیاری از اسناد آرشیوی یافت می‌شود دارای اهمیت بیشتری است. این مدارك گواهی می‌دهند که سنگین‌ترین مالیات‌ها برای مردم، تهیه آذوقه، علیق، پول، مهمات، اونیفورم و غیره برای سپاهیان بوده.

در میان اسناد آرشیوی، به جز گزارش‌های نمایندگان دیپلماسی و کنسولی و یادداشت‌های روزانه آنها، رونوشت‌های مدارك رسمی وجود دارند که از جمله:

۱- همان‌جا، پرونده ۵، برگ ۹.

۲- همان‌جا، ۱۷۴۷، پرونده ۵، برگ ۱۸۶، ۱۷۵.

فرمان ۵۱۱۰۱ (۱۷۳۹ م) شاه از مهمترین آنهاست.

ترجمه آزاد این فرمان به زبان روسی که ظاهر آکالوشکین مأمور ثابت (رزیدنت) روسیه در ایران آن را در سال ۱۷۳۹ م انجام داده و قریب صد سال پیش^۱ به چاپ رسیده موجود می باشد و حتی ترجمه تقریبی و ناقص قسمتهایی از آن که در سال ۱۸۷۸ م در «مجموعه کلیسایی- اجتماعی»^۲ درج شده در دست است. هیچکدام از محققین روسی یا خارجی این دو ترجمه را نه تنها مورد استفاده قرار نداده اند، بلکه یادی هم از آنها نکرده اند.

متن کامل فارسی فرمان فوق که از میان اسناد رسمی دیگر بایگانی سیاست خارجی روسیه استخراج شده رونوشت دقیقی از نسخه اصلی فرمان است. این فرمان در سال ۱۱۰۱ هجری از طرف نادر شاه برای پسرش رضاقلی میرزا که در زمان لشکر-کشی های پدر به هندوستان و آسیای میانه قائم مقام او در ایران بود فرستاده شده.^۳ در فرمان پس از خبر دادن از پیروزی های نادر شاه در هندوستان درباره معافی قسمتی از مردم از پرداخت برخی از مالیات ها به مدت سه سال به رضاقلی میرزا دستوراتی داده شده.

از زمان حکومت آق قویونلو تا کنون در میان آثار انتشاراتی حتی یک سند هم پیدا نشده که چنین سیاهه مفصلی از مالیات ها و وظیفه ها در آن باشد. با وجود این

۱- و. ایل این، درباره لشکرکشی نادر شاه به هندوستان، مدارک تاریخی («سیاهه ایالتی هشترخان»، ۱۸۴۷، شماره ۲۶-۳۲).

۲- ای. میخائیلوف، درباره راه هندوستان از ایران («مجموعه کلیسایی- اجتماعی»، ۱۷۸۷، شماره ۹ و ۱۰). ف. آ. کیوشکین کارمند بخش دستنویس های پژوهشگاه خاورشناسی آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی دوستانه ما را از این ترجمه ها باخبر کردند.

۳- آس خ. ر. پیشین، ۱۷۳۹، برگ ۲۵۹-۲۴۸. (معمولاً از چنین فرمان هایی رونوشت های مختلفی برمی داشتند و برای ایالات و ولایات تابعه می فرستادند. این سند گویا چنین چیزی باشد. م.)

فرمان می توان به طور دقیق مالیات ها و وظایف اساسی را که در زمان نادر در دهه های چهارم و پنجم قرن هیژدهم وجود داشته معلوم نمود و حتی برخی از مالیات ها و اصطلاحاتی را که قبلاً نامعلوم بوده اند روشن ساخت.

فرمان فوق برای تحقیق روابط اقتصادی- اجتماعی و بخصوص برای ارزیابی سیاست مالیاتی نادر شاه دارای ارزش فوق العاده ای است.

در میان مدارک آرشیوی، به جز این فرمان، ما با اسناد یا شرح اسنادی روبرو می شویم که قبلاً برای منابع دیگر ناشناس بوده اند. مثلاً مدرکی به زبان روسی یافته ایم تحت عنوان: «سیاهه مقداری از هر چیز که در نقاط مختلف ایران به عنوان مالیات گرفته می شود یا به جای آن راهداری دریافت می گردد» (به ضمیمه کتاب نگاه کنید). در گزارش های کالوشکین راجع به فرمان های نادر شاه درباره مصادره اموال فراریان، حفظ راهها و بازگشت کشاورزان فراری به محل سکونت سابقشان و غیره به طور خلاصه شرح داده شده.

همچنین در میان مدارک آرشیوی، اطلاعات گرانمایی درباره قیاسهای خلق، شورش ها و بلواهای فتوادی در قشون و غیره وجود دارد. اخباری که از این منبع راجع به ترکمب نژادی، اجتماعی و کمی شرکت کنندگان قیامها و خواسته های آنها به دست می آید خیلی کاملتر از اطلاعات به دست آمده از منابع فارسی و اروپایی است (مثلاً، اسناد حاکی از قیامهای فارس (۳۴-۱۷۳۳ م)، شیروان (۱۷۴۳)، میستان (۱۷۴۷-۱۷۴۶ م) و غیره). در مدارک آرشیوی همچنین اخباری راجع به شورش های گیلان در دهه پنجم قرن هیژدهم یافت می شود که در منابع دیگر نیست.

اگر تاریخ نگاران ایرانی سعی می کنند هرچور که شده نادر شاه را مدح بگویند و آگاهانه راجع به تشدید مبارزات طبقاتی زمان او ساکت می مانند یا درباره اصطلاح «عشق آتشین» خلق و سپاه به او قلم فرسایی می کنند، در عوض دیپلمات های روسی در گزارشهای محرمانه، وضع واقعی کشور ایران را به اطلاع دولت متبوع خود می رسانده اند. مدارک بایگانی مرکزی دولتی تاریخی- جنگی (تسه گوی آ) که مورد استفاده

ماواقع شده، شامل شرح های آماری و آماری - نظامی ایالات مختلف دولت صفوی و دولت نادرشاه می شود که اغلب هم مرز روسیه بوده اند. در این اسناد، اخبار بسیاری چه درباره کشاورزی به طور اعم و چه درباره برخی از رشته های کشاورزی به طور اخص - پرورش نوغان، پنبه کاری و باغداری - یافت می شود.

مطالب مربوط به توده های مردم و مبارزات آنها در دهه های چهارم و پنجم قرن هجدهم در اسناد بایگانی (تسه گوی آ) فاش نشده.

مطالب چاپ شده

منابع چاپ شده روسی درباره مسئله مورد تحقیق ما خیلی کمتر از مدارک آرشیوی است که در این باره وجود دارد، تازه اخبار درج شده در آنها هم کم بهاتر است.

کتابی که بیشتر از همه مشهور است اثر ای. گ. گربرت (هربرت) است. او خود در جنگ پتراول با ایران شرکت داشته و در سال ۱۷۲۷ در کمیسیون تعیین حدود مرزی بین ترکیه و روسیه کمیسر بوده.

آثار گربرت، «اطلاعاتی درباره مردمان و سرزمین هایی که در جوار غربی دریای خزر، بین هشتراخان و رودخانه کورا قرار دارند و وضع و موقعیت آنها در سال ۱۷۲۸ م»^۱ و اف. ای. سوی سونوف، «توصیف دریای خزر و فتوحات روسیه در آن که قسمتی از تاریخ امپراتوری پتر کبیر است»^۲ دارای اطلاعات زیادی درباره ولایات جوار دریای خزر

۱- ای. گ. گربرت، اطلاعاتی درباره مردمان و سرزمین هایی که در جوار غربی دریای خزر بین هشتراخان و رودخانه کورا قرار دارند و وضع و موقعیت آنها در سال ۱۷۲۸ م (تألیف و ترجمه هایی به منظور فایده و تفریح «ژوئن تا اکتبر ۱۹۶۰»).

۲- [اف. ای. سوی سونوف] «تشریح دریای خزر و فتوحات روسیه در آن که قسمتی از تاریخ امپراتوری پتر کبیر است، اثر رایزن سری حاکم سبیری، ف. ای. سوی سونوف»، سانکت پترزبورگ، ۱۷۶۳.

است و برای قیاس با منابع یاد شده ای که به طور مستقیم با دوره مورد تحقیق ما رابطه دارد مورد استفاده قرار می گیرد.

«کتابچه» (ژورنال) آ. پ. ولینسکی، وزیر مختار سابق (۱۷-۱۸۱۵ م) روسیه در ایران، دارای ارزش بسیاری است. یه. س. زهواکین^۱ تاریخ نویس شوروی مطالبی از این کتابچه استخراج کرده و به چاپ رسانده. نسخه اصلی کتابچه در بایگانی مرکزی دولتی رویدادهای باستانی «تسه گادا» نگهداری می شود.

ولینسکی وضع نظامی، سیاسی و اقتصادی دولت صفوی را در دهه سوم قرن هجدهم مفصلاً شرح می دهد. در میان اطلاعاتی که ولینسکی به دست می دهد، حقایقی درباره رکود عمیق اقتصادی، ورشکستگی و فقر مردم شهر و روستا، ناتوانی کشاورزان در پرداخت، خودسری و اخاذی حکام محلی و مأمورین خزانه یافت می شود. ولینسکی تابلوی حزن انگیزی از سالهای آخر حکومت صفویان رسم می کند که تلاشی قشون و دستگاه اداری، شورش های فئودالی و پاشیدگی عملی دولت مضمون آن است. گفته های او درباره تشدید مبارزات طبقاتی در دولت صفوی - مربوط به دوره قبل از هجوم افغانان - مخصوصاً درباره قیامهای پینوایان شهری فوق العاده جالب است. در گزارش های آ. ولینسکی همچنین راجع به تضعیف پایگاه اجتماعی شاهان صفوی بر اثر خودداری برخی قشرهای طبقه حاکم، به ویژه اشراف نظامی - فئودال قبایل از حمایت آنها، سخن رفته.

«کتابچه» ولینسکی منبع بی همتای تاریخ دولت صفوی در ربع اول قرن هجدهم است.^۲ تحقیق او به ما امکان می دهد که بفهمیم، سیاست داخلی و خارجی نادرشاه برای مملکت ورشکست شده ایران چقدر هلاکت بار بوده.

۱- یه. س. زهواکین، آذربایجان و ابتدای قرن هجدهم (استخراج هایی از یادداشت های روزانه آ. پ. ولینسکی (A. p. Volinski)) (اخباری از انجمن تحقیق و بررسی آذربایجان، جزوه ۴، باکو، ۱۹۲۹، شماره ۸).

۲- در این باره نگاه کنید به ن. د. میکلوخوما کلای، هجوم افغانان به ایران، فصل اول.

در کتاب «اطلاعاتی درباره وقایع حزن انگیزی که بین نادرشاه و پسرش رضاقلی میرزا در سال های ۱۷۴۲-۱۷۴۳ م در ایران رخ داده»^۱ اثر و. براتیشف مأمور ثابت (رزیدنت) روسی در ایران، به جز داستان سوء قصد به جان شاه و کور شدن رضاقلی میرزا به دست او، اخباری درباره معافی مردم کشور از مالیات سه ساله وجود دارد.

خیلی جالب است که بنا بر عقیده آقای براتیشف «غفلت در مالیات سه ساله ... باتوجه به شگرد ویژه او (نادرین) بعداً جبران می شود و تازه بیشتر هم گرفته خواهد شد»^۲. گمان و. براتیشف چنانکه از منابع برمی آید، کاملاً درست از آب درآید.

آثار دکترای. لرخ: «سفره ۳-۱۷۳۳ م از مسکو تا هشترخان در کشورهای ساحل

چاپ شده.

یوهان یا کوپلرخ در سال ۱۷۰۳ در پتسدام به دنیا آمد و تحصیلاتش را در گال (هال) به انجام رساند. لرخ در سال ۱۷۳۱ م به خدمت دولت روسیه درآمد و پنجاه سال بدون بازگشت در روسیه زیست.

یوهان لرخ دوبار به ایران رفته. در سالهای ۱۷۳۳-۳۵ م و ۱۷۴۵-۴۷ م و هر بار به عنوان پزشک سفارت روس در ایران. او در سالهای ۱۷۳۶-۷ م در هشترخان می زیسته و بعداً پیش از آنکه جزو اعضای جدید سفاوت به ایران برود، پزشک نظامی قشون فلدمارشال لسی بوده. در یادداشت های روزانه این فرد با دانش و دقیق و غنی ترین و متنوع ترین مطالب وجود دارد: اطلاعاتی درباره نباتات محلی، ثروتهای طبیعی، نژادشناسی، آثار باستانی، روابط اجتماعی و تاریخ کشورهای ولایاتی که مشاهده کرده.

۱- [و. براتیشف] «اطلاعاتی درباره وقایع حزن انگیزی... سانکت پترزبورگ ۱۷۶۳.

۲- همان جا، ص ۱۷.

۳- نشانی های این دو کتاب لرخ (چاپ آلمانی) به زبان آلمانی است. به فهرست منابع پایان کتاب حاضر مراجعه شود. م.

۴- «تالیفات ما هانن جدید» سال های ۱۷۹۰-۹۱.

یادداشت های روزانه سفر لرخ به قفقاز و ایران برای ما بسیار جالب است، در «سفره ۳-۱۷۳۳ م از مسکو تا هشترخان در کشورهای ساحل غربی دریای خزر» درباره سفارت س. د. گلیستین در سالهای ۱۷۳۳-۳۵ م نیز مطالبی نوشته شده. لرخ در سالهای ۱۷۴۷-۵۰ م، همراه گلیستین به ایران رفت. در یادداشت های روزانه او درباره بسیاری از شهرها و ایالات قفقاز که جزء دولت نادرشاه بوده اند شرح داده شده. لرخ برخی از این شهرها را چندبار دیده و به همین دلیل توانسته تغییراتی را که در غیاب او در آنها رخ داده شده مشاهده کند. اطلاعاتی که در مطالب لرخ موجود است بر خرابی نیروهای تولید، ورشکستگی شهرها و ویرانی روستاها در دهه پنجم قرن

سیاست مالیاتی نادرشاه، تلاشی قشون او، شورش ها و فرار دستجمعی حی و سوسه های کامل نظامی یافت می شود.

در کتاب حاضر، همچنین از اثر پ. گ. بوتکوف (۱۸۵۷-۱۷۷۵)، «مدارکی از تاریخ جدید قفقاز از سال ۱۷۲۲ تا ۱۸۰۳ م» که فقط به عنوان یک منبع ارزش دارد نه بعنوان یک تحقیق، استفاده شده. ارزش این اثر در برداشتن منابعی است که به دست ما نرسیده اند. کتاب پ. گ. بوتکوف اکثراً از مطالب دیپلماتیک و جنگی-تاریخی و همچنین منتخباتی از صورتجلسات و یادداشت های رسمی جهانگردان تشکیل شده. بیشتر مطالب کتاب را بوتکوف موقعی جمع کرده که در قفقاز خدمت می کرده (دهه دهم قرن هیژدهم). مخصوصاً اخباری را که مؤلف یاد شده درباره مبارزه رهایی بخش قبیله های داغستان می دهد، دارای اهمیت بسیار است. با وجود این در کتات مزبور بی دقتی ها و سردرگمی هایی در برخی تاریخ ها و حقایق تاریخی دیده می شود.

منابع اروپای غربی

در آثار جهانگردان، تاجران و مبلغان مذهبی اروپای غربی مطالب فراوانی

در مورد مسئله مورد تحقیق موجود دارد. بر طبق اطلاعات مندرج در این آثار می توان وضع اقتصادی شهرها و ولایات مختلف کشور، ماهیت جنبش های اجتماعی و تدابیر سیاسی و غیره را تشریح کرد.

از میان آثار مؤلفان اروپای غربی پیش از همه به «تاریخچه بازرگانی بریتانیا در دریای خزر» نوشته تاجر انگلیسی جان هانوی توجه داشته ایم. او پس از عقد قرارداد بازرگانی بین روس و انگلیس و تأسیس شرکت تجارتي انگلیسی «روسیه» که در سال ۱۷۴۳ م به منظور توسعه تجارت ایران و انگلیس شروع به کار کرد، از هسترخان به استرآباد وارد شد و از آنجا عازم بارفروش (بابل فعلی-م.)، قزوین و رشت گردید و در پایان سال ۱۷۴۴ به هسترخان بازگشت.

در سال ۱۷۵۳ م چاپ اول آثار او در چهار جلد در لندن منتشر شد. در سال ۱۷۵۴ چاپ دومش در دویلین و در سال ۱۸۶۲ م چاپ سومش در دو جلد در لندن انتشار یافت. ترجمه آلمانی آثار او نیز که در سال ۱۷۵۱ م و ۱۷۶۹ م در هامبورگ و لیننبریک^۱ منتشر شده، معروف است.

مؤلف به جز توصیف تجارت انگلستان در دریای خزر به شرح وقایعی که از زمان حمله افغانان تا قبل از مرگ نادر شاه در ایران و برخی کشورهای همجوار رخ داده می پردازد.

اثر هانوی منبع بسیار جالبی است. مؤلف خود برخی از وقایعی را که در کتابش یاد کرده، شاهد بوده. مثلاً او در سال ۱۷۴۴ م سرکوبی قیامهای هسترخان و مازندران را باچشمان خود مشاهده کرده. در شرح سفر او از همدان به استرآباد، اخبار گرانبهایی درباره زوال و خرابی شهرها و دهاات، ورشکستگی مردم و گرسنگی نهفته. اثر جان هانوی شامل یادداشت های روزانه، سفرنامه، اخبار جداگانه ای از جهانگردان دیگر

۱- نسخه ای که مورد استفاده ما واقع شده چاپ لندن مورخ ۱۷۵۴ م (گویا اشتباه شده، زیرا به گفته خود مؤلفان) (به مناسبت مراجعه شود). چاپ دوم کتاب یاد شده در سال ۱۸۵۴ م در دویلین انجام گرفته نه در لندن-م.) است.

(جان ال تون، جان کولک، وان سیروپ) و اسنادی غنی از تاریخ بازرگانی ایران و انگلیس در ربع دوم قرن هیژدهم است. با این حال اخبار هانوی احتیاج به رسیدگی و بازرسی دقیقی دارد که ل. لوکهارت در تکنگاری خود درباره نادر شاه بدان توجه کرده.

یکی از منابع مهمی که روشنگر سالهای آخر پادشاهی نادر و وقایع رخ داده در مملکت در آن زمان می باشد، دو نامه مبلغ مذهبی «بازن»^۱ است که در سالهای ۱۷۴۱ تا ۱۷۴۷ م طیب دربار نادر بوده و در تمام لشکرکشی ها همراه او می رفته. به خصوص نامه اول او برای ما جالب است: در آن اخباری درباره رکود بازرگانی، ناتوانی کشاورزان در پرداخت و ورشکستگی آنان، سیاست نادر در قلمرو مذهب و بالاخره جرئیات قیام ۴۷-۱۷۴۶ م در سیستان و توطئه نظامی ۱۷۴۷ م مندرج است.

همچنین اثر اوت تر (Otter) استاد زبان عربی درباریس که سفری به ترکیه و ایران کرده و کتابش در دو جلد تألیف شده^۲ بی اهمیت نیست. او که در سال ۱۷۴۳ م از پاریس به مارسل (مارسی) رفته و سپس از طریق دریا به قسطنطنیه (استانبول) رسیده، بیشتر وقت خود را در ترکیه گذرانده و فقط بهار سال ۱۷۳۹ م را در ایران بوده. اوت تر تاریخ مختصر هجوم افغانان را نوشته و اخباری درباره روابط روس و ایران و ترکیه و ایران، مبارزه نادر با افغانان، جنگ با ترکیه و خلع طهماسب از شاهی^۳ در اختیار ماسی گذارد. او از بی سروسامانی و زوالی که بر مملکت حکم فرما بوده^۴، کاهش بازرگانی^۵، مالیات ها^۶، وضع شهرهای اصفهان، شوشتر، اهواز، دزفول^۷ و غیره مارا با خبر می کند.

1- «Lettres edificantes et curieuses, ecrites des nisions etrangeres» t. IV.

Nouv. ed. Paris, 1780, PP. 277-364.

2- I. Otter, Voyage en Turquie et en Perse, avec une relation des expeditions de Tomas Koulikhan, vol. I-II. Paris, 1748.

3- I. Otter, Voyage en Turquie... vol. I. PP. 298-318.

۴- اوت تر. همان جا، ص ۲۲۴.

۵- اوت تر. همان جا، ص ۳۲۶، ۳۲۵.

۶- اوت تر. همان جا، ص ۲۳.

۷- اوت تر. همان جا، ص ۵۴، ۵۳، ۵۰.

در «سیاحت» اوت‌تر خبری از قیامها نیست، زیرا در دوره اوج گسترش قیامها (دهه پنجم) اودیکر در ایران نبوده. در جلد اول «سیاحت» فقط به‌طور خلاصه (از قول دهگران) درباره قیام فارس در سال ۱۷۳۳ م گفته شده.

برخی از اطلاعات اساسی ما از منابع زیر به دست آمده: «تاریخ فعالیت کارملها و مبلغان پاپ در ایران، قرن‌های شانزدهم تا هیژدهم»، لندن، ۱۹۳۹ م، د. كوك، «سفرها و سیاحت‌هایی به امپراتوری روسیه، تاتار و قسمتی از پادشاهی ایران»، کمبریج ۱۷۷۸-۱۷۷۰ و غیره.

اطلاعاتی درباره وضع بازرگانی ورشته‌های مختلف کشاورزی مخصوصاً پرورش نوغان و همچنین درباره لشگرکشی‌های نادرشاه، روابط ایران و ترکیه و روس و ایران در مدارك آرشیوی وزارت خارجه‌های انگلستان، فرانسه و اتریش وجود دارد که در «مجموعه انجمن تاریخ امپراتوری روسیه»^۱ به چاپ رسیده.

@yehbaghalketab

فصل دوم

نگاهی کوتاه به تاریخ دولت صفویان

از ابتدای قرن شانزدهم تا پایان ربع اول قرن هیژدهم، ایران، آذربایجان و ارمنستان در چهارچوب دولت فئودالی صفویان، که در آن دولت یا شاه - مظهر حکومت - مالک همه زمین‌ها بود، متحد شده بودند. شاه به نفع خود از تمام انواع زمینداری، بهره - مالیات می‌گرفت و یا قسمتی از محصول را بعنوان مالیات زمین تصاحب می‌کرد. مصونیت مالیاتی برخی فئودالها در واقع بخشی بود که دولت بخاطر امتیازات خاصشان در حق آنها روا می‌داشت. علاوه بر آن دولت در تعیین حدود، شکل و طرز دریافت مالیات زمین حق انحصاری داشت. دولت کشاورزان را به گروه‌های مالیاتی^۱ وابسته می‌کرد و آنها را به بیگاری در کارهای ساختمانی دولتی می‌کشاند.

بخشی از زمین‌ها در مالکیت خزانه (زمین‌های دیوانی) بود. اغلب این زمین‌ها را مأموران خزانه اداره می‌کردند. در منابع تاریخی از زمین‌های شاه به نامهای «خالصه» یا «خاصه شریفه» یاد شده.

اکثر زمین‌های تاج و خزانه به فئودالها بخشیده می‌شد، ولی این نوع مالکیت رسماً به صورت شکل خاصی از زمینداری نمودار نشد. با اینحال از زمان حکومت شاه - عباس اول (۱۶۲۹-۱۵۸۷) بخشش زمین‌های «خالصه» تقریباً به‌طور کلی منسوخ شده بود. این موضوع روشن میکند که قسمت قابل ملاحظه‌ای از این زمین‌ها در

۱ - «گروه مالیاتی» را به جای کلمه «تیاگلو» (روسی) گذاشته‌ام. تیاگلو، مجموع افراد مستعد کار خانواده را در روسیه قدیم می‌گفته‌اند که از نظر مالیات بندی یک واحد محسوب می‌شده‌اند - م *

۱ - «مجموعه انجمن تاریخ امپراتوری روسیه»، سانکت - پترزبورگ، جلد‌های ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶

و غیره. ۱۷۷۸-۱۷۷۰ و غیره.

زمان حکومت اسلاف شاه عباس اول به مالکیت فئودالهای مختلف درآمد.^۱ زمینداری فئودالی مشروط بود، زیرا که زمینداران فقط در صورتی می توانستند زمین به دست آورند که خدمت معینی در دستگاه نظامی - اداری حکومت یا دربار انجام دهند و خود به طبقه فئودال تعلق داشته باشند. زمین های تحت مالکیت فئودال در عین حال تشکیل شده بود از مجموع سهم های کشاورزان. بدین ترتیب، در نتیجه این مالکیت پلکانی که از خصلت های عمده فئودالیزم است، زمینداری فئودالها نه تنها با مالکیت عالی شاه یا دولت فئودالی بلکه با تملک ارثی تولید کنندگان مستقیم بر قطعات زمین نیز همراه بود.

در دولت صفویان رایج ترین صورت زمینداری فئودالی «تیول» بود. مقامات مختلف نظامی و نمایندگان ادارات کشوری از شاه «تیول» می گرفتند. یعنی آنها حق استفاده بخشی از درآمدهای مالیاتی دولت را از زمین یاد شده به دست می آوردند. مالکیت تیولی بارها تا یک ایالت کامل گسترش یافت؛ یک ده در عین حال می توانست چند تیولدار داشته باشد.

بخشش تیول اغلب با واگذاری حق رهبری امور نظامی - اداری سرزمین مربوطه بستگی داشت. تیولدار به صورت حکمران ایالت به اداره درآمدهای دیوانی محل می پرداخت، همو مأمور جمع آوری و نگاهداری قشون و غیره نیز بود. این حق ها که به تیولدار داده می شد، زمینه را برای تحکیم آینده حکومت او به طور کلی برای دست اندازی این حکومت بر سر مردم و زمین هایی که از بخشش تیولی حاصل شده بود آماده می کرد.

اکثراً وقتی اسیران قبایل کوچ نشین و نیمه کوچ نشین به حکمرانی ایالتی گمارده می شدند، آن ایالت به صورت تیول به آنها واگذار می شد. زمین های تیول عملاً در مالکیت اشراف قبیله بود که درآمدها و خود زمین ها را در اختیار داشتند. در نتیجه پراکندگی دولت صفوی و عدم وجود بازار عمومی دولتی، و تا

۱- ای. پ. پتروفسکی. طرح کلی تاریخ روابط فئودالی در آذربایجان و ارمنستان قرن شانزدهم تا ابتدای قرن نوزدهم، لنینگراد، ۱۹۴۹، ص ۲۱۱.

حدودی هم نبودن روابط اقتصادی بین ایالات مختلف، کنترل تیولداران برای حکومت شاه سخت بود. در طول قرن هفدهم، تمایل حکمرانان تیول ها به تبدیل مالکیت خود به مالکیت ارثی و گاهی هم بلا شرط، آشکار گردید. بدین جهت در زمان آخرین شاهان صفوی، غالباً شورش های تیولداران علیه حکومت عالی شاه ظاهر می شد.

شاهان صفوی، به خصوص عباس اول کوشش کردند که از تبدیل تیول به مالکیت ارثی فئودال ها جلو بگیرند. با وجود این، شرایط اقتصادی و سیاسی آن دولت نه تنها به هدف تمرکزگرایی حکومت شاه کمک نمی کرد، بلکه زمینه را فقط برای تشدید تجزیه طلبی فئودالی آماده می نمود.

گرایش به تکامل تیول در نیمه دوم قرن هیژدهم بیشتر آشکار شد. به خصوص، در این دوره درخان نشین آذربایجان، دست اندازی تیولدار بر سر مردم و زمین های تیول نه فقط عملاً بلکه طبق فرمان خان انجام می گرفت. واضح است که چندی بعد، یعنی درست در قرن نوزدهم، تیولداران به مالکان زمین تبدیل شدند و تیول به تدریج خصوصیات ملک را به دست آورد که البته مورد قبول حکومت شاه واقع شد و شکل قانونی هم گرفت.^۱

در دوره مورد بررسی ما، مفهوم «همه ساله» گسترش وسیعی یافت. «همه ساله» بخششی بود که به طور کلی در حق نمایندگان قشرهای پائین طبقه فئودال، برخی از مقامهای مذهبی، حتی بعضی از شرکت کنندگان در قشون چریک فئودالی و قسمت های کامل قشون روا می شد. جالب است که این اشخاص موجب خود را به شکل «حواله» و «برات» که به آنها حق تصاحب مبلغ معینی پول و جنس را از اداره مالیات ولایت مربوطه می داد، دریافت می داشتند. مقداری از مالیاتهای دولتی که به نام «همه ساله» برای مستخدمان مقرر می شد به وسیله مأموران خزانه جمع آوری می گردید.

۱- برای آگاهی بیشتر درباره تیول نگاه کنید به ای. پ. پتروفسکی، طرح کلی تاریخ... پیشین ص ۲۲۱-۱۸۴.

بدین ترتیب، گیرندگان «همه ساله» نیز در بهره کشی فتودالی کشاورزان شرکت می کردند. فقط از این لحاظ و به طور مشروط می توان «همه ساله» را نوعی زمینداری دانست.^۱

زمینداری مؤسسات مذهبی مسلمان و مسیحی نقش بزرگی را در اقتصاد دولت صفوی بازی می کرد. زمین هایی را که شاهان یا اشخاص دیگر به مسجدها، مقبره ها، صومعه ها، خانواده های شیخان درویش و سیدها می بخشیدند وقف نامیده می شد که به صورت دست نخوردنی باقی می ماند. طبق سنن زمان، وقف را نه می شد مصادره کرد و نه انتزاع نمود. گذشته از این مؤسسات مذهبی زمین های بزرگی از «جماعت های خودمختار»^۲ ورشکست شده و خرده مالکان خریده بودند.

اداره کنندگان عالی زمینهای وقفی مؤسسات مذهبی مسلمان را «صدر» و اداره کنندگان عالی زمین های کلیسا را «کاتولیکوس» می گفتند. شیخان اردبیل و صومعه اچمی آذین و غیره بزرگترین زمینداران دولت صفوی بودند.

هدایای فراوانی که به مؤسسات مذهبی داده می شد باعث تحکیم موقعیت اقتصادی روحانیان بزرگ می گردید که در زمره بزرگترین فتودال ها بودند. قشر پائین روحانیان برحسب وضع اقتصادی واصل اجتماعیشان بیشتر به قشرهای متوسط شهر و روستا پیوستگی داشتند تا به روحانیان بزرگ و بالانشین.

مسئله تاریخ توسعه مالکیت خصوصی فتودالی بر زمین در دولت صفویان یکی از مسائل مهم تاریخ روابط اقتصادی - اجتماعی قرنهای شانزده تا نوزدهم است. مالکیت خصوصی بر زمین در دولت صفویان با اصطلاح «ملک» (یا «اربابی»)

۱- ای. پ. پتروشفسکی «همه ساله» را نوعی تیول دانسته که در آن قسمتی از بهره - مالیات برای مالک معینی به گیرنده «همه ساله» بخشیده می شده. شرح مفصل در باره این مفهوم در کتاب ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ ... پیشین، ص ۱۹۷-۱۹۴.

۲- به شماره ۵ حاشیه پیشگفتار مراجعه شود - م.

مشخص می شود.

تاریخ نویسان روسی و ارمنی قبل از انقلاب ماهیت «ملک» را به غلط توضیح داده بودند. آنان «ملک» را نیز یکی از اشکال مالکیت مشروط تصور می کردند. همانطور که گفته شد این مسئله به وسیله برخی تاریخدانان شوروی بررسی شده: ویژگی های ملک در تکه نگاری ای. پ. پتروشفسکی و همچنین در کتاب پ. ت. آرتونیان عمیقاً تحقیق شده.^۱

ما در حالی که به مفاهیم مختلف «ملک» (مالکیت غیر منقول به طور کلی، مالکیت قطعه زمین های جداگانه به خصوص سهم های کشاورزان، مالکیت آب، سهم بهره مالیات^۲ و غیره) نمی پردازیم، فقط به برخی از خصوصیات آن توجه می کنیم و آن را از نظر مفهوم فتودالیش و حتی از نظر مالکیت فتودالی خصوصی مورد بررسی قرار می دهیم.^۳ باید توجه کرد که اگر ملک می تواند بر قطعه های کوچک و خیلی کوچک زمین

۱- ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ ... پیشین، ص ۲۴۷-۲۲۲، پ. ت. آرتونیان، جنبش های رهایی بخش خلق ارمنی در ربع اول قرن هیجدهم، مسکو، ۱۹۴۵، فصل اول.

۲- تشریفات خرید و فروش ملک به صورتی تنظیم شده بود که احتیاجی به تجویز مالک عالی (دولت یا شاه - م.) نداشت. با وجود این، بعداً ملک داران یا کسانی که به حق مالکیت آنها اعتراض داشتند، در حل اختلافات خود مداخله دولت را خواستاری شدند. برخورد ها و دعاوای ناشی از حق گرفتن ملک، ملکداران را مجبور می کرد که مرتباً از نمایندگان حکومت بخواهند که حق «قانونی» آنها را تأیید کنند.

۳- واضح است که از زمان حکمرانی مغولان، در ارمنستان، آذربایجان و ایران که در طول مدها سال در محدوده تشکیلات دولتی واحدی (دولتهای هلاکونیان، قره قویونلو، آق قویونلو و صفویان) بوده اند، تقریباً خصوصیات مشابهی در روابط فتودالی «ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ ... پیشین، ص ۶۴» ایجاد شده. این موضوع به ما حق می دهد که از بقیه در صفحه بعد

قابل شغمی که در مالکیت کشاورزان و جماعت‌های روستایی است اطلاق شود، در عوض اصطلاح «ملکدار» معنی معین قطعی دارد و نمی‌تواند شامل کشاورزان زمیندار گردد.

«ملک‌داری» پیش از هر چیز با استثمار فئودالی کشاورزان بر مبنای مالکیت فئودالی زمینداران برده (یا قسمتی از ده) - که مسکن کشاورزان است - و نگاهداری زمینها در مالکیت ارثی مربوط می‌شود.

ملکداران به قشرهای مالکان بزرگ، مالکان متوسط و خرده مالکان تقسیم می‌شدند. به جز نمایندگان فئودالهای قدیمی محلی، مؤسسات مذهبی 'ورژه - حکام ایالات و نمایندگان اشراف نظامی - فئودال^۲ - نیز جزء ملک‌داران به حساب می‌آمدند. بازرگانان نیز دارای مقدار قابل ملاحظه‌ای زمین بودند.^۳

رشد بی در پی قیمت ده‌های ملک‌داران در طول قرن شانزدهم تا پایان ثلث اول قرن هیژدهم خوددلیل توسعه این نوع زمینداری است. برای تأیید این مطلب چند نمونه می‌آوریم:

در سال ۱۴۳۲ کاتولیکوس اچمی آدزین گریگوری ما کوتسی هفت ده خرید

بقیه از صفحه قبل

برخی اطلاعات مربوط به روابط ارضی ارمنستان، به خصوص درباره ملک، برای ارزیابی بعضی از خصوصیات توسعه این مفهوم در ایالات دیگر دولت صفوی استفاده کنیم. البته به کار گرفتن این روش تحقیق بدین جهت است که در هیچیک از ایالات دیگر حکومت صفوی به اندازه ارمنستان مدارک زیاد و موثق (قباله‌های گوناگون، هبه نامه، رهن نامه و دیگر مدارک آرشیوی) برای تحقیق مناسبات ارضی یافت نمی‌شود.

۱ - س. یه ره وانسی، جامبر، ص ۹۹-۱۲۹.

۲ - همان جا، ص ۱۰۴ و ۱۰۹.

۳ - زاکارنا آلولتسی، اورا گروتون، ۱۹۳۸ (توضیح بیشتر به زبان ارمنی است. به فهرست منابع در پایان کتاب مراجعه شود - م.).

به مبلغ ۵۴ تومان (هر تومان ده هزار دینار بوده - م.). که از آن جمله ده باترینج بود به مبلغ ۶ تومان. 'طبق اطلاعات جامبر در دهه ششم قرن هفدهم فقط برای یکدانگ ($\frac{1}{6}$ آن) ده مذکور ۱۶ تومان پرداخت^۲ شده، بنا بر این همه ده تقریباً ۱۰۰ تومان می‌ارزیده.

در دهه نهم قرن شانزدهم ده اوشاکان به وسیله مالکش به ۸ تومان فروخته شده.^۳ در بین دهه‌های پنجم تا نهم قرن هفدهم، کاتولیکوس اچمی آدزین همین ده را تکه تکه از مالک‌های مختلف به قیمت هر نیم دانگی ($\frac{1}{13}$ آن) تقریباً ۵۰-۶۰ تومان خریده. یعنی در واقع همه ده اوشاکان در نیمه دوم قرن هفدهم به مبلغ ۷۰-۶۰ تومان خریده شده. واضح است که قیمت این ده نسبت به دهه نهم قرن شانزدهم تقریباً هفت تا هشت برابر شده.

در سالهای ۱۶۱۸-۱۶۱۷ م ده نورک به ۹ تومان و ۲ هزار دینار فروخته شد. در سال ۱۶۷۸-۷۹ کاتولیکوس آکوپ شماختسی آن را از نوّه تاجر ایروانی، ستا، به مبلغ ۴۴ تومان خرید.^۴

در سال ۱۹۵۵-۵۶ م محمد باتیرخان دو ونیم دانگ ($\frac{2}{4}$ آن) از ده «ماستار» را به یک کشاورز به نام ترخان که شاید نماینده قشر بالای کشاورزان بود به مبلغ ۱۲ هزار دینار فروخت.^۵ با این حساب قیمت همه ده تقریباً ۳ تومان می‌شد. در سال ۱۷۱۴ م کاتولیکوس آکساندر جوگاتسی نیم دانگ ($\frac{1}{13}$ آن) از همین ده را از نوّه‌ها و پسران یک نفر ایروانی به مبلغ چهار تومان خرید. در سال ۱۷۱۹ م

۱ - «کالوات گارر...» شماره ۵، ص ۱۰-۱۲ (توضیح بیشتر به زبان ارمنی است،

به فهرست منابع در پایان کتاب مراجعه شود - م.).

۲ - س. یه ره وانسی، جامبر، ص ۱۲۵.

۳ - همان جا، ص ۱۱۱.

۴ - همان جا، ص ۱۲۲.

۵ - همان جا، ص ۱۱۵.

نامبردگان یک دانگ دیگر از همان زمین را به مبلغ ۵ تومان و ۵ هزار دینار فروختند.^۱ بدین ترتیب تمام ده ماستار در سال ۱۷۱۴ تقریباً ۸۰ تومان و در سال ۱۷۱۹ م تقریباً ۳۳ تومان بود، یعنی در مقایسه با اواسط قرن هفدهم قیمت ده ماستار به مقدار بسیار زیادی یعنی در حدود دوازده تا چهارده برابر افزایش یافته. ترقی قیمت ده‌های ملک‌داران دو دلیل داشته. اول اینکه در نیمه دوم قرن شانزدهم تانیمه اول قرن هفدهم، یعنی در دوره رونق اقتصادی، در برخی ایالات جمعیت افزایش یافته و کالاهای کشاورزی نیز زیاد شده، در نتیجه سهم بهره‌مالیات مالکان نیز به مقدار قابل ملاحظه‌ای بیشتر شده. بدین دلیل فئودالها و تاجران کوشیده‌اند که مالک زمین شوند و در نتیجه قیمت زمین افزایش یافته. ثانیاً ترقی قیمت ده‌های ملک‌داران به مقدار قابل ملاحظه‌ای نتیجه کاهش پی‌درپی ارزش پول در طول قرن‌های پانزدهم تا هیژدهم بوده.

از مدارکی که از منابع تاریخی به دست آمده، پیداست که خرید و فروش زمینها، به‌خصوص ده‌های کامل با ساکنانشان مورد قبول «شریعت» بوده و به کمک شیخ الاسلام محل انجام می‌شده، و حتی محاکم شرعی در مورد دعوای مربوط به آن تصمیم می‌گرفته‌اند. با وجود این حق مالکیت خصوصی بر زمین یعنی حق «ملکداری» در دولت صفویان کمتر از حق مالکیت‌های دیگر بر زمین، باغ، سهم‌های کشاورزان و غیره اعمال می‌شده. گواه این مطلب، تأیید نامه‌ها، مرافعه‌های پی‌درپی و دعوای قضایی فراوانی است که در نتیجه «ملکداری» بوجود آمده‌اند. حتی به حق مالکیت مالک با نفوذی چون کلیسای اچمی آدزین، که امتیازات گوناگونی داشته و از حمایت خاصه شاه هم استفاده می‌کرده، بارها اعتراض شده. به کرات دیده شده که دهکده‌های صومعه اچمی آدزین را فئودالهای دیگری تصاحب کرده‌اند.^۲

۱ - همان جا.

۲ - همان جا، ص ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰.

برای به دست آوردن ملک می‌بایست پول زیادی جهت خریدن، رشوه دادن به مقامات رسمی و علت تراشی‌های قضایی خرج کرد.^۱ معمولاً زمینهای ملکدار - فئودال‌های خرده پا و متوسط به تصرف ملکدار - فئودال‌های بزرگ‌تر درمی‌آمده و یا به وسیله حکومت مصادره می‌شده. بدین جهت هر پولداری جرأت نمی‌کرده که «ملک» بخرد و یا اگر می‌خریده نمی‌توانسته آن را در مالکیت خود نگهدارد.

عدم تأمین حقوق ملکداران، چنانکه به نظر ما رسیده، علت اساسی ارزان بودن این نوع ده‌ها در مقایسه با قیمت آنروزی باغ‌ها و سهم‌های کشاورزان بوده. حتی قیمت سهم‌های نه‌چندان بزرگ کشاورزان مقدار قابل ملاحظه‌ای بوده، مثلاً در سال ۱۷۲۵ م فشار قرض یک کشاورز ورشکست شده را مجبور می‌کند که یگانه دارایی خود - قطعه زمینی قابل شخم - را به مبلغ چهار تومان بفروشد.^۲ در سال ۱۷۳۶ م کشاورزی به نام «آراکل»، قطعه زمینی دیمی را که از پدرش به ارث برده بود به پانزده تومان فروخت.^۳ طبق قبالة موجود، در سال ۱۷۳۹ م قطعه زمینی قابل شخم به وسیله کشاورزی به نام واردازا پسر یاگوس به هشت تومان فروخته شده.

کلیسای اچمی آدزین برای خرید برخی باغهایی که در «ملک»‌های خودش قرار داشته (واگارشاپات، اوشاکان و غیره)، گاهی مبالغی بیشتر از بهای خود «ملکیت» باغ‌ها پرداخته.^۴ مبلغ بهای بعضی از این باغها به مقدار قابل ملاحظه‌ای

۱ - همان جا، ص ۱۱.

۲ - «کالواتساگر...» شماره ۲۷، ص ۵۲-۵۳.

۳ - همان جا، شماره ۴۰، ص ۵۵-۵۶.

۴ - بقایای این مالکیت دوگانه هنوز هم وجود دارد. مثلاً در مازندران: یکی حق مالکیت بر زمین است و دیگری حق بر «کارآفه» (چیزی شبیه سرقفلی) زمین که هر کدام جداگانه قابل خرید و فروش است. البته این دومی (فعلاً) مهم‌تر و گرانتر است. م.

بیشتر از قیمت «ملکیت» دهی است که باغ در آن قرا دادشته . مثلاً اچمی آدزین برای خرید چهار درباغ در ده واکارشاپات ۸۰ تومان (بترتیب ۱۰، ۱۵، ۲۰، ۴۰ تومان) پرداخته^۱، درحالی که در همان زمان با این پول می شد یک یا چند ده - ملک خرید .

وسایل و طرق به دست آوردن ملک (خریدن، به ارث بردن، تصاحب به زور، تسخیر، بخشودگی و غیره) همه به وسیله محققان شوروی تحقیق شده^۲. در این جا ما به آن طرقی تکیه می کنیم که به تصورها با ویژه ترین پدیده های زندگی اقتصادی - اجتماعی دولت صفویان در پایان قرن شانزدهم تا نیمه اول قرن هفدهم یعنی اعتلای نسبی اقتصاد و تلاشی بعدی «جماعات روستایی» رابطه مستقیم داشته .

یکی از آنهایی که ثمربخش تربوده (در مقایسه با گذشته) آباد کردن زمین های بکر است . بازرگانانی که در نتیجه رونق اقتصادی دوره یاد شده ثروتمند شده بودند و فئودالهایی که دارای قدرت ابتکار شخصی بودند به کمک تأسیس قنات، حفر چاه، ساختن آب انبار و استخر به آباد کردن زمینهای بایر پرداختند^۳. یکی دیگر از سرچشمه های تشکیل مالکیت خصوصی فئودالی که مخصوص این دوره است، خرید سهم های کشاورزان «جماعات روستایی» ورشکست شده و تصرف زمینهای آنهاست^۴.

ما درحالی که نظریه ها و استنباطهای کارشناسان شوروی را خلاصه می کنیم

۱ - س . یه ره وانتسی، جاببر، ص ۱۶۹-۱۶۵ .

۲ - ای . پ . پتروشفسکی: طرح کلی تاریخ ... پیشین، ص ۲۴۲، ۲۳۴ .

پ . ت آرتونیان، جنبش های رهایی بخش ... پیشین: ص ۲۹-۳۲ .

۳ - زاکاریا آکولتسی: اوراکروتون، ص ۷۵ و ۱۱۹ و ۱۲۰، س . یه ره وانتسی جاببر، ص ۱۵۴-۱۵۲ و ۱۵۹ و غیره. واضح است که طبق عرف مسلمانان، مالکیت بر آب می تواند حتی حق مالکیت بر زمین را هم مشخص کند .

۴ - ای . پ . پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ ... پیشین، ص ۲۴۳ .

به این نکته توجه می نمائیم که در دولت صفویان براساس توسعه نسبی نیروهای تولید و دنباله آن، یعنی تشدید بهره کشی فئودالی، تکامل مالکیت فئودالی بر زمین ادامه پیدا کرد . این جریان (پروسه) دوجبهت اساسی داشت: اول، بسط وسیع «ملکداری» (در نتیجه آباد کردن زمینهای بایر و خرید سهم های کشاورزان) و دوم، تبدیل نیمه کاره تیول به مالکیت ارثی . همه اینها تا حدودی به مالکیت دولت بر زمین لطمه زد، با وجود این از نقطه نظر توسعه اقتصادی - اجتماعی ایران و کشورهای همجوار آن، پدیده های مثبتی به حساب می آیند .

ویژگی سیستم زمین در برخی کشورهایی که جزء این دولت بودند، وجود جماعات روستایی است .

اکثر جماعات روستایی وابسته بودند . کشاورزان وابسته به فئودال (رعیت) بعداً طبقه اصلی تولیدکننده در دولت نادرشاه شدند^۱.

در دولت صفویان به جز کشاورزان وابسته به فئودال، کشاورزان آزاد نیز وجود داشتند که در روستاهای جماعت نشین ساکن بودند و فقط به دولت مالیات می پرداختند . با وجود این، آنها درصد کمی از جمعیت کشور را تشکیل می دادند و بیشتر در اطراف دولت صفوی، مخصوصاً در ارمنستان می زیستند .

سردمان چادر نشین و نیمه چادر نشین «ایلیات» نامیده می شدند . «ایلیات» به قبایل بسیاری گفته می شد که قسمت قابل ملاحظه ای از مردم کشور را دربر گرفته بودند و در میان نشان روابط فئودالی - پدر شاهی حکمفرما بود . «ایلیات» به فئودال و خزانه مالیات می دادند و به برخی بیگاری ها هم گرفته می شدند .

کشاورزان بسیاری بودند که هنوز قطعه زمین های موروثی خصوصی داشتند .

۱ - اصطلاح «رعیت» در معنی وسیع ترش بر مالیات دهندگان به طور کلی دلالت می کند (برای اطلاع بیشتر به: ای . پ . پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ ... پیشین، ص ۲۴۹).

تنها چراگاهها و زمینهای بایر در مالکیت اشتراکی «جماعت» ها بود. زمینهای کشاورزان بعداً در نتیجه بهره‌کشی فئودالی و ورشکستگی بعدی آنان، از طریق خرید و فروش، گرو گذاشتن و رهن به فئودالها منتقل گشت.^۱

بین قرنهای شانزدهم تا هیژدهم، در نتیجه تشدید بهره‌کشی فئودالی که به منظور تحکیم و توسعه زمینداری فئودالی انجام می‌گرفت، تلاشی جماعت - های روستایی ژرف‌تر شد. این امر بدینگونه ظاهر گردید: نا برابری مالی بین افراد جماعات رشد پیدا کرد و قشر کوچک اربابان روستا که بر روی زمینها و اموال همدی‌های ورشکسته خود چنگ انداخته بودند از توده‌های جماعات وابسته به فئودال جدا شدند.^۲ قشر کشاورزان بی‌زمین و کم زمین هم که به سهم کار تبدیل شده بودند هرچه بیشتر بزرگ و پردامنه شد. چنانکه ای. پ. پتروشفسکی می‌گوید، وضع این گروه‌های نسبتاً پر عده بسیار بدتر از وضع کشاورزان «جماعات آزاد» بوده.

«سهم‌کار» مفهوم تازه‌ای نیست، بلکه سابقه آن به مدت‌ها قبل از صفویان می‌رسد.^۳ با وجود این، خصلت این مفهوم طبعاً عوض شده. سهم‌کاران در شرایط اسارت‌باری روی زمینهای خزانه^۴ (دیوان - م.)، فئودال - ملکداران به خصوص صومعه‌ها،^۵ نمایندگان بالانشینان ده^۶ و غیره کشت می‌کردند.

۱ - «کالوتساگرو...» شماره ۳۲، ص ۴۷؛ س. یدره وانتسی، جامبر، ص ۱۷۴، ۱۷۵.

۲ - برخی نمایندگان قشر بالای ده رباخواری پیشه می‌کردند و معمولاً با گرو کشیدن اسواول غیر منقول و غالباً تمام زمین کشاورز به او مبلغی وام میدادند (س. یدره وانتسی، جامبر، ص ۲۵۰، ۲۶۰، ۲۶۱ و غیره، همچنین «اسناد رسمی فارسی دیوان کاتولیکوس اچمی آدزین» که در مخزن دستنویس‌های جمهوری ارمنستان نگهداری می‌شود، سند شماره ۳۳۰، ۳۶۲، ۳۸۰ و غیره).

۳ - ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... پیشین، ص ۳۰۸.
بقیه پاورقی در صفحه بعد

مقدار اجاره زمین بسته به این بود که آیا مالک فقط زمین را در اختیار اجاره‌دار می‌گذارد یا اینکه به او بذر، حیوانات کاری و ابزار کار هم می‌دهد. در قرن هیژدهم اجاره بها بین نصف تا $\frac{۲}{۳}$ و ندرتاً $\frac{۲}{۳}$ کل محصول در نوسان بود.^۲ بدین ترتیب، جریان ویرانی جماعات روستایی و سلب مالکیت از کشاورزان

بقیه از صفحه قبل

۱ - در کتاب «تذکره الملوك» گفته شده که برخی صاحب‌منصبان پایتخت (اصفهان) موظف بودند که سواظب زمینهای «خالصه» باشند تا بایر نمانند. بدین منظور می‌بایست در زمینهایی از خزانه که خالی می‌ماند، «مستأجر»ی بنشانند که «مستأجرمتازه» (واسطه) نباشد، بلکه کشاورزی سهم‌کار و بی‌زمین یا کم زمین باشد. به احتمال قوی، کلمه مستأجر مترادف کلمات «رنجبر»، «یاری‌کار» و اجیر بوده.

مقامات مالی پایتخت، وکیل بودند که کارهای «محل» را اداره کنند و برای کشاورزان بذر و چیزهای دیگری که «خودشان» (مقامات یادشده) برای بهبود وضع زراعت، ضروری تشخیص میدادند تأمین نمایند. مستأجر، این مساعده را (بذر و غیره - م.) به هنگام جمع‌آوری محصول پس می‌داد. مبلغی از محصول را که کشاورزان و مستأجران موظف به پرداختش بودند، مثل «وجه رای» معلوم بود.

[Tadhkirat Al - Muluk, Amanual Of Administration Persian, Text,

Transl. And Explained By V. Minorsky. Vol. Xyl Combric, 1943. pp. 78 - 79].

۲ - «کالوتساگرو...» شماره ۷۳، ۷۹، ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... پیشین، ص ۱۱۶-۱۱۳، محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای نادری، جلد ۳، برگ ۳۱۷ و ۳۱۸.

۳ - آرتمی آراراتسکی، اتوبیوگرافی (زندگی‌نامه)، جلد ۲، سانکت پترزبورگ، ۱۸۶۸، ص ۱۹۰-۱۹۲.

۱ - منظور بهره مالکانه است - م.

۲ - ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... پیشین، ص ۳۰۹.

جماعت‌ها، به طور کلی، موجب تحکیم و توسعه آتی بهره‌کشی اسارت‌بار فئودالی گردید.

کدخدایان ده، میرزاها و دیگر مقامات به ارباب‌های ثروتمند ده تعلق داشتند. آنها درحالی‌که معاملات جاری در جماعات را اداره می‌کردند (گروکشی اسوال جمعی یا خصوصی کشاورزان برای دادن وام یا فروش کالاها، کشاورزی و دامداری در بازار برای پرداخت مالیات و غیره)، از طریق احتکار و دغل‌بازی‌های گوناگون به حساب کشاورزان ثروتمند می‌شدند.

کشاورزان بی‌زمین مجبور بودند که با شرایط اسارت‌باری از خزانه (دیوان) و زمینداران، زمین اجاره کنند. این نوع اجاره‌داری معمولاً «سهم‌کاری» بود. ضمناً سهم کار از نصف تا $\frac{3}{4}$ محصول را به مالک می‌داد.^۱

جماعت روستایی به صورت واحدی مالی درآمد بود که مالیات‌های دولتی و بهره‌هان فئودالی را بین کشاورزان جماعت نشین تقسیم‌بندی و از آنان جمع‌آوری می‌نمود. در زمان حکومت نادر در این جماعات ضمانت مشترك وجود داشت.^۲

ظاهراً «رعیت»‌ها و «ایلات» آزاد بودند و آنها را نمی‌شد خرید و فروش کرد. برخی از مؤلفان روسی قبل از انقلاب (م. کوچایف، ن. دوبروین، ای. شوین و غیره) کوشیده‌اند که از این موضوع برای اثبات عدم وجود مملوکیّت کشاورزان (وابستگی سرواژی) و همچنین عدم وجود روابط فئودالی در ایران و کشورهای همجوار دستاویزی بسازند. ولی دانشمندان شوروی وجود فئودالیزم را در ایران به‌طور علمی ثابت کرده‌اند.

یکی از دانشمندان خاطرنشان می‌سازد که در فئودالیزم اجبار غیر اقتصادی ممکن است اشکال مختلفی داشته باشد، «از مملوکیّت کشاورزان (حالت سرواژی)

۱ - برای اطلاع بیشتر درباره سهم کاری اسارت بار نگاه کنید به: ای. پ.

پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... پیرین ص ۳۰۸ و ۳۰۹.

2- «Lettres Edifiantes...» P 300.

گرفته تا کشاورزان آزاد دارای حقوق ناکامل».^۱

با وجود مالکیت فئودالی بر زمین که اساس فئودالیزم را تشکیل می‌دهد یکی از این اشکال وابستگی کشاورزان به محل انجام ییگاری است نه به فئودال.

در نوشته‌های تاریخی شوروی اثبات شده که از زمان فرمانفرمایی مغولان به بعد در ایران و برخی کشورهای همجوار وابستگی «رعایا» به تعهدات مالیاتی و به محل اجرای این تعهدات وجود داشته.^۲ در زمان غازان خان (۱۳۰۴-۱۳۹۵ م) نام هر رعیتی در لیست مالیاتی ده محل سکونتش ثبت شده بود و این رعیت حق نداشت آزادانه محل سکونت خود را عوض کند.

پروفسور پتروشفسکی با استناد به منابع، «فرض این را که در دولت صفویان، «رعایا» و کوچ‌نشینان حق نداشته‌اند ده محل سکونت یا منزلگاه خود را آزادانه و بدون اجازه رسمی ترک کنند» ممکن می‌داند. او می‌گوید: «در این منابع درباره وابستگی «رعایا» به محل سکونتشان یعنی به «خراج»^۳ و محل انجام ییگاری گفته شده نه درباره وابستگی آنان به شخص فئودال».^۴

فرمان مورخ سال ۱۱۲۲ هجری (۱۷۱۰) شاه سلطان حسین صفوی که در مخزن دولتی جمهوری سوسیالیستی ارمنستان پیدا شده، نظر پتروشفسکی را تایید می‌کند. در این فرمان قانون (به اصطلاح «کلام ملوکانه») وابستگی «رعایا» به محل پرداخت مالیات منعکس است.

۱ - و. ای. ل. توسعه کاپیتالیزم در روسیه (مجموعه آثار، جلد ۳، چاپ چهارم)

ص ۱۳۹.

۲ - ای. پ. پتروشفسکی، مسأله وابستگی کشاورزان به زمین در ایران عهد مغول

(«مسائل تاریخ» ۱۹۴۷، شماره ۴)؛ ای. پ. پتروشفسکی، اشکال وابستگی فئودالی کشاورزان در ایران بین قرن‌های ۱۴-۱۳ («خاورشناسی شوروی» ۱۹۵۵، شماره ۵).

۳ - در اینجا خراج به معنی مالیات زمین است.

۴ - ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... پیشین ص ۲۵۵.

اگر «کمتر از ۱۲ سال از موقعی که (رعیت‌ها) ترک دیار کرده‌اند گذشته باشد» و مالیات‌های دولتی را نیز نپرداخته باشند می‌توان آنها را به «محل» سابقشان برگردانید، «اما اگر [از زمان کوچشان] بیشتر از دوازده سال گذشته باشد، هیچکس نباید آنها را از آن محل به «محل» سابق برگرداند».^۲

بر مبنای اطلاعاتی که در منابع آمده، می‌توان نتیجه گرفت که در این دوره، «رعیت»‌ها و «ایلیات» حتی نمی‌توانسته‌اند آزادانه محل سکونتگاه و چادرگاه خود را عوض کنند.^۳

سیاست شاهان صفوی که متوجه تحکیم حکومت مرکزی و مبارزه علیه نفاق‌های فتودالی بود در زمان شاه‌عباس اول موفقیت فوق‌العاده بزرگی بدست آورد. فشار بیرحمانه شاه بر عیاشان اشراف مقتدر فتودال - نظامی قبایل قزلباش و غیره و خاتمه دادن به بلوای مکرر فتودال‌ها، شرایط نسبتاً مساعدی برای توسعه اقتصادی فراهم نمود.

در زمان عباس اول وضع کشاورزی و صنایع دستی (دستورزی) به خصوص در ایالات مرکزی (عراق عجم، شهر اصفهان و ایالت آن) که مردم آنها اتفاقاً از تمام یا قسمتی از مالیات‌ها رهیده بودند بهبود یافت.

ترقی بعدی نیروهای تولید در کشاورزی، رشد شهرها، توسعه بازرگانی داخلی و خارجی تا حدود قابل ملاحظه‌ای شرایط صلح طولانی مابین دولت‌های صفوی و ترکیه فراهم نمودند (۱۷۲۲-۱۶۳۹).^۴

- ۱ - کروشیه را مترجمان (روسی یا ارمنی) فرمان به عنوان توضیح متن افزوده‌اند. م.
- ۲ - این فرمان را آ. د. پاپازیان، کاندیدای علوم تاریخ پیدا کرد. متن فرمان و ترجمه ارمنی آن در رساله نامزدی علوم آ. د. پاپازیان، «روابط ارضی درخان-نشین ایروان در قرن هفدهم»، ص ۴۱۵ و ۴۱۶ مندرج است.
- ۳ - «اسناد رسمی فارسی... جزوه‌دان شماره ۱-ب، ص ۲۳۴ و غیره.
- ۴ - ای. پ. پتروفسکی، طرح کلی تاریخ... پیشین، ص ۸۰-۸۲.

در ایالاتی از دولت صفوی که از نظر اقتصادی پیشرفته‌تر بودند در محل‌هایی که سر راه جاده‌های بزرگ کاروانرو قرار داشت یا در جوار شهرها بود، انزوای طبیعی (خود مصرفی) هرچه بیشتر درهم شکسته شد. برخی پیشرفت‌هایی که در قدرت کالاسازی واحدهای اقتصادی کوچک کشاورزان حاصل آمده بود و اعتلای سطح بهره‌دهی این واحدها، از پدیده‌های مهم این دوره‌اند.^۱

در پایان قرن شانزدهم در کرانه‌های شمال دولت صفوی و در امتداد چپ ساحل رود آراس، برخی دهکده‌های بازرگانی مانند: شاهورد، تسگنا، واستاک،

۱- از این لحاظ ویژگی‌هایی وجود دارد. مثلاً، در سال ۱۶۶۰ کشاورزان «جماعت روستای» آندزنابرد Andznaberd از مالک خود سوسه کشیش پروا سوچه نیک تقاضا می‌نمایند که به جماعت اجازه داده شود تا بهره مالکانه را که سابقاً به صورت جنس (جو، خربزه و غیره) می‌پرداختند، از آن به بعد به صورت پول بپردازند («کالتو ساگر...» ص ۱۹۰).

یک نفر انگلیسی به نام ادواردت در نامه‌ای که به تاریخ هشتم مارس ۱۹۶۶ م برای دفتر تجارتی انگلستان در مسکو می‌نویسد، از اینکه دفتر مزبور در «شماخ» نماینده بازرگانی ندارد اظهار تأسف می‌کند و می‌گوید که در شماخ ابریشم را می‌شود «مستقیماً از کشاورزانی که ابریشم خود را برای فروش می‌آورند» خریداری کرد.

[«اوگا. گروتون نر...» ۱۹۳۴، ص ۴۱۳-۴۱۰] (نشانیهای این کتاب به زبان ارمنی است به فهرست منابع نگاه کنید - م.).

گریگوری داران ختسی در «وقایع نامه» اش حکایت می‌کند که روزی کشاورزان یک دهکده ارمنی نزد او می‌آیند و از دست تاجران جوگینی که روزه را رعایت نمی‌کرده‌اند شکایت می‌کنند. گریگوری در جواب آنها می‌گوید که جوگینی‌ها چون تاجران و ثروتمندند چنین عمل خلاف آدابی را مرتکب می‌شوند. کشاورزان اظهار می‌دارند که خودشان نیز تاجرانند، شراب می‌فروشند و با تمام تاجران جهان سروکار دارند. گریگوری داران ختسی، وقایع نامه، نگاه کنید به ضمیمه: س. تراوتسیان، شهر جوگا. مطالبی درباره تاریخ روابط متقابل بازرگانی تاجران جلغا در قرن‌های ۱۷-۱۵ میلادی، تفلیس ۱۹۳۷، ص ۱۰۶-۱۰۰.

آکولیس، اردوباد، مقری و غیره به وجود آمده بود. در میان آنها، جوگای قدیم (جلفا) شهرت خاصی داشت.

با وجود این، اعتلای اقتصادی که از پایان قرن هیجدهم شروع شد کوتاه مدت بود.

در ربع آخر قرن هفدهم علانم رکود اقتصادی در دولت صفوی ظاهر شد. چنانکه پتروشفسکی می گوید، علت اساسی این رکود، افلاس واحدهای اقتصادی کوچک کشاورزان بود که پایه اقتصادی دولت فتودالی را تشکیل می دادند.

در پایان قرن شانزدهم و ثلث اول قرن هفدهم به دنبال خاتمه جنگ داخلی ورهایی از برخی مالیات ها (درواقع فقط در بعضی محل ها عملی شد) واحدهای اقتصادی کشاورزی در شرایط مساعدتری قرار گرفت و امکان یافت که در مدتی کوتاه بهره دهی خود را تا مقداری افزایش دهد. اما برای نمایندگان شاه و مأموران خزانه این فقط انگیزه ای بود به منظور تشدید بهره کشی فتودالی. علت دیگر رکود که در نوشته های تاریخی مورد بحث قرار گرفته، جریان تغییر راههای مهم بازرگانی اروپا-آسیا بود که در قرن هفدهم در نتیجه استفاده از راه آبی اطراف آفریقا انجام پذیرفت. راهی که به وسیله واسکودگاما کشف گردید. راههای خشکی کاروانرو که از کشورهای آسیای مقدم به خصوص از سرزمین های پشت قفقاز می گذشتند، دیگر اهمیت گذشته خود را نداشتند. شهرهای قفقاز دیگر تجارت «دلالگونه» خود را از دست دادند.^۱

در نتیجه رکود بازرگانی خارجی و قطع غنائم جنگی - چون شاهان صفوی از پایان دهه چهارم قرن هفدهم به بعد، جنگ کشورگشایانه ای راه نینداختند - ستم مالیاتی به مقدار زیادی تشدید گردید.^۲

۱- ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... پیشین، ص ۸۳.

۲- همان جا.

بر اثر توسعه بازرگانی خارجی و داخلی در دوره اعتلای اقتصادی قرن هفدهم فتودال ها که با تجارت پیوستگی داشتند سعی کردند مالیاتهایی را که قبلاً به صورت جنسی گرفته می شد به شکل پول دریافت کنند. با وجود این در دولت صفوی و در شرایط حاکمیت اقتصاد طبیعی، تبدیل قسمتی از مالیاتهای جنسی به پولی به طور کلی باعث تشویق فتودالها به تجمل گردید. این امر میدان عمل سرمایه مراحه ای را وسعت داد. رباخواری که شکل های موجود تولید و بهره برداری را تحلیل برده بود، طریقه جدیدی را در تولید ارائه نداد ولی بر شدت بهره کشی فتودالی افزود و باعث تخریب اقتصاد کشاورزی گردید.

چنانکه پتروشفسکی گوشزد می کند: «در کشورهای آسیای مقدم اقتصاد بزرگ زمینداران و جریان توسعه کاپیتالیستی در کشاورزی مثل اروپای غربی و روسیه باندازه قابل ملاحظه وجود نداشته. بدین جهت ورشکستگی کشاورزان توانسته آن عواقب اجتماعی و اقتصادی را که مثلاً در دوره انباشتگی اولیه در انگلستان بار آورده در این کشورها به بار آورد.»^۱

کاهش شدید درآمد فتودال ها در پایان قرن هفدهم تا ربع اول قرن هیجدهم خود گواه رکود اقتصاد کشاورزی در این دوره است. چنانکه شیخ محمدعلی حزین می نویسد، در نتیجه وخیم شدن بی دربی اوضاع دولت و «اغتشاشات» نقاط مختلف گیلان که محل املاک پدری او بوده، سال به سال درآمد این اموال سوروثی کاهش یافته. بالاخره درآمد سالانه املاک یاد شده به حدی رسیده که کفاف مخارج ماهانه را نمی داده.^۲

ورشکستگی اقتصاد کشاورزی باعث زوال شهرها، رکود بازرگانی و فقر توده ها گردید. آنان غالباً علیه بهره کشی های توانفرسا به پا می خاستند. تشدید

۱- ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی... پیشین ص ۸۴.

۲- «The life of Sheikh...», pp. 192, 103.

تضادها و مبارزات طبقاتی خود از علل اساسی تلاشی دولت صفویه بود.

در این امر توسعه زمینداری فئودالی مستقل از مرکز نیز نقش مهمی داشت. این جریان نه فقط در توسعه هرچه بیشتر زمینداری فئودالی شخصی (ملک، اربابی) بلکه در تقویت حاکمیت و استقلال تیولداران نیز منعکس است. استقلال اقتصادی تیولداران بزرگ، انگیزه اشتیاقشان به استقلال سیاسی شد. در دوره‌ای که روابط تقریباً ناپایدار بین ایالات مختلف دولت داشت ضعیف می‌شد و روبه زوال می‌رفت، تمایلات گریز از مرکز شدت یافت. شورش‌هایی که مکرراً در این یا آن ایالت روی می‌داد، برای دولت صفوی پایان قرن هفدهم تا ابتدای قرن هیجدهم دیگر عادی شده بود.

سقوط دودمان صفوی با تشدید تضادهای داخلی طبقه فئودال و روگرداندن برخی از آنان از شاهان صفوی بستگی شدید داشت.^۱

پیش از هر چیز باید توجه کرد که اشراف نظامی - فئودال ایل قزلباش و دیگر قبایل از تمرکزطلبی شاهان صفوی، کاهش درآمد زمین (در نتیجه ورشکستگی اقتصاد کشاورزی) و قطع غنائم جنگی (زیرا که شاهان صفوی از سال ۱۶۳۹ به بعد مجبور شدند که از جنگ‌های کشورگشایانه دست بکشند) ناراضی بودند.

اشراف محلی سرزمین‌های تسخیر شده و «واسالی»، مانند ارمنستان، آذربایجان و گرجستان نیز به صف مخالفان صفویان پیوستند.

شاهان ایران و سلطان‌های ترکیه عثمانی سنت سیاسی حمایت از کلیساهای ارمنی و گرجی را به منظور جلب روحانیت عالی مسیحی به سوی خود، همچنان حفظ می‌کردند. در جنگ‌های متعدد ایران و ترکیه قبل از سال ۱۶۳۹ معمولاً حمایت کلیسا از هر یک از طرفین در سرنوشت جنگ نقش تعیین‌کننده داشت. گذشته از

۱- برای اطلاع بیشتر در این باره نگاه کنید به ن. د. میکلوخوماکلای، هجوم افغانان به ایران، پیشین.

این، روحانیت مسیحی، مخصوصاً روحانیت ارمنی نفوذ عظیمی در توده‌های وسیع مردم داشت.

در طول نیمه اول و تا حدودی نیمه دوم قرن هفدهم صومعه‌های مسیحی به بزرگترین فئودال‌ها تبدیل شدند. صومعه‌ای آدزین بزرگترین «ملکدار» ارمنستان شده بود. به غیر از مقدار قابل توجهی زمین، اسوار غیرمنقول دیگری مانند آسیا، کارخانه روغن کشی و شالی‌کوبی در چنگال این کلیسا متمرکز شده بود. در شهرها: دکان، مغازه، حمام و کاروانسرا و خانه‌های اجاره داده زیادی به این صومعه تعلق داشت.

کاهش درآمدهای دولت در پایان قرن ۱۷ و ابتدای قرن ۱۸ شاه را مجبور کرد که فشار اقتصادی را نه تنها بر انبوه زحمتکشان بلکه بر برخی از اشراف طبقه حاکمه، به خصوص بر روحانیت مسیحی نیز تشدید کند. سیستم مالیات‌بندی جدیدی که در ابتدای قرن ۱۸ م اعمال شد، صومعه را از تمام حق مصونیت‌هایش محروم نمود. در عین حال بر اثر تقلیل بهره‌دهی اقتصاد کشاورزی و کاهش تجارت، درآمدهای صومعه از زمین و بازرگانی تنزل یافت. همه اینها به اضافه محروم شدن مسیحیان از حقوق قانونی که بوسیله شاه عباس اول اعمال شد و تحمل ناپذیری مذهبی، که خط مشی اساسی سیاست دولت شده بود، باعث شد که بالانشینان روحانیت مسیحی به مخالفان صفویان تبدیل شوند. از پایان قرن هفدهم تا ابتدای قرن هیجدهم روحانیت مسیحی در مبارزات رهایی‌بخش خلق ارمنی نقش بسیار مهمی بازی کرد.

حتی روحانیان سنی (هم اشراف بالا و هم پایین) آذربایجان، افغانستان و دیگر جاها به مخالفت با صفویان برخاستند. تعقیب و پیگرد سنیان ناراضی عمیق را سبب شد. مثلاً وقتی که در شیروان ملاهای سنی را اعدام کردند و به مساجد اهانت نمودند شورش‌های بزرگی در آنجا به راه افتاد. مردم از سلطان عثمانی درخواست

پناه‌ندگی می‌کردند. خیلی‌ها به ترکیه عثمانی گریختند^۱.

در شرایط تشدید ستم مذهبی، سیاسی و اقتصادی از طرفی و تضعیف و تلاشی دولت از طرف دیگر، فتوادل‌های داغستان، ارمنستان، گرجستان، قره‌باغ شیروان و افغانستان به مبارزات استقلال طلبانه خلق می‌پیوستند.

از پایان قرن ۱۷م تا ابتدای قرن ۱۸م در گرجستان، آذربایجان، ارمنستان، داغستان و افغانستان جنبش‌های آزادی‌بخش نضج گرفت. این عصیان‌ها از نظر وسعت و ترکیب اجتماعی شرکت‌کنندگان و متناسب با درجه پیشرفت هر یک از کشورهای فوق با یکدیگر فرق داشتند. مثلاً ارمنستان، گرجستان و آذربایجان (شیروان، قره‌باغ، ایالت تبریز) از نظر روابط اقتصادی و اجتماعی پیشرفته‌ترین ایالات دولت صفوی بودند، در صورتی که در داغستان و افغانستان فقط جریان تشکیل روابط فتوदالی روی داده بود.

با وجود این، تمام این جنبش‌ها علیه حکمرانی ایران و واکنشی بود در مقابل تشدید پیگرد مذهبی و ستم اقتصادی - اجتماعی که به زوال و تلاشی دولت صفویه مربوط می‌شد.

اما جنبش آزادی‌بخش خلق همگون نبود. این جنبش‌ها دو جریان اساسی داشت: یکی توده‌های مردم بودند که شامل کشاورزان، قشرهای زحمت‌کش شهری و برخی کوچ‌نشینان می‌شد، دیگر فتوادل‌های محلی بودند که محدود شدن امتیازات طبقاتی آنها به وسیله بیگانگان ناراضی‌شان کرده بود. بدین ترتیب جنبش آزادی‌بخش خلق به شدت با تمایلات تجزیه طلبانه فتوادل‌های محلی درآمیخته بود. این فتوادل‌ها به نارضایی عمیق مردم از حکومت صفوی متکی بودند. فتوادل‌ها که نقطه ضعف خلق را یافته بودند، از بی‌سازمانی جنبش‌ها استفاده کردند و خود رهبری آنها را به دست گرفتند. بدین سبب جنبش‌ها غالباً در سیر می‌افتاد که با

۱ - J. Hammer, Histoire de l'Empire, Vol. X IV. Paris, 1839. P. 87.

منافع خلق بیگانه بود^۱.

نارضایی از صفویان به بازرگانان هم مرایت کرد^۲.

حکومت شاه در نتیجه تیزشدن تضادهای درونی طبقه فتوادل‌بی نهایت ضعیف شده بود. شامسلطان حسین صفوی (۱۷۲۲-۱۷۹۴)، در دست اشراف، عروسی بیش نبود. مبارزه دسته‌های فتوادل، فتنه‌ها و رشوه‌خواری‌های مأموران اداری - مالی سبب تضعیف دولت گردیده بود.

آ. وولیسکی سفیر پتر اول در ایران، می‌نویسد: «تعجب می‌کنم که چرا ایران در حال حاضر اینقدر برای خودش شهرت و افتخار قائل است. من این حرف را قبل از هر چیز از اشخاص بسیاری شنیده‌ام. چنین تلقین شده که گویا دولت ایران ثروت هنگفتی دارد و درآمد خزانه دولتی زیاد است. اما این اعتقاد از بی‌خبری است، زیرا ایران به جای اینکه ثروت زیاد داشته باشد، به زحمت درآمدش به شش میلیون می‌رسد. اگر چه پیش از این درآمد زیاد بوده (آنچیز که من شنیده‌ام، پانزده میلیون و گاهی هم بیشتر جمع می‌شده) اما بر اثر نادرستی فرسانروایان از بین رفته^۳. «دوئوری

۱ - شرح بیشتر درباره جنبش‌های رهایی‌بخش خلق علیه شاهان صفوی در کتاب‌های:

پ. ت. آروتنویان، جنبش‌های... پیشین و و. پ. لیس تسوف، لشکرکشی پتر اول به ایران، مسکو ۱۹۵۰.

۲ - از جمله در «یادداشت محاصره اصفهان»، اثر سارگیز گیلیانتس اخباری درباره نارضایی بازرگانان از صفویه و گرایش آنها به روسیه وجود دارد. در سال ۱۷۲۲ م به هنگام نزدیک شدن افغانان به اصفهان، طبق فرمان شاه سلطان حسین، ارمنیان جلفای جدید خلع سلاح شدند. ظاهراً علت این بود که شاه به آنان اعتماد نداشت. [سارگیس گیلیانتس، یادداشت محاصره اصفهان بوسیله افغانان] (نشریه آکادمی علوم امپراتوری، جلد ۱۸)، سانکت - پترزبورگ، [۱۸۷۰ م] ص ۴ و ۵. در دوره اقامت روس‌ها در قفقاز و گیلان (دهه سوم قرن هجدهم) تاجران ارمنی روس‌ها را درباره عملیات جنگی قشون ایران، وضعیت کشور و غیره با خبر می‌کردند. (ف. ای. سوی سونوف، توصیف دریای... پیشین، ص ۱۹۷).

۳ - ن. د. میکاوخوما کلای، هجوم افغانان به ایران، پیشین.

افندی» سفیر سلطان ترکیه عثمانی در ایران در سال ۱۷۲۰ م هنگام بازگشت به وطنش گزارش داد که دولتی که زمانی «شکوفان و آبادان» بود اکنون عمرش نزدیک به پایان است.^۱

شهر قندهار و ایالت آن، مانند سرزمین های دیگری که افغانان را در آن ها سکنی داده بودند، جزء دولت صفویه شده بود و به وسیله مأمورین شاه اداره می شد. در سال ۱۷۰۹ م یکی از نیرومندترین قبایل افغان (قبیله قلزای) قیام کرد. در نتیجه این قیام، قندهار از دولت صفویه جدا گردید. در سال ۱۷۱۷ م میر محمد حکمران قندهار شد. در پایان سال ۱۷۲۱ قلزایان که گروه های جداگانه قبایل دیگر افغان نیز به آنان پیوسته بودند به همراهی برخی قبایل و ملیت های افغان و غیر افغان به سرکردگی امیر محمود به ایران لشکر کشیدند. در مارس سال ۱۷۲۲ م آنها اصفهان پایتخت صفویان را محاصره کردند و در ۲۲ اکتبر همان سال شاه سلطان حسین به اردوی امیر محمود رفت و به مغلوبیت خویش اعتراف نمود. همو خود تاج شاهی به محمود تسلیم کرد.

از آن زمان افغانان در فارس، کرمان و عراق عجم تثبیت شدند.

در استرآباد، فتحعلی خان قاجار عملاً حکومت مستقلی داشت. این فتودال مقتدر به طهماسب میرزا پسر شاه سلطان حسین (ژوئن ۱۷۲۲ م) که از محاصره اصفهان گریخته بود، پناه داد. پس از اینکه قشون امیر محمود اصفهان را تصرف کردند، طهماسب میرزا خود را شاه ایران اعلام نمود.

سقوط حکومت صفویه باعث تشدید فعالیت سیاست خارجی ترکیه گردید که می کوشید حکمرانی خود را در شیروان و برخی ایالات دیگری که از دولت صفویه جدا شده بودند مستقر سازد. در آن هنگام پتر اول به ایران لشکر کشید. قشون روسیه در سپتامبر ۱۷۲۲ م در بند و در سال ۱۷۲۳ م باکو را اشغال کرد. ترک ها در

بهار تفلیس را گرفتند. این موضوع طهماسب را مجبور می کرد که در پی اتحاد با روسیه باشد. طبق قراردادی که بین شاه طهماسب و روسیه برقرار شد (سپتامبر ۱۷۲۳ م)، پتر اول به شاه وعده داد که او را در مبارزه با افغانان یاری دهد. شاه طهماسب نیز از جانب خود در بند و باکو را جزء قلمرو روسیه شناخت و گیلان، مازندران و استرآباد را نیز به آن دولت واگذار کرد. اما قشون روسیه فقط گیلان را اشغال کرد. لشگر کشی پتر اول به ایران و قرارداد ۱۷۲۳ م سبب تیرگی شدید مناسبات روس و عثمانی گردید. با وجود این، تضادی که بین روسیه و ترکیه در شرف وقوع بود در ژوئن ۱۷۲۴ م با عقد قراردادی بین آنان حل و فصل گردید. سلطان ترک، زمین هایی را که در قرارداد ۱۷۲۳ م به روسیه واگذار شده بود به رسمیت شناخت و روسیه نیز در عوض، قسمت ورای قفقاز و شمال غربی ایران را جزء ترکیه دانست. به دنبال این قرارداد، قشون سلطان عثمانی تمام شمال غربی ایران، آذربایجان، کردستان و حتی برخی ایالاتی (قزوین، اردبیل) را که در قرارداد پیش بینی نشده بود، اشغال نمود.

سلطه اشغالگران ترک و افغان بر ایران، جنگ های پی در پی آندو با یکدیگر، بهره کشی وحشیانه و جدال فتودال های محلی با هم، تأثیر بسیار بدی در وضع اقتصادی آتی این دولت ورشکسته داشت. اگر قشر کوچک تاجران «زردشتی» و برخی قبایل سنی مذهب به خصوص قبایل «درگزین» را که در حوالی همدان می نشستند نادیده بگیریم، افغانان در میان مردم تکیه گاهی نداشتند. چه کوشش های میر محمود و چه کوشش های جانشین و پسر عموی او اشرف برای جلب حمایت مأموران دولت و اشراف قبایل چادر نشین نتوانست موفقیتی به دست آورد. شاهان افغان همچنین نتوانستند تجار ایرانی را (به جز زردشتی ها) به طرف خود جلب کنند. شاهان افغان مجبور بودند که فقط به قشون خود متکی باشند. حکومت افغانان بر ایران با استبداد خشن و اعمال زور اشغالگران همراه بود. این حکومت فقط با فشار و ترور عمومی حفاظت می شد.

۱- M. de Tienn, Relation de Dourry Effendi, Paris, 1810, P. 51.

وضع اشغالگران افغان در زمان اشرف وخیم شد، زیرا او از یکسو با شاه طهماسب و فتحعلی خان قاجار حاکم استرآباد و از دیگر سو با قشون روسیه در گیلان و قوای اشغالی ترکیه نزاع و کشمکش داشت.

اشرف در جنگ با روسان شکست خورد. او همچنین در کارزار با ترکان نتوانست موفقیتی به دست آورد. طبق قرارداد ۱۳ اکتبر ۱۷۲۷ م او حکومت سلطان عثمانی را بر آذربایجان، کردستان، خوزستان و قسمتی از ایران مرکزی به رسمیت شناخت. این شکست ها بر ضعف قشون افغانان گواهی می داد و زمینه را برای تلاشی بعدی آن آماده می نمود. در زمان اشرف، در نتیجه شکاف بین قلزایان قندهار و افغانانی که در ایران بودند، نیروی نظامی افغانان به طور قابل ملاحظه ای صدمه دید. بهانه این شکاف و اختلاف هم این بود که اشرف را متهم به قتل محمود برادر حسین خان، حاکم قندهار می کردند. اشرف بارها حسین خان را به کمک خواسته بود ولی موفق نشده بود که از او موافقت بگیرد. جنبش های دم افزون رهایی بخش علیه یوغ اشغالگران سبب تخریب و تضعیف و بالاخره تلاشی قشون آنان گردید.

از بررسی وقایع دهه سوم قرن هیژدهم چنین استنباط می شود که رهایی ایران از زیر یوغ اشغالگران بیگانه بر اثر مبارزات آزادی بخش توده های وسیع و در درجه اول کشاورزان روستائی و زحمتکشان شهری حاصل شده^۱.

بر خلاف تصور حزین، تفاوت مردم شهرها و روستاهای ایران در مقابل اشغالگران افغان به معنی هواداری آنان از شاهان صفوی نبوده، زیرا سیستم ظلم و جور اقتصادی، اجتماعی و ملی در دولت صفویه نارضایتی عمیق توده های مردم را

۱- شرح مفصل در باره جنبش رهایی بخش خلق بر علیه استیلای افغان: ن. د. میکلوخوماکلای، «هجوم افغانان به ایران»، پیشین؛ همو، مقاله «از تاریخ حکمرانی افغانان بر ایران»، چاپ شده در «نشریه علمی دانشگاه دولتی لنینگراد» (لنینگراد ۱۹۵۴، شماره ۱۷۹ م).

برانگیخته بود. خلق از وطنشان در مقابل دستیازی اشغالگران بیگانه دفاع می کردند. این مبارزه خیلی بیشتر از عملیات قشون شاه، افغانان و ترکان را به زحمت می انداخت. کوشش های میرمحمود برای تصرف یزد (۱۷۲۲ م) موفقیتی به دست نیاورد. مردم شهر توطئه زردشتیان را که می خواستند دروازه را به روی افغانان بگشایند کشف کردند. وطن پرستان خائنان را به قتل رساندند، سپس حوالی شهر را خالی کردند و خود را فعالانه برای دفاع آماده نمودند. محاصره شهر به درازا کشید، سرانجام افغانان پس از چند ناکامی، در حالی که قطار اراپه ها و توپخانه را رها می کردند از گرفتن شهر چشم پوشیدند. افغانان در نقاط اشغالی پادگانها به پا کردند و قلعه و دژ ساختند. اما اینها هیچکدام نمی توانست از عیان های ضد افغانی جلوگیری کند. در مریکی از پادگان های خراسان مردم محل قیام کردند و گروه افغانان آن پادگان را قلع و قمع نمودند. شیخ حزین می گوید: «بسیار تعجب آور است که برخی قراء در عرض هفت سال فرمانروایی افغانان مرتباً برای استقلال خود مبارزه می کردند و با وجود آن همه کوشش های اشغالگران افغان، مردم هرگز به آنان تسلیم نشدند. به طور کلی افغانه هر چند پیروزی هایی بدست آوردند، ولی هرگز آرامش نداشتند و پیوسته در وحشت هجوم رعایا بودند»^۲.

بدین ترتیب پیش از اینکه طبقه فئودال ایران نماینده خود را که می بایست مبارزه را علیه اشغالگران بیگانه متشکل کند، جلو بفرستد، خلق خود مستقلاً به مبارزه علیه قوای اجنبی پرداخت. مبارزه خلق غالباً در لباس «ادعاهای دروغی» ظاهر می شد^۳. مثلاً در میان بختیاریان شخصی بنام سید حسین ادعا کرد که برادر

۱- «The life of Sheikh...», P. 120-126.

۲- همان.

۳- برای اطلاع بیشتر از خصوصیات این مدعیان دروغی در این دوره، در درجه اول مراجعه شود به ن. د. میکلوخوماکلای (ن. د. میکلوخوماکلای، از تاریخ فرمانروایی افغانان در ایران، ص ۱۳۹).

شاه سلطان حسین است. به گفته تاریخ نگار، این شخص که معلوم نبود اصل و نسبش چیست عده‌ای افراد «ولگردمانند را به گرد خود جمع نمود»، «عوام الناس و ولگردان» همدستان او بودند. او عملیات خود را در حوالی اصفهان آغاز کرد. سید حسین در نبرد با افغانان کشته شد و قشونش قلع و قمع گردید. یکی دیگر از جنبش‌های ضد افغانی با نام مدعی دروغی دیگری به نام سید احمد همراه است. سید احمد کشمکش‌های زیادی با افغانان نمود و در شیراز متحمل ناکامی‌هایی شد ولی توانست تبریز، کرمان و داراب را تصرف کند. سید احمد در پائیز سال ۱۷۲۷ م خود را شاه خواند. به نام او هم خطبه خواندند و هم سکه زدند، اما به زودی در قلعه حسن آباد به محاصره سی هزار تن قشون اعزامی اشرف درآمد. آنها او را به اسارت گرفتند و در اصفهان اعدامش کردند. «همدستان» او، به گفته تاریخ نگاران فتودال، عبارت بودند از «عوام الناس»، «ولگردان» و «لوطی‌ها».

صفی میرزا نیز که از خانواده نامعلومی بود خود را پسر شاه سلطان حسین می‌نامید. او در میان بختیاری‌ها ظاهر شد و آنان را به قیام بر علیه اسارت‌گران ترك و افغان دعوت نمود. قریب بیست هزار نفر به دور او گرد آمدند. صفی میرزا که قشون نسبتاً زیادی فراهم آورده بود شوشتر، کوهگیلویه، خرم‌آباد و شهرهای دیگری را تصرف کرد و سپس خود را شاه خواند. فعالیت‌های صفی میرزا نادرقلی را به تشویش انداخت. نادرقلی نامه‌ای به خان بختیاری کوهگیلویه نوشت و یادآور شد که ادعای صفی میرزا دروغ است. خانهای بختیاری نیز از وسعت جنبش زیر فرمان او به هراس افتادند و او را به قتل رساندند.

شخصی به نام «شامل کرام» نیز که یک تاجر - محترک ساده بود و خود را برادر شاه سلطان حسین می‌نامید نزدیک هزار نفر «خانه بدوش» را در دسته‌ای فراهم آورد. او موفق شد که سواحل خلیج عمان را به تصرف درآورد. سپس او به بلوچستان رهسپار شد. در آنجا میان او و عبدالله خان کشمکش‌های نظامی رخداد. هنگامی

که شامل کرام آگاهی یافت که اشرف قشون نسبتاً بزرگی برای سرکوبی او فرستاده مجبور شد که به هندوستان بگریزد.

مبارزه فعال خلق‌های ایران علیه اشغالگران، نقش بسیار بزرگی در تخریب و تلاشی نیروهای نظامی افغانان داشت.

نادرقلی خان توانست که از این مبارزات سود جوید. او از قبیله قرقلوی اهل قزلباش افشار بود. نادرقلی در ابتدای دهه سوم قرن هیژدهم در خراسان به خدمت قشون باباعلی بیگ حاکم ایبورد درآمد. به زودی نادرقلی رئیس این قشون شد و تدریجاً کلات، دستجرد و ایبورد را به متابعت خود درآورد، اما او نتوانست حکومت خود را در خراسان توسعه بدهد، چونکه عکس‌العمل یکی از مقتدرترین فتودال‌های آن سامان به نام ملک محمود کیانی (سیستانی) که در تمام خراسان و سیستان نفوذ داشت مانع کار او بود. در عصر اشغال ایران به وسیله افغانان، برخی فتودال‌ها کوشیدند خراسان را در زیر لوای آقایی خود متحد کنند. جدی‌ترین این مدعیان نادرقلی و ملک محمود بودند. بین آنان مبارزه‌ای بر سر تابع کردن قبایل پر عده خراسان در گرفت. هرچند نادر موفقیت‌های چشم‌گیری به دست آورد، اما قادر نبود که در مبارزه با ملک محمود پیروز شود. کوشش‌های مکرر نادر برای تسخیر مشهد، پایتخت ملک محمود با شکست مواجه شد. در سال ۱۷۲۶ م شاه طهماسب و فتحعلی خان قاجار با قشون وارد خراسان شدند. منظور آنها از این لشکرکشی سرنگون کردن حکومت ملک محمود و اسقرار مجدد حکومت شاه ایران در آن سامان بود. نادر با قشون خود به خدمت طهماسب درآمد. او می‌خواست به کمک قشون شاه در مبارزه با محمود به پیروزی برسد.

برای شاه طهماسب نیز وجود نادرقلی لازم بود: اولاً به این دلیل که قشون او ارتش شاه را تقویت می‌کرد، ثانیاً طهماسب می‌خواست خود را از نفوذ فتحعلی خان قاجار محفوظ بدارد. بدینجهت می‌کوشید از شخص نادر به عنوان وزنه‌ای در مقابل خان مقتدر قاجار برای ایجاد تعادل استفاده کند.

به هنگام محاصره مشهد، فتحعلی خان به فرمان شاه طهماسب کشته شد. علت این فرمان گزارش نادر بود مبنی بر اینکه فتحعلی خان محرمانه با ملک محمود متحد شده است. راست یا دروغ بودن این اتهام به درستی معلوم نیست. ولی یک چیز روشن است و آن اینکه نادر قلی نمی خواست که نفوذ خود را بر شاه و قشون، با خان قاجار تقسیم کند و او را در مبارزه برای قدرت رقیب خود می یافت. نادر قلی فرمانده کل قوای مسلح شاه شد. اما تمام نمایندگان اشراف قاجار نزدیک به فتحعلی خان، در مقام های سابق خود باقی ماندند. به احتمال قوی شاه و نادر قلی با هم این احوال مجبور بوده اند روی نیروی واقعی قاجارها حساب کنند. به زودی نادر مشهد را گرفت، اما ملک محمود از مبارزه دست نکشید. او موفق شد قبایلی را که در اطراف مرو سکونت داشتند به قیام بر علیه شاه طهماسب و نادر قلی برانگیزد. اما این تشبث ملک محمود برای باز یابی حکومت، موفقیتی به دست نیاورد و سرانجام او اعدام گردید.

پس از تسخیر مشهد و سرکوبی ملک محمود، اعتبار نادر فوق العاده بالا رفت. در واقع نادر از آن زمان به بعد در میان قشون و دستگاه حکومت به صورت شخصیتی وفادار و صدیق معرفی شد. در زمستان سال ۱۷۲۷ م شکاف عمیقی بین نادر و شاه طهماسب پدید آمد و در کشمکش نظامی بین قشون نادر و کردهای ملحق شده به شاه، نادر پیروز گردید. طهماسب راضی شد که با سردار خود آشتی کند، اگر چه این آشتی عملاً به معنی تسلیم شاه بود. لشگر کشی های بسیار نادر به خبوشان (قوچان-م.)، دره گز، مرو، استرآباد و بازندران به او فرصت داد تا قبایل پر عده کرد و ترک خراسان را رام کند و تمام شمال خاوری ایران را متحد نماید. موفقیت های او اشرف، پادشاه افغان را سخت به تشویش انداخت. اشرف چند پادگان نظامی را که در اصفهان مستقر بود به منظور مبارزه با نادر به خراسان منتقل ساخت. در ۳ سپتامبر سال ۱۷۲۹ م در نبردی که در ساحل رود مهماندوست رخداد اشرف مغلوب

شد. هر چند که نادر قشون افغان را تعقیب نکرد، اما اشرف شتابان به تهران عقب نشینی نمود و از آنجا به اصفهان رفت. او که قسمت اعظم نیروهای خود را از دست داده بود از سلطان عثمانی که قشون قابل ملاحظه ای برای مبارزه با نادر فرستاده بود استمداد کرد. نبرد قطمی بین نادر و اشرف به تاریخ ۱۳ نوامبر ۱۷۲۹ م در سورچه خور، ۴۰ کیلومتری اصفهان رخداد. نادر دوباره پیروز گردید. افغانان مهمات وارد و گاه را در میدان جنگ به جای نهاده گریختند. آنها به اصفهان عقب نشینی کردند و شبانه شهر را تخلیه نمودند. عقب نشینی وحشت زده قشون افغان شروع شد. این عقب نشینی بیشتر به فرار شبیه بود. سه روز پس از رفتن افغانان از اصفهان نادر آن شهر را اشغال کرد و دو هفته بعد شاه طهماسب رسماً وارد پایتخت نیاکان خویش شد. به نام او سکه زدند و خطبه خواندند و نادر هم تاج شاهی ایران را با دست خود بر سر او نهاد. نادر خروج کاسل ترکان و افغانان را هدف خود اعلام نمود. او به خوبی می فهمید که تنها به وسیله مبارزه با اشغالگران بیگانه است که می تواند خلاق را برانگیزد و خود وجهه و اعتبار ملی به دست آورد. بدین منظور و برای مبارزه پیروزمندانه با افغانان و ترکان لازم بود که او از حمایت اقشار وسیع مردم کشور برخوردار باشد. طبیعی است که در زیر پرچم نادر و شاه طهماسب هزاران هزار وطن پرست گرد آمدند. مردم کشور فعالانه کمک و پشتیبانی خود را ارزانی قشون آنها نمودند. مثلاً هنگامی که نادر به لشگر کشی اصفهان پرداخت، با وجود اینکه «روستاها ویران گردیده و علوفه ها و مرغزارها سوخته شده بود، باز ساکنان دشت های زراعی اطراف که پس از شکست اشرف با آذوقه و کاجال خود به کوهها پناه برده بودند به محض مشاهده قشون گرد می آمدند و برای آنها توشه و مایحتاج می آوردند. عده زیادی از ایرانیان فوج فوج برای خدمت به شاه روی می نمودند». ^۱ گواه های مشابهی

۱- (س. رهشه توف) «تاریخ طهماسب قلی خان شاه ایران که به وسیله استبان رهشه توف از فرانسه به روسی ترجمه شده»، سانت پتربورگ، ۱۷۹۰ م، ص ۴۶.

می‌توان در آثار فره‌زرا، شیخ حزین^۲ و دیگران پیدا کرد. قشون نادرقلی و شاه‌طهماسب به حساب چریک‌های (در اینجا «چریک» به مفهوم اسروزی آن است - م.) خلق به وجه قابل ملاحظه‌ای قدرت یافت. چنانکه از «سیاههٔ سانکت پتربورگ» برمی‌آید، شاه‌طهماسب با قشونی مرکب از «سه هزار نفر و یک کمک روستائیان»^۳ به لشکرکشی خراسان دست زد.

هم‌اکنون ما عصیان‌های مکرر مردم شهرها و ایالات اشغال شده را علیه قشون افغان یاد کردیم. حتی بیرحمانه‌ترین روش‌هایی که اشغالگران برای سرکوبی عصیان‌ها اعمال می‌کردند نمی‌توانست جلوی این عصیان‌ها را بگیرد. به فرمان اشرف پادگان‌های نظامی کاشان، قم، قزوین و تهران را برچیدند و همه را در اصفهان متمرکز ساختند. شیخ حزین می‌نویسد: «از تمام شهرهایی که قشون و حاکم افغان در آنها وجود داشت، همه به اصفهان گریختند».^۴ افغانان غالباً به عصیانگران شهری و روستائی اطراف تسلیم می‌شدند.

مردم هرمجل مسلحانه به قشون تسلیم شده افغان هجوم می‌بردند. شیخ حزین خاطرنشان می‌سازد که «در تمام طول راه حتی قرص نانی به دست آنها نیافتاد». جنگجویان افغان مجبور بودند که گوشت خام اسبان و خران خود را بخورند، زیرا که مردم هرمجل حاضر نبودند به هیچ بهائی به آنها خواربار بفروشند. هر شب دسته‌ای از قشون «به امید اینکه جای امنی پیدا کند» می‌گریخت، اما کشاورزان به آنها

۱- James Fraser, The history of Nathir shah, formrly called Thamas

Kulikhan, London, 1742, P. 97.

۲ - «The life of Sheikh...», P. 177. 178.

۳- (ف.ای. سوی. مونوف) «توصیف دریای خزر...»، پیشین، ص ۲۱۹.

۴- The life of Sheikh..., P. 178.

۵- همان‌جا، ص ۱۸۳ و ۱۸۴.

حمله می‌کردند، آنها را می‌کشتند و اموالشان را می‌بردند^۱. هنگامی که اشرف برادر خود را از لار به بصره فرستاد که از سلطان ترکیه درخواست کمک کند، کشاورزان نواحی اطراف بر سر او ریختند، او را کشتند و لاشه‌اش را برای اشرف فرستادند^۲. حملات پی‌درپی کشاورزان به باقیمانده قشون افغانان باعث شکست قطعی آن قشون شد. حزین می‌گوید: «حکومت و قدرت او (اشرف‌دن) نابود گردید»^۳. توده‌ها، اشغالگران ترک را هم با چنین مبارزهٔ فعالی شکست دادند.

در سال ۱۷۲۵ م به محض اینکه قشون ترکیه به همدان نزدیک شد، حاکم شهر و قشون او شهر را رها ساخته گریختند. در این هنگام خلق به دفاع از شهرشان برخاستند، بطوری که قشون ترک نتوانست با هجوم خود شهر را بگیرد و به ناچار آن را محاصره نمود. این محاصره قریب چهار ماه طول کشید. وقتی هم که ترک‌ها موفق شدند به شهر نفوذ کنند در خیابانهای شهر جنگ سختی در گرفت. مردم شهر که از نظر سلاح در وضع بدی بودند ایستادگی و قهرمانی فوق‌العاده‌ای از خود نشان دادند. حتی یک نفر از آنان هم شهر را ترک نکرد. از میان آن دسته از مردم شهر و کشاورزان اطراف آن که در هنگام فرار سیدن قشون ترک در پشت دیوارهای شهر مخفی شده بودند فقط عده کمی زنده ماندند^۴. حاکم خرم‌آباد نیز به محض نزدیک شدن قشون ترک گریخت ولی مردم شهر که نمی‌خواستند تسلیم ترکان اشغالگر شوند، در کوه‌های اطراف مخفی شدند^۵. چنانکه شیخ حزین می‌گوید، اگر چه ترک‌ها ایالات زیادی از جمله کردستان، لرستان و غیره را به تابعیت خود درآوردند،

۱- همان‌جا، ص ۱۸۵.

۲- همان‌جا، ص ۱۸۳ و ۱۸۴.

۳- همان‌جا، ص ۱۸۶ و ۱۸۷.

۴- همان‌جا، ص ۱۳۷ و ۱۳۸.

۵- همان‌جا، ص ۱۳۸.

اما کشاورزان نمی‌خواستند با حکومت ترك آشتی کنند و در مقابل آنان به سختی مقاومت می‌نمودند. مثلاً در شهر کوچک بروجرذ، جایی که ترکان حاکم تعیین کرده و پادگان مستقر نموده بودند، «عوام الناس» و «بازاریان» عصیان کردند و نزدیک به ۴ هزار جنگجوی ترك را نابود نمودند. این عصیان سرکوب گردید و به مردم غرامت بسته شد.^۱

اهدای تبریز نیز از شهر خود قهرمانانه دفاع کردند. هنگامی که مبارزه طولانی‌شان با قشون میاجم ترك روبه ضعف گرایید و آنها مجبور به عقب‌نشینی شدند، در خیابانهای شهر جنگ‌های خونی تن به تن در گرفت و سرانجام چنانکه حزین می‌گوید، ترك‌ها که مغلوب دلاوری مردم شهر شده بودند اعلام کردند که مبارزه را قطع می‌کنند. به تبریزیان اجازه داده شد تا با زن و فرزند و آن مقدار از اموال خود که بترانند حمل کنند، شهر را ترك نمایند. آنگاه پنج هزار نفر (حزین می‌نویسد: «... فقط این عده از شهر پر جمعیت، باقی مانده بودند») با شمشیر از تبریز خارج شدند. به گواه شاهد: «از هنگامی که چنان به وجود آمده تاکنون چنین دلاوری بی‌مانندی در میان ماکنین شهرها ندرتاً اتفاق افتاده»^۲.

پس از اخراج افغانان از ایران، نادرقلی‌خان به مبارزه شدید با ترکان پرداخت. این مبارزه که گهگاه قطع می‌شد تا پایان سال ۱۷۳۵ م ادامه داشت و منتج به اخراج ترکان از مرزهای ایران گردید.

در سال ۱۷۳۳ م بود که نادرقلی‌خان با استفاده از نارضائی عمیق مردم کشور که بر اثر جنگ ناکام طهماسب با ترکیه و قرارداد نامساعد صلح برانگیخته شده بود، شاه طهماسب دوم را از ملطنت انداخت. هنگامی که شاهی عباس سوم پسر یکساله شاه مخلوع اعلام گردید، نادرقلی‌خان نایب السلطنه شد ولی عملاً فرمانروای مطلق بود. او در سال ۱۷۳۶ م در دشت مغان به نام نادرشاه تاجگذاری کرد. با

۱- همان‌جا، ص ۱۵۱

۲- همان‌جا، ص ۱۰۶-۱۳۰.

قوریلتهای (شورای اشراف) مغان که در سال ۱۷۳۶ م تشکیل گردید، آن دوره از فعالیت نادر که به مبارزات رهایی‌بخش با اشغالگران افغان و ترك مربوط می‌شد به پایان رسید.

بدین ترتیب، پیروزی‌هایی که نادر در نبرد با اشغالگران ترك و افغان به دست آورد فقط در سایه مبارزه وسیع کشاورزان و اشرار زحمت کش مردم شهرها امکان‌پذیر بود.

با وجود این هنگام ارزیابی کارهای نادر در دوره مقدم بر «انتخاب» او به شاهی، نباید فراموش کرد که برای خود نادر و اشراف نظامی-فئودال حامی او هدف از مبارزه با افغانان پیروزی بردیگر دسته‌های فئودال، متمول شدن و به دست آوردن حکومت بود.

پس از آن به محض اینکه نادرقلی شاه شد، دست به لشگرکشی‌هایی زد تا شاید بتواند با کشورگشائی راهحلی برای زوالی که دامنگیر اقتصاد ایران شده بود بیابد و حتی با غنائم جنگی خزانه را پر کند و آن قسمت از طبقه حاکم را که حامی او بودند به نوایی برساند. نادرشاه در سال ۱۷۳۷ م از جنگ بین قبایل افغان قلزای وابدالی استفاده کرده هرات و قندهار را تصرف نمود. سپس هندوستان را که درگیر و دار زوال اقتصادی و سیاسی بود مورد حمله قرار داد.

دو تن از دانشمندان معاصر هند، ن.ك. سین‌خا و آوج. بانرجی درباره وضع هندوستان پیش از لشگرکشی نادر و درباره مغول کبیر محمدشاه، در کتاب خود «تاریخ هندوستان» می‌نویسند: «... محمدشاه را اشرافی احاطه کرده بودند که شغلشان بخل و تنگ‌چشمی بود. او با ارتشی فاسد و بی‌نظم و دستگاه دولتی پاشیده تسلیم حوادث شده بود. در دوره حکومت دراز او (۱۷۴۸-۱۷۱۹ م-ن.) در حقیقت تلاشی اسپراتوری مغول به انجام رسید. بسیاری ایالات که جزء دولت او بودند،

۱- ن.ك. سین‌خا و آوج. بانرجی، تاریخ هندوستان، مسکو ۱۹۵۴، ص ۲۷۷.

مستقل شدند (آئود، بنگال، حیدرآباد، بی‌هارواريسا).

طبیعی است که در چنین وضعی دولت مغول نمی‌توانست در مقابل قشون نادر که تقریباً بلا مانع به کارنال (شمال غربی دهلی) وارد شده بود مقاومت لازم را بنماید. در نبردی که به تاریخ ۲۴ فوریه سال ۱۷۳۹ م در کارنال رخداد، مغول بزرگ تقریباً تارومار شد و در ۲ مارس نادر دهلی را گشود.

نادر در هندوستان غنائم جنگی فراوانی - پول و جواهرات - که به ۷۰۰ میلیون روبل برآورد شده به دست آورد. قسمت اعظم غنائم تاراجی فوق به کلات برده شد و تا پایان حیات نادر در آنجا نگاهداری می‌شد.

نادر که هندوستان را فتح کرده بود، سند را به تصرف خویش درآورد و به سوی آسیای میانه پیش رفت. این قسمت، از خان‌نشین‌های جداگانه‌ای تشکیل شده بود که بین آنها مبارزات درنگ‌ناپذیری جریان داشت.

خان‌نشین بخارا که در آن زمان ابوالفیض خان، آخرین نماینده خاندان اشترخانی در آن حکومت می‌کرد در حقیقت به چند بخش تجزیه شده بود. خوارزم نیز مانند بخارا بر اثر جدال‌ها و جنگ‌های مکرر داخلی ویران گردیده بود. در سال ۱۷۴۰ م خان‌نشین بخارا و خیوه جزو دولت نادرشاه شدند. سپس، نادرشاه که در کشورهای اشغال شده پادگان‌های نظامی به جای گذاشته بود، به داغستان لشکر کشی کرد.

کوشش‌های نادرشاه در دهه چهارم قرن هیژدهم برای فتح داغستان بی‌نتیجه ماند. در یکی از نبردها ابراهیم خان برادر نادرشاه که حاکم آذربایجان بود کشته شد.

نادرشاه پس از کسب پیروزی در هندوستان و آسیای میانه باز تصمیم به تسخیر داغستان گرفت. اما دوباره با مقاومتی سخت روبرو گردید. خلق داغستان سخت از استقلال خود دفاع می‌کردند و نادرشاه با شکست بعد از شکست روبرو گردید (در مه ۱۷۲۴ م در نبرد با مردم تابه ساران، در اوت در سرحد کافرکوموخ، در

سپتامبر در آوارو در نوامبر هنگامی که قسمتی از قشون او از کاراکایتا کسی‌ها شکست خورد). نادرشاه در ابتدای سال ۱۷۴۳ م شروع به عقب‌نشینی از داغستان کرد.

نادر که می‌کوشید حیثیت از دست رفته خود را باز یابد به جنگ با ترکیه پرداخت. او می‌خواست عراق عرب را تسخیر کند. اما این جنگ که گاهی با موفقیت همراه بود سرانجام پیروزی به بار نیاورد. در سال ۱۷۴۶ م قرارداد صلح بسته شد. طبق این قرارداد، دو دولت همان مرزهایی را پذیرفتند که در قرارداد ۱۶۳۹ م مقرر شده بود.

به جز جنگ‌های یاد شده به فرمان نادر لشکرهایی برای تسخیر بحرین (۱۷۳۶ م) و عمان (۱۷۳۸ م و ۱۷۴۳-۱۷۴۱ م) فرستاده شدند. اما نادر فقط توانست جزایر بحرین را تصرف کند.

پس از یکی از لشکرکشی‌های ناکام نادر به مسقط، هنگامی که برخی از کشتی‌هایی که از خارج خریداری شده بود غرق گردید، نادرشاه تصمیم گرفت که در بوشهر - برای خلیج فارس - و حتی در لنکرود - برای دریای خزر - ناوگان بسازد. در آنجا کار کشتی‌سازی را جان‌آل‌تون انگلیسی رهبری می‌کرد. با وجود این، آرزوی نادر برای ساختن ناوگان عملاً ناانجام ماند.

نقشه‌های وسیع نادرشاه برای تصرف چین و ساختن دولتی بسیار بزرگ در آسیا دچار ورشکستگی گردید. در دهه پنجم قرن هیژدهم عصیان‌های نیرومند خلق در ایران و جنبش‌های آزادی‌بخش در آذربایجان، داغستان، گرجستان، ارمنستان و آسیای میانه دولت نادر را متزلزل نمود. سرانجام نادر در ژوئن سال ۱۷۴۷ م در چادر خود شبانه به قتل رسید.

معاصران نادر موارد بسیاری را یادآور می‌شوند که املاک برخی نمایندگان طبقه حاکم به نفع شاه مصادره شده («ثبت شدن به نام شاه»، «همه املاک کلاً به ثبت می‌رسد» و غیره)^۱. مثلاً تمام دارایی شخصی بنام صمدبک تبریزی که یک فئودال بزرگ در جنوب آذربایجان بود و ثروت هفتگی داشت، مصادره گردید. طبق اطلاعات تاریخ نگار، او ده‌ها و صدها هزار رأس حیوانات کاری و شاختار، پول، انواع واقسام اموال غیرمنقول و بدون شک مقدار زیادی زمین داشته. خود صمدبک که ابراهیم خان برادر نادرشاه (حاکم آذربایجان) برای او احترام فراوان قائل بود، به عنوان محرك لشگرکشی علیه قبیله «جار» که سبب مرگ ابراهیم خان شد اعدام گردید^۲. بگفته تاریخ نگار، داری صمدبک به نفع شاه (سرکاری خاصه شریفه) مصادره شد^۳.

به گواهی محمد کاظم در آخرین سال‌های حکومت نادر شخصی ثروتمند از اهالی کرمان به نام شیخ حسین به فرمان شاه اعدام گردید و اموالش به نفع خزانه مصادره شد^۴.

کالوشکین ماسور ثابت (رزی دنت) روسی در ایران می‌نویسد: «شاه آن‌ها را (وزیران و رؤسای ایالات) پی‌درپی عوض می‌کند و اموالشان را به نفع خود ضبط می‌نماید. می‌توانم بگویم که حتی یکی از فرماندهان او را هم ندیده‌ایم که بعد از عوض شدن درامان باشد و لختش نکنند».

۱- آس خ. ر. ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۸، پرونده ۷، برگ ۱۱، ۱۷۴۵،

پرونده ۱۸، برگ ۶۸۴ و غیره.

۲- محمد کاظم، تاریخ عالم... پیشین، جلد ۲، برگ ۳۱۷ و ۳۱۹.

۳- همان‌جا.

۴- همان‌جا، جلد ۳، برگ ۲۳۸.

۵- آس خ. ر. پیشین، پرونده ۷، برگ ۱۱.

@yehbaghalketab

فصل سوم

سیاست ارضی نادرشاه ورشد بهره‌کشی فئودالی

یکی از حلقه‌های زنجیر سیاست داخلی نادرشاه، سیاست ارضی او بود که هدفش تحکیم حکومت،רכזی و سرکوبی تجزیه‌طلبی فئودال‌ها بود. به‌طور کلی او مقدار زمین‌های دولتی و زمین‌های خالصه را توسعه داد و سبب تضعیف موقعیت سیاسی و اقتصادی فئودال‌های مستقل گردید.

در زمان نادرشاه ممیزی زمین به وجود آمد که بعدها متأسفانه از بین رفت. البته واضح است که این ممیزی در آن سال‌ها مبنی سیاسی بود که به توسعه زمین‌های دولتی می‌کوشید.

سال‌های ۳۰۴-۳۰۳ قرن هیژدهم دوره جنگ‌های پی‌درپی، عصیان‌ها و در نتیجه سرکوبی‌های نظامی است. این دوره با کشتار مردم شهر و روستا، ویرانی ناگفتنی شهرها و ساختمان‌های آبیاری و نابودی کامل برخی نواحی همراه بود.

بگفته محمد کاظم، نادرشاه که پس از به تخت نشتن به بررسی وضع اقتصادی شهرها و روستاهای ایران پرداخته بود، فرمان داد زمین‌ها را آبادان و زراعت کنند^۱، سیستم ویران شده آبیاری را به نظم آورند^۲ و غیره. با این حال وجود زمین‌های آباد نشده منبع خوبی برای توسعه زمین‌های دولتی (خزانه) بود. کشاورزان را از محل‌های مختلف به زمین‌های دست‌نخورده کوچ می‌دادند. به فرمان نادر این زمین‌ها رابه نام زمین‌های دولتی یا زمین‌های خالصه ثبت می‌کردند.

۱- «Thadkhiratal - mul...» P. 187, 188.

۲- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای نادری، پیشین، جلد ۲، برگ ۱۱.

۳- همان‌جا، برگ ۱۲۶.

زمین داری دولتی به حساب برخی قبایل تا حدود قابل توجهی توسعه یافت. یکی از طرق ضبط زمین های قبایل، تبدیل کوچ نشینان به رعیت بود. این امر از طریق وابسته کردن کوچ نشینان به محل اسکانی آنها صورت می پذیرفت و آنها ملتزم می شدند که به عنوان وظیفه دولتی کار زمین انجام دهند. این عمل از طریق مصادره کردن زمین های قبایل به نفع خزانه نیز انجام می گرفت. سردمی که در این زمین ها زندگی می کردند در واقع اجاره دار این زمین ها شدند.

در دهه های چهارم و پنجم قرن هجدهم مقدار زمین های دولتی حتی در نتیجه خرید زمین های خصوصی تکمیل شد. محمد کاظم می نویسد که نادر به مقامات رسمی در خراسان دستور داده بود که «به بهای گزافی از ملکدارها برای خزانه دولتی (سرکار دیوان) زمین بخرند».

نادر زمین هایی را که در مالکیت شخصی بودند و در نتیجه زوال اقتصادی و جنگ های داخلی چندساله بکر و ناکاشته مانده بودند می خرید و جزء زمین های دولتی می کرد و رعایا را از ایالات دیگر به آنجا می فرستاد و مجبورشان می کرد که به زراعت این زمین ها بپردازند.

بسیاری از زمین های وقفی که در دوره سلطنت شاه سلطان حسین قسمت قابل توجهی از کل زمین ها را تشکیل میداد به اداره کنندگان زمین های دولتی واگذار شد. درآمد این زمین ها می بایست صرف نگهداری قشون می شد. به عقیده «فره زر»، مصادره اموال وقفی یک میلیون تومان نصیب خزانه کرد^۲. تقسیم مجدد زمین ها به وسیله نادر که او برای تحکیم حکومت خود به آن متوسل شده بود سبب نارضایتی عمیق قشر بالای روحانیان شیعی گردید.

با وجود این، مهمترین قسمت سیاست ارضی نادرشاه کوشش او در راه اصلاح سیستم پرداخت مواجب به قشون و مقامات برجسته بود.

۱- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای نادری، پیشین، جلد ۱، برگ ۱۰۰.

۲- James Fraser, The history of Nadir... P. 121, 122.

محمد کاظم می گوید که به فرمان نادر حکام و ضابطین ایالات که در امور مالی و کالتاً اختیار داشتند، مواجب خود را از مأمورین خزانه ایالت زیر فرمان خود دریافت می کردند. بدین ترتیب، مواجب هریک از بیگاریک ها معین و در حدود هزار تومان در سال بود^۱. مسلماً این نمونه ای از تعیین مواجب بر حسب سیستم «همه ساله» است.

چنانکه یاد شد، «همه ساله» به وسیله صفویان نیز پرداخت می شد. اما در عهد نادرشاه این نوع پرداخت حقوق در مقیاس بسیار وسیع تری بد کار رفت. برخلاف دوره سلطنت شاهان صفوی، «همه ساله» در دهه های چهارم و پنجم قرن هجدهم حتی به اشراف نظامی - فتودال و حکام ایالات که قبلاً از زمین اعطائی (تیول) استفاده می کردند نیز داده می شد.

در منابع مربوط به این دوره غالباً ما با مفهوم «همه ساله»^۲ روبرو می شویم، در حالی که در همین منابع از عطایا و به خصوص تیول تقریباً خبری نیست. ما فقط یک بار با چنین موردی برخورد کرده ایم: پس از اشغال قندهار، زمین های واهه قندهار که تاجیکان در آن ساکن بودند ملک دولت اعلام می شود و بین جنگجویان افغان به عنوان تیول تقسیم می گردد^۳.

میرزا زمان، منشی سر بلندخان، سرکرده هندی، پندهائی را که نادرشاه هنگام ترك هندوستان درباره امور دولتی به امپراتور مغول، محمدشاه، می دهد در نامه ای از دهلی برای رئیس خود نقل می کند: «اولین وظیفه شما اینست که از تمام سرکرده ها «جاگیر» را پس بگیرید و در عوض متناسب با درجه و رتبه شان به آنها

۱- محمد کاظم، پیشین، جلد ۲، برگ ۱۱.

۲- همان جا، جلد ۳، برگ ۱۷۴.

۳- ای. م. ریسنر (Reisner)، مسئله تشکیل ملت افغان («مسائل تاریخ»، شماره ۷،

مسکو ۱۹۴۹).

مواجب پول نقد بدهید».

این پندهای نادر به امپراتور مغول، ماهیت سیاست ارضی او را نشان می‌دهد. ما از وقایع‌نامه محمد کاظم درمی‌یابیم که نادرشاه در سال ۱۷۳۶ م به محض رسیدن به تاج و تخت، برخی منصب‌های رسمی دربار صفویان را (قولرآقاسی، اعتمادالدوله، قورچی‌باشی و ایشیک آقاسی)^۲ از بین برد.

به گفته «تذکره الملوك»، به هر یک از این مقامات زمین‌های معینی تعلق داشت که در تصرف آنان بود. مثلاً رئیس قورچیان (قورچی‌باشی) نواحی کازرون را به صورت تیول از شاه می‌گرفت و رئیس سواره‌نظام (قولرآقاسی) نواحی گلپایان و رئیس تشریفات کل دیوان (ایشیک آقاسی‌باشی) حدود ری^۳ را. پس از آنکه نادر مقامات یاد شده را از بین برد، همه این مالکیت‌های تیولی به مالکیت خزانه تبدیل شدند.

بدین ترتیب سیاست ارضی نادرشاه ضربه محکمی به اشکال موجود مالکیت فئودالی وارد آورد و باعث توسعه مالکیت دولتی گردید.

* * *

رعایایی که در زمینهای دولت و شاه و همچنین در زمینهای بخشیده به مؤسسات مذهبی و اشخاص دیگر می‌نشستند ظاهراً اجاره‌دار نامیده می‌شدند. این اجاره‌ارثی بود. رعایا مجبور بودند که برای استفاده از زمین‌ها و چراگاه‌ها بهره‌پردازند. بهره در این دوره به سه صورت بود (کاری، کالایی و پولی)؛ ضمناً بهره

۱- James Fraser, The history of Nadir shah... p. 206, 207.

پیشین. جاگیر، نوعی زمینداری مشروط فئودالی در هندوستان مغولی بوده. شرط اعطای «جاگیر» و نگاهداری آن تقریباً همان بوده که در تیول نیز هست.

۲- محمد کاظم، پیشین، جلد ۲، برگ ۱۱.

۳- ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... پیشین، ص ۲۰۰.

کالائی تفوق داشت. یکی از دانشمندان درحالی که این نوع بهره را بررسی می‌کند می‌گوید: «... این نوع بهره به بهترین وجه ممکن شالوده رکود را در اوضاع جامعه می‌ریزد»^۱.

در دهه پنجم قرن هیژدهم م به جای بهره کالایی، بهره نوع پولی (در این باره مفصلاً صحبت خواهیم کرد) رواج یافت. چون واحدهای اقتصادی بزرگ وسیعاً معمول نبودند، بنابراین بهره‌کاری به صورت کار در زمین‌ها و چراگاههای فئودال‌های خصوصی انجام می‌شد مانند: کار برای ساختمان‌های آبیاری، ترمیم سد مرو، حمل مصالح ساختمان (الوار برای ساختن ناوگان، مرو، برای ساختمان‌های مختلف در خراسان و غیره)، ساختمان قلعه‌ها (در میرآباد، مرو و غیره)، احداث جاده‌ها و غیره.

تناسب بین انواع مختلف بهره - مالیات‌هایی که به دولت و زمین‌داران خصوصی پرداخت می‌شد بستگی به این داشت که دهیا محله مورد نظریه کدام نوع زمینداری مربوط است و آیا از حق مصونیت مالیاتی استفاده می‌کند یا نه و سنن رایج در آن محل چیست؟

مالیات‌ها و وظایفی که به نفع دولت، تیولدارها، ملکدارها و غیره وصول و انجام می‌شد اساساً یکی بود. فرق بین آنها فقط در چگونگی تقسیم‌شان بین دولت و فئودال بود.

سیستم بغرنج مالیات و وظیفه، بار سنگینی بردوش رعایا و ایلیات بود. ما در زیر فقط نام مالیات‌ها و وظایفی را ذکر خواهیم کرد که موفق شده‌ایم از بررسی اسناد رسمی و منابع موثق دیگر که به طور غیرمستقیم با دوره مورد پژوهش ما رابطه دارد به دست آوریم. در این میان برخی مالیات‌ها و وظایفی یافته‌ایم که در هیچیک از آثار خاورشناسی یادی از آنها نیست.

اطلاعات مربوط به مالیات‌ها را می‌توان هم از منابع روسی و هم از منابع فارسی

۱- ل. م. سرمایه، جلد ۳، مسکو ۱۹۵۵ ص ۸۰۹.

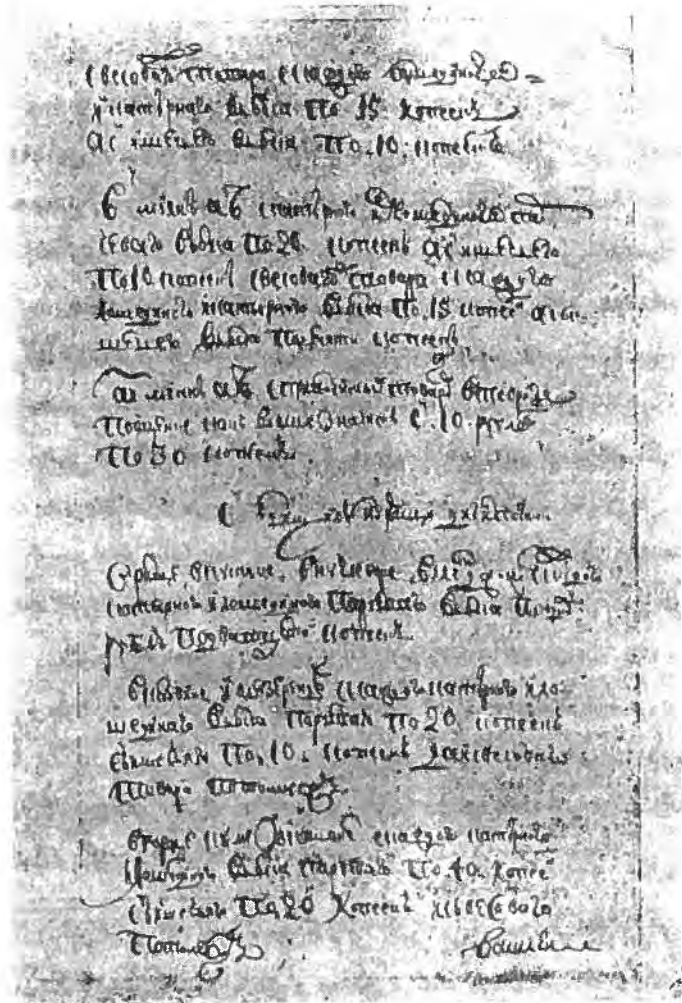
به دست آورد. چنانکه یادآور شدیم در زمان نادرشاه ممیزی مالیاتی جدیدی به نام «دفتر رقبه نادری» تأسیس شد که تمام دفاتر ممیزی دیگری که تا دهه اول قرن بیستم م در ایران به وجود آمد همه به آن تاسی می‌جستند. در کتاب محمد کاظم از برخی مالیات‌ها و وظایف دو بار نام برده شده: یک بار از مالیات‌ها و وظایفی که قسمتی از مردم خراسان در سال ۱۷۳۱ م برای مدت سه سال^۱ از آن معاف شدند و بار دیگر از مالیات‌هایی که در سال ۱۷۳۴ م برای همان مدت از مردم اصفهان گرفته شد^۲. به جز این، محمد کاظم اخبار فراوان ولی ناقص و پراکنده دیگری در باره مالیات‌ها و سیاست مالیاتی به دست می‌دهد که در عین حال از اطلاعات فوق کم‌بهراتر ولی اهمیت‌تر نیست.

در آرشهو سیاست خارجی روسیه سندی^۳ کشف شده به نام «سیاهه مقداری از هر چیز که در نقاط مختلف ایران به عنوان مالیات گرفته می‌شود یا به جای آن راهداری دریافت می‌گردد» که بسیار جالب توجه است.

گران‌بهارترین اسناد برای تحقیق مالیات‌ها، سیاست مالیاتی و وضع مالیاتی مردم در دهه‌های چهارم و پنجم قرن هیجدهم فرمان‌شاه بتاریخ ۱۱۰۱ هـ (۱۷۳۹ م) است. این فرمان در باره اخذ برخی مالیات‌ها از بخشی از مردم کشور برای مدت سه سال است. تا کنون متن اصلی فارسی فرمان کم‌شده به حساب می‌آمد. در هیچ منبعی حتی در مجموعه اسناد رسمی و فرمان‌های نادرشاه («انشاء») که به وسیله مهدی‌خان، منشی مخصوص و تاریخ نگار دربار او گردآوری شده اثری از متن فارسی این فرمان یافت نمی‌شود. در آثار مؤلفان ایرانی، اروپایی، روسی و شوروی که به روشنگری تاریخ ایران و برخی کشورهای هم‌جوار در نیمه اول قرن هیجدهم و حتی به تاریخ جدا گانه

۱ و ۲- محمد کاظم، پیشین، جلد ۱ برگ ۱۵۰ و ۲۶۴ و ۲۶۴ در این باره بیشتر خواهیم گفت.

۳- آس‌خ.ر. ذخیره روابط روسیه با ایران، ۱۷۴۵ م پرونده ۱۸ برگ ۸۷۶-۷۷۳.



«سیاهه مقداری از هر چیز که در نقاط مختلف ایران به عنوان مالیات گرفته می‌شود

یا به جای آن را هرداری دریافت می‌گردد» (قطعه‌ای از آن)

نادرشاه پرداخته‌اند، متن فارسی این فرمان وجود ندارد^۱.

در فصل اول این کتاب گفته شد که هیچیک از دو ترجمه چاپ شده این فرمان مورد توجه و استفاده حتی یکی از محققان پیشین هم قرار نگرفته. نقص اساسی این ترجمه‌ها این است که جای اصطلاحات علمی فارسی را کلماتی روسی گرفته‌اند که همیشه معنی واقعی آن اصطلاحات را به طور دقیق منعکس نمی‌کنند. در زیر ما ضمن روشن‌گری اصطلاحات مالیاتی، این مسئله را مفصلاً بررسی خواهیم کرد.

ما بر مبنای مطالعه منابع مختلف توانسته‌ایم دریابیم که در دهه‌های چهارم و پنجم قرن هجدهم م هم مالیات‌های دائمی (قید شده در دفتر) و هم غیردائمی که طبق دستور مخصوص (مثلاً فرمان نادرشاه درباره جمع‌آوری مالیات‌های اضافی، جریمه‌ها و مقدار معین خواربار - ضمناً آذوقه اضافی و جریمه جمع‌آوری شده اغلب از مجموع مالیات مقرر سالانه تجاوز می‌کرده) اخذ می‌شده وجود داشته^۲.

قسمت اعظم مالیات‌ها و وظایفی که در دهه‌های چهارم و پنجم سده هجدهم در دولت نادرشاه معمول بود تشکیل می‌شد از: مالیات بر زمین و درآمد (مالوجهات، عشر، چوپان بگی، نتیجه و وجوه ضربخانه) و مالیات سرانه (سرشماری، یا ساق-کش و جزیه)، مالیات برای نگهداری قشون (علوفه، سورات و اسب چاپار) و وظیفه خدمات جنگی (چریک)، مالیات پناه شاه و کارمندان دولت (رسومات، تحویلات، پیشکش و خراج متردین)، وظیفه مشقت بار به نفع دولت و فتودال‌ها (بیگار)، مالیات راه (راه‌داری) و غیره.

۱- متن فارسی این فرمان به وسیله م. ر. آرونوا (یکی از نویسندگان این کتاب-م.) کشف شده و در رساله نامزدی علوم و همچنین در مقاله «فرمان نادرشاه» او («خاورشناسی شوروی» ۱۹۵۸، شماره ۲) نیز آمده.

۲- درباره مالیات‌های دائمی و غیردائمی رجوع شود به کتاب محمد کاظم، پیشین، جلد ۱، برگ ۱۳۹؛ ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی... پیشین، ص ۲۷۹. مطالب آرشوی (ذیلاً خواهد آمد) نیز آمار جالبی درباره جریمه‌ها و بیگارها به دست می‌دهد.

مالیات اصلی که از رعیت‌ها به نفع دولت و فتودال دریافت می‌شد «مال وجهات» یا «مالیات» نامیده می‌شد. از این مالیات‌ها در منابع دست اول یاد شده. معمولاً مقدار محصولی که کشاورز می‌بایست به دولت یا فتودال بپردازد با توجه به اینکه زمین مال که بود و درجه شرایطی قرار داشت تعیین می‌شد.

ما با بررسی منابع مختلف توانسته‌ایم روشن کنیم که مالیات‌های دهه‌های چهارم و پنجم قرن هجدهم نه فقط جنسی بل که پولی هم بوده. در میان مطالب آرشوی روسی اصطلاحات زیادی وجود دارد که این موضوع را تأیید می‌کند. مثلاً یکی از دیپلمات‌های روسیه در ایران در سال ۱۷۴۵ درباره فرمان نادر می‌نویسد: «... گرفتن مالیات پولی از ذخایر غلات...»^۳

ای. پ. پتروشفسکی معتقد است که «مالوجهات» مالیاتی بوده که از محصول اخذ می‌شده و اصطلاح «بهره» نیز مترادف «مالوجهات» است^۴. آ. د. پاپازیان، و. پ. ت. آروتونیان نیز اصطلاح «مالوجهات» را در کتاب‌های خود تحلیل کرده‌اند.

در فرمان ۱۱۵۱ هجری نیز از «مال وجهات» به صورت نوعی مالیات یاد شده که از مردم بوم‌نشین می‌گرفته‌اند. اصطلاح مالوجهات (به لفظ روسی: مالجه‌گات)

۱- محمد کاظم، پیشین، جلد ۱، برگ ۱۵۰؛ ۲۷۴؛ آس خ. ر. ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۹، پ ۵، برگ ۲۴۸ (متن فارسی).

۲- آس خ. ر. ذخیره «روابط روسیه با ایران»، پیشین، ۱۷۴۵، م، پرونده ۶، برگ ۳۴۰.

۳- ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... پیشین، ص ۲۶۶، ۲۶۷.

۴- آ. د. پاپازیان، هجوم افغانان به ایران... پیشین، ص ۲۶.

۵- و. پ. ت. آروتونیان، جنبش‌های رهایی‌بخش... پیشین، ص ۱۰۶؛ آ. د. پاپازیان، هجوم افغانان به ایران... پیشین، ص ۱۱۴.

در اسناد نشریه «سیاست استعماری تزاریسیم روسیه در آذربایجان»^۱ به عنوان یگانه وجوهی که جمع‌آوری می‌شده استنباط گردیده.

طبق فرمان ۱۱۵۱ هـ رعایایی که در زمین‌های خالصه و تیول می‌نشستند از پرداخت مال وجوهات معاف نشدند.^۲

عشر - این اصطلاح از زمان اشغالگران عرب معمول شد. در دوره مورد پژوهش ما عشر به صورت یکدهم محصول اخذ می‌گردید. در مرو (که برای هدف‌های سوق الجیشی مسکون و آباد شده بود) به دستور نادرشاه فقط عشر گرفته می‌شد.^۳

چوپان بگی - مالیاتی بود که رعایا و ایلیات به منظور استفاده خود و دام‌هایشان از چراگاه‌ها می‌پرداختند.^۴ معنی لفظی چوپان بگی «مالیات [به نفع] رئیس چوپانان» است. اصطلاح چوپان بگی در ترجمه‌های فرمان که در «گزارش‌های ایالتی هشرخان» و «مجموعه کلیسایی - اجتماعی» درج است به «مالیات از دام‌ها» و «مالیات از دام‌ها و چوپانان» ترجمه شده.^۵ این نوع مالیات از زمان آق‌قویونلوها معمول گردید. پتروشفسکی آن را با «مواشی و مراعی» که به نسبت تعداد دام‌ها و به منظور استفاده آن‌ها از چراگاه‌ها، از رعایا و ایلیات گرفته می‌شد یکی می‌داند.^۶

۱ - «سیاست استعماری تزاریسیم روسیه در آذربایجان در دهه‌های سوم تا هفتم قرن نوزدهم میلادی»، جلد ۱، مسکو - لنینگراد، ۱۹۳۶-۳۷، ص ۱۹۱، ۴۰۲، ۴۰۳، جلد ۲، ص ۵۵.

۲ - آس خ ر. ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۹ م پرونده ۵، برگ ۲۴۸.

۳ - محمد کاظم، تاریخ... پیشین، جلد ۳ برگ ۱۹۱.

۴ - آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۹، پرونده ۵، برگ ۲۴۸، (متن فارسی).

۵ - «گزارش‌های ایالتی هشرخان»، ۱۸۴۷، شماره ۳۱، «مجموعه کلیسایی - اجتماعی»، ۱۸۷۸، شماره ۹۵.

۶ - ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... پیشین، ص ۲۷۰.

ظاهراً منظور س. یه ره وانتسی از «مالپولی» (مالیات به نسبت تعداد دام‌ها) و «چوب پولی» (مالیات بر چراگاه) که به صورت جنسی و پولی گرفته می‌شد نیز همین نوع مالیات است.^۱

در فرمان ۱۱۵۱ هـ «چوپان بگی» و «مواشی و مراعی» مالیات‌هایی به حساب می‌آیند که از رعایا و ایلیات گرفته می‌شده‌اند. طبق فرمان فوق این مالیات‌ها سه ساله اخذ می‌شده.^۲

وجوهات و متوجوهات ملکی - نوعی خراج به نفع دولت (به استثنای مال وجوهات) بوده. وجوهات، مالیاتی بود که برحسب «اسم و رسم» گرفته می‌شد:

اسم - آن چیزی بود که در دفترها ثبت شده بود و نام مشخص داشت، رسم - آنچه بود که برحسب معمول اخذ می‌گردید. این مالیات‌ها باید برای مدت سه سال به رعایا و ایلیات بجز آنان که در زمین‌های خالصه و تیول می‌نشستند بخشیده می‌شد.^۳ محمد کاظم اصطلاح «وجوهات» را برای مالیات‌های سه ساله‌ای که از بخشی از مردم خراسان گرفته می‌شد به کار برده.^۴

سرشماری - مالیات سرانه بوده. در ترجمه‌های روسی پیش گفته نیز از این اصطلاح، معنی مالیات سرانه استنباط شده. طبق این فرمان، سرشماری در عرض سه سال به وسیله رعایایی که روی زمین خالصه کار می‌کردند پرداخت می‌گردید.^۵ ظاهراً این مالیات همانند «سرانه» بوده که در آذربایجان به نسبت تعداد مردان بالغ

۱ - پ. ت. آرتونیان، جنبش‌های بخت... پیشین، ص ۱۰۵.

۲ - آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۹، پرونده ۵، برگ ۲۴۸.

(متن فارسی).

۳ - همان جا.

۴ - محمد کاظم، تاریخ... پیشین، جلد ۱ برگ ۱۵.

۵ - آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۹، پرونده ۵، برگ ۲۴۸ (متن

فارسی).

گرفته می‌شده.^۱

یساق کش - مالیاتی بوده که فقط از ازیلیات گرفته می‌شده. در ترجمه‌های فرمان به جای اصطلاح «یساق کش»، کلمات روسی «یاساچنیه دنگی» گذاشته شده.^۲ فرهنگ دال اصطلاح «یاساچنیه (یاساچنیه) دنگی» را چنین معنی می‌کند: مالیات سرانه از خارجی‌ها ویا ساج‌ها.^۳ طبق فرمان ۱۱۵۱ ه این مالیات سه‌ساله گرفته می‌شده.^۴

در منابع دیگر از یساق کش نامی برده نشده.

جزیه - یکی از قدیمی‌ترین نوع مالیات‌هاست که از اشغالگران عرب به یادگار مانده. در ترجمه‌های روسی به جای جزیه کلمه «پودات» (خراج - م.)^۵ آمده. جزیه خراج سرانه‌ای بود که از سکنه نامسلمان کشور گرفته می‌شد. آبراهام کرتاتسی خبر می‌دهد که نادرشاه در سال ۱۷۳۶ م این نوع مالیات را برای مسیحیان لغو کرد. فرمان مخصوصی این اسرا تأیید می‌کند.^۶

طبق فرمان ۱۱۵۱ ه جزیه به صورت سه‌ساله از ارمنیان، گرجیان، یهودیان،

۱- درباره خراج «سرانه» مراجعه شود به: ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ...

پیشین، ص ۲۸۳.

۲- گزارش‌های ایالتی هشترخان، ۱۸۴۷، شماره ۳۱.

۳- و. دال، فرهنگ مشروح زبان زنده روس کبیر، جلد ۴، سانکت پترزبورگ، مسکو،

۱۸۸۲ م، ص ۷۰۱.

۴- آس خ ر، ذخیره روابط روسیه با ایران، ۱۷۳۹، پرونده ۵، برگه ۲۴۸.

۵- گزارش‌های ایالتی هشترخان، ۱۸۴۷ م، شماره ۳۱، «مجموعه کلیسایی-اجتماعی»

۱۸۷۸، شماره ۹۵.

۶- ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... ص ۲۸۴.

هندوان و مجوسان و غیره گرفته می‌شده.^۱

چنانکه پتروشفسکی خاطرنشان می‌سازد، در زمان صفویان اخراجات، مالیات‌ها و وظایفی بوده که به نفع کارسندان دولت، اشراف و قشون گرفته و اجرا می‌شده. نادر اخراجات را به صورت سه‌ساله از بخشی از مردم خراسان می‌گرفته.^۲ در اسناد و منابع موثق دوره مورد پژوهش ما از این نوع مالیات‌ها و وظایف یاد شده.

رسومات - برخی مالیات‌ها و وظایفی بوده که به نفع مأموران دولت (کدخدای، داروغه و غیره) گرفته و اجرا می‌شده. محمد کاظم درمیان مالیات‌ها و وظایف دیگر از رسومات نیز یاد کرده.^۳

اسب چاپار - تهیه و نگاهداری اسب‌های پستی و دیگر وسایل حمل و نقل برای نامه‌رسانان شاه بود. اصطلاح اسب چاپار ظاهراً با اصطلاح «الغ» که از زمان ایلخانان به جای مانده مطابقت دارد. در ترجمه‌های یادشده فرمان که در گزارش‌های ایالتی هشترخان مندرج است، اصطلاح «اسب چاپار» به معنی «پول برای نگاهداری اسب‌های پستی»^۴ است. چون در آن سال‌ها معمول بود که بسیاری از مالیات‌های جنسی را به پولی تبدیل کنند، اسکان دارد که به جای اسب و وسایل نقلیه دیگر پول طلب کرده باشند. طبق فرمان ۱۱۵۱ ه «اسب چاپار» از کشاورزانی گرفته می‌شده که در زمین‌های خالصه و تیول می‌نشسته‌اند.^۵ این اصطلاح فقط در فرمان مزبور وجود دارد.

۱- آس خ ر، ذخیره روابط روسیه با ایران، ۱۷۳۹، پرونده ۵، برگ

۲۴۸.

۲- محمد کاظم، تاریخ... پیشین، جلد ۱، برگ ۱۵.

۳- محمد کاظم، تاریخ... پیشین، جلد ۱، برگ ۱۵.

۴- گزارش‌های ایالتی هشترخان، پیشین، ۱۸۴۷ م، شماره ۳۱.

۵- آس خ ر، ذخیره روابط روسیه با ایران، ۱۷۳۹، پرونده ۶، برگ ۲۴۸.

تحويلات - خراجی بود که برای مخارج ارسال وجوه پولی به مرکز (تحويل به معنی انتقال پول یا عملیات انتقال پول بود) اخذ می شد. به شهادت محمد کاظم، تحويلات به وسیله نادر سه ساله از بخشی از مردم خراسان گرفته شد. در منابع دیگر از این نوع مالیات ذکر نشده.^۱

پیشکش - وجوهی بود که به نام هدیه برای شاه به وسیله مأموران و سرکرده های نظامی جبراً جمع آوری می شد. پیشکش از خیلی وقت پیش معنی «هدیه داوطلبانه» را از دست داده بود و در دوره مورد پژوهش ما چیزی نظیر سایر مالیات ها و وظایف بود.^۲ مأموران و سرداران به حساب مردم برای شاه پول، خواروبار و اشیاء گرانبها می بردند. آبراهام کرتاسی خبر می دهد که در سال ۱۷۳۶ م یکی از مأمورین شاه در ناحیه نخجوان قریب هزار تومان به عنوان پیشکش برای شاه گرد آورد.^۳ به شهادت محمد کاظم قبایل عرب در سال ۱۷۳۲ م دوازده هزار اسب و صد هزار گوسفند برای نادر فرستادند.^۴

در دوره مورد پژوهش ما در ایران وظیفه ای وجود داشت که قبلاً به نام «قنغلا»^۵ معروف بود. این وظیفه حق اقامت سفیران خارجی، پیک های شاه و مأموران و درجه داران نظامی در خانه های رعایا بود.^۶ شاهزاده گلستان سفیر روسیه و همراهانش وقتی از روسیه به ایران آمده اند از این حق استفاده کرده اند. به مردم

۱- محمد کاظم، تاریخ... پیشین، جلد ۱، برگ ۱۰۵.

۲- همان جا.

۳- آبراهام کرتاسی، پیشین، ص ۷۲.

۴- ن. د. میکلو خوما کلای، دستنویس «عالم آرای نادری»، ص ۱۹۵.

۵- این کلمه به صورت «قناغلق» هم در متون فارسی آمده ولی مؤلفین این کتاب آن را به لفظ روسی «کنالکاع» نوشته اند. با توجه به خصوصیات زبان روسی باید گفت حروفینجین جای «ل» و «گ» را عوض کرده - م.

۶- ای. پ. پتروفسکی، طرح کلی تاریخ... ص ۲۷۴.

دستور داده شده بود که برای سفیر و همراهانش آذوقه، غذا و برای اسب هایشان علیق بیاورند.

پذیرایی از پیک های شاه «خراج مترددین» نامیده می شد. طبق فرمان ۱۱۰۱ ه این نوع مالیات فقط به کشاورزانی تحمیل می شد که در زمین های خالصه می نشستند. در ترجمه های پیش گفته فرمان این اصطلاح توضیح داده نشده (از قلم افتاده)^۱، همینطور در منابع و آثار پژوهشگران دیگر.

قسمت اعظم مالیات ها و وظایف صرف نگاهداری قشون می شد. برخی از این مالیات ها و وظایف قبلاً مقرر و معلوم شده بود (علوفه، رسوبات و چریک) و برخی دیگر به طور فوق العاده و پیش بینی نشده اخذ می گردید. جریمه های بزرگ پولی که بر روی شانه های تمام اقشار مردم سنگینی می کرد جزء دسته اخیر بود.

علوفه و رسوبات - مالیات هایی بود که به صورت خواروبار برای افراد قشون و علیق برای دامهایشان گرفته می شد.^۲ این مالیات ها به اردوی نظامی شاه و همچنین به واحدهای بزرگ نظامی در ایالات فرستاده می شد. چنانکه مأمور ثابت (رزیدنت) تزار روسیه ای، کالوشکین خبر می دهد: «باج و خراج هایی که با کمال درماندگی جمع آوری می گردد و بی دربی به اردوی نظامی فرستاده می شود روز به روز مردم را سفلس تر می کند».^۳ پس از لشکرکشی به داغستان این مالیات ها غالباً به صورت پول گرفته می شد.

به جز خراج ها و وظایف مقرر شده، وجوه پیش بینی نشده و کمرشکن دیگری هم برای آذوقه، لباس فرم و اسلحه قشون از مردم می گرفتند. در سال ۱۷۴۰ م دستور داده

۱- «گزارش های ایالتی هشتراخان»، ۱۸۴۷، شماره ۳۱.

۲- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۱، برگ ۱۰۰، ۲۰۸، جلد ۲، برگ ۱.

۳- برگ ۴۰، ۸۰، ۱۰۲، ۱۹۰، ۲۳۳.

۴- آ. س. خ. ر. ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۶-۴۷، پرونده ۲۲، برگ

نداشته دراصفهان برای رضای میرزا هزارنفر قوا گرد آورده. لباس و اسلحه آنان را می بایست مردم اصفهان تهیه می کردند.

حتی نقل مکان گروههای قشون اریایانی به ایالت دیگر نیز به حساب مردم تمام می شد. به هنگام لشکرکشی به دماوند، نادرشاه دستور داد که از ایالات مختلف ایران ... ۳ هزار نفر آورده برای قشون گرد آورند. در نتیجه این عمل، در بسیاری از جاها «تمام ذخیره قلات به اردوی نغانی شاه فرستاده شد».

ای. کالوشکین درباره اقامت روزانه اردویند سال ۱۷۴۰ در خود می نویسد: «قاصدقایی که این روزها از اردوی شاه آمده اند فریاد می زنند اصفهان را چطور می کنند که درجه زود برای فشری که جدیداً گرد آمده به سلامت مردم را بیاورد».

ای. کالوشکین در جده ها است و در مقامی که در آنجا بود می نویسد: «مادر که نادرشاه به اردو می برد و در آنجا می ماند و در آنجا قشون قماربازان که در آنجا می ماند و در آنجا قشون قماربازان که در آنجا می ماند و در آنجا قشون قماربازان که در آنجا می ماند».

در این وقت دم به تمامه اذوقه برداشته و از مردم ارده و دمن و حتی جو می خواست. او باخذ اسلای زورنه مایه اذوقه مردم را می گیرد. فرستاده با توهم ...

... که نادرشاه در آنجا می ماند و در آنجا قشون قماربازان که در آنجا می ماند و در آنجا قشون قماربازان که در آنجا می ماند».

... که نادرشاه در آنجا می ماند و در آنجا قشون قماربازان که در آنجا می ماند و در آنجا قشون قماربازان که در آنجا می ماند».

... که نادرشاه در آنجا می ماند و در آنجا قشون قماربازان که در آنجا می ماند و در آنجا قشون قماربازان که در آنجا می ماند».

نیز کوتاهی نمی کند، بازهم به اندازه کافی در حال ورشکستگی است».

در نتیجه قیام های روزافزون خلق و بلواهای فئودال ها در هر یک از ایالات گروههای سرباز مستقر شدند. نگاهداری قشون که امرای ارتش پیوسته بر آن تأکید داشتند بارسنگینی بردوش مردم بود. چنانکه علی قلی خان در سال ۱۷۳۹ م. که سپه سالار خراسان بود برای رضای میرزا می نویسد، مردم ایالت خراسان از حضور قشون در آنجا «مشقت تحمل ناپذیری» می کشیده اند. علی قلی خان پیش بینی می کند که ماندن بیشتر قشون در مشهد، آن ایالت را به ورشکستگی کامل دچار خواهد ساخت.^۱

اقامت قشون به صورت هلاکت باری در وضع مردم منعکس شد، زیرا نظامیان در غارت کردن، دست کمی از اشغالگران بیگانه نداشتند. کالوشکین می گوید که قشون برای مردم «رنج طاقت فرسا ایجاد می نمایند. همه را بدون استثناء غارت می کنند و اعلی حضرت هم نادیده می گیرد».^۲

«بازن» پزشک مخصوص نادر اطلاعات مشابهی درباره اقامت قشون نادر در اصفهان به دست می دهد: «سربازان که در شهر و روستا پخش و پلا شده بودند همه جا را ویران می کردند. در جاده ها و خیابان ها گروههای ۳-۲ نفره ای را می شد دید که چوب توانسته بودند حرص و ولع سربازان را فرو بپاشند به دنبال آن ها کشیده می شدند. در همه جا صدای شبن مردم از وحشت و نوبیدی به گوش می رسید ... حتی شهری که مورد هجوم و غضب سربازان فاتح بیگانه قرار گرفته باشد سرنوشتی وحشتناکتر از

۱- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ۱۷۴۲، پرونده ۵، قسمت برگ ۱.

۲- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۹، پرونده ۵، برگ ۵۳۹.

۳- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۹، پرونده ۵، برگ ۵۵۸.

اصفهان به هنگام اقامت این غاصب (نادرشاه) نخواهد داشت. هر روزی پایان زندگی خانواده‌ای بود.^۱

در تابستان سال ۱۷۲۸ م در محاصره هرات، قشون نادر که تمام روستاهای اطراف شهر را غارت کرده بود، «علیق جمع کن» های خود را به حوالی بلخ فرستاد. «آنها نه تنها تمام خواربار موجود ساکنان را می گرفتند، بلکه همه جا را مثل بلخ ویران می کردند و با غنائیم گرانها برمی گشتند. نادر به سر کرده هایی که در لشکر کشی شرکت داشتند خلعت های گرانها و به سربازان خود پول می داد.»^۲

به هنگام لشکر کشی به هندوستان، به فرمان شاه برای چنین مأموریت هایی دسته های کوچک سرباز فرستاده می شد. نادر همچنین امر کرد که هنگام ویران کردن روستاها، روستائیان را به «اسیری بگیرند».^۳

اطلاعات مربوط به غارت «منظم» مردم در منابع فارسی موجود است. محمد - کاظم ضبط و مصادره محصولات مردم خبوشان (قوچان - م.) را در کتابش نقل می کند.^۴ همچنین مهدی خان خبر می دهد که در سال ۱۷۴۰ م، هنگام تسخیر

۱- P. 300. «... Iettres edificantes».

۲- س. او. کیش میشف، لشکر کشی های نادر به هرات، قندهار، هندوستان و وقایعی که پس از مرگ او در ایران رخ داد، تفلیس، ۱۸۸۹، ص ۵۱.

۳- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۹ م، پرونده ۵، برگ ۸۵، ۸۶ - گرفتن اسیر و فروش بعدی آن به وسیله قشون به طور وسیع رایج بود و یکی از اقسام درآمد آنان به شمار می رفت. (محمد کاظم، تاریخ عالم آرای نادری، پیشین، جلد ۱، برگ ۱۱۹، ن. د. میکلو خوماکلای، دستنویس «عالم آرای نادری» پیشین، ص ۱۹۳).
۴- محمد کاظم، تاریخ... پیشین، جلد ۲، برگ ۲۸۶.

«چهار جوی»، دسته ای از سربازان برای ضبط خواربار روستائیان اطراف فرستاده شدند.^۱

«چریک» از مالیات ها و وظایف زبان مغول است. پتروشفسکی می گوید که در زمان صفویان زیر عنوان «چریک» مفهوم خدمات نظامی «دریان قبایل کوچ - نشین و «معاف ها» توسعه یافت ولی شامل رعایا که توده بوم نشین وابسته به فتودال بودند نمی شد».^۲

بر مبنای منابع یاد شده می توان گفت که در دوره مورد پژوهش ما، وظایف خدمات نظامی در میان رعایا نیز توسعه یافت. به هنگام وقوع جنگ، به علت کاهش شدید قشون بر اثر بیماری، گرسنگی و مشقت راه پیمایی های دراز و همچنین در نتیجه شورش ها و فرارهای روزافزون و پیوستن سربازان به عصیانگران خلق غالباً رعایا را برای سپاه گیری گرد می آوردند. در سال ۱۷۳۷ م لطفعلی خان سردار همدان ۳ هزار نفر کشاورز را بخد مت نظامی گماشت.^۳ در همان سال قانی خان ابدالی «با کمال درماندگی از کشاورزان ایالت بندر عباس سه هزار نفر برای قشون گرد آورد».^۴ محمد حسین خان سردار آستارا ۶ هزار نفر کشاورز را به قشون خود داخل کرد.^۵ غالباً به روستائیان دستور داده می شد که هر خانواده ای یک نفر برای خدمت در قشون بفرستد و در صورتیکه دهی چنین دستوری را اجرا نمی کرد به ویرانی کامل تهدید

۱- مهدی خان، تاریخ نادری، پیشین، ص ۳۷۴.

۲- ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... پیشین، ص ۳۷۴.

۳- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۷، پرونده ۷، برگ

۴۶۰.

۴- آس خ ۱، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۸، پرونده ۷، برگ

۴۳۶.

۵- همان جا، برگ ۲۰۷.

می گردید.^۱

در دهه های چهارم و پنجم قرن هجدهم «چریک» شامل مالیات پولی هم می شد. این مالیات از قبایل کوچ نشین اخذ می گردید.^۲

وظیفه دیگری وجود داشت که از زمان ساسانیان به نام «بیکار» معروف بود. این اصطلاح در فرهنگ «برهان قاطع»، «کار بدون مزد» معنی شده. در دوره حکومت صفویان «بیکار» وظایف مختلفی بود که برای فتودال و دولت انجام می گرفت. در زمان نادرین وظیفه همچنان حفظ شد. بدین عنوان کشاورزان را از ایالات مختلف کشور برای ایجاد ساختمان درخراسان، استخراج نفت و نمک در جزایر دریای خزر، ساختن ناوگان و کارهای دیگر فرا می خواندند.^۳

چنانکه پتروشفسکی می گوید^۴ در زمان صفویان وظایف ویژه ای وجود داشت که عبارت بود از تهیه دختر برای حرمسرای شاه و زن و کنیز برای نظامیان. مثلاً نادرشاه برای مجازات مردسی که در قیام محمدخان بلوچ شرکت کرده بودند دستور داد که آنها در حدود ... دختر برای نظامیان مروت بفرستند.^۵

۱- آ. س. خ. ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ۱۷۳۹، پرونده ۵، برگ ۲۴۸ (متن فارسی) - در ترجمه های پیش گفته فرمان اصطلاح «چریک» به «پول برای سرباز جدید» ترجمه شده. فهمیدن این اصطلاح ما را متوجه این نکته می کند که در دهه های چهارم و پنجم قرن هجدهم م این مالیات به صورت پول گرفته می شده.

۳- محمد کاظم، تاریخ... پیشین، جلد ۳، برگ ۱۷۰، ۱۹۲، آ. س. خ. ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۱، ص ۷، برگ ۱۰۲، ص ۵، برگ ۳۰۴.

۴- ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... پیشین، جلد ۱، ص ۲۹۳.

۵- محمد کاظم، تاریخ... پیشین، جلد ۱، برگ ۲۶۳ و ۲۶۶.

مالیات «نتیجه» به احتمال قوی به معاملات و فوایدی که نصیب اشخاص می شد تعلق می گرفت و آن، مقداری از جنس یا فایده بود که به نفع خزانه برداشت می شد. بنابر فرمان ۱۱۰۱ ه این مالیات برای سه سال لغو شد.^۱ در منابع دیگری اثری از اصطلاح «نتیجه» نیست.

مالیات راه یا «راهداری» به طور کلی به وسیله بازرگانان و حتی پیشه وران و کشاورزانی که محصول کار خود را در بازارهای محلی می فروختند پرداخته می شد. در ترجمه های روسی فرمان ۱۱۰۱ ه اصطلاح فارسی «راهداری» نیامده. در «گزارش های ایالتی هشترخان»^۲ این اصطلاح به «عوارض کالا» («پوشلینی ستاواروف») و در ترجمه دیگر به «مالیات پولی از کالا» («زبور ده نگتستاواروف») معنی شده.^۳ به شهادت «سیاهه مقداری از هر چیز که در نقاط مختلف ایران به عنوان مالیات گرفته می شود یا به جای آن راهداری دریافت می گردد»^۴ که ضمیمه کتاب حاضر است، حمل و نقل کالا حتی در فاصله های نسبتاً کم بسیار گران تمام می شد. برای رساندن کالا از تبریز به رشت می بایست از شش پاسگاه باجگیری گذشت و در هر پاسگاه برای هر بار کالا «راهداری» پرداخت. برای حمل کالا از رشت به اصفهان می بایست از هشت پاسگاه باجگیری گذشت و در هر یک و برای هر بار راهداری داد. فرمان ۱۱۰۱ ه مردم را از پرداخت راهداری معاف نکرد.^۵

در «سیاهه...» پیش گفته نشان داده شده که حتی قبل از انجام معامله

۱- آ. س. خ. ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ۱۷۳۹، پرونده ۵، برگ ۲۴۸.

۲- «گزارش های ایالتی هشترخان» ۱۸۴۷، شماره ۳۱.

۳- «مجموعه کلیسایی اجتماعی» ۱۸۷۸، شماره ۹۵.

۴- آ. س. خ. ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ۱۷۴۰، پرونده ۱۸، برگ ۷۷۸-۷۷۳.

۵- آ. س. خ. ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ۱۷۳۹، پرونده ۵، برگ ۴۴۸.

کالا و به محض ورود بازرگان به مقصد، تمام کالایش را ارزیابی می نمودند و با توجه به ارزش کل آن، مقدار عوارض معین و مقرر در آن محل را از آن دریافت می کردند. مثلاً تاجری که به رشت وارد می شد می بایست ۳٪ ارزش کل کالایش را بپردازد. ضمناً مقداری که به نفع خزانه برداشت می شد در این دوره افزایش یافت. مثلاً در اصفهان «پیش از این از ۱۰۰۰ روبل ۱۰۰ روبل می گرفتند اما حالا (۱۷۴۵ - ن. ۱۸) روبل می گیرند». همچنین کالاهایی که به باکو وارد می شد عوارضشان تقریباً دوبرابر گردید.^۱

اصطلاح «اقمشه» مبین عوارض مخصوصی است که بر حمل پارچه تعلق می گرفت. ضمناً، معلوم نیست که این نوع مالیات استثناءً به صورت پارچه گرفته می شد یا به جای آن پول دریافت می گردید.^۲ مابرای اولین بار این اصطلاح را در فرمان ۱۱۵۱ ه. شاه دیدیم.

در میان مالیات ها «وجوه ضربخانه» جلب توجه می کند و آن عوارضی بود از درآمد ضربخانه هایی که به اشخاص قدرت خرید می دادند. این مالیات حتی شامل عوارض گمرکی نیز می شد. طبق فرمان، این مالیات همچنان برجای ماند و گرفته می شد.^۳

باری، با استفاده از مطالب تحقیق شده و در درجه اول فرمان ۱۱۵۱ ه. شاه، می توان مالیات ها و وظایف اساسی را که در دهه های چهارم و پنجم سده هیژدهم در دولت نادرشاه وجود داشته به دقت معلوم نمود و حتی برخی اصطلاحاتی را آشکار ساخت که قبلاً نامعلوم بوده اند.

۱- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۵، پرونده ۱۸، برگ ۷۷۳-۷۷۶.

۲- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۹، پرونده ۵، برگ ۲۴۸ (متن فارسی).

۳- همان جا.

در منابع، اطلاعات تمام و کاملی درباره مقررات و میزان مالیات ها یافت نمی شود. درباره میزان مالیات ها فقط می توان با اخبار ناتمام و جستجوگرانه ای که در دست است قضاوت نمود. مثلاً مجموعه درآمدهای یک ایالت در زمان نادرشاه ۴۰۰ هزار لیور بوده که تقریباً دوبرابر درآمد همان ایالت در زمان شاه سلطان حسین (۳۵۷۴۵۸۴۶) است.^۱ به دستور نادرشاه، همه ساله سیاهه کل محصول ها و درآمدهای کشور تهیه می گردید.^۲

پیش از این یاد آور شدیم که ممیزی مالیاتی جدید نادر تغییرات قابل ملاحظه ای در مقدار وجوه مالیات داد. از این لحاظ اطلاعات موجود در کتاب سیمه نون یه رم و انتسی جالب توجه است. او می گوید که در خان نشین ایروان به محض نشستن خازارچاخ کسی بر سریر کاتولیکوسی (۱۷۳۸ م)، مأموران خزانه برای صورت برداری ملک ها و کشتزارهای صومعه اچمی آدزین فرستاده شدند. سیمه نون یه رمه وانسکی می افزاید: «... این نادرشاه زورمند و بی رحم دستور داد که سالی یک مرتبه تمام انواع درآمد مملکت را صورت برداری کنند». مأموران اعزامی تمام دارایی کلیسای اچمی آدزین را صورت برداری کردند. هر چند مقدار دارایی کلیسا با گذشته فرقی نکرده بود ولی مقدار مالیات بر آن افزایش یافت. مثلاً پیش از این از ۱۰۰ باغ مبلغ ۱ تومان و ۵۰ هزار دینار مالیات گرفته می شد ولی پس از این عمل، مالیات همان ۱۰۰ باغ به ۹ تومان و ۸۰۰ دینار رسید؛ مالیات ۱۰۰ آسیا، کارخانه برنج کوبی و کارخانه روغن کشی قبلاً ۳ تومان و ۱۰۰ دینار (هر آسیا، کارخانه روغن کشی یا برنج کوبی

۱- Sh. Picault, Histoire des révolutions de Perse. t. II, Paris, 1810, P.

252.

۲- تذکره الملوك (انگلیسی)، پیشین، ص ۱۸۶.

۳- س. یه رمه و انتسی، جامبر، پیشین، ۱۴۶؛ ب. م. آرتونیان، کلیسا، واحد بزرگ

اقتصادی در ارمنستان سده های ۱۸-۱۷ م، ایروان، ۱۹۴۰، ص ۱۵۰.

۱۶۹۰ دینار می پرداخت) بود، اما مالیات جدید به ۶ تومان (ازقرار عراق و غیره ۳۱۰۰ دینار) رسید. مالیات ۵۰۰ گوسفند از ۱ تومان و ۲۵۰۰ دینار (ازقرار ۲۵۰۰ دینار برای هر گوسفند) به ۲ تومان و ۶ هزار دینار (ازهر گوسفند ۶ دینار) ترقی کرد. مالیات ۸۹ حجره کاروانسرا از ۱ تومان و ۶۸۰۰ دینار به ۴ تومان و ۲۰۰ دینار (از هر حجره ۵۰۰ دینار بجای ۲۰۰ دینار سابق) رسید. بنابراین اگر مالیات ازباغ های اچمی آدزین تقریباً بیش از ۵/۶ برابر گردید، درغرض مالیات از دام ها (گوسفند)، آسیا، کارخانه بروج کربی و کارخانه روغن کشی تقریباً دو برابر و مالیات از کاروانسرا ۲/۳ برابر شد.

جمع کل مالیاتی که طبق قانون جدید از اموال کلیسای اچمی آدزین گرفته می شد (به استثنای مالیات زمین از «ملک» ها و دشت های زراعتی) بنابه گفته سیمه ئون بهره واتیسی از ۱۰ تومان و ۶۶۰۰ دینار به ۲۳ تومان و ۲۱۰۰۰ دینار رسید.^۱ او می نویسد: «ویدین ترتیب، حتماً همانطور که مالیات بردارایی عرش (کلیسا) را زیاد کردند همانطور هم مالیات بردارایی تمام کشور زیاد شده بوده».^۲

از قرار معلوم صومعه اچمی آدزین از حق مصونیت مالیاتی (معاف) استفاده می کرده، یعنی بدستور شاهان و سلطان ها و خان های گذشته، به خصوص خود نادر از پرداخت ۱۰ تومان و ۶۶۰۰ دینار مالیات مقرر از اموال کلیسا معاف بوده. با وجود این مجموع مقداری که کلیسا از آن معاف بود متناسب با رشد مالیاتها تغییر نکرد. بدینجهت مأموران شاه اختلاف بین مالیات برحسب صورت برداری جدید (۲۳ تومان و ۲۱۰۰۰ دینار) و مالیاتی را که اچمی آدزین از آن معاف شده بود (۱۰ تومان و ۶۶۰۰ دینار) از کاتولیکوس مطالبه می کردند که پس از بحث های طولانی قرار براین شد که دو آسیا خراب شود و برخی حجره های کاروانسرا مورد استفاده قرار نگیرد و مقدار پرداختی صومعه در سال مجموعاً از مبلغ ادعا شده به ۱۱ تومان و ۷۹۵۰ دینار کاهش

۱- س. یدروواتسی، جاسر، پیشین، ص ۱۴۷.

۲- همان جا.

یابد. کاتولیکوس سیمه ئون می نویسد: «تا پایان زندگی نادرشاه این قرار پایدار بود و اچمی آدزین سال به سال به جز ۱۷ تومان و ۵۰۰ دیناری که به عنوان مالیات بردارایی کلیساهای دیگر خان نشین ایروان می پرداخت مبلغ یازده تومان و ۷۰۹ دینار هم خود مالیات می داد».^۱

اما با وجود اینکه سمیزی با صورت برداری پی در پی، میزان مالیات ها را قطعاً مقرر می کرد ولی این میزان ها سرعت نمی شد و نادرشاه پیوسته آنها را افزایش می داد. میزان مالیات ها پس از سال ۱۷۳۶ م (در زمان نادر) نسبت به مالیات های زمان صفویه که در نتیجه سرشماری ۱۷۰۱-۱۶۹۱ به سه برابر افزایش یافته بود، مجدداً رشد کرد.

در پایان دهه چهارم مالیات های فوق العاده زیادی به حساب سال های آینده از مردم دریافت شد.

در این باره می توان بر مبنای فرمانی که به هنگام تسخیر قندهار در ۱۰ آوریل ۱۷۳۸ م به اصفهان فرستاده شد قضاوت کرد. در این فرمان پس از حکایت از تسخیر دژ قندهار و تمجید از دلوری جنگجویان شاه گفته شده: که اگر چه باید به مناسبت پیروزی بردشمنان از تمام ایالات هدایا و پول فرستاده شود با وجود این، دستور داده می شود چا پار چیزی ندهد، چونکه تبعه دولت «به مناسبت خبر خوش و به نام کمک پیش از وقت، به شکرانه، برای سه سال پول فراهم کردند».^۲

اسنادی وجود دارد مبنی بر اینکه وقتی خود نادر با قشون به محلی وارد می شده مردم آن محل را غارت می کرده.^۳

فرمان سال ۱۱۰۱ ه نادر که قبلاً از آن یاد شد، تغییرات قابل ملاحظه ای

۱- همان جا.

۲- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۸، پرونده ۷، برگ ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸.

۳- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۷، پرونده ۱، برگ

در سیاست مالیاتی و ایجاد نکرد. برای ارزیابی اهمیت این فرمان بی‌مناسبت نیست که عکس آن را در اینجا چاپ کنیم.

متن فرمان ۱۱۵۱ هـ

«... فرمان همایون

آنکه فرزند ارجمند کامکار اعزازش نامدار رضاقلی میرزا نایب السلطنه ایران به صنف عوطف پادشاهی و السوف عنايات ظل اللهی معزز و مباهی بوده بداند که در هفت به توفیق الهی فتح و تسخیر دارالخلافت شاهجوان آباد و باقی مملکت هندوستان میسر گشته (پناکنجور)^۲ کشور غنی کلید مخازن و مقالید خزاین دیار بدست اختیار و قبضه اقتدار آمده.

حضرت فلکرتب محمد شاه هندوستان به تمامی خوانین و امراء را مهار و صوبه داران اکناف ممالک هند از خزاین و نفایس و فیلان کوه توان آنچه درخور مکت داشتند همگی را از نظر اقدس گذرانید؛ مراسم خدمت و اطاعت به تقدیم رسانید و چون نواب همایون بایزرگ ایل ترکمانیه و سلیل سلسله علیه کورکانیه بودند باز تخت و نگین سلطنت هندوستان را به پادشاه معزی الیه تفویض و ایشان را بر اورنگ شاهی تمکین دادیم و پادشاه و الاجاه سابق الذکر نیز درازاه این موهبت تاج بخش، ولایات آنطرف آب اتک را که عبارت از صوبه پیشاور و صدرالملک کابل و غزنین و

۱- در متن روسی کتاب حاضر عکس چاپی فرمان (فاکسیمیل) و ترجمه روسی آن آمده. من برای خواندن فرمان از این ترجمه استفاده کرده‌ام، با اینحال بعضی کلمات را نتوانسته‌ام بخوانم که بجای آن چند نقطه گذاشته‌ام، یا خوانده‌ام ولی مطمئن نبوده‌ام که در این صورت آن را در پرانتز گذاشته‌ام - م.

۲- این عبارت را نتوانسته‌ام بخوانم ولی ترجمه آن به نقل از مؤلفین کتاب حاضر می‌شود: «ایمان سزاوار» الله است که از همه بالاتر است - م.

۳- بجای این کلمه در ترجمه روسی، «پستور صاحب» آمده - م.



الکاء منند و توابع بوده باشد باتمامی کوهستانات مساکن افغان و هزارجات، پیشکش سرکار خاصه شریفه نموده، برطبق التماس آن حضرت قبول و ضمیمه ممالک محروسه فرمودیم. از آنجا که مقتضای مروت و حق مقام امنیت که بشکرانه این مواهب و عطایای خاص که از خزانه لطف و مرحمت شاهنشاه ازل و مالک الملک لمیزل نصیب این دولت بیزوال گشته، عموم رعایا و زیردستان خصوصاً اهالی ایران که از بدو ظهور نیرجهان، این دولت نادری، علی الان بقدر امکان و فراخور تساب و توان بلکه زیاده بر آن به مال و جان اعانت و یاری و بندگی و خدمت گذاری این استان کرده در ظل همای همایونی فال عنایت خاقانی و سایه شادروان^۱ مکارم بی دریغ سلطانی از تابش آفتاب تمجید و تکلیف مصون باشند لهذا از ابتداء نوروز فیروزی قوی ثیل لغایت سه سال تمامی مالو جهات و متوجهات ممالک محروسه ایران آنچه متعلق بایلیت و اربابی و رعیتی بوده باشد به سوجبی که در ذیل تفصیل یافته بتخفیف مقرر و محال خالصه و تیول... که بتخفیف عمل کرده اعم از آنکه محال اربابی^۲ و رعیتی^۳ باشد یا متعلق سرکار (فیض آثار)^۴ و محال موقوفه باشد سوای خالصه و تیول.

وجوه نتیجه - بالتمام.

وجوه مراعی و مواشی، چوپان بیگی و سایر وجوه... ایلیت و اربابی و رعیتی بهر چند و اسم^۵ و رسم که بوده باشد - بالتمام.

مالوجهات و متوجهات ملکی و سرشماری، آنچه متعلق بر رعایا و اربابان محال وقف سوای خالصه و تیول - بالتمام.

جزیه اراسته و اکارجه و یهود و هندو و مجوس و غیره - بالتمام.

۱- شادروان یا شادریان بمعنی سراپرده - م.

۲- «ملک».

۳- زمین های جماعات آزاد روستایی.

۴- ظاهراً منظور زمین های خالصه های دولتی است.

۵- منظور مالیات های مقرر شده ای بود که در دفاتر بانام مشخص ثبت می شد.

و حتی که در ایلیت به جهت چریک و یساق کش در ولایات خصوصاً گمرک برده می شود.

ایلیت تا سه سال، سقوط باشد اما ملازم را بدستور بدهند که نتواند را از سر کار دیوان... نخواهد نمود و بعد از سه سال باز ایلیت داده شود - بالتمام. که تغییر در قواعد... و موافق سنوات باید اخذ و عمل شود. وجوه ضریخالت - بالتمام.

وجوه راهداری و گمرک واقعه اسم از آنکه تجار ایران باشند یا غیر آن - بالتمام.

متوجهات محال خالصه باید بدستور که همیشه ضبط میگردد آنرا ضبط نمایند - بالتمام.

محالی که تیول شده اند - بالتمام.

از آنکه که محال رعیتی داشته باشند بدستور سابق معمول و مستعمل شود که از آنکه که محال رعیتی ندارند، اکثراً از وجه است چایار و خرد و خرد... که در بعضی محال خالصه و تیول پیدا میکنند و در بعضی محال که آنجا اربابی است بشرط محال اربابی و آنجا خالصه است. مستعمل خالصه است، گم عمل شود.

انعزیز^۱ چون به ضمون رقم اشرف مطلع گردیده حکم اشرف را سواد نمیده بهمگی ممالک محروسه ارسال و اعلام نماید که حکام و ضابطان از استقرار معمول داشته تخلف نورزند.

مقرر آنکه حکام و ضابطان و عمال ممالک ایران محاسبه سال سابق را و اربابی

۱- یعنی جاهائیکه مراکز بزرگ گمرکی است.

۲- نویسنده کتاب این عبارت را چنین خوانده اند: «که تغییر در قواعد...»

۳- موافق سنوات... - م.

۴- رضایقی میرزا...

سنوات را در دفترخانه سرکار اعز کامکار مشارالیه بامقرب الخاقان میرزا محمدباقر مستوفی الممالک مفروغ و متقن نموده، وجوهاتی که متعلق به ایلیت و اربابی ورعیتی بوده باشد بهرجهت ازجهات دراین سه سال بتخفیف مقرر دانسته بانعلت... مطالبه ننمایند وخالصه تیول را ازقراری که ضبط میکرده اند بهمان دستور ضبط کرده، اگر ازوجه اسم ایلیت یارعیتی یا اربابی که بتخفیف مقرر است درقوی سال چیزی اگر گرفته باشند درحضور اهالی شرع هربلد برعایا رد و قبض معتبر (دریافت) نمایند و از مضمون حکم مطاع اشرف انحراف نورزند.

بعد از آنکه صورت جمع و خرج خود را بنظر اعز مشارالیه رسانند چنانچه طلب حسابی داشته باشند اعز امر مزبور ازبابت مال دیوان تنخواه خواهد داد.

انشاءالله تعالی بعد از انصراف موکب همایون، هریک که بدرستی اخذ و عمل کرده باشند مورد نوازش و هریک که کار را مغشوش کرده باشند تنبیه و بازخواست خواهد شد.

مستوفیان عظام دیوان اعلی شرح رقم اشرف را دفتری نمایند و درعهده شناسند.

محرراشهر ذی حجة الحرام سنه ۱۱۰۱.

آشنایی با این فرمان نه فقط به ما امکان می دهد که به روشنگری مالیات ها و وظایف دهه های چهارم و پنجم سده هیژدهم بپردازیم بلکه در دقیق سازی معانی اصطلاحات و گرفتن برخی نتیجه های دیگر به ما کمک می کند.

قبل از هر چیز باید تاکید کرد که قسمت اعظم مردم کشور (آنها که در زمین های تیول وخالصه می نشستند) 'ازپرداخت مالیات های اصلی و انجام وظایف (مال و جهات، متوجهات ملکی، سرشماری و خراج مترددین) معاف نشدند. «خالصه»

۱- چنانکه قبال یاد شد، نادر مقدار زمین های خالصه را به حساب انواع دیگر زمینداری افزایش داد.

زمین هایی بود که به شاه تعلق داشت. 'وهمو خود بردآمدهای آن' (مانند درآمد زمین های دولتی) 'نظارت سی کرد. طبیعی است که نادر چون نمی خواست ازدرآمدهای سرشار چشم ببوشد ساکنان زمین های خالصه را ازپرداخت مالیات معاف نکرد.

روستائیان جماعات آزاد و ساکنان زمین های وقفی و «املاک» تنها ازپرداخت برقی مالیات ها برای سه سال معاف شدند. باج ها و وظایفی که به نفع زمیندارها اخذ و اجرا می گردید لغونشد و این موضوع به آنها امکان داد که بهره کشی را تشدید کنند و وجوه مالیاتی را که قبلاً به خزانه می ریخت تصاحب نمایند. بدین ترتیب، وضع این دسته از مالیات گزاران یعنی کشاورزان این نوع زمین ها بهبود نیافت. نادر زمین های وقفی را بدین منظور از پرداخت مالیات به خزانه معاف کرد که روابط بین

۱- «تذکره الملوك...» (انگلیسی)، پیشین، ص ۱۴۷.

۲- گویا، ای. پ. کالوشکین به همین جهت روستاهایی را که جزء خالصات بوده اند، «دولتی» نامیده.

۳- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۰، پرونده ۶، برگ ۱۳۸، ۱۳۹.

۴- لازم به تذکر است که در دوره مورد پژوهش ما مقدار زمین های وقفی (در زمان صفویان که ملایان شیعی در امور دولتی نقش درجه اول داشتند مقدار این زمین ها بسیار زیاد بود) به شدت کاهش یافت (نگاه شود به اثر پیش گفته فره زر، ص ۱۲۱). قسمت بیشتر «املاکی» که رها شده بود و دیگر کشت نمی شد (در نتیجه زوال و ورشکستگی اقتصادی که هجوم افغانان و اشغال ترکان آن را تشدید کرد و همچنین در نتیجه کوچ دسته جمعی کشاورزان از نجل سکونتشان) به وسیله نادر خریداری گردید (محمد کاظم، تاریخ... پیشین، جلد ۱، برگ ۱۰۵). زمین های کشاورزان جماعات آزاد روستایی، نسبت به کل زمین ها، مقدار کمی بود.

خود و روحانیان شیعی (که هواخواه صفویان بودند) را که به خصوص پس از مصادره قسمت قابل ملاحظه‌ای از اموال موقوفه از شاه ناراضی بودند بهبود بخشید.

نادر «ملکدارها» و کشاورزان جماعات آزاد را بدینجهت از پرداخت مالیات به خزانه برای مدت سه سال معاف کرد که امکان توسعه و ترمیم اقتصادی آنها را به وجود آورد و کشاورزی را که به زوال کامل مبتلا شده بود دوباره، اگرچه به طور جزئی، احیا کند.

مردمی که در زمین‌های یاد شده می‌نشستند، از پرداخت تمام انواع مالیات‌ها معاف نشدند. طبق فرمان ۱۱۵۱ هـ باز هم از آنها مالیات‌هایی، منتها «نه از درآمد» گرفته می‌شد. چنانکه یاد شد، این مالیات‌ها خیلی متعدد بودند.

از بازوگانان تمام مالیات‌های مقرر به استثنای «نتیجه» همچنان اخذ می‌گردید. مالیات «وجوه ضریخانه» که از اجاره‌داران ضرابخانه‌ها گرفته می‌شد لغو نشد.

مردم باید «مالیات‌های پس‌افت» سال‌های پیش را به خزانه می‌پرداختند. اینگونه مالیات‌گیری معمولاً با سوء استفاده و اخاذی مأموران شاه همراه بود.

آشنایی با متن فرمان فوق به ما امکان می‌دهد که این گفته را که همه اتباع دولت نادرشاه از پرداخت تمام انواع مالیات‌ها برای مدت سه سال معاف شدند رد کنیم.

فرمان نادرشاه وضع مالیات‌گزاران را که قسمت بیشترشان همچنان همه مالیات‌ها را می‌پرداختند فقط کمی بهبود بخشید. طبق فرمان، با وجود اینکه پرداخت برخی مالیات‌ها به خزانه لغو شده بود، زمینداران همچنان به بهره‌کشی ادامه دادند. آنها امکان تصاحب درآمدهایی را یافته بودند که قبلاً به خزانه می‌ریخت.

درسند مورد پژوهش ما گذشته از مطالبی که برای تحقیق مالیات‌ها و سیاست مالیاتی اهمیت درجه اول دارند اطلاعات مهم دیگری نیز وجود دارد. مثلاً دستور داده می‌شود که حکام ایالات باید «مالیات‌های پس‌افت» سال‌های گذشته را به خزانه تحویل دهند. این موضوع ثابت می‌کند که حکام در واقع مسئول جمع‌آوری مالیات

از ایالت خود بوده‌اند. از این گذشته در فرمان فوق درباره افزایش مقدار زمین‌های خالصه از طریق الحاق ایالاتی که در لشکرکشی به هندوستان اشغال شده بودند مثل: پیشاور، کابل، غزنه، سند و غیره سخن رفته.

پژوهش منابع ما را مطمئن می‌سازد که حتی تخفیف‌های یاد شده در فرمان نیز جامه عمل به خود نپوشید. در سال ۱۷۴۰ م هنگامی که فرمان ۱۱۵۱ هـ نادر دیگر به وسیله رضاقلی میرزا به اجرا گذارده شده بود، کالوشکین چنین گزارش داد: «... باج و خراج‌هایی که پی‌درپی از مردم گرفته می‌شود... روشن می‌سازد که چرا مردم به منتهای فقر رسیده‌اند، مالیات سالیانه، هرچه بیشتر، از مالیات‌های وضع شده تجاوز می‌کند». کالوشکین در حالی که زمین‌های «خالصه» را «ذه‌های دولتی» می‌نامد، اضافه می‌کند که «با فشار زیاد» از ساکنان آنها مالیات و مالیات پس‌افت گرفته می‌شود. او در همان سال در حالی که به اطلاعات و آمار رسمی استناد می‌کند خبر می‌دهد: «... فقر همه گیر در تمام اکناف ایران لحظه به لحظه در حال گسترش است و در همه جا برای مردم مالیات‌های توانفرسا می‌تراشند... اگر این وضع ادامه پیدا کند نمی‌دانم بازوگانان و مردم خراج‌گذار چگونه خواهند توانست پایداری کنند».^۲

با وجود این نادر از تمام مأموران خود گزارش و حسابنامه وجوه مالیاتی می‌خواست و خوشش نمی‌آمد که از فقر و ورشکستگی چیزی بشنود. مثلاً، در بهار سال ۱۷۴۱ م مأمور ثابت (رزیدنت) روسیه در ایران از تهران گزارش می‌دهد که نادرشاه در حالی که باقشون خود از کلات به سوی تهران روانه شده، «در حین عبور از شهرها و ایالات، جای جای سه و حتی پنج روز توقف می‌کند و از فرماندهان و حکام به ویژه درباره وجوه خزانه در طول مدت غیبت خود از ایران حسابنامه‌های دقیقی می‌خواهد که در آن‌ها مورا از ماست کشیده باشند، اقبال نمی‌کند که در نتیجه فقر

۱- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران» م، پرونده ۶، برگ ۱۳۸ و ۱۳۹.

۲- همان جا.

۳- همان جا.

بی حد کشاورزان، دیگر چیزی نمونده که به عنوان مالیات گرفته شود. اعلیحضرت که نمی خواهد درباره فقر در دولت خود حتی کلمه ای هم بشنود، جواب می دهد که «تخفیف سه ساله» ای که اودر حق مردم روا داشته، ناگزیر وضع آنها را بهبود خواهد بخشید. اعلیحضرت با فرماندهانی که در کارشان غفلت و فروگذاری کرده باشند چنان بی رحمانه رفتار می کند که می توان گفت، هیچ شهر و ناحیه ای نیست که در آن فرماندهای اعدام نشده باشد. اوحی ذره ای از غضب قهرآلود خود را هم فرو نمی نشاند بلکه سعی می کند همیشه خود را در حال خشم و غضب نگاهدارد. بدینجهت همه عموماً از کارهایی که انجام می دهند وحشت غیرقابل وصفی دارند. آنها ورود اعلیحضرت را به اینجا بانهایت نوسیدی از زندگی خود منتظرند.^۱

به جز فرمان پیش گفته، دو فرمان دیگر از نادر معروف است (متأسفانه به زمان ما نرسیده اند) که طبق آنها مردم خراسان (۱۷۳۱ م) و اصفهان (۱۷۳۴ م) تا سه سال از پرداخت مالیات معاف شده اند.

چنانکه یاد کردیم، نادر می کوشید که موقعیت خراسان مرکز سیاسی دولت خود را از نظر اقتصادی تحکیم بخشد. نادر در سال ۱۷۳۳ م فرمانی صادر کرد و مسئولیت اجرای آن را به گردن «عمال» و «مباشرین» ایالت خراسان گذاشت، «برای این که در خصوص «وجوهات و مالیات دیوانی» تا سه سال هیچکس مزاحم مردم نشود». ^۲ از این گذشته در زمین های متروک خراسان که دولت از ملکدارها خریده بود، مردم از پرداخت بسیاری از مالیات ها (مالیات، اخراجات، پیشکش، سورات و تحویلات) معاف شدند.^۳

به شهادت محمد کاظم، نادر در سال ۱۷۳۴ م پس از سرکوبی قیام بزرگ

۱- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۱، پرونده ۷، برگ ۷۶،

۲- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای نادری، پیشین، جلد ۱، برگ ۱۰۵.

۳- همان جا.

فارس و کرانه های خلیج فارس، برای تحکیم پایه های حکومت خود در مرکز ایران، «اخراجات و مالیات را برای مدت سه سال به مردم آن دیار (اصفهان) بخشید»^۱ ولی در منابع گفته نشده که این دستور تا چه حد عملی شد، فقط معاصران آن دوره به ورشکستگی مردم در نتیجه فشار باج و خراج و ویرانی دهکده ها و وضع مشقت بار مردم اصفهان پس از «معافی» مزبور اشاراتی کرده اند.^۲

فرمان نادر برای توده های مردم چنانکه خود آرزو داشتند تسهیل ایجاد نکرد. «اوتر» که سفر خود را به ایران در ماه مه سال ۱۷۳۹ م یعنی پس از آنکه دستور شاه در مورد لغو مالیات ها به اجرا گذاشته شده بود به پایان رسانده، تابلو فوق العاده غم انگیزی از زندگی کشاورزان ایران ترسیم می کند.^۳ او می گوید که وعده های سخاوتمندانه ای که نادر قبل از لشکر کشی به هندوستان بمردم داده بود پس از بازگشت او اجرا نشد و مردم پیوسته از سنگینی بار مالیات ها می نالیدند.^۴

به شهادت «هان وی»، مردم با گشاده رویی به استقبال نادر شاه رفتند، زیرا امیدوار بودند که غنائم سرشار - ثمره سه سال جنگ در هندوستان و آسیای میانه - آنها را از فشار توانفرسای نگهداری قشونی بیشمار رها خواهد ساخت.^۵ «اما آن گنج های

۱- همان برگ ۶۲۸.

۲- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۷، پرونده ۷، برگ ۴۵۳، ۱۷۴۱،

پرونده ۶، برگ ۱۳۹ و غیره.

3- Otter, Voyage en Turquie... Vol II, P. 13-14.

۴- همان جا، ص ۸۹.

۵- همان - ص ۳۵.

6- Jones Hanway, An historical account of the british trade ever the caspian sea: with the authors journal of travels from England through into Persia, and back through Russia; Germany and Holland, vol. II London. 1754, p. 399.

بی حساب فقط بر حرص او (نادر - ن.) افزودند.^۱ به نظر هان وی علت فقر وحشتناکی که پس از جنگ های هندوستان و آسیای میانه در همه جا حکمفرما بود این بود که نادر قشون را نگهداشته بود و به غنائیم از هند آورده خود دست نمی زد.^۲

به منظور برآوردن احتیاجات روزافزون به پولی که پیش از هر چیز برای نگهداری سپاه به خصوص سز دوران (ازبک، افغان و غیره) لازم بود، بسیاری از مالیات های طبیعی به مالیات های پولی تبدیل شدند. به مأموران مالیات گیری غالباً دستور داده می شد که «برای ذخایر غلات هم پول گرفته شود».^۳

برائیشف در ۵ مه ۱۷۴۲ از دربند خبر می دهد: «... اعلیحضرت دستور داده که در تمام دولت او برای گرفتن سرباز جدید به جز مالیات های معمول مبالغ زیادی هم پول گرفته شود...».^۴ حتی «وظیفه» فرستادن دختر به حرم سرای شاه و دادن زن به نظامیان، گاهی به مالیات پولی تبدیل می شد.^۵

در نتیجه افزایش راهزنی و ناامنی جاده ها، کاروان های بزرگی که برای سپاه آذوقه حمل می کردند، مجبور بودند که از جاده های کمربندی عبور کنند و این خود باعث می شد که خرج حمل و نقل به مقدار قابل ملاحظه ای گرانتر تمام شود. مثلاً در سال ۱۷۴۲ م حمل هربار کالا از اصفهان به داغستان به پول روسی در حدود ۱۰ روبل (تقریباً ده هزار دینار) تمام می شد.^۶ بدینجهت قسمت مهمی از ملزومات قشون

۱- همان جا، ۴۰۰ و ۴۰۱.

۲- همان جا، جلد ۲، ص ۱۹۷، ۱۹۸.

۳- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۰، پرونده ۶، برگ ۳۴.

۴- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۲، پرونده ۵، برگ ۴۳.

۵- محمد کاظم، تاریخ... پیشین، جلد ۱، برگ ۲۷۴.

۶- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۲، پرونده ۵، برگ

از آن پس به صورت پول گرفته می شد. چنانکه ناظران گزارش داده اند در دهه پنجم قرن هیژدهم گرفتن باج و خراج پولی افزایش یافت. مثلاً برائیشف در سال ۱۷۴۳ م از همدان می نویسد: «... اعلیحضرت باخشونت از تمام مملکت و ایالات مالیات های سنگین پولی می خواهد...». فقط از اصفهان و «حومه آن، به جز جریمه معلوم... ۶۰ هزار روبلی، دستور داده شده که چهارسیلیون جمع آوری کنند. این امر به کمک سختگیری فراشان ایرانیان را روز به روز چنان به مستهای فقر و درماندگی اندوهبار می کشاند که توصیفش ممکن نیست، ایران در زمان حکومت نادر به روزی افتاده که مردمش از زندگی سیر شده آرزوی مرگ می کنند».^۱ به علاوه، مالیات های پولی معمولاً (چنانکه مالیات های طبیعی هم) با اخاذی مأموران خزانه همراه بود. مثلاً به گواهی «لرخ» در سال ۶-۴-۱۷۴۰ م نادر از مردم شماخی ۱۰۰ هزار روبل خواست، «سردار و مأموران مالی دلشان می خواست که چیزی هم برای خودشان بگیرند، بدینجهت این بار سنگینی را (۱۰۰ هزار روبل) که بردوش مردم بدیخت بود سنگین تر کردند».^۲ «بازن» در نامه های خود خبر می دهد: «غرامت های زیاد و بیرحمی وحشیانه ای که همراه با غرامت گیری بود خلق را به حد اعلا فقر رساند. سرکرده های نظامی او با اخاذی های خود فقر خلق را تشدید می کردند».^۳

«باکونین» کنسول روس در ۲۵ فوریه سال ۱۷۴۷ م از رشت می نویسد: «اکنون در تمام گیلان احتیاج به پول به مستهادرجه رسیده... طبق فرمان شاه «محصلین» مالیاتی به هنگام وصول باج و خراج به جز پول حتی طلا و نقره و اشیایی از این قبیل را هم قبول نمی کنند».^۴

۱- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۶۳، پرونده ۴، برگ ۳۸۴.

۲- Buschings «Magazin», Bd. X, S. 405.

۳- «Lettres edifiantes...» P. 290.

۴- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، پرونده ۳، برگ ۱۶۴.

لشگرکشی‌های غارتگرانه که خیلی هم پرخرج بودند دیگر مثل سابق آنچنان غنائیم گرانبهایی همراه نداشتند. مثلاً لشگرکشی به داغستان (۱۷۴۳-۱۷۴۱ م) نه برای نادر پیروزی به بار آورد و نه غنائیم گرانبهاداشت. نادر در سال‌های ۱۷۴۲-۱۷۴۳ م که قشونش تلفات جانی و مالی کلانی دیده بود از قرارگاه نظامی خود دستوری فرستاد که مالیات‌های پس‌افت گذشته و خراج سال‌هایی را که جمعی از خلق از پرداخت مالیات معاف شده بودند بگیرند و حتی باج و خراج‌ها و جریمه‌های تازه‌ای هم وضع کرد.^۱ براتیشف مأمور ثابت (رزیدنت) روسیه در ۳۰ مه ۱۷۴۳ م به پتربورگ نوشت: «... اعلیحضرت می‌خواهد خزانه‌ای را که در داغستان باخته از مردم کشورش پس بگیرد. اودر حالی که هیچکس نمی‌تواند از دست فرماندهان و حکام ایالاتش برهد و بی هیچ دلیلی بر نظامیان جریمه‌های نشیندنی می‌بندد تمام مردم ایران را تا آنجا که می‌تواند باستمگری خوشنیت‌بار خود غارت می‌کند. او پی‌درپی ایرانیان را به غل و زنجیر می‌بندد و به‌طور غیر انسانی شکنجه می‌دهد. برخی را با کتک به حرف می‌آورد و از روی اظهاراتشان سیاهه کاجال و نان‌خورهای آنها را برمی‌دارد. به جز مالیات‌ها و اضافه بر آن مقدار پولی که ایرانیان برای تهیه مایحتاج درجه اولشان در اختیار دارند بقیه هر چه هست باخسونت جمع‌آوری می‌شود. با چنین خسونتی که او رفتار می‌کند به سختی اتفاق می‌افتد روزی که کسی اعدام نشود و یا زیر ضربات چماق بیرحمانه شکنجه نگردد. القصه ستمگری‌های وحشتناکی از او سر می‌زند».^۲

دولت به‌منظور افزایش درآمد خزانه به بهانه‌های مختلف از مردم شهر و ده و ایالات مالیات‌های پولی کلان می‌گرفت. طبق اخبار معاصران این دوره، «در تمام ایران به جز مالیات‌های بی‌حساب متداول، همیشه شاه برای مردم جریمه‌های وحشیانه

۱- محمد کاظم، تاریخ... پیشین، جلد ۳، برگ ۴۶؛ آس‌خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۲، ص ۵، برگ ۴۳.

۲- آس‌خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۳، پرونده ۳، برگ ۵۳.

و بیرحمانه می‌تراشد و تحت این عنوان خلق را با اخذ مبالغ کلان غارت می‌کند».^۱

اگر سربازی در اثر بیماری می‌مرد یا در حین جنگ به قتل می‌رسید و یا از سپاه می‌گریخت، از مردم محل سکونت اصلی او جریمه می‌گرفتند.^۲

به هنگامی که تدارک جنگ با ترکیه دیده می‌شد و نیز در زمان خود جنگ (۱۷۴۳-۱۷۴۶ م) جریمه‌ها مخصوصاً افزایش یافت. «در سال ۱۷۴۳ م دستور داده شد که تنها از ایالت اصفهان مبلغی معادل ۴۰۰ روپل روسی جمع‌آوری گردد».^۳ از گنجه و حومه در سال ۱۷۴۵ م به جز مالیات‌های مقرر مبلغ ۱۱۱ هزار تومان خواسته شد که بمقدار زیادی از مجموع مالیات‌های سالیانه بیشتر بود.

مالیات‌های پولی بی‌حساب بی‌دری افزایش می‌یافت. مثلاً در سال ۱۷۴۳ م از تمام ایالت گیلان مبلغی معادل ۴۰۰ هزار روپل روسی^۴ گرد آمد، در صورتی که در سال ۱۷۴۷ م فقط از رشت و حومه دو برابر این مبلغ خواسته شد.^۵

۱- آس‌خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۲، پرونده ۵، برگ ۷۷۹.

۲- آس‌خ ز، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۰، پرونده ۶، برگ ۵۶۶.

۳- آس‌خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۰، پرونده ۴، برگ ۳۸۴ - در سال‌های ۳۵-۱۷۳۴ م پس از عصیان محمدخان بلوچ، برقبایل عصیانگر فارس جریمه‌ای به مقدار ۳۰۰ هزار تومان بسته شد، یعنی به پول روسی در حدود ۳ میلیون روپل (محمد کاظم، تاریخ... پیشین، جلد ۱، برگ ۲۷۴).

۴- آس‌خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۵، پرونده ۱۷، برگ ۶۸۴.

۵- همان‌جا، ص ۱۸، برگ ۶۸۴.

۶- آس‌خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۷، پرونده ۱، برگ ۷۴ - در تمام اطلاعات و آماری که به وسیله نمایندگان دیپلماتی روس گزارش داده شده، مبالغ به پول روسی است. در منابع اطلاعاتی راجع به بهاسنجی روپل و تومان در سال‌های ۱۷۴۳ و ۱۷۴۵ وجود ندارد، اما از قرار معلوم در سال ۱۷۴۷ م هر تومان برابر با ۱۰ روپل بوده (آس‌خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۷، ص ۳، برگ ۴۷۲).

تاریخ نگار نادر حکایت می‌کند که روزانه چاپارها می‌آمدند و از قتل و غارت خلق به هنگام گردآوری مالیات - که در تمام کشور جریان داشت - خبر می‌آوردند. سران قبایل لر بختیاری برای گزارش سخارج به دربار احضار شدند. نادر پس از اینکه آنها را مورد شکنجه قرار داد، امر کرد که وجوه خواسته شده را دوماه تأمین کنند. به هریک از آنها دستور داده شد مالیاتی به مبلغ ۱۰۰ و ۲۰۰ الف گرد آورند. در نتیجه، عصیانی در میان لره‌های بختیاری در گرفت.^۱ عصیانگران به محمد علی خان قرقلو که یکی از نزدیکان نادر بود و چندی پیش از این به سرداری عراق گمارده شده بود پیوستند.^۲ قیام سرکوب شد و قشون لرها (محمد کاظم آن را «قشون عوام و سارقین» نامیده) تارومار گردید.^۳ همچنین عصیان مردم کرمان نیز سرکوب شد. نادر پس از ترك کرمان با تمام قشون خود رهسپار ایالات دیگر شد. او مردم، مأموران و حکام را به منظور اخذ مبالغ کلان بیرحمانه کتک می‌زد.^۴

مالیات‌های زیادی هم بر مردم بلخ و اندخوی (اندخود) بسته شد. به گفته محمد کاظم، «چون خاطر ظمیر، دارای کشور گیر، بدان قرار گرفت که روی سلوک از مردم ایران برگردانیده بنای انواب و قتل و غارت گذاشت، به قدر دو بیست الف به طایفه اویماق (بلخ و اندخوی - ن.) مقرر داشت.» ساکنان بلخ و آندخوی تمام اسوال خود را فروختند و ۱۷ الف به دربار فرستادند. اخاذی‌های بعدی و اهانت مأموران خزانه به مردم سبب عصیان قبایل این ایالت گردید.^۵ نادر از حوالی خبوشان که مسکن کرده‌های کوچ نشین بود ۱۴ الف (نویسندگان این کتاب در نقل این رقم اشتباه کرده‌اند، به شهادت تاریخ عالم آرا... جلد ۳، برگ ۲۴۷، هزار و چهار صد الف

۱- محمد کاظم، تاریخ... پیشین، جلد ۳، برگ ۱۷۱ و ۱۷۲.

۲- همان‌جا، برگ ۷.

۳- همان‌جا، برگ ۱۷۳.

۴- همان‌جا، برگ ۲۳۸.

۵- همان‌جا، برگ ۲۴۷ (نویسندگان این کتاب در مورد شماره برگ اشتباه کرده‌اند، لطفاً به تاریخ عالم آرای... جلد ۳، برگ ۱۷۹ مراجعه شود - م.).

است، نه صد و چهل الف - م.) خواست. در نتیجه در خود خبرشان شورش آغازید و کردهایی که در خدمت قشون نادر بودند اردوی او را رها کرده پراکنده شدند.^۱ در شرایط زوال عمیق اقتصادی، قطع روابط اقتصادی بین ایالات، انقباض بازار داخلی و تقلیل بازرگانی خارجی مالیات‌های پولی برای اقتصاد روستاها فوق‌العاده مخرب بود. مردم از پرداخت مالیات سرپیچی می‌نمودند، تحصیلداران شاه را می‌کشتند و عصیان می‌کردند. مأموران خزانه به کمک دسته‌های سرباز مالیات می‌گرفتند. چون بسیار اتفاق افتاده بود که سربازان به عصیانگران خلق پیوندند از آن پس دیگر برای گردآوری مالیات در ایران دسته‌های ازبک و افغان فرستاد می‌شد. آنها به نادرشاه بیشتر وفادار بودند. مثلاً در سال ۱۷۴۶ م برای جمع - آوری مالیات در رشت گروهی سرباز ازبک فرستاده شد.^۲

چنانکه متذکر شدیم، مأمور - مختلس‌ها غالباً هدفشان ثروتمند شدن شخص خودشان بود، بدینجهت مبلغی بیشتر از آنچه مقرر شده بود می‌خواستند.

برای گرفتن مالیات معمولاً کشاورزان را تحت فشار قرار می‌دادند، آنها را به غل و زنجیر می‌بستند.^۳ اگر کسی قدرت پرداخت مالیات‌ها را نداشت، به فرمان شاه، تمام کاپال او را می‌فروختند و پولش را ضبط می‌کردند و اگر کفایت نمی‌کرد دختران و زنان او را به بهای هر دختر ۱۰ روپل (سال ۱۷۴۷ میلادی ۱۰ روپل معادل ۱/۵ تومان بوده - ن.) و هر زن ۱ روپل به جای پول می‌گرفتند و برای نظامیان می‌پردند.^۴

۱- همان‌جا، برگ ۱۷۹. (باز هم اشتباه نویسندگان در مورد شماره برگ، لطفاً به

همان، برگ ۲۴۷ مراجعه شود - م.)

۲- آس‌خ‌ر، ذخیره روابط روسیه با ایران، ۱۷۴۶، پرونده ۱۱، برگ ۱۷۳۹۴۲.

۳- برگ ۵۳۹.

۴- آس‌خ‌ر، ذخیره روابط روسیه با ایران، ۱۷۴۳، پرونده ۳، برگ ۵۳.

۵- آس‌خ‌ر، ذخیره روابط روسیه با ایران، ۱۷۴۷، پرونده ۱، برگ

«لرخ» خود در رشت ناظر شکنجه‌های بیرحمانه مردم بوده. در نزدیکی اقامتگاه اعضای سفارت روس آندرسون ناله و فریاد زیاد بوده که آنها از زور ناراحتی شب‌روزی نداشته‌اند. پس از اینکه گلیتسین از مقامات محلی می‌خواهد که باعث ناراحتی همکاران او نشوند، بساط شکنجه را به محل دیگری می‌برند.^۱

در کتاب «لرخ» از شکنجه‌ای به نام «فلاح چوبک» یاد شده. این نوع شکنجه «که در این عصر حزن‌آلود اجرا می‌شود غالباً» به منظور گرفتن پول برای شاه است. شاه افغان‌ها را می‌فرستد تا در همه جا بالغ شده گفته را از مردم بگیرند.^۲ در منابع فارسی از مواقعی یاد شده که کشاورزان برای پرداخت مالیات مجبور بوده‌اند افراد خانواده خود را بفروشند، در این باره محمد کاظم نیز یاد آور شده.^۳ تحصیلداران مالیاتی به دستور نادر می‌بایست مالیات‌ها و پس‌افت‌ها را تا «دینار آخر» می‌گرفتند.^۴ محمد کاظم همچنین خبر می‌دهد که مأموران، مالیات‌ها را «به ضرب چوب و شکنجه» می‌گرفته‌اند و رشکستگی با گامهای بلند به سراغ کشاورزان می‌آمد. عقب‌ماندگی تکنیک امکان نمی‌داد که بازده کشاورزی را بالا برند. کمبود روابط بازرگانی بین ایالات، انقباض بازار داخلی و سنگینی مالیات راه (راهداری) فروش کالا را سخت می‌کرد. رعایا برای پرداخت مالیات‌های پولی ناچار بودند آن مقدار کمی از محصول را که پس از پرداخت مالیات‌ها و تحویل‌های خارج از نوبت به قشون برایشان باقی مانده بود بفروشند. بدین ترتیب آنها مجبور بودند که نه تنها «محصول اضافی» بلکه مقدار قابل ملاحظه‌ای از «محصول لازم برای حیات» خود را هم به مستمگران بدهند.

1- Buschings «Magazin», Bd. X, S. 432.

۲- همان‌جا، ص ۱۷۴.

۳- محمد کاظم، تاریخ... پیشین، جلد ۳، برگ ۶۶.

۴- همان‌جا، برگ ۱۶۷.

۵- همان‌جا، برگ ۱۹۱.

تبدیل برخی مالیات‌های طبیعی به پولی و بستن جریمه‌های کلان نه تنها برای راه انداختن جنگ‌های جدید بود بلکه تا حدود قابل توجهی هم بدین سبب بود که بخشی از قشون و مأموران دستگاه دولت مواجب خود را دیگر به پول می‌گرفتند. این اقدامات با وضع عمومی توسعه نیروهای تولیدی در کشور سازگار نبود. گرفتن مالیات‌ها و جرایم پولی در شرایط حکومت «اقتصاد طبیعی»^۱ که روابط کالا-پولی رشد نکرده بود، مخصوصاً سبب پاشیدگی عمومی اقتصادی و قطع روابط بین ایالات مملکت گردید و به رشد رباخواری و انقیاد بعدی رعایا انجامید.

زوال عمومی اقتصادی و تشدیدستم مالیاتی منجر به وخاست اوضاع کشاورزان جماعات آزاد روستایی، فقیر شدن کشاورزان وابسته به فتودال و ورشکستگی کامل آنان گردید. ورشکستگی بعدی واحدهای کوچک اقتصاد کشاورزان که به منزله اساس تولید اجتماعی آن زمان بود اهمیت تعیین کننده داشت و علت عمده زوال همه جانبه اقتصادی کشور بود.

در زمان صفویان زندگی ایلیات کمی بهتر از رعایا بود. کوچ نشینان که نیروی عمده سپاه را تشکیل می‌دادند مثل رعایا بار مالیات‌ها و وظایف بردوشان سنگینی نمی‌کرد. اما در زمان شاه سلطان حسین در نتیجه تشدید استثمار مالیاتی وضع آن‌ها به بدی گرایید. مالیات‌ها و وظایفی که از آن‌ها گرفته می‌شد دو برابر گردید. در زمان نادر مالیات سرانه «یا ساق کش» آنها چندین برابر شد^۲، مثلاً در سال ۱۷۴۴ م از قبایل دوسبول به جای ۳ هزار تومان مالیات سابقشان مبلغ ۱۰ هزار تومان خواسته شد.^۳ ایلیات هم مانند رعایا باید جریمه‌های کلان پولی

۱ - در «اقتصاد طبیعی» تولید برای مصرف شخصی است و مبادله بصورت پایاپای

(بدون دخالت پول) انجام می‌گیرد. این اصطلاح را می‌توان «اقتصاد بسته» و یا

«اقتصاد خود مصرفی» نیز ترجمه کرد - م

۲ - نگاه کنید به آس خر، ذخیره روابط روسیه با ایران، ۱۷۳۹، برگ ۲۸۴، ۵.

۳ - ای. پ، پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... پیشین، ص ۳۳۰.

می پرداختند. از آن گذشته، چنان که یاد کردیم بارها اتفاق می افتاد که ایلیات را به زور به رعیت تبدیل می کردند و در نتیجه، آن ها مجبوره پرداخت و اجرای مالیات ها و وظایف مربوط به رعایا می گردیدند^۱. ایلیاتی که در قشون خدمت می کردند موجب می گرفتند، سنتها نه کامل و نه بموقع و بیشتر گرسنه و محتاج بودند. در نتیجه این وضع، رعایا و ایلیات ورشکسته، خانه ها و چادرهای خود را رها کرده و دسته های راهزن تشکیل می دادند، قیام می کردند، به عصیانگران سایر جاها می پیوستند و یا از سرز می گذشتند.

تشدیدی حساب بهره کشی فئودالی در دهه های چهارم و پنجم قرن هجدهم دولت نادر را بسوی پاشیدگی سخت اقتصادی روانه ساخت و باعث تیز شدن تضادهای طبقاتی و تضادهای درونی طبقه فئودال گردید.

@yehbaghalketab

فصل چهارم

دولت نادرشاه، استبداد فئودالی

دولت نادرشاه نمونه بارزی (تیپیک) از یک حکومت استبدادی نظامی-فئودالی بود. حاکمیت شاه حدی نداشت. شورای امیران که در زمان شاهان صفوی وجود داشت و از وزیر بزرگ، قورچی باشی، قولر آقاسی، ایشیک آقاسی باشی، تفنگچی-باشی، دیوان بکی و وکیل نویس^۱ تشکیل می شد نه تنها دیگر اختیارات چندان زیادی نداشت، بلکه نادر در همان ابتدای حکومتش آن را عملاً منحل کرد.^۲

«نادر پس از رسیدن به تخت سلطنت، فوراً به اطلاع ایرانیان رسانید که می خواهد بدون شریک سلطنت کند. او هر چند که شورای سلطنتی درست کرد و آن را به شعبات استانی تقسیم نمود معذک اجازة نمی داد که هیچ کار مهمی بدون اطلاع خود او انجام گیرد»^۳. اعدام ها و اعمال زورهای پیشمار گواه استبداد وحشتناک اوست.

اساس اقتصادی حکومت نادر مانند تمام جوامع فئودالی، واحدهای کوچک تولید کشاورزی همراه با خرده تولید پیشه وران بود. دستگاه عظیم بوروکراسی و قشون چندین هزار نفری که در نتیجه توسعه زمین های دولتی و جنگ های پی در پی گسترش یافته بود، به حساب استثمار شدید خلق و به خصوص کشاورزان نگهداری می شد.

۱. «Tadhkirat al - muluk» , p. 13.

۲. درباره انحلال چهارشغل اولی نامبرده نگاه کنید به محمد کاظم، تاریخ عالم...

پیشین، جلد ۲، برگ ۱۱.

۳. س. رشه توف «تاریخ درباره شاهنشاه ایرانی...»، ص ۱۸۵.

با وجود این، اقتصاد کشاورزی دولت نادر از پایان قرن هفدهم میلادی دیگر ورشکست شده بود. جنگ‌های پی‌درپی وجدال‌های فتودالی که عملاً قبل از سقوط دولت صفوی آغاز شده بود از یک سو و سلطه هفت ساله اشغالگران افغان و ترک و جنگ‌های بین آنان در سرزمین ایران، آذربایجان و ارمنستان از سوی دیگر سبب تخریب آتی نیروهای تولیدی و تعمیق ویرانی اقتصادی گردید. در نتیجه استثمار وحشیانه مالیاتی، غارت مستقیم، ستم ملی، ترور، زورگویی خشونت‌آمیز و اعمال زوری که خلق در اسارت افغانه و ترکان بدان گرفتار شده بود، جنبش وسیع آزادی بخش علیه یوغ اشغالگران اجنبی اوج گرفت. پیش از این مطالبی از منابع تاریخی در باره وجهه بزرگ ملی نادر آورده‌ایم، در آن عصر، خلق نادر را سازمان دهنده مبارزات استقلال‌طلبانه خود می‌دانست.

ایده‌آلیزه کردن دوره اول حکومت نادر به وسیله برخی از معاصران روس و اروپای غربی او (فعالاً از تاریخ‌نویسان فتودال ایرانی چیزی نمی‌گوئیم) درخور توجه خاصی است. مثلاً یکی از آنها می‌گوید: «کوشش‌های اولیه‌اش او را به جایی رساند که ذره ذره علاقه مردم را به خود متمایل کند و پاشایعاتی که درباره پیروزی‌های او رایج شد مردم دیگر بدو روی آورده بودند. او از اول قدغن کرد که هیچکس در هیچیک از ایالات و به هیچ وجه ورودش را جشن نگیرد و تأکید نمود که این ممنوعیت بدین دلیل است که او نمی‌خواهد برای مخارج جدیدی بهانه بدست بدهد، مخارجی که خلق... برای آن به زحمت می‌افتاد و خود را درمانده می‌کرد... [نادر] شروع به اصلاح بی‌نظمی‌ها و برخی نزاع‌های اجتناب‌ناپذیر درونی حکومت کرد، به شکایاتی که از حکام ایالات، رؤسای شهری، قضات و دیگر صاحب‌منصبان به او می‌شد رسیدگی می‌نمود، تقصیرکاران را بدون توجه به درجه و خدمات گذشته آنان با کمال بیرحمی مجازات می‌کرد، تمام روز را به دور شهر می‌گشت و از این یا آن شورا که به امور مختلفی مربوط می‌شدند: از وحدت تجار گرفته تا

تزیین شهر یا تسکین خانواده‌های فقیر و ورشکست شده پرس و جوی می‌کرد»^۱. بدیهی است که چنین کارهای عوام‌فریبانه‌ای نمی‌توانند اعمال ضد خلقی آشکار نادر را که مبتنی بر تشدید استثمار فتودالی توده‌های رنجبر و سرکوبی مقاومت آنان بوده پرده پوشی کنند. این سیاست عوام‌فریبانه در ابتدای دهه چهارم قرن هیژدهم یعنی تا قبل از اعلام شاهی (۱۷۳۶) او دیگر با وضوح کافی علنی شده بود. کشاورزان خانه خراب که نادر قلی‌خان را در مبارزه با اشغالگران افغان یاری کردند، اسیدوار بودند که بایرون راندن ییگانان مورد نفرتشان ستم مالیاتی کاهش داده شود و زندگیشان بهبود یابد.

در پایان دهه سوم تا ابتدای دهه چهارم قرن هیژدهم، یعنی در دوره جنگ‌های ضد افغانی و ضد ترکی، نادر و شاه طهماسب احتیاج شدیدی به پول احساس کردند، بدین جهت آنها نه تنها مالیات‌ها را تخفیف ندادند، بلکه برعکس باج و خراج‌های مختلف و غیر منتظره‌ای هم وضع کردند و تأمین آذوقه برای قشون را هم بر آن افزودند. اخراج اشغالگران ترک و افغان منجر به آسودگی توده‌های مردم نشد. اقتصاد کشاورزی از مالیات‌های سنگین صدمه دید. بر کشاورزان مفلس فشار بیرحمانه وارد می‌شد. در نتیجه ظلم و اخاذی مأموران خزانه، دسبدم قیامهایی به وقوع می‌پیوست که با آتش و شمشیر سرکوب می‌گردید.

سیاست داخلی نادرشاه که مبتنی بر استثمار کشاورزان و سرکوب کردن مبارزات آنان علیه ستم اقتصادی-اجتماعی بود، تضاد طبقاتی را بطور خشنی تشدید می‌کرد. مبارزه استثمارشوندگان علیه ستم فتودالی که در قیام‌ها و جنبش‌های نیرومند کشاورزان، برخی از چادر نشینان و فقیران شهری منعکس می‌گردید، عامل اصلی تلاشی و انهدام استبداد فتودالی نادرشاه بود.

تکیه گاه اجتماعی حکومت شاه طبقه فئودال بود که خود از چند گروه^۱ تشکیل می شد. مؤثرترین و ممتازترین آنها اشراف نظامی - فئودال قبایل چادر نشین و نیمه چادر نشین بودند. در دهه سوم قرن هیژدهم یعنی در دوره اشغال ایران و ورای قفقاز به وسیله افغانان و ترکان، هنگامی که نادر قلی برای انقیاد قبایل خراسان به مبارزه ای سخت مشغول بود، تکیه گاه جنگی و سیاسی او را اشراف قبیله قزلباش افشار و قبایل کرد خراسان تشکیل می دادند. به گفته مهدی خان: «قبایل عمده ای که به حمایت نادر اظهار تمایل می کردند و طریق وفاداری می پیمودند دو قبیله بودند: یکی افشار که روابط خویشاوندی با او داشت و دیگر کردهایی که در دره گز و ابیورد زندگی میکردند و مهمترین قبایل خراسان بودند». مؤلف مزبور اضافه می کند که اگر چه قبایل دیگری نیز وجود داشتند که نادر به آنان اعتماد داشت و آنها هم صمیمانه به او خدمت می کردند، با وجود این تکیه گاه اصلی شاه آینده اشراف قبایل یاد شده بودند^۲. در واقع همین موضوع سبب امتیازات بعدی اشراف افشار و اشراف قبایل خراسان نسبت به اشراف قبایل دیگر چادر نشین و نیمه چادر نشین ایران گردید.

به گفته مهدی خان در اواسط دهه سوم قرن هیژدهم بود که چراغ بک افشار و طهماسب بک جلایر به نادر پیوستند و در مبارزه با ملک محمود سیستانی هم رزم او شدند^۳. طهماسب بک که وکیل قبیله جلایر بود با سران دیگر این قبیله به خدمت نادر درآمدند^۴. سپس او که تقریباً سرشناس ترین سردار نادر شده بود اعتماد فوق العاده شاه را به خود جلب نمود.

- ۱ - ای. پ. پتروشفسکی از چهار گروه زیر نام می برد: ۱ - اشراف نظامی قبایل چادر نشین و نیمه چادر نشین، ۲ - فئودال های مالک محلی قدیمی، ۳ - قشر بالای روحانیان مسلمان (در ارمنستان تا حدودی ارمنی)، ۴ - بوروکراسی کشوری حکومت مرکزی و محلی (ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی... پیشین، ص ۸۹).
- ۲ - «مطالبی درباره تاریخ ترکمن...»، جلد ۲، ص ۱۹۰.
- ۳ - همان جا، ص ۱۲۰.
- ۴ - همان جا.

در سال ۱۷۳۱ م بود که او به حکمرانی ایالات اوژگوش، چرموگان^۱ و حاجی لار گمارده شد^۲. در سال ۱۷۳۳ م اوسر کرده قشون خوزستان، فارس، کرمان و بنادر خلیج فارس و نیز مأمور سرکوبی قیام محمدخان بلوچ، حاکم فارس^۳، گردید. در سال ۱۷۳۶ م طهماسب بک در توریلتای مغان شرکت داشت و جزء هفت نفری بود که مورد اعتماد خاصه شاه بودند و مأمور اجرای کمده «انتخاب» شاه جدید شدند^۴. هنگامی که رضا قلی میرزا پسر بزرگ نادر حاکم خراسان بود (۱۷۳۶ م) و سپس (در زمان لشکر کشی نادر به هندوستان و آسیای میانه) که او قائم مقام شاه شد، طهماسب بک که دیگر لقب خان گرفته بود مسئولیت نیروهای مسلح تمام کشور و سرکردگی قشون را به عهده داشت. از جمله او می بایست لشکر کشی به بلخ و اندخوی^۵ را نیز تدارک می دید. در سال ۱۷۴۰ م که خبر قیام قبایل افغان غربی از کابل رسید، طهماسب خان دوباره برای سرکوبی این قیام فرستاده شد. ضمناً همو به سمت سردار افغانستان و متصرفات شمال غربی هندوستان مغولی که به موجب قراردادی از طرف محمد شاه به نادر واگذار گردیده بود گمارده شد. به حکام محلی دستور داده شد که به تمام خواست ها و فرمان های طهماسب خان گردن گذارند. در سال ۱۷۴۴ او طبق دستور نادر برای سرکوبی حاکم فارس، تقی خان (۱۷۴۴ م) اعزام گردید و در نتیجه سردار فارس شد.

- ۱ - متأسفانه کتاب «مطالبی در باره تاریخ ترکمن...» در دسترس من نبود، در کتابهای دیگر هم از جمله: «تاریخ عالم آرای نادری» خبری از «اوژگوش» و «چرموگان» وجود نداشت. ممکن است در ضبط این نام ها به زبان های خارجی اشتباه شده باشد و مثلاً چرموگان در اصل چول مغان یا چرموکان (چهار مکان در فارس) بوده باشد - م.
- ۲ - همان جا، جلد ۲، ص ۱۳۵.
- ۳ - آ. ک. بکی خانوف، گلستان ارم، ص ۱۱۳.
- ۴ - آبراهام کرتاتسی، پیشین، ص ۵۱.
- ۵ - محمد کاظم، «تاریخ عالم آرای...»، پیشین، جلد ۳، برگ ۱۳۲، ۱۳۳ و مهدی خان، تاریخ نادری، ص ۱۷۰.

قشون نادر از سربازان داوطلب قبایل مختلف تشکیل می‌شد، اما تمام منصب‌های عالی جنگی به اشراف نظامی - فتودال قبایل خراسان - به خصوص افشار و کرد - و قبیله بیات که از قرن ۱۷ میلادی قبیله قزلباش به حساب می‌آمد تعلق داشت.

محمدحسین خان افشار به شهادت دست‌نویس محمدکاظم بارها سردار عراق (۱۷۴۴-۱۷۴۳ م) گردید.^۱

فتحعلی خان کیانی، پسر باباعلی یک افشار از آن اشخاص صاحب‌مقامی بود که از همه به تخت سلطنت نزدیکتر بودند. بارها سرکوبی قیام‌ها و بلواها و نیز اجرای عملیات نظامی به او واگذار شده بود. از جمله به هنگام جنگ با قشون پادشاه مغول در کرنال (۱۷۳۹) فتحعلی خان متحدین جزایرچی را رهبری می‌کرد. او همچنین ریاست قشونی را که برای سرکوبی قیام قاجارهای مرو فرستاده شده بود به عهده داشت.^۲

برادر فتحعلی خان، کلب‌علی خان افشار که به عنوان حاکم و سردار سابق مرو ذکرش رفت، به فرمان شاه به سرداری فارس و مسقط گماشته شد.^۳ پس از سرکوبی قیام قاجارهای استراباد، ساروخان قرخلو افشار، حاکم سابق کرمان به جای محمد حسین خان افشار که پست دیگری گرفته بود سردار فارس شد.^۴ در سال ۱۷۴۲ م عاشورخان پاپالو افشار سردار آذربایجان گردید. الله‌وردیخان قرخلو افشار در سال ۱۷۴۴ به سرداری فارس گمارده شد و با بیست هزار جنگجو برای سرکوبی قیام تقی خان، بیگلر بگ این ایالت اعزام گردید.^۵ پسران نادرشاه: رضاقلی میرزا، نصراله میرزا، ایمان‌قلی میرزا و حتی پسران برادرش: فرزندان ابراهیم خان، محمد

۱ - محمدکاظم، «تاریخ عالم‌آرای...»، پیشین، جلد ۳، برگ ۲۳۲، ۴۶.

۲ - همان‌جا، برگ ۱۹۲.

۳ - همان‌جا، برگ ۴۹.

۴ - همان‌جا، برگ ۲۶.

۵ - همان‌جا، برگ ۲۶، ۷۳، ۵۵ و غیره.

علی‌خان (پس از مرگ ابراهیم خان، برادرشاه در سال ۱۷۳۸ به دستور نادرنام محمد علی‌خان به ابراهیم خان تبدیل شد). و علی‌قلی خان پست‌های فرماندهی برجسته‌ای در قشون داشتند. یکی از نمایندگان اشراف نظامی قبایل کرد، حاجی‌خان کرد چاشک‌ک‌ک بود که در سال ۱۷۳۸ توپچی‌باشی قشون نادر بود و سپس سردار لرستان شد،^۱ دیگر آقا حسن خان کرد، سرکرده نظامی نادر بود.^۲ چنانکه قبلاً یاد شد، اشراف قبیله بیات نیز در قشون نفوذ داشتند، مثلاً حسن خان بیات سردار نیشابور بود و مظفرخان بیات در سال ۱۷۴۴ م فرستاده نادر برای سرکوبی قیام قبایل افغان شد.^۳ سپاه داده‌شده از نمایندگان اشراف افشار، کردویات که مهمترین پست‌های نظامی را در دولت نادرشاه اشغال کرده بودند، به هیچوجه کامل نیست، باوجود این منابعی که مورد استفاده ما واقع شده‌اند، از اینکه اشراف قبایل دیگر نفوذ قابل توجهی در قشون داشته باشد چیزی نگفته‌اند.

نادرشاه برای شغل بیگلربیگی مهمترین ایالات دولت خود در درجه اول به اشراف افشار اعتماد داشت.

حکومت خراسان که از نظر نادر مرکز سیاسی و نظامی دولت بود در تمام مدت فرمانروایی او (حتی قبل از رسیدنش به تخت سلطنت) متناوباً به اعضای خاندان خودش، پسرها و برادرزاده‌های او و نمایندگان اشراف افشار تعلق داشت. مثلاً در سال ۱۷۲۸ م بلافاصله پس از پیروزی بر ملک محمود سیستانی، ابراهیم خان برادر نادر به حکومت خراسان رسید. در سال ۱۷۳۹ م حکومت خراسان به رضاقلی میرزا پسر بزرگ نادر واگذار گردید.^۴ در سال ۱۷۳۹ م علی‌قلی خان برادرزاده نادرشاه حاکم خراسان شد.^۵ نادر پس از رسیدن به تخت سلطنت برادر خود ابراهیم

۱ - همان‌جا، برگ ۱۵۰.

۲ - همان‌جا، برگ ۱۷۵.

۳ - همان‌جا، برگ ۱۱۱.

۴ - مهدی‌خان، تاریخ نادری، پیشین، ص ۱۷۰.

۵ - همان‌جا.

خان را سرفرمانده قشون و حاکم عالی آذربایجان، گرجستان و داغستان کرد به طوری که همه بیگلربیگ ها و خان های این ایالت تابع او شدند.^۱ آبراهام کرتاسی خان نشین نخجوان، سردار نشین ایروان و «تمام ایالت آرات» را نیز به این مجموعه اضافه می کنند و می گوید که ابراهیم خان «شاه دوم» نامیده می شد.^۲ پس از مرگ ابراهیم خان (۱۷۳۸ م) شغل، لقب و حتی اسم او به پسرش محمدعلی اعطاء گردید.^۳ در سال ۱۷۳۹ م امیر ارسلان خان قرخلو افشار که از خویشان نزدیک نادر بود حاکم آذربایجان جنوبی شد.^۴ و در سال ۱۷۳۴ م عاشورخان پاپالو افشار حاکم خان نشین تبریز، سردار تمام آذربایجان و فرمانده نیروهای مسلح خان نشین ایروان بود.^۵

حکومت ایالت شیروان نیز در زمان نادرشاه به اشراف قبایل افشار تعلق داشت. مثلاً در سال ۱۷۳۶ م پس از تاجگذاری نادر، مهدی خان افشار حاکم این ایالت شد.^۶ پس از کشته شدن مهدی خان به هنگام یکی از قیام های محلی، این پست به سردار بیک قرخلو افشار^۷ و در سال ۱۷۴۴ م به حیدربیک افشار واگذار شد.^۸ در سال ۱۷۳۳ م حاکم هرات نصراله میرزا یکی از پسران نادر بود؛ سپس حکومت هرات به نویت به محمد خان و باباخان کرد خرم آبادی رسید. در سال های ۱۷۴۴-۱۷۴۵

۱- همان جا.

۲- آبراهام کرتاسی، پیشین، ص ۵۷.

۳- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای نادری... پیشین، جلد ۳، برگ ۱۳۰.

۴- آ. ک. بکی خانوف، گلستان ارم، پیشین، ص ۱۲۰.

۵- آ. س. خ. ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۳، پرونده ۴، برگ ۶۳۸.

و محمد کاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۱۳۳-۱۳۰.

۶- مهدی خان، تاریخ نادری، پیشین، ص ۱۷۰.

۷- آ. ک. بکی خانوف، گلستان ارم، ص ۱۲۰.

۸- مهدی خان، تاریخ نادری، ص ۲۴۷، ۲۴۸.

۱۷۴۳ م حاکم هرات محمد خان افشار بود. بیگلربیگی کرمان از زمان صفویان به بعد به طور موروثی به سر کرده یک دسته از اویماق های قبیله افشار تعلق داشت.^۱ طبیعی است که نادرشاه نیز حکومت را برای خاندان های فوق همچنان محفوظ گذاشت. به شهادت دستنویس محمد کاظم، در سال های ۱۷۴۴-۱۷۴۳ م حاکم کرمان ساروخان افشار بود.^۲ در سال ۱۷۴۶ م شاهقلی خان افشار حاکم کرمان شد.^۳ همه آنچه که درباره کرمان گفته شد در مورد ایالت ارومیه نیز صادق است. این ایالت نیز از زمان صفویان به بعد تحت حکومت موروثی قبیله افشار قرار داشت.^۴ اطلاعات مربوط به حکام ایالات خراسان، آذربایجان جنوبی، شیروان، هرات، کرمان و ارومیه را بدین دلیل آوردیم که اخبار مربوط به آنها در منابع مورد استفاده ما، کمتر بود. در تمام دوره حکومت نادرشاه بیگلربیگی ایالات یاد شده فقط به اشراف خاندان های مختلف اویماق قبیله افشار، تعلق داشت. با وجود این، چنانکه متذکر شدیم، نمایندگان اشراف افشار، در بسیاری از ایالات دیگر دولت نادرشاه نیز حکومت می کردند.

در منابع از اشراف قبایل دیگر که بیگلربیگ شده باشند، به ندرت یاد شده. نادر برای تحکیم قدرت اشراف قبایل چادر نشین خراسان که تکیه گاه عمده جنگی و سیاسی او بودند، تدابیری در جهت تمرکز این قبایل اندیشید. از جمله ۱۲ هزار افشار که در ایالات مختلف کشور می زیستند به دستور نادر به خراسان کوچانده شدند. نادر قبایل نیرومند و بزرگ دیگر را تقسیم می کرد و آنها را در ایالات مختلف به طور جدا از هم و حتی خیلی دور از یکدیگر سکنی می داد. او می خواست قدرت رزمی این قبایل را از هم بپاشد و بدین وسیله آنها را به زیر نفوذ خود

۱- ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... پیشین، ص ۱۲۱.

۲- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای نادری، پیشین، جلد ۳، برگ ۲۶، ۲۷.

۳- همان جا، برگ ۲۳۳.

۴- ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... پیشین، ص ۱۲۸.

در آورد .

حکومت شاه برای تضعیف نفوذ و قدرت نظامی اشراف مخالف نادر تدابیر دیگری (مثلاً اعمال زور و ترور نسبت به قبیله قاجار) نیز می‌اندیشید .

قاجارهای استرآباد یکی از قبایل معدود قزلباش به‌شمار می‌آمدند که تاریخ اول قرن هیژدهم سلطه ، نفوذ و تفوق خویش را حفظ کرده بودند . ایالت استرآباد در زمان جنگ با اشغالگران افغان ، صحنه نبرد واقع نشده بود به همین دلیل کمتر دچار ویرانی گردید . سقوط صفویان باعث انهدام حکومت مرکزی و تقویت حکومت خان‌های محلی و به خصوص خان‌های قاجار شد . فتحعلی خان قاجار که در زمان صفویان حاکم استرآباد شده بود ، در دهه سوم قرن هیژدهم حکومت خود را در این ایالت به میزان قابل ملاحظه‌ای محکم و استوار نمود . او به‌شاه طهماسب که در جنگ با اشغالگران ترك و افغان شکست‌های پی در پی متحمل شده بود و خانواده و قشون ناچیزش پناه داد (۱۷۲۳ م) . فتحعلی خان پیوستن خویش را به‌شاه طهماسب اعلام کرد و حکومت شاه جوان را قبول نمود . البته این فقط یک کمده بود ، زیرا نیروی جنگی شاه عبارت بود از همان قاجارهای استرآباد که رهبری آن را نیز فتحعلی خان به‌عهده داشت . هنگامی که نادرقلی با قشون پیش شاه طهماسب رفت ، ناگهان متعجب شد ، چونکه فتحعلی خان برای اجرای مقاصد جاه‌طلبانه او مانع بسیار بزرگی بود . قتل فتحعلی خان یکی از نشانه‌های مبارزه نادر برای رسیدن به حکومت بود . نادرشاه پس از نشستن به تخت سلطنت محمد حسین خان را به حکومت استرآباد برگماشت . به حساب نادر ، برگماري خان افشار به امیری قبیله قاجار سبب تحدید نفوذ قاجارها می‌شد .

نتیجه این کار قیام قاجارهای استرآباد با همدستی قبیله یموت و به‌رهبری محمد حسین خان فرزند فتحعلی خان قاجار بود . با وجود این در سال ۱۷۴۴ م پس از سرکوبی قیام ، بازهم محمد زمان خان افشار و پس از او ساروخان قرخلو افشار

به حکومت استرآباد گماشته شدند.^۱ این موضوع نشان می‌دهد که حتی قیام بزرگ قاجارها نتوانست نادر را مجبور کند که دست از اجرای سیاست تحدید نفوذ اشراف این قبیله بردارد .

مرو و حوالی آن نیز در طول قرن‌های شانزدهم تا هفدهم تحت سلطه مروئی قبیله قاجار بود . در زمان آخرین شاه صفوی و همچنین در زمان اشغال ایران به وسیله افغانان ، حاکم این ایالت محمدعلی بک قاجار بود . شاه سلطان حسین برای محدود کردن نفوذ و استقلال محمدعلی بک قاجار سه بار حکام خود را همراه با قشون به این ایالت فرستاد . اما محمدعلی بک همه آنها را پی‌درپی اخراج کرد . او که به گفته محمد کاظم فرمانروای خود مختار آن ایالت بود ، هیچ حاکمی را به مقر حکومت خود راه نمی‌داد^۲ . پس از تاجگذاری نادر ، حکومت مرو ، فوراً به کلب‌علی خان پسر بابا علی خان افشار واگذار شد^۳ . نادرشاه موقع برگشتن از لشکرکشی به آسیای میانه وارد مرو گردید (۱۷۴۱ م) . در همین موقع به دستور او بسیاری از صاحب‌منصبان و سرکردگان سپاه به قتل رسیدند و حکومت مرو دوباره به خاندان حکام محلی قاجار داده شد . شاهقلی بک قاجار پسر محمدعلی بک حاکم مرو شد^۴ .

به شهادت محمد کاظم در زمان شاهان صفوی ، محال چهچهه ، مهنه ، قاینات ، ترشیز و سبزواری تحت حاکمیت قاجارهای مرو بودند . چیزی به لشکرکشی نادر به هندوستان نمانده بود که این زمین‌ها به نفع دولت مصادره شدند . «... هرگاه در مواجب نقدی کسری واقع می‌شد حسب فرمان جهان گشا اسرومقرر می‌گردید که از خزانه ارض اقدس (مشهد - م) آورده و تسلیم عساکر منصوره می‌کردند»^۵ .

۱ - محمد کاظم ، تاریخ عالم‌آرای نادری ، پیشین ، برگ ۲۲۲ .

۲ - همان‌جا ، جلد ۱ ، برگ ۱۲۶ .

۳ - همان‌جا ، جلد ۲ ، برگ ۳۸ و ۳۹ .

۴ - همان‌جا ، برگ ۲۸۲ .

۵ - همان‌جا ، برگ ۱۳۸ .

حکومت گنجه و قراباغ از قرن شانزدهم تا سال ۱۸۰۴ - گاهی با کمی فاصله - نسل اندر نسل به خان‌های زیاداوغلی (یکه‌دسته از اویماق‌های قبیله افشار) تعلق داشت.^۱ اغورلوخان زیاداوغلی یکی از مدعویین قوریلتهای مغان بود.^۲ اوجزه آن عده معدودی بود که در این شورا آشکارا با نادر مخالفت می‌کردند و مانع رسیدن او به تخت سلطنت می‌شدند. بدین جهت نادرشاه پس از تاجگذاری، به منظور تضعیف حکومت و نفوذ خان‌های نیرومند زیاداوغلی، پنج مایکه‌نشین (ملیکستوا) ارمنی قراباغ کوهستانی و زنگ زور را از حاکمیت آنها خارج نمود و قبایل چادر-نشین دشت میل و قراباغ را از تحت انقیاد آنها درآورد.^۳ املاک قبایل چادرنشین قازار لر و شمس‌الدین‌لو نیز تحت سلطه طهمورث، حاکم کارتیل درآمد. فقط منطقه گنجه به اضافه لقب بیگلربیگی این ایالت برای اغورلوخان باقی‌ماند. قسمتی از قاجارهای قراباغ را هم به خراسان کوچاندند. در سال ۱۷۳۸ م اغورلوخان همراه با ابراهیم خان در جنگ با قبایل جار داغستان به قتل رسید. چنانکه از منابع ما برمی‌آید در سال ۱۷۴۳ م خان گنجه دیگر از قبیله زیاداوغلی نبود، بلکه حاجی خان چاشمشک‌ک‌ک‌ک کرد، صاحب این مقام گردید. به احتمال قوی، نادرشاه سعی می‌کرده که با استفاده از مرگ یکی از با نفوذترین اعضای این خاندان - اغورلوخان - بنیادخان‌های زیاداوغلی را براندازد. با این حال پس از مرگ نادرشاه، زیاداوغلی‌ها، اگرچه نتوانستند سرزمین‌هایی را که نادر از آنها گرفته بود پس بگیرند، اما حکومت و نفوذ خود را دوباره برقرار ساختند.^۴

در زمان شاهان صفوی، خان‌نشین ایروان تحت حکومت موروثی سران قبیله قزلباش اوستاجلو بود.^۵ در منابع بارها از محمد کاظم افشار که در پایان دهه

۱ - ای، پ، پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... پیشین، ص ۱۲۲.

۲ - آبراهام کرتاتسی، پیشین، ص ۴۰.

۳ - آ. ک. بکی‌خانوف، گلستان ارم، پیشین، ص ۱۴۲.

۴ - ای، پ، پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... ص ۱۲۴-۱۲۲.

۵ - همان‌جا، ص ۱۲۱.

چهارم قرن هیژدهم حاکم این خان‌نشین شده یاد گردیده.^۱

در زمان صفویان، خوانین قبیله ذوالقدر به‌طور موروثی بر فارس حکومت می‌کردند.^۲ باوجوداین، عباس اول یکی از اشراف جدیدنظامی را که از غلامان سردار خودش الله‌وردیخان بود در رأس این ایالت قرار داد. از سال ۱۷۳۶ م تا سال ۱۷۴۴ م تقی‌خان، نماینده بوروکراسی فتودالی جدید، که در عصر نادر به قدرت رسیده بود حاکم فارس شد.^۳ پس از عزل تقی‌خان در سال ۱۷۴۴ م حکام این ایالت مرتباً عوض می‌شدند، با اینحال هیچ‌یک از آنها، نماینده قبایل ذوالقدر نبودند.

در زمان صفویان، سران قبیله شاملو، حکومت موروثی هرات را به عهده داشتند^۴، اما در زمان نادرآنها این امتیاز خود را ازدست دادند. آبراهام کرتاتسی در کتاب خود، از پیرمحمدخان، نماینده اشراف چادرنشین خراسان به‌عنوان حاکم هرات در سال ۱۷۳۶ م نام می‌برد. حکومت خراسان نیز پس از تاجگذاری نادر شاه به باباخان کرد محول گردید.^۵

بدین ترتیب نادرشاه برای تحکیم حکومت خود، می‌کوشید که خاندان‌های حکام محلی یعنی خوانین و نمایندگان اشراف نظامی قبایل مختلف چادرنشین و نیمه چادرنشین ایران را از بین ببرد. مثلاً، حکومت فارس، هرات، خراسان، گنجه، شیروان، آذربایجان جنوبی، استرآباد و ایروان به نمایندگان اشراف نظامی - فتودال محول شد اما نه به اشراف نظامی - فتودال قبایلی که در طول دهه‌ها و صدها سال بر این ایالات حکومت می‌کردند. پست بیگلربیگی را نیز دیگر نمایندگان

۱ - همان‌جا، ص ۱۲۱.

۲ - همان‌جا.

۳ - محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۲۴، ۶۶.

۴ - مهدی خان، تاریخ نادری، پیشین، ص ۱۷.

۵ - ای، پ، پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... پیشین، ص ۱۲۱.

۵ - آبراهام کرتاتسی، پیشین، ص ۴۰.

بوروکراسی غیرنظامی اشغال کرده بودند.

تقسیم کردن و کوچ دادن قبایل، مصادره مایملک آنها، انتصاب نماینده اشراف چادرنشین یک قبیله به امیری قبیله دیگر، همه و همه تدبیرهای سیاسی بودند که نادر به منظور تحدید نفوذ اشراف چادرنشین در حق آن دسته از قبایلی که در اقصای بالای هیأت حاکم نفوذی همپای قبیله افشار داشتند، اعمال می کرد. این سیاست قبل از همه متوجه قبیله قاجار بود. نادرشاه به ویژه در دهه پنجم قرن هیژدهم سعی می کرد که در عین حال از تقویت بیش از حد اشراف کرد و افشار خراسان اجتناب کند. نادر از خوانین ازبک و افغان که در قشون او نقش سرکردگی دسته های مربوط به خود را داشتند همه گونه حمایتی می نمود. او حتی نمایندگان مختلف اشراف نظامی قبایل ازبک و افغان را به مقام حکومت ایالات نیز منصوب می کرد. مثلاً قانی خان ابدالی ابتدا حاکم هرات و سپس حاکم دربند شد.^۱ نادرشاه برای سرکوبی قیاسهای رعایا و ایلیات مقلس و ستمدیده و همچنین برای قلع و قمع جنبش های رهایی بخش خلق های سرزمین های تسخیر شده و برای افسار زدن بر شورش های خوئین، به طور وسیعی از مزدوران ازبک و افغان که مورد عطوفت شاه واقع شده بودند، تا پایان همچنان به او وفادار ماندند. آنها مخصوصاً وفاداری خود را به هنگام پیمان نظامی ۱۷۴۷ م نشان دادند.

نادر در حالی که اشراف چادرنشین را به تکیه گاه نظامی، سیاسی و طبقاتی خود تبدیل می کرد، به طور بیرحمانه مقاومت برخی خوانین - مخالفین خودش - را درهم می شکست و بین اشراف نظامی - فتودال قبایل مختلف تضاد ایجاد می نمود. با اینحال این کجدار و مریزها و این سرکوبی های نظامی به تنهایی کافی نبود که نادر را از حمایت این دسته از فتودال های نیرومند، بهره مند سازد. بدینجهت نادر هنوز می بایست سخاوتمندانه در حق اشراف چادرنشین بخشش کند و منابع درآمد

۱- پ. گ. بوتکوف، مطالبی برای تاریخ جدید قفقاز از ۱۷۲۲ م تا ۱۸۰۳.

جلد ۱، مانکت پتر بورگ، ۱۸۶۹، ص ۲۳۳-۲۳۴.

دایمی برای آنها تأمین نماید. این منظور در درجه اول به حساب استثمار جمعیت بوم نشین روستاها و شهرها و همچنین چپاول ساکنان کشورهای اشغالی عملی می شد. در نتیجه رکود اقتصاد کشاورزی، کساد تجارت و ورشکستگی پیشه واران کوچک، در آمد حاصل از استثمار مردم شهر و روستا نیز هرچه بیشتر تقلیل یافته بود. بدین ترتیب، نتیجه اجتناب ناپذیر این امر، جنگ اشغالگرانه و چپاول مردم کشورهای تسخیر شده بود که به عنوان منبعی اساسی برای متمول شدن فتودال های چادرنشین به شمار می رفت. در واقع سیاست اشغالگرانه نادرشاه منافع اشراف نظامی - فتودال قبایل چادرنشین را منعکس می نمود.

در دوره جنگ علیه اشغالگران ترك و افغان نادر قلی خان در حالی که اشراف قبایل را به هوس غنایم جنگی می انداخت، توانست آنها را به شرکت در مبارزه وادارد.^۱ این اشراف با غارت مردم شمال غربی هندوستان، افغانستان و آسیای میانه ثروتمند شدند. به شهادت محمد کاظم، نادر در سال ۱۷۴۳ در مرو خود را برای لشکر کشی به چین نیز آماده می کرد، معذک این منظور عملی نگردید.^۲ گذشته از اشراف نظامی، بوروکراسی کشوری سازمان مرکزی و محلی حکومت در دولت نادر به عده بسیاری از فتودال ها واگذار شده بود. این عده بیش از هر چیز از نظر نژادی از یکدیگر متمایز بودند. به طور کلی قشر بالای قبایل چادرنشین و نیمه چادرنشین ایران، آذربایجان، ارمنستان و دیگر کشورها را اشراف نظامی تشکیل می دادند. بوروکراسی کشوری از میان خاندان های محلی برگزیده می شد. این موضوع روشن می سازد که برای انجام امور دستگاه پیچیده حکومت، دانستن زبان توده های اصلی مالیات گزار و آشنایی به رسوم، شرایط طبیعی و اقتصادی ایالات مختلف لازم و ضروری بوده، بسیاری از نمایندگان بوروکراسی عالی کشوری نسل اندر نسل از اشراف ایرانی بوده اند.

۱- ن. د. میکلوخوما کلائی، درباره اول اثر محمد کاظم، پیشین، ص ۱۳۲.

۲- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۶.

مهدی خان استرآبادی که از خاندان صفوی بود. یکی از نمایندگان این اشراف به شمار می‌رفت. او یکی از نزدیکترین درباریان به نادر بود که دستورات مختلف او را اجرا می‌نمود و مدتی مدید نیز، در سمت منشی مخصوص، او را در بسیاری از لشکرکشی‌ها همراهی می‌کرد. نامه‌های دیپلماسی نادر را به روسیه و ترکیه (عثمانی - م.) هم می‌نوشت. مهدی خان پس از نشستن نادر به تخت سلطنت (۱۷۳۶ م) تاریخ نگار دربار شد. بی‌جهت نیست که نمایندگان دیپلماسی روس در ایران او را نخست‌وزیر ایران نامیده‌اند.^۱

بوروکراسی کشوری همگن نبود. هم فئودال‌های بزرگی چون مستوفی - الممالک، لشکرنویس و ناظر بیوتات در این گروه جای داشتند و هم صاحب‌نصبان کوچکی از قبیل محصلان مالیاتی که مواجب سالیانه آنها از چند تومان تجاوز نمی‌کرد. با اینحال، این مأمورین جزء، صرف‌نظر از مقدار درآمدشان، در استثمار فئودالی کشاورزان شرکت داشتند، زیرا که مواجب خود را به صورت بخشش‌های مربوط به زمین و غالباً به طور مستقیم از مالیات‌های یک ده و یا کل ایالت برداشت می‌کردند.

بسیاری از نمایندگان بوروکراسی کشوری اقدامات حکومت شاه را از قبیل کوشش برای تحدید نفوذ اشراف نظامی - فئودال برخی قبایل و سیاست توسعه و تحکیم زمینداری دولتی تأیید می‌نمودند. انباشتن دستگاه رهبری از تعداد زیادی کارمند و بازسازی سازمان پیچیده و عظیم حکومت مرکزی و محلی، که در زمان صفویان انجام پذیرفت، به نفع بوروکراسی تمام شد. این سازمان در زمان نادر نه تنها به علت افزوده شدن ایالات مفتوحه بدین امپراطوری صدپارچه، بلکه در نتیجه افزایش زمین‌های دولتی، باز هم پیچیده‌تر شد.

نادرشاه برخی از برجسته‌ترین مقامات رسمی را از کار برکنار کرد و درعین حال قشرهای متوسط بوروکراسی فئودالی را روی کار آورد و مورد پشتیبانی قرارداد.

۱ - آس خ ر: ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۸، پرونده ۷، برگ ۷۶۸.

بسیاری از نمایندگان بوروکراسی کشوری که در زمان نادر روی کار آمدند مورد اعتماد خاصه شاه بودند. مثلاً یکی از نزدیکترین اشخاص به شاه تقی خان بود. به شهادت محمد کاظم، تقی خان به سبب موقعیت درخشان خویش، نسبت به نادر شدیداً متعهد بود زیرا «که (او را - م.) از مستوفی گری آن دیار به وزارت و ضابطی و به حکومت و فرمانروایی کل مملکت فارس برقرار و صاحب اختیار ساخته بود.»^۱ تقی خان از سال ۱۷۳۶ م در این مقام باقی بود تا اینکه در سال ۱۷۴۴ م به علت شرکت در قیام ضد دولتی عزل گردید، دارائیش مصادره شد و پسرانش به قتل رسیدند. با این همه چیزی نگذشت که نادر او را بخشید و حکومت کابل و تمام سرزمین‌هایی را که، طبق قرارداد، از جانب محمد شاه مغول به ایران واگذار شده بود به او محول کرد. او تا مرگ نادرشاه (۱۷۴۷ م) در این مقام باقی ماند. در دهه چهارم قرن هیژدهم نادر شخصی به نام گالم را که «یک نفر گیلانی و از خانواده‌ای گمنام» بود به حکومت باکو برگماشت.^۲

از دو مثال فوق روشن می‌شود که: اولاً نادرشاه می‌کوشیده تا با کمک اشراف صاحب‌منصب قدیمی، کادرهای جدید بوروکراسی کشوری فئودالی را بنا کند، ثانیاً برخی از نمایندگان بوروکراسی جدید نسبت به نمایندگان بوروکراسی فئودالی صفویان از حقوق وسیع‌تری برخوردار بوده‌اند. مثلاً ما فقط نمایندگان اشراف نظامی را در مقام ییگ‌لربیگی ایالات نمی‌بینیم، بلکه گاهی هم بوروکرات‌های کشوری را که از فئودال‌های بوم نشین و حتی از فرزندان خاندان‌های فئودالی قدیمی هستند و همچنین اشخاص گمنامی را که در عصر نادر روی کار آمده‌اند نیز در این مقام مشاهده می‌کنیم. با وجود این، نمایندگان بوروکراسی کشوری نسبت به سیاست شاه ناراضایی نشان می‌دادند و با او دشمنی می‌کردند.

قشر بالای روحانیان شیعی سومین گروه مهم طبقه فئودال بود. در سال ۱۷۳۶ م

۱ - محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۲۴.

۲ - آ. ک. بکی خانوف، گلستان ارم، پیشین، ص ۹.

در قوریلتهای مغان، نادرقلی خان به اشراف شرکت کننده در این شورا اعلام نمود که شاه شدن اوسه شرط دارد. طبق دوشروط اول، میبایست سلطنت برای فرزندان نادر موروثی باشد و فتودالها نیز از ادعای شاهزادگان صفوی نسبت به تاج و تخت حمایت نکنند. شرط سوم نادر این بود که شیعیان تحت تابعیت او از مذهب شیعه دست بردارند و مذهب جدید جعفری را که پنجمین مذهب حنیف سنی اعلام شده بود، به عنوان مذهب خود بپذیرند. به گفته منابع، شرکت کنندگان در قوریلتهای عقیده ملاباشی را در این باره جویا شدند. ملاباشی در جواب خطاب به نادر گفت: «درباره آنچه که مربوط به مذهب است، ما خود قانون خدا را می دانیم، روایت محمد پیغمبر او هم راهنمای ماست، بنا بر این کار والا حضرت نیست که در آن بدعت بیاورد، من با کمال تواضع امیدوارم که حضرت اشرف حکومت خود را با برانداختن مذهب رسمی آغاز نکنند، زیرا چنین تدابیری عواقب خطرناکی بدنبال خواهد داشت.»^۱ به دستور نادر، ملاباشی سرکش در چادر خود خفه گردید. پس از آن روحانیان شیعه با قبول مذهب جدید موافقت کردند.

شورای مغان به خوبی وضعیت روحانیان و تناسب قوای واقعی را نشان داد. نادرقلی در سال ۱۷۳۶ م در حالی که با اتکاء به قشون، مقاومت روحانیان بزرگ شیعی و سایر نمایندگان طبقه حاکم را درهم می کوفت در دشت مغان تاجگذاری کرد. نادر برای اینکه به کوششهای روحانیان برای احیاء سلطنت خاندان صفوی و سایر عملیات خصمانه آنها خاتمه دهد لازم دانست که نفوذ آنها و موقعیت سیاسی و اقتصادی شان را از بین ببرد.

مصادره ناقص موقوفات به منظور تضعیف موقعیت روحانیان شیعی انجام پذیرفت. چنانکه قره زر حکایت می کند، نادرشاه نمایندگان روحانیت شیعه را پیش خود احضار کرده و از آنها می پرسد که درآمدهای سرشار موقوفات چگونه به مصرف می رسد آنها اظهار می دارند که این درآمدها به مصرف مواجب روحانیان، نگهداری

مدارس و مساجد متعدد می رسد. مساجدی که هر لحظه در آنها صدای دعا برای پیروزی دولت در جنگ و ترقی آن بلند است. نادر پاسخ می دهد که به احتمال قوی دعای آنها مستجاب نمی شود، زیرا پنجاه سال است که مملکت روبه زوال می رود و از متجاوزان و باربران تقریباً شکست خورده، اکنون هم خدا فقط اسلحه جنگجویان را لایق لطف خود دانسته، جنگجویانی که حاضرند جان خود را برای دفاع و شرافت مردم فدا کنند، بدینجهت درآمدهای روحانیان باید در حقیقت به جنگجویان تعلق داشته باشد.

به دستور شاه، قسمت اعظم زمین های موقوفه میبایست مصادره می شد و درآمدهای آنها برای پرداخت به قشون به خزانه ریخته می شد، این دستور عملی گردید.

توجه داشته باشیم که این تدابیر مسبب ناراضائی عظیم روحانیان بزرگ شد. آنها بارها خواستند اعتراضهای مردم و قشون را علیه عملیات شاه متشکل کنند. اما چنانکه قره زر می گوید تمام این مساعی فقط با یوزخند جنگجویان نادر مواجه شد. توده های وسیع مردم با نظر مساعد به این اصلاحات می نگریستند، زیرا همه چا شنیده می شد که در نتیجه مصادره موقوفات، دشاورزان از پرداخت تمام مالیاتها رهایی خواهند یافت.^۱ با این وجود زمین های مصادره شده از پرداخت مالیات معاف نشدند. گذشته از این، سابقاً مخارج روحانیت را از این زمینها تأمین می کردند. در صورتی که اکنون تأمین این مخارج به مردم کشور واگذار شده بود. نادرشاه پس از مصادره موقوفات اعلام کرد که اگر مردم به خدمتگزاران دین احتیاج دارند باید آنها را به حساب خود نگاهداری کنند.^۲

کوششی که نادرشاه برای تحدید نفوذ روحانیان شیعه می کرد، به هیچ وجه سبب نمی شد که او از مذهب و روحانیت، برای رسیدن به هدفهای خود، استفاده

۱ - همان جا، ص ۱۲۱ و ۱۲۲.

۲ - همان جا.

نکند. او فقط می‌خواست روحانیت را به‌سلاح تحت اختیار خود تبدیل نماید. شاهان صفوی که احتیاج به حمایت روحانیان داشتند هرگونه زمینه‌ای را برای افزایش نفوذ سیاسی و اقتصادی آنها فراهم می‌کردند، در صورتی که نادرشاه به‌شیوهٔ تحدید نفوذ و فرمانروائی آنها متوسل شده بود.

روحانیان بزرگ شیعه مجبور بودند که، به‌طور کلی، از سیاست داخلی و خارجی نادر حمایت کنند و همین موضوع سبب می‌شد که به‌موقعیت آنها لطمهٔ شدیدی وارد شود. درمناظره‌ای که نادرشاه در سال ۱۷۴۳ م ترتیب داد، نمایندگان قشر بالای روحانیت شیعه، تشیع را تقبیح کردند و دربارهٔ اتحاد مذاهب دوگانهٔ اسلام اظهار عقیده نمودند. بدینوسیله خود آنان یک‌بار دیگر اصلاحات مذهبی نادر را مورد تحسین قرار دادند. باوجود این، نمایندگان روحانیت ایران خیلی سخت و تغییر ناپذیر روی عقاید اصیل شیعه باقی ماندند. گواه این مطلب، گفتگویی خصوصی است که بین ملاباشی و سویدی فقیه عرب روی داد. سویدی به‌عنوان نمایندهٔ ترکیه (عثمانی - م) درمناظره دعوت شده بود. روحانیان بزرگ شیعه بدین منظره به‌صورت یک مضحکه نگاه میکردند که خود می‌بایست در آن نقش پیش - ساخته‌ای را بازی کنند^۱. محدود کردن درآمد مؤسسات مذهبی اسلامی از زمینها و موقوفات شهری از قبیل بازارها و کاروانسراها نیز سبب تشدید نارضائی روحانیت گردید.

شاه به واسطهٔ شورش های طبقاتی و جنبش های رهایی بخش مردم ممالک تسخیر شده، ناچار بود قشر بالای فئودالهای این ممالک را، که اجباراً جزء امپراطوری اوشده بودند، به‌خود جلب کند. این فئودالها نیز کوشش بسیاری کردند که حکومت از دست رفتهٔ خود را دوباره احیاء نمایند. آنها نادر را یک اشغالگر نمی‌دانستند بلکه به‌صورت شخصی به‌او نگاه می‌کردند که در استثمار و غارت مردم

۱ - برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به: شمیت، از تاریخ روابط سنی و شیعه «انجمن تحقیقات تاجیکستان و اقوام ایرانی خارج از مرز»، تاشکند (۱۹۲۷).

کشورشان رقیب آنها شده و بدینجهت غالباً علیه فرمانروائی او می‌شوریدند. دشمنی برخی از گروههای فئودال و تشدید و تقویت مبارزات طبقاتی و رهایی بخش خلق ها از مهمترین علل انقباض روزافزون شالودهٔ اجتماعی حکومت نادرشاه و تلاشی امپراطوری صد پارچهٔ او بود.

اطلاعات ما از دستگاه اداری و سازمان رهبری دولت صفوی بر مبنای رساله‌ای است به نام «تذکرة الملوك» که در سال ۱۷۲۳ م به وسیلهٔ شخصی نامعلوم نوشته شده. در زمان صفویان ادارهٔ مالی مهمترین سازمان اداری کشور بود. جمع‌آوری درآمدهای دولت و تقسیم آن بین نمایندگان طبقهٔ حاکم مستقیماً توسط این اداره انجام می‌گرفت. پس از شاه اولین شخص مملکت وزیراعظم (اعتمادالدوله) بود. بر کماری تمام مقاسهای مسؤل در دستگاه دولتی، دربار و ایالات وحتى تعیین مواجب مقامات مزبور ابتدا به تصویب وزیراعظم می‌رسید، و آنگاه حکم آن فقط برای امضاء پیش شاه فرستاده می‌شد. هنگام پرداخت پول نیز، چه از درآمدهای خزانه و چه از درآمدهای املاک شاه (دومن)^۱، این نظم رعایت می‌گردید. برگماری مقامات پائین (منشی های دفاتر دولتی، منشی های دفاتر شاه و همچنین کارکنان و خدمتگزاران درباری و غیره) فقط باتصویر وزیراعظم انجام می‌گرفت. کلیهٔ عملیات پولی که با مالیاتهای دولتی (مالیات دیوان) و فرستادن پول از ایالات و پایتخت (اصفهان) به خزانه مربوط می‌شد فقط با اجازه قبلی و تصویب

۱ - دومن همان Domaine فرانسوی به معنی ملک است که از ریشهٔ Dominica

لاتین به معنی زمین اربابی است. دومن زمینی بوده که در عصر فئودالیزم در تملک مستقیم فئودال قرار داشته و به وسیلهٔ «بیگار» کشاورزان کشت می‌شده. زمینهای متعلق به شاه را را هم دومن می‌نامیده‌اند (به شهادت ای. و. لیخین و ف. ن. پتروف، فرهنگ لغات خارجی در زبان روسی، مسکو ۱۹۵۵) - م.

وزیر اعظم انجام می گرفت . اسناد محاسباتی (نسخه جات محاسبات)^۱ دیوان و گیرندگان و پرداخت کنندگان مالیات در ایالات می بایست حتماً به مهر وزیر برسد^۲ . در دیوان وزیر اعظم دفتری مخصوص وجود داشت به نام « کشیک خانه » به احتمال قوی ، این دفتر به شکایاتی رسیدگی می کرده ، « که عامه خلایق واجب العرض خود را به خدمت وزراء اعظم عرض توانند نمود »^۳ . در کتاب تذکرة الملوك ، وزیر اعظم « عمده ترین ارکان دولت و قاطبة اسراء درگاه معلى و سرحدات ولایات »^۴ نامیده شده .

اداره مالی از دوسرکار تشکیل می شد . سرکار دیوان (اداره درآمدهای دولتی) و سرکار خاصه (اداره درآمدهای دربار) . ادارات دوگانه مالی ناشی از دونوع مالکیت بر زمین بود : دولتی و سلطنتی . در رأس سرکار دیوان مستوفی - الممالک قرار داشت که از « جمله اسراء عظام » بود . او دریافت و پرداخت مواجب مأمورین مختلف کشوری و لشگری را مقرر می کرد . مستوفی الممالک در این کار توجه نداشت که این مواجب از دیوان پرداخت می شود یا سرکار خاصه . وزیر اعظم بدون موافقت مستوفی الممالک هیچگونه عملی با درآمدهای دیوان نمی کرد^۵ . اداره درآمدها و مخارج املاک شاه (دومن) با سرکار خاصه بود که در رأس آن مستوفی الممالک قرار داشت^۶ . اگرچه اداره درآمدهای دولتی و سلطنتی بطور کلی از یکدیگر جدا بود ، با اینحال به شهادت « تذکرة الملوك » اداره درآمدهای سلطنتی هم تا حدود قابل ملاحظه ای به وزیر اعظم و حتی سرکار دیوان مربوط می شد .

- ۱ - در متن روسی کتاب این عبارت را به خط روسی ، « نوشکجه جات ای مخاسبات » نوشته اند که اشتباه است و « ای » (به معنی « و ») اضافی است - م .
- ۲ - تذکرة الملوك (انگلیسی) ، پیشین ، ص ۴۴-۴۵ .
- ۳ - همان جا ، ص ۴۶ .
- ۴ - همان جا .
- ۵ - همان جا ، ص ۵۴-۵۵ .
- ۶ - همان جا .

تمام اسناد ، به استثنای فرمانهای کم اهمیت درباره مستمری و غیره می بایست به مهر مستوفی الممالک برسد^۱ . کارکنان و خدمتگذاران درباری (کارخانه ، بیوتات) تحت اداره سرکار خاصه بودند . متصدی بلاواسطه سرکار خاصه « ناظر بیوتات » بود^۲ . شاردن ، ناظر بیوتات را نخست وزیر شاه [می داند] که اداره کننده امور مالی و اقتصادی املاک ، درآمدها ، دارائی های منقول و غیر منقول و همه آن چیزی است که در خزانه سلطنتی موجود است^۳ .

کار اساسی گروه بیشمار مأموران خزانه ، وزیران ، مستوفیان ، متصدیان ، متولیان ، مباشرانی که عملیات و محاسبات مربوط به درآمدهای خزانه را انجام می دادند ، ضابطان (گردآورندگان مالیات) ، منشی ها^۴ و غیره عبارت بود از ارزیابی محصول ، تفکیک و ضبط مستقیم محصول اضافی (وغالباً ، قسمتی از محصول لازم) مردم زحمت کش . جزء ترین صاحب منصب سازمان خزانه ، مأمور « جماعت روستائی » به شمار می رفت . این بود طرح کلی سازمان مالی ایران در عهد صفویان . متأسفانه برای آشنائی بادوره حکومت نادرشاه ، منبعی مانند « تذکرة الملوك » وجود ندارد . با اینحال توجه به مطالب این کتاب و همچنین توجه به تغییراتی که در دهه های چهارم و پنجم قرن هیژدهم رخ داده چگونگی سازمان رهبری را در امپراتوری نادرشاه برای ما معلوم می دارد .

در ثلث اول قرن هیژدهم ، به هنگام جنگ های نفاق انگیز و به هنگام اشغال ایران و ورای قفقاز به وسیله افغانان و ترکها ، بسیاری از فتودال های صفوی به ویژه

۱ - همان جا . ص ۵۴ .

۲ - « ناظر بیوتات » ظاهراً از نظر اهمیت و نفوذ بالاتر از مستوفی سرکار خاصه بوده .

تذکرة الملوك از مستوفی سرکار خاصه به طور ضمنی یاد می کند .

3 - Chardin "Voyages du Chevalier Chardin en Perse et aures Iieux"

t . I . paris , 1830 , p . 345 .

۴ - تذکرة الملوك ، ص ۷۸ .

آنان که به بوروکراسی کشوری تعلق داشتند، یا به وسیله اشغالگران نابود شدند و یا مهاجرت کردند.

مثلاً، به گواهی تذکرة الملوك می بایست پانزده نفر منشی در اختیار ضابط باشد، در صورتی که فقط چهار نفر بود، و یازده نفر بقیه یا در جریان محاصره اصفهان یا پس از تصرف شهر به وسیله افغانان کشته شده بودند^۱. خود مؤلف تذکرة الملوك، در ردیف منشی ها، از «صاحب توجیه» نام می برد^۲.

نادر مدتها قبل از اینکه به تاج و تخت برسد، مأموران و صاحب منصبانی که شاه طهماسب برگمارده بود و در زمان صفویان عالی شأن و عالیرتبه بودند از کاربردکنار کرد، «طهماسب قلی (نادر - ن.)» به بهانه های مختلف، با اطمینان خاطر و شجاعانه یکی را بعد از دیگری (عالی شأن های صفوی - ن.) می کشت و اگر در گوشه ای از مملکت باز چنین کسانی باقی مانده بودند، نادر به آنها اعتماد نداشت و اداره ایالت را به آنها واگذار نمی کرد^۳.

گفته های شیخ حزین نیز گواه این مطلب است^۴.

آبراهام کرتاتسی درباره محمد قلی خان که پدر بزرگش موسی بک در زمان عباس اول موقعیت چشم گیری داشت و خود نیز به قوریلتهای مغان دعوت شده بود، می گوید: «چنانکه من شنیده ام، از تمام خوانینی که شاه طهماسب برگماشته بود، دو یا سه نفر باقی مانده بودند، خان بزرگ (نادر - ن.)، این باقیماندهگان را هم ازین برد، او (محمد قلی خان - ن.) یکی از [باقیماندهگان - ن.] بود^۵. با وجود این محمد قلی خان به مناسبت مقامش به قوریلتهای مغان دعوت شده بود. نادر حکومت

۱ - همانجا، ص ۷۴.

۲ - همانجا، ص ۷۷.

۳ - آبراهام کرتاتسی، پیشین، ص ۱۲۱، ۱۲۲.

۴ - زندگی شیخ حزین... پیشین، ص ۲۰۴.

۵ - آبراهام کرتاتسی، پیشین، ص ۲۸.

ایروان را هم به حاکم سابق هرات، پیرمحمدخان، واگذار کرد^۱.

در سال ۱۷۳۷، به هنگام محاصره قندهار به وسیله قشون ایران، نادر دوازده نفر از اشراف را اعدام کرد. «قراش باشی»، یعنی مراقب قرارگاهها و چادرهای شاه، همان کسی که در زمان شاه سابق نیز این شغل را داشت^۲، در میان اعدام شدگان بود.

سیاست شاه مبنی بر تحکیم حکومت خود، در اصلاحات دستگاه اداری دولت نیز منعکس شد.

دردشت مغان بود که نادرشاه بلافاصله پس از تاجگذاری، برخی از مقامات عالی از جمله مقام وزیر اعظمی را لغو کرد. نادر تصمیم گرفته بود که خود را از دست فتحعلی خان که در دستگاه دولتی شخصیتی بانفوذ بود و در دربار شاهان صفوی مقام وزیر اعظمی را به عهده داشت، و به خصوص وزیرشاه سلطان حسین بود رهایی بخشد. اداره تمام دستگاه مالی دولت تحت نظر شاه بود. در عین حال این دستگاه متمرکز نبود: تمام دولت به چهار «ولایت» بزرگ تقسیم می شد: آذربایجان (با توابعش: گرجستان، ارمنستان و تمام متصرفات و رای قفقاز)، عراق (عجم)، خراسان و فارس. در رأس خزانه هر یک از واحدهای اداری نامبرده یک نفر مستوفی الممالک قرار داشت. مستوفی الممالک های این «ولایات» به ترتیب عبارت بودند از: میرزا شفیع، میرزا باقر خراسانی، میرزا علی و میرزا محمد علی اصفهانی^۳. بعداً، هنگامی که نادر متصرفات شمال غربی هندوستان مغولی را به زور به دولت خود ملحق کرد، از این متصرفات ولایت جدیدی تشکیل داد و مستوفی الممالکی نیز برای «کلیه مداخل و مخارج ولایت هندوستان» تعیین کرد^۴.

۱ - همانجا، ص ۵۷۰.

۲ - آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۸ م، پرونده ۷، برگ ۲۸۶.

۳ - محمد کاظم، تاریخ عالم آرای نادری، جلد ۲، برگ ۱۱.

۴ - همانجا.

هیچیک از صاحب منصبان اداره مالی نتوانستند آن سلطه و نفوذی را که وزیر اعظم یا مستوفی الممالک در دولت صفویان داشتند به دست آورند . در دولت نادر، مستوفی الممالک هر «ولایت» به وسیله شاه کنترل می شد . شاه به طور دقیق در جزئیات اداره مالی کل دولت و نیز هریک از ایالات رسیدگی می کرد . حاکم هر ناحیه و ولایت، مسئول جمع آوری به موقع و کامل مالیاتهای دولتی بود^۱ .

شهر، مرکز اداری خزانه هر ناحیه بود . چنانکه آبراهام کرتاسی می گوید، نادر نیز مانند شاهان صفوی برای اداره درآمدهای خود سه صاحب منصب تحت عناوین : «میرزاوکیل» ، «وزیر» و «میرصفوی» انتخاب می کرد^۲ .

نادرشاه به پیروی از شاهان صفوی ، به منظور کاستن از نفوذ حکام ایالات ، خود مأموران ولایات را عزل و نصب می کرد . بدینجهت آنها به حکام ایالات وابستگی نداشتند و حسابده آنها نبودند . مثلاً ، آبراهام کرتاسی درباره خان نخجوان می گوید که « وکیل شاه » در ایالت او مأمور جمع آوری مالیات بوده . «کلانترها» که حاکم شهر بوده اند نیز چنین وضعی داشته اند^۳ .

نادر مأموران مخصوصی به ایالات می فرستاد که متعهد بودند از نظم مراقبت کنند . مثلاً محمد کاظم از «علی محمدبک نام که حسب الامرالعالی کوزچی و واقعه نویس مربوط» نام می برد و می گوید که او به خاطر گزارش نادرستی که درباره شاه قلی خان داده بود اعدام گردید^۴ .

۱- همان جا .

۲- آبراهام کرتاسی ، پیشین ، ص ۱۱۹ .

۳- ای . پ . پتروفسکی ، طرح کلی تاریخ ... پیشین ، ص ۱۱۹ .

۴- محمد کاظم ، تاریخ عام آرای نادری ، پیشین ، جلد ۲ برگ ۱۸۱ (نویسندگان اشتباه کرده اند به جلد ۳ ، برگ ۱۶۷ مراجعه شود - م) .

گذشته از این ، نادرشاه در برخی مواقع حاکمی را از سرکردگی قشون چریکی ایالتش محروم می کرد و کارهای نظامی آن ایالت را به یکی از سردارانی که از نزدیکان خودش بود واگذار می کرد . مثلاً هنگامی که حکومت فارس به تقی خان تعلق داشت ، طهماسب خان جلایر سردار این ایالت بود . در سالهای ۱۷۴۳-۴۴ حکومت کابل در آن واحد به سعیدخان و سردار حسین خان واگذار شد^۱ . شاه جدید بدین وسیله می کوشید که دستگاه اداری دولت و پیش از همه اداره مالی را مستحکم سازد .

نظام اداری کشور که در زمان صفویان به وجود آمده بود دارای اداره مخصوصی نبود که به کارهای اجتماعی پردازد و وظیفه آن توجه و مواظبت از شرایط بازتولید باشد . این کار را بسیاری از صاحب منصبانی انجام می دادند که مستقیماً عهده دار جمع آوری مالیات بودند .

مثلاً ، در «تذکره الملوك» آمده است که وظیفه وزیر سرکار فیض آثار^۲ آنست که «نسق محال خالصه» را در دست گیرد و «آبادی باغات و مستغلات» شاه را حفظ کند . وزیر این اداره مسئول مواظبت از آبادی اطراف اصفهان و افزایش محصولات کشاورزی بود . جمع آوری انواع مختلف مالیات از رعایای املاک شاه فقط با اجازه وزیر و ارائه سندی که به مهر وزیر رسیده بود امکان داشت^۳ .

وزیر «دارالسلطنه اصفهان» به خصوص وظیفه داشت مراقبت کند تا زمینها بایر نماند . او برای این کار کشاورزان را در زمینهای بایر اسکان می داد . همچنین

۱- محمد کاظم ، تاریخ عالم آرای ... پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۱۰۵ .

۲- نویسندگان کتاب ، تلفظ این کلمه را «فایض اظهار» پنداشته و به خط روسی «فایزاتخار» نوشته اند . علت اشتباه آنها هم گویا این باشد که آقای پروفیسور سینورسکی در ترجمه انگلیسی کتاب تذکره الملوك ، کلمه یادشده را «Faiz athar» نوشته و راه را برای چنین اشتباهی باز گذاشته - م .

۳- تذکره الملوك (انگلیسی) ، پیشین ، ص ۷۸ .

کشاورزان اجاره‌دار برای کشت خود از او پذیر می‌گرفتند و به‌هنگام گردآوری محصول صدها بار شتریشترپس می‌دادند.^۱

کشاورزان اجاره‌دار در مواقع لازم می‌توانستند مساعده پولی بگیرند و سپس در مقابل ارائه سندی مخصوص که مهر وزیر داشت پس بدهند.^۲ وزیر این اداره مسئول مراقبت از اوضاع آسیابها و کانالهای زیرزمینی نیز بود.^۳

شبکه آبیاری زمینها که به‌خوبی مرمت شده بود تأثیر بزرگی در کشاورزی داشت. در زمان صفویان، در رأس سازمان آب پایتخت، میرآب قرار داشت که ناظر کانالهای آبیاری بود و می‌بایست در لایروبی کانالها و نهرا نظارت کند. میرآب، مصرف آب نواحی اطراف اصفهان را «موافق هر محل [که] به‌مشارالیه متعلق است» تنظیم می‌کرد و سپس حتی مواظب بود که کشاورزان یک محل آب بیشتری از آنچه برایشان مقرر شده نبینند و به کشاورزان محل دیگر ضرر نرسانند. از قرار معلوم او می‌بایست «ضعفا» را از سوء استفاده «اقویا» حفظ کند. اگر میان زمینداران و کشاورزان مجادله‌ای بر سر آب به‌وجود می‌آمد، میرآب آن را حل و فصل می‌کرد. تصمیماتی را که اومی گرفت سپس به‌وسیله وزیر، کلانتر و مستوفی تصدیق می‌شد.^۴ اما در زمان صفویان، وظیفه نگهداری از کانالهای آبیاری و اداره آنها به‌مقیاس وسیع وجود نداشت، امور مربوط به آب متمرکز نبود و ایجاد و نگهداری کانالها (ارخ) و آبروهای زیرزمینی و جاری ساختن این آبها در روی زمین (کاریر) بیشتر اوقات، به‌وسیله زمینداران یا جماعات روستائی انجام می‌گرفت.^۵

سازماندهی و اجرای امور مختلف اجتماعی (ساختن راهها، قلعه‌ها، ترمیم

۱ - همان‌جا، ص ۷۹.

۲ - همان‌جا، ص ۸۱.

۳ - همان‌جا.

۴ - همان‌جا، ص ۸۴.

۵ - ای. پ. پتروفسکی، طرح کلی تاریخ ... ص ۱۲۰.

شبکه‌های آبیاری (غیره) به حکام ایالات و سرکردگان نظامی واگذار می‌شد. آنها نیز کشاورزان اطراف، ساکنان شهرها و از جمله پیشه‌وران را به اجبار به محل ساختمانها می‌آوردند و از کار مجانی و اجباری آنها استفاده می‌کردند. مثلاً نادر برای تجدید بنای سد رودخانه «مرغاب» که سرو را مشروب می‌کرد برادر خود ابراهیم خان را فرستاد و همچنین برای ساختن قصرها، قلعه‌ها، خزاین و آرامگاه - های کلات و دربند حکام این ایالات را مأمور کرد. ناوگان دریای خزر و کارخانه اسلحه‌سازی سرو نیز به همین صورت ساخته شد.

نقش قشون در دولت نادرشاه بسیار مهم بود. حکومت شاه با استفاده از قشون، علیه قیام‌کنندگان شهر و روستا و علیه جنبش‌های آزادی‌بخش خلج‌های مستعمرات خود مبارزه می‌کرد و حتی شورشهای فئودالی را نیز سرکوب می‌کرد و حکومت خویش را استوارتر می‌ساخت.

القصة، موقعیت او مرهون قشونی بود که با کمکش توانسته بود از جنگها و نفاق‌های گروههای فئودال خراسان فاتح بیرون آید و سپس حکومت را غصب کند. طبیعی است که نادرشاه با تمام قدرت به تحکیم و اعتلای استعداد رزمی قشون می‌پرداخت و به ویژه می‌کوشید حمایت آن را برای خود محفوظ نگه دارد. اگر توده‌های مردم نادر را در دوره اول فعالیتش سازمان‌دهنده جنگهای رهایی‌بخش علیه افغانان و ترک‌ها می‌پنداشتند و به همین دلیل به او می‌پیوستند، در عوض نظامیان او را یک سرکرده نظامی خوش اقبال می‌دانستند که پشتیبانیش برایشان شهرت و ثروت به همراه داشت.

در ابتدای دهه چهارم قرن هیژدهم بود که نادر به علت تقسیم سخاوتمندانه غنائم، و نیز به خاطر اینکه قشون را شخصاً رهبری می‌کرد، در میان نظامیان وجهه‌ای ملی یافت.

س. رشه توفی می نویسد: پس از اولین پیروزیها بود که نادر قلب جنگجویان خویش را به تصرف درآورد. خبر پیروزیهای او «چنان تغییری در مردم ایجاد کرد که همان سپاهیان که از اول نافرمانی می کردند و نمی خواستند برای نجات اصفهان (پایتخت) از محاصره اقدام کنند، به سراسر مملکت افشاندند و مانند چشمه ای بزرگ از هرسو جاری گردیدند. بدین ترتیب ارتش شاه، در زمانی کوتاه، بقدری وسعت یافت که می توانست هر غیر ممکنی را انجام دهد».

در دوره حکومت نادر هم، مانند عصر صفویان، قشون از دو قسمت اساسی تشکیل می شد: قسمت دائمی (یا منظم) و قسمت نامنظم یا چریکهای قبایل که تعداد افراد قسمت اخیر برحسب ضرورت تعیین می شد.

خدمت در قشون یا به اصطلاح «مالیات خون» در درجه اول وظیفه مردمان چادر نشین بود و رؤسای قبایل موظف بودند تعداد معینی سرباز تحویل بدهند.

هر چند که قشون یا خوشون^۱ (چریکهای قبایل متحد چادر نشین)^۲ ظاهراً رسته مکمل به حساب می آمد، معذک، آنکه نیروی قاطع را تشکیل می داد «قشون منظم» نبود. قشون منظم رویهمرفته از ده ها هزار نفر تشکیل می شد که این عده به هیچ وجه برای اجرای نقشه های وسیع اشغالگرانه محافل حاکمه و برای حفاظت حکومت در شرایطی که تضادهای طبقاتی عمیقاً شدت می یافت، کافی نبود. این امر ایجاب می کرد که چریکهای قبایل چادر نشین و نیمه چادر نشین به قشون فراخوانده شوند و رؤسای قبایلشان نیز سرکرده نظامی گردند.

ویژگیهای تازه و مشخص این دوره، در قیاس با دوره حکومت صفویان،

۱ - (س. رشه توفی)، «تاریخ درباره شاه ایرانی ...» پیشین، ص ۳۶-۳۵.

۲ - نویسندگان بدین دلیل در تلفظ «قشون» دچار تردید شده اند که از طرفی در زبان روسی «قاف» وجود ندارد و از طرفی هم نسبت ترکی این کلمه و تاریخ تلفظ آن را ملحوظ داشته اند - م.

۳ - ای. پ. پتروشفسکی، طرح ... پیشین، ص ۱۰۱.

عبارت بود از جلب رعایا به قشون و استفاده از آنها در خدمات نظامی. چنانکه در گزارش نظامی ۱۷ مه ۱۷۳۸ م ای کالوشکین منعکس است، نادرشاه وقتی به اردوی قندهار وارد شد به علی قلی خان دستور داد «از کشاورزان و روستائیان سپاهی گرد آورند و تا اول آوریل، به سرعت، هشت هزار نفر به ... شهر کلات بفرستند تا از هجوم ازبکها به این شهر جلو بگیرند»^۱. در همان سند آمده است که «محمد حسین خان فرمانده شهر آستارا ... ابتدا تا ۶ هزار نفر از کشاورزان گرد آورد و به سوی اورکنج حرکت کرد». او تا ۴ هزار نفر از سپاهیان خود را در جنگ از دست داد و دوباره به گردآوری سپاهی پرداخت که «تمام افراد آن روستائی بودند»^۲.

ای. کالوشکین در یادداشت ۵ مه ۱۷۳۸ خود درباره سربازگیری اضافی تقی خان می نویسد: «... [او]^۳ با زحمت سیار سه هزار نفر از کشاورزان ایالت بندرعباس را گرد آورد»^۴.

در پایان دهه چهارم قرن هیژدهم، قیامهای پی در پی چادر نشینان و شورش های فتودالی، حکومت نادر را برای گردآوری قشون و به خصوص برای گرفتن چریک از قبایل دچار مضیقه کرد. در واقع این وضع نادر را مجبور کرد که برای تشکیل قشون به کشاورزان روی آورد.

سخن گفتن درباره تعداد افراد قشون نادر بسیار مشکل است. هر چند نه تعداد سربازان زیر پرچم متغیر بوده با وجود این تردید نمی توان داشت که در طول حکومت نادر تعداد آنها کمابیش ثابت مانده. اطلاعاتی که در منابع مختلف راجع به این موضوع یافت می شود فوق العاده ضد و نقیض است.

۱ - آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۸، بیرونده ۷ برگ ۲۶۶.

۲ - همان جا.

۳ - کروش و «او» از مترجم است - م.

۴ - همان جا، برگ ۳۶.

هان وی تاکید می‌کند که قشون از ۲۰۰ هزار نفر تشکیل شده بود^۱. به هنگام جنگ در شماخی (۱۷۳۵)، نادر - به قول یکی از همزمانانش ۹۰ هزار جنگجو داشت^۲.

به گفته محمد کاظم، تعداد سربازان نادر، در دوره‌ای که برای جنگ با ترکیه (۱۷۴۳) آماده می‌شد، ۳۷۰ هزار نفر بود^۳. با این حال چنانکه پتروشفسکی می‌گوید نباید به دقت ارقام تاریخ نگاران اعتماد کرد، زیرا این ارقام ظاهراً خیلی اغراق آمیز است^۴.

موثق ترین اطلاعات در این مورد، اظهارات نمایندگان دیپلماسی روس در ایران است.

بنابه گزارش ای. کالوشکین، در دهه چهارم و ابتدای دهه پنجم قرن هیژدهم، قشون نادرشاه از ۸۰-۵۰ هزار نفر تشکیل می‌شد^۵. و براتیشف، در سال ۱۷۴۴ تعداد قشون شاه واز جمله مزدوران از یک و افغان را در ایالات ۸۲۱۹ نفر دانسته^۶. به گفته هان وی، قشون دائمی رویهمرفته ۷۰۰۰ نفر (به استثنای ۴ هزار جنگجوی به اصطلاح «فراقشون») بود. سپاه سواره نظام نقش بسیار مهمی در قشون داشت^۷.

سپاه دوازده هزار نفری «جزایرچی» (یا تفنگچی) پیاده نظام عظیم و ممتاز

۱- هان وی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۱، ص ۱۷.

۲- (س. رشه توف). «تاریخ درباره شاه ایران...» پیشین، ص ۱۶۳.

۳- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای نادری، پیشین، جلد ۳، برگ ۶.

۴- ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... پیشین، ص ۲۹۲.

۵- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۶، پرونده ۸ برگ ۴۱۵.

۱۷۳۷، پرونده ۷، برگ ۳۶۸، ۳۶۹، ۱۷۴۱، پرونده ۷، برگ ۳۹۳.

۶- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۴، پرونده ۳، برگ ۴۴۴.

۷- ج. هان وی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۱، ص ۱۷۰.

کشور را تشکیل می‌داد. جزایرچی‌ها خوب لباس می‌پوشیدند و از شاه تعلیم می‌گرفتند. به گفته هان وی «آنها بسیار سودمند بودند به طوری که تا آن حد نمی‌توان از پیاده نظام ایرانی انتظار داشت»^۱. جزایرچی‌ها به تفنگ‌های چخماقی سنگینی مسلح بودند (وزن هریک ۱۸ کیلوگرم و بیشتر بود). تفنگ چخماقی دهانه گشادی داشت و مرصع به طلا و نقره بود^۲. چنانکه آبراهام کرتاتسی می‌گوید: هنگام پذیرائی نادر از اشراف در دشت مغان ۳ هزار نفر جزایرچی در یک، دو یا سه ردیف شاه را محاصره کرده بودند. جزایرچی‌ها نزدیک به هم ایستاده بودند و مثل قراول‌ها به تفنگ‌های چخماقی خود تکیه داشتند «هر کس [آنها را] می‌دید وحشت می‌کرد»^۳. نادر در میان قشون دائمی گروهی قراول داشت (همه جا کشیک)^۴. به نظر هان وی آنها ۴ هزار نفر بودند و به نظر آبراهام کرتاتسی ۶ هزار نفر. آنها عمامه‌هایی سفید به سر داشتند که بدور کلاهشان پیچیده شده بود و به شمشیر یا به شمشیر و نیزه مسلح بودند^۵. آبراهام کرتاتسی یادآوری می‌کند که اسلحه آنها عبارت از تفنگ چخماقی ساده بود^۶. ۶ هزار قراول روز و شب در اردوگاه پاسداری می‌کردند، به ویژه ۱۰ نفر از آنها که نزدیک اقامتگاه نادر بودند. شاه اغلب، شب هنگام، به بازدید قراول‌ها می‌پرداخت و اگر هر ده نفر را هم در حال چرت زدن می‌دید فوراً دستور می‌داد که آنها را اعدام کنند^۷. قراول سالانه ۲۵۰ تومان موجب می‌گرفت^۸.

۱- همان‌جا، ص ۱۷۱.

۲- همان‌جا.

۳- آبراهام کرتاتسی، پیشین، ص ۴۶-۴۳.

۴- به خط روسی: «خماشا کشیک»-م.

۵- ج. هان وی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۱، ص ۱۷۰، آبراهام کرتاتسی،

پیشین، ص ۴۶.

۶- آبراهام کرتاتسی، پیشین، ص ۴۵.

۷- همان‌جا، ص ۷۲.

۸- ج. هان وی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۱، ص ۱۷۱.

در قشون نادر... «جارجی»^۱، ۲۰۰ دونه («شاطر») و یک هزار پرچمدار (ریکا)^۲ وجود داشت. هانوی از ۲۰۰ نفر نسقچی نام می برد که «سواجب کلانی می گرفتند و قدرت زیادی داشتند»^۳. آبراهام کرتاتسی تعداد آنها را ۳۰۰ نفر دانسته^۴. رئیس نسقچی ها، نسقچی باشی نامیده می شد که به هنگام تشکیل قوریلتهای مغان، عبدالحمین بک این مقام را داشت^۵. وظیفه نسقچی باشی عبارت بود از مجازات بزهکاران و حتی سرکوبی دزدانی که به اردوگاه رخنه می کردند^۶. در زمان جنگ، نسقچی باشی جنگجویان را تعقیب می کرد و نمی گذاشت که آنها فرار کنند. هر کس که سعی می کرد بگریزد نسقچی باشی او را می کشت^۷.

سیصد نفر جانتاول محافظ اطراف اردوگاه، راهها، گذرگاههای کوهستانی و غیره بودند. آنها نیز می توانستند حکم اعدام صادر و اجرا کنند^۸.

در ارتش منظم نادر نیز، مانند ارتش صفویان، بک زادگان (۲ هزار نفر) وریش سفید زادگان (یک هزار نفر) که پسران واقوام خانها و دیگر اشراف قبیله ای بودند وجود داشتند. بسیاری از آنها محافظ خزانه شاه در کلات بودند^۹.

در عملیات نظامی قشون نادرشاه، توپخانه نقش بسیار بزرگی داشت زیرا تعیین کننده نتیجه برخی نبردها بود. مثلاً سه روز گلوله باران، قلعه خانگاه درخیوه

۱- نویسندگان به خط روسی «ریکاخ» نوشته اند.

۲- همان جا.

۳- آبراهام کرتاتسی، پیشین ص ۷۲.

۴- همان جا، ص ۲۹.

۵- ج. هانوی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۱، ص ۱۷۱.

۶- آبراهام کرتاتسی، پیشین، ص ۴۴.

۷- همان جا، درباره جانتاولها، هانوی چیزی نگفته.

۸- ج. هانوی (انگلیسی)، پیشین جلد ۱، ص ۱۷۰.

را به یک و برانه مبدل کرد^۱.

در مورد توپخانه نادر ما اطلاعات دقیقی در دسترس نداریم. با وجود این، اطلاعات پراکنده ای وجود دارد که بسیار گویا است.

چنانکه محمد کاظم می گوید، نادرشاه از قصد پادشاه چین که گویا خیال شروع جنگ را داشته، با خبر بوده و بدینجهت برای تدارک لشکرکشی دستور صادر کرده. نادر تحصیلداران مخصوصی به اطراف خراسان فرستاد تا ۳ هزار خروار چدن برای تهیه گلوله توپ و دو بیست خروار مس و قلع برای ریختن توپ و خمپاره به سروبیابورند. حاجی سیف الدین خان بیات که حاکم وضابط مالیات خراسان بود تمام مواد مذکور را در عرض سه ماه با کمک اهالی به سرو رساند. چون در نواحی مرو ذغال درخت پسته نبود، مردم از بالا مرغاب و ماروچاق آوردند^۲. در همان موقع نادر، علی دوست بک و عنایت اله بک لالوی، دو نفر از نزدیکان خود را با گروهی استاد و متخصص برای ریختن توپ و گلوله فوراً به سرو فرستاد. آنها می بایست ۷۰ عراده توپ و خمپاره و ۱۴ هزار گلوله در سرو بریزند. فرمانده توپچی ها به سیصد نفر توپچانی که در سرو بودند دستور داد که همه روزه در خارج شهر به تمرین تیراندازی با توپ و خمپاره بپردازند. به چند نفر از مین گذاران هرات نیز دستور داده شد که همه روزه به نقب زنی آموزشی مشغول شوند و عملیات تخریبی و انفجاری انجام دهند تا بدان وسیله نقبچی های مرو در این کار ماهر و آزموده گردند.

گذشته از این، به حکام استرآباد و برخی از ایالات دیگر نزدیک مرو دستور داده شد که ۲ هزار گلوله^۳ خمپاره سی و چهل منی تهیه کنند. به سایر

۱- مهدی خان، تاریخ نادری، پیشین، ص ۲۲۲.

۲- ذغال پسته برای ذوب سنگ معدن بکار می رفت. بالا مرغاب و ماروچاق همان

یادغیس است (محمد کاظم، تاریخ عالم آرای نادری، جلد ۳، برگ ۲۵).

۳- نویسندگان اشتباه کرده اند، «دو بیست هزار» صحیح است (محمد کاظم، نامه

عالم آرای نادری، مسکو ۱۹۶۶، جلد ۳، برگ ۲۵ ب-م).

ایالات خراسان هم تکلیف گردید که ۳ هزار خروار باروت ذخیره کنند. حکام آذربایجان، عراق (عجم) و فارس نیز چنین دستوراتی دریافت داشتند^۱.

پس از پایان جنگ ایران و ترکیه (۱۷۴۶-۱۷۴۳) نادرشاه دستور داد که ۵ عراده توپ و بیست هزار گلوله توپ از خراسان به مرو، که به عنوان یک پایگاه برای طرح جنگ های غارتگرانه سخت تقویت شده بود، ببرند.

محمد کاظم که در آن هنگام عهده دار «عملیات قورخانه و توپخانه» بود، خاطرنشان می سازد که به غیر از توپها و خمپاره های تازه، درمرو مهماتی وجود داشت که از لشگرکشی به هندوستان برگشته و پس از بازگشت نادر از ترکستان (۱۷۴۰) در آنجا مانده بود. در قورخانه ۵۰۰ عراده توپ و سایر مواد مربوط به آن وجود داشت. در آنجا از چدن خراسان گلوله می ریختند. گلوله های خمپاره که وزن آنها ۳ من و ارزششان ۱۴ تومان و ۵ هزار درهم بود تماماً در مرو تولید می شد. بجز گلوله های توپ و خمپاره قدیمی که به قول تاریخ نگار: «شمارش آنها کاملاً غیرممکن بود»، ۱۰ هزار گلوله ۳، ۴ و ۵ منی در مرو وجود داشت. در گزارش ۱۸ آوریل ای. کالوشکین، جزئیات کنجکاوانه ای راجع به توپخانه نادرشاه مندرج است: «توپخانه شاه که توپچی هایش بیشتر هندی هستند دارای دوازده عراده توپ کشیدنی (سنگین-م)، بیست و دو عراده توپ متوسط، چهار عراده توپ دستی روسی مخصوص فوج (درخیه) و هیژده عراده خمپاره است. بعلت کمبود گاری لازم برای توپها و خمپاره ها، توپهای سنگین به طور مخصوصی مستقر می شوند. هر توپ سنگین به وسیله دو راس قاطر حمل می شود. یک راس را در جلو و یک راس را در عقب می بندند. تمام توپها و خمپاره ها و توپهای سنگین جمعاً ۱۲ عراده است^۲». قشون منظم نادر لباس یک شکل ویژه ای نداشت. با وجود این، رسته های

مختلف دارای علامت های متفاوتی به شکل پر بر روی کلاهشان یا به شکل عمامه ای مخصوص و غیره بودند.

چیزی که ظاهر آبرای همه جنگجویان قشون دائمی اجباری و عمومی به حساب می آمد، شکل کلاه بود که «طهماسبی» نامیده می شد. پیش از قورینتای مغان بود که این کلاه به وسیله نادر مقرر گردید. نام این کلاه بستگی با خدمت نادر در دربار شاه طهماسب صفوی داشت.

کلاه قرمز با دوازده ترک که نشانه هواخواهی از دوازده امام شیعه بود فقط به قزلباشها تعلق داشت (منظور هفت قبیله قزلباش است). طبیعی است که لغو و از بین بردن چنین کلاهی و مقرر کردن کلاهی دیگر مبین یک معنی خاص سیاسی بود.

کلاه های طهماسبی همه یک شکل بودند: پائین آنها به شکل سریع و بالایشان به صلیب می مانست. همه جنگجویان نادر چنین کلاهی داشتند. بعضی ها به دور آن عمامه ای از پارچه سفید می بستند و بعضی دیگر بر روی آن پر می نشاندند. نادر نیز چنین کلاهی داشت که پارچه پشمی سفید ظرفی به دور آن می بست و دنباله های پارچه پشمی از کنار گوشهایش آویزان بود^۳.

آبراهام کرتاتسی از سلاحهایی که جنگجویان نادر بدان مسلح بودند چنین نام می برد: سپر، زره، شمشیر، کمان، تفنگ چخماقی (تفنگ) و غیره.

در ۵ مه ۱۷۴۲، و. براتیشف خبر داده که علی قلی خان در راس دسته قابل توجهی جنگجو که قسمت اعظمشان از بک و افغان هستند وارد اردوی شاه در دربار شده: «... از یک ها اسلحه با خود ندارند، البته بعضی ها شمشیر و نیزه دارند ولی بقیه بدون نیزه هستند فقط تیر همراه دارند»^۴.

۱- آبراهام کرتاتسی، پیشین، ص ۷۰، ۶۹، ۵۷.

۲- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۲، پرونده ۵، قسمت ۱.

برگ ۴۳.

۱- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۲۵.

۲- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۱، پرونده ۷، برگ ۱۰۳.

در ۲۳ ژوئن ۱۷۴۴، و. براتیشف دوباره در باره قشون نادر به طور کلی می‌نویسد: «بین تمام جنگجویان ایرانی او، قسمت بزرگی پیاده نظام وجود دارد که از نظر ساز و برگ نظامی، تفنگ، شمشیر و نیزه و ضعیفان بسیار خراب است»^۱.

برخی از جنگجویان نادر به‌نیزه مسلح بودند. مثلاً بهبودخان که در رأس قشون کیفری برای سرکوبی شورش محمدحسن خان قاجار (۱۷۴۴) فرستاده شده بود در جنگ تن به تن با او، از نیزه و شمشیر استفاده کرد^۲. در یکی از جنگهای خان نشین بخارا، سپاه ازبک در مقابل فشار قشون نادر تاب نیاورد و در زیر «باران نیزه‌ها و گلوله‌های توپ» مجبور به فرار شد^۳.

نادر برخلاف آخرین شاهان صفوی توجه زیادی به آموزش جنگجویان داشت مثلاً او در سال ۱۷۳۰م از قبایلی که از فارس، عراق (عجم) و آذربایجان به خراسان کوچانده شده بودند سان دید. «او طبق معمول، برخی از جوانان مشهور را به گارد خویش افزود و برای تعلیم فنون نظامی به آنان نیز، معلمانی به کار گماشت که در در تمام امور مربوط به سواره نظام مهارت داشتند»^۴.

در ۱۲ نوامبر ۱۷۳۷م ای. کالوشکین در گزارش نظامی خود خبر داد که ۱۰ نفر یساول از اردوگاه نادر به اصفهان وارد شده‌اند و می‌گویند که باید «هزار نفر از جوانان برجسته ولایت خود اصفهان و تمام ایالت، که اکثراً از خویشان و فرزندان کلانترها و سایر قاصدان هستند، در هر منصبی که باشند، گرد آورده شوند

۱- آس خ ر، ذخیره روابط روسیه با ایران، ۱۷۴۴، پرونده ۳، برگ ۴۴.

۲- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۷۵.

۳- همان‌جا، برگ ۲۰۶.

۴- مطالبی درباره تاریخ ترکمن... پیشین، جلد ۲، ص ۱۳۳.

۵- «کلانتر» یعنی ارشد که از اشراف قبیله است.

و پس از تأمین لباس و تفنگ واسب برای تعلیمات نظامی به همان یساولان تحویل کردند. یساولان آنها را در وضعیتی قرار خواهند داد که نتوانند با سایر خدمتگزاران تماس بگیرند و آنقدر آنها را آماده نگاه خواهند داشت تا اینکه اعلیحضرت صلاح بداند و آنها را بخواهد»^۱.

انضباط در قشون نادرشاه نه فقط با تشویق و انعام بلکه با تدابیر خشن نیز برقرار می‌شد. نادر هر گونه بی‌انضباطی و خودسری را سرکوب می‌کرد و نافرمانان را بیرحمانه مجازات می‌نمود.

در سال ۱۷۳۰-۱۷۲۹ به هنگام یکی از لشکرکشی‌های گروهی از سواره نظام نادر که از قبیله ترکمن گوکلان بودند فرار کردند. مهدی‌خان می‌گوید «واژ آنجا که هرگز آن طایفه به متابعت یساق و اسفارشاق، از راه خودسری، گردن نمی‌نهادند. جمعی از ایشان چون فرصت یافتند به جانب دشت روان گردیده فرار کردند. هر چند که وجود و عدم آن طایفه غدار در جنب لشکر فیروزفرامری بود خارج از دایره اعتبار، لیکن چون تهاون در جزئیات باعث فساد در کلیات می‌گردد، صدور این حرکت بر خاطر خطیر آن حضرت گران آمده. طوفان نام قاجار را با فوجی به گرفتن ایشان تعیین کرد»^۲. گوکلان‌های بازگردانده شده بیرحمانه مجازات شدند^۳.

هنگامی که قشون نادرشاه از لشکرکشی به داغستان بازمی‌گشت و در کنار رودخانه کورا اردو زده بود، ۷۰۰ نفر از افراد آن فرار کردند، آنها خیال داشتند که به کوه بگریزند. نادر با حيله آنها را برگرداند، سپس قسمت اعظم آنها را کور کرد و نزدیک ۲۰۰ نفرشان را سر برید.

نادر در عین حال که سربازان را به خاطر جرمشان به سختی مجازات می‌کرد،

۱- آس خ ر، ذخیره روابط روسیه با ایران، ۱۷۳۷، پرونده ۱۷، برگ ۴۸۹.

۲- مهدی‌خان استرآبادی، جهانکشی نادر، به اهتمام عبدالله انوار، تهران ۱۳۴۱.

ص ۱۲۳-م.

۳- «مطالبی درباره تاریخ...»، پیشین، جلد ۲، ص ۱۳۱.

می توانست به موقع لازم نیرنرمش نشان دهد. مثلاً به هنگام یکی از جنگهای ترکیه (۱۷۳۵-۱۷۳۱)، قشون او در بغداد متحمل شکست وحشتناکی شد. جنگجویان نظم را برهم زده بودند و از خشم نادر می ترسیدند. با این حال او نه فقط آنها را مجازات نکرد بلکه برعکس دلاوری آنها را ستود و تصدیق کرد که آنها قهرمان بوده اند. در جنگ خونین یاد شده، نادر به وسیله تدابیر شخصی قشون را تشویق کرد و به جاهایی که نیروهای آن ناتوان شده بودند، قوای تازه نفس فرستاد. جنگ با شکست قشون ترکیه و نابودی توپال عثمان، سرکرده معروف ترك پایان پذیرفت.^۱ در باره میزان مواجب سرکرده های نظامی، اطلاعات معین و مشخصی در منابع می توان یافت.^۲ سرکرده های نظامی درجه اول (سردارها و سرکارده ها) سالانه در حدود ۱۲۰۰ تا ۵۰۰ تومان و سرکرده های نظامی درجه دوم (سرخیل و مین باشی) ۳۰۰ تا ۱۰۰ تومان می گرفتند.^۳

دریافت مواجب پولی به وسیله قشون را هانوی نیز تأیید کرده.^۴ در تمام منابع و نوشته های مربوط به دوره مورد پژوهش ما، فقط یک فقره واگذاری مواجب ارضی بر مبنای حق تیول (در سال ۱۷۳۸، در قندهار، ۶ هزار کولبا زمین که کشاورزان تاجیک در آن ساکن بودند، به عنوان تیول به جنگجویان افغان واگذار گردید)^۵ وجود دارد. اعطای «همه ساله» و پرداخت مواجب پولی چیزی

۱- س. رشه توف، «تاریخ درباره شاه ایرانی...»، پیشین، ص ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۵۴، ۱۴۳.

۲- دوزبان صفویان قشون قسمتی از سواجب خود را به صورت سهم زمین و قسمتی را به صورت پول می گرفت.

۳- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۰، پرونده ۶، برگ ۷۳.

۴- ج هان وی (انگلیسی) پیشین، جلد ۱، ص ۱۷۰.

۵- محمد غبار احمد شاه، بابلی افغان، کابل، ۱۹۴۴، ص ۱۱۸، به نقل از ای. م. ری ستر،

مسائل تشکیل سلت افغان («مسائل تاریخ»، شماره ۷، ۱۹۴۹). «کولبا» قطعه زمینی که در یک روز با گاو آهن شخم زده شود.

است که ما در منابع غالباً با آن برخورد می کنیم.^۱

در دهه پنجم قرن هیژدهم، شکست در داغستان (۱۷۴۳-۱۷۴۱) قشون نادر را دچار اختلال کرد.

نارضائی اشراف و افراد عادی قبایل از خرابی اوضاع اقتصادیشان که ناشی از سیاست داخلی و خارجی نادرشاه بود، سبب کاهش استعداد رزمی آنها و ایجاد بی انضباطی در قشون گردید. قشونی که ابزار بی اراده ای در دست حکومت شاه بود به وسیله تلاشی همان حکومت تبدیل شد.

**

معاصران نادرشاه حکایت می کنند که او آشکارا نسبت به مذهب بی اعتنائی می کرد. «بازن» طبیب دربار او خاطرنشان می سازد که شاه می خواست مذهب مخصوصی برقرار کند و این کار بسیار سخت بود؛ کسانی که از نزدیک با او تماس داشتند معتقد بودند که او آدمی لامذهب بود.^۲ به روایت هانوی، نادر نسبت به هر دو فرقه اسلام به یک اندازه بی علاقه بود.^۳ چنانکه این مؤلف می نویسد، گویا شاه اظهار تمایل کرده که از اسلام و مسیحیت مذهب نوی بسازد «که از هر دوی آنها بهتر باشد و مردم یک وقتی از آن پیروی کنند».

۱- مهدی خان، تاریخ نادری، پیشین، ۲۴ و ۲۵؛ محمد کاظم، تاریخ عالم آرای...

پیشین، جلد ۳، برگ ۱۷۵، ۱۷۶؛ آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۹، پرونده ۵، برگ ۲۴۸؛ ۱۷۴۰، پرونده ۶، برگ ۷۳.

۲- «نامه های...»، پیشین، ص ۳۱۸.

۳- ج. هانوی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۲، ص ۴۰۴.

۴- همان جا.

ای. کالوشکین، مأمور ثابت روسیه در ایران، در گزارش ۳۱ مه ۱۷۴۱ خبر می‌دهد که نادر در ۲۵ مه اسقف ارمنی، اسقف کاتولیک، ملا و خاخام را پیش خود می‌خواند و به آنها دستور می‌دهد که انجیل حواریون و تلمود را ترجمه کنند. وقتی که آنها ترجمه‌ها را می‌خوانند، نادر علت پاداش گرفتن اسقف‌ها، ملایان و سایر اشخاصی را که به مأمور مذهبی می‌پردازند به آنها گوشزد می‌کند. شاه سپس می‌افزاید که قادر متعال به او عظمت، قدرت و شهرت داده و «در قلب ما بینش به وجود آورده که اختلاف بین این همه آئین‌ها را بینیم، از میان آنها انتخاب کنیم و ایمان نوی بسازیم که هم خدا از آن خشنود شود و هم برای ما وسیله نجاتی باشد. برای همین است که اینقدر درجهان آئین‌های مختلف وجود دارد، آئین‌هایی که یکی دیگری را لغو می‌کند و هر یکی فقط خودش را ارزشمند می‌داند. این آئین‌ها یکی نیستند در صورتی که خدا یکی است و آئین هم باید یکی باشد». نادر در حالی که به ترجمه تورات، انجیل و قرآن گوش می‌دهد، گاه به پیغمبران یهود، محمد و علی می‌خندد.^۱ او آشکارا اظهار می‌دارد که خودش را کمتر از پیغمبر و علی قابل احترام نمی‌داند، زیرا آنها از آنجهت بزرگند که جنگجویان خوبی بوده‌اند، و بالاخره می‌گوید که خودش هم در سایه اسلحه به همان شهرتی که آنها بدست آورده‌اند رسیده.^۲

چنانکه یادآور شدیم نادر در سال ۱۷۳۶، در قوریلتهای مغان، سه شرط اعلام داشت و وعده داد که اگر قبول افتد به تخت سلطنت خواهد نشست. در شرط سوم او گفته شده بود که علت جنگ‌های خونین بین مسلمانان، به خصوص بین ایران و ترکیه، نفاقهای مذهبی است. نادر پیشنهاد کرد که برای اجتناب از نزاعها و خونریزیهای بعدی، شیعیان تبعه او از «لعنت کردن» که به وسیله شاه اسماعیل

۱- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۱، پرونده ۷، برگ ۱۷۷، ۱۷۸.

۲- ج. هانوی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۲، ص ۴۰۳.

۳- «نامه‌های...»، پیشین، ص ۳۱۸.

اول صفوی (۱۵۲۴-۱۵۰۲) مقرر شده بود ممانعت کنند و هواخواه مذهب امام جعفر صادق شوند.^۱ «دستور شاه درباره اتحاد هر دو فرقه (اسلام) سنی و شیعه که وجودشان بین فارس و ترك تخم نفاق افکنده بود» منتشر شد. در دستور یادشده آمده بود که هر کس از اجرای این قانون کوتاهی کند باید منتظر «بی‌مهری شاه» باشد.^۲

در همان سال ای. کالوشکین خبر داد که نادر در قوریلتهای مغان از زیردستان خود خواسته «که در تمام دولت از جشنی که به خاطر مرتضی علی گرفته می‌شد چشم‌پوشند و دین ترکیه^۳ را لعنت نکنند؛ این کار تمام مردم را دچار اندوهی عظیم کرده و ناراحتی غیرقابل تحملی برایشان پیش آورده. با وجود این، بر حسب ظواهر، آنها مجبور خواهند شد که نظر او را اجرا کنند».

در همان هنگام، به وسیله سفیر ترکیه که در قوریلتهای مغان حضور داشت، به اطلاع سلطان عثمانی رسید که نادر به تخت سلطنت نشسته و ایرانیان از مذهب شیعه روی گردانده‌اند. سفیران نادر که به استانبول فرستاده شده بودند دستور داشتند که درباره شرایط زیر با ترکیه قرار داد امضاء کنند: مذهب امام جعفر صادق که اتباع شیعی شاه پیرو آن هستند باید به وسیله سلفان عثمانی به عنوان پنجمین مذهب سنی پذیرفته شود، در کعبه، رکن پنجمی برای هواخواهان مذهب امام جعفر صادق بنا کنند، حجاج ایرانی را در مکه باید امیرالحاج همراهی کند. در دستورالعمل قرار داد، راجع به لزوم مبادله اسرا و انتصاب نمایندگان دائمی در دربارهای ایران

۱- مهدی‌خان، تاریخ نادری، پیشین، ص ۱۶۸؛ آبراهام کرتاسی، پیشین،

ص ۵۱.

۲- ج. هانوی (انگلیسی)، ص ۳۴۴، ۳۴۳.

۳- منظور کالوشکین، خلفای ثلاثه است.

۴- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۶، پرونده ۸، برگ ۷۴.

و ترکیه، از جانب هر یک از طرفین قرار داد، گوشزد شده بود.^۱
اصلاحات مذهبی نادرشاه در واقع می‌بایست مدد کار سیاست خارجی اشغال‌گرائه او باشد.

در مذاکراتی که بین نمایندگان شاه ایران و سلطان عثمانی در استامبول انجام گرفت در مورد سه شرط پیشنهادی نادر بدون هیچگونه کوشش خاصی توافق به عمل آمد. دو شرط اول سبب مباحثه بزرگی شد که در این مباحثه از طرف ایران علی‌اکبر ملاباشی و میرزا ابوالقاسم کاشانی صدر^۲ و از طرف ترکیه قاضی آنا تولی، قاضی سابق استامبول و سایر فقهای برجسته شرکت داشتند.

در ۲۸ سپتامبر سال ۱۷۳۶، قراردادی میان نمایندگان نادر و سلطان ترکیه امضاء گردید و نادر رسماً به عنوان شاه ایران شناخته شد.^۳

سفیر ترکیه در پایان سپتامبر سال ۱۷۳۶، استامبول را ترک کرد، اما در مه سال ۱۷۳۸ توانست به نادرآباد^۴، که در آن موقع اردوگاه و دربار شاه در آنجا قرار داشت، برسد. سفیر ترکیه نامه سلطان ترکیه را به نادر داد. در این نامه سلطان عثمانی از اینکه نمی‌تواند پیشنهاد نادر را در مورد مسائلی که به مذهب مربوط است بپذیرد معذرت خواسته بود. نادر در جواب تذکر داد که دو تقاضای اول اساسی است و بدین جهت نباید مذاکرات را تمام شده تلقی کرد.^۵ این قرارداد به تصویب نرسید.

نادر تا چهار سال بعد نمایندگان خود را به دربار ترکیه می‌فرستاد و آنها را

۱- مهدی‌خان، تاریخ نادری، پیشین، ص ۱۶۸، ۱۶۹.

۲- «صدر» یک عنوان اداری-اجتماعی است که در همین کتاب شرح داده شد.

۳- ج. هاسر، پیشین، جلد ۱۴، ص ۳۴۸.

۴- اردوگاه قشون شاه در عرض ماههای بسیاری که قندهار در محاصره بود به یک شهر

نظامی تبدیل گردید و نادرآباد نامیده شد.

۵- مهدی‌خان، تاریخ نادری، پیشین، ص ۱۸۹.

ماسوری کرد که تقاضاهای پیش گفته را به سلطان بقبولانند. اما سلطان مرتباً به وسیله نامه جواب می‌داد و به خاطر ممانعت خود پوزش می‌خواست. نادر در جواب یکی از این نامه‌ها اعلام کرد که هدف عمده او تحکیم دوستی با ترکیه است و بدین دلیل است که او از سلطان تقاضا می‌کند که مذهب جعفری را به عنوان پنجمین مذهب سنی بپذیرد، در حالی که دربار ترکیه با رد تقاضاهای او، دو کشور را دچار دشمنی همیشگی خواهد کرد. نادر در خاتمه هشدار داده بود که خود همراه با قشونش برای حل این مسأله به ترکیه خواهد رفت.

در سال ۱۷۴۲، به هنگام لشگرکشی نادرشاه به داغستان، پیوسته در مورد تدارک هیجان‌آلود ترکیه برای جنگ به او خبر می‌رسید. شیخ الاسلام ترکیه فتوی داده بود که اعتقادات ایرانیان مخالف اسلام است و بنابراین ریختن خون آنها، اقدامی مشروع و خداپسندانه است. مجمع علمای سرتاسر کشور به ریاست علی‌اکبر ملاباشی نیز فتوای سال ۱۷۳۶ را که به تأسیس مذهب جعفری و به اجتناب اجباری تمام ایرانیان از «لعنت کردن مخصوص شیعیان» مربوط می‌شد تأیید کرد. لعنت کردن را شاه اسماعیل صفوی معمول کرده بود.^۱

و. براتیشف در ۲۲ آوریل سال ۱۷۴۲ م از دربند گزارش می‌دهد که نادرشاه فرمان داده که تمام شیعیان مذهب سنی را قبول کنند. متن فرمان را براتیشف نتوانسته به دست بیاورد، بدین جهت او در گزارش خود فقط مضمون آن را شرح داده. به نقل از براتیشف، در فرمان گفته شده که «نزاع‌ها، دشمنی‌ها، کینه‌ها و خونریزی‌ها علت دیگری به جز تفسیری که از قوانین دین بعمل می‌آید ندارد، توجه کردن به این تفسیرها که همیشه نادرست بوده‌اند سبب خوشنودی است» زیرا در زمان پیغمبری محمد به جز سنی فرقه دیگری نبوده، چنانکه «فکر سالم حکم می‌کند

۱- همان‌جا، ص ۲۳۲، ۲۳۳ (سب و رفض): محمد کاظم، نامه عالم آرای نادری،

مسکو ۱۹۶۶، جلد ۳، برگ ۹۰ بدم).

برخی تفسیرهایی که به طور پراکنده در میان ایرانیان وجود دارد به طور کلی باید از میان برود^۱.

نادر در جواب استناعت بعدی سلطان ترکیه از قبول تقاضاهای او در مورد مذهب، دستور داد که حمله قریب الوقوع قشون او را با اطلاع دربار ترکیه برسانند. در زمستان سال ۱۷۴۳ نادر کوههای داغستان را ترك کرد و در تابستان دوباره عملیات جنگی را آغاز کرد.

چنانکه از مطالب پیش گفته برمی آید، تقاضاهای مذهبی که از جانب نادر به سلطان عثمانی ارائه شده بود و ممانعت سلطان بهانه های خوش ظاهری برای شروع عملیات جنگی به دست هردو دولت داد. نادرشاه ریاکارانه خود را مدافع دوستی دو کشور مسلمان جا می زد ولی در عمل جنگهای خونین و ویران کننده بر می انگیزخت.

با وجود این در پایان سال ۱۷۴۳ یعنی کمتر از نیمسال پس از شروع جنگ ایران و ترکیه، شاه یکی از تقاضاهای خود را پس گرفت.

در دسامبر سال ۱۷۴۳ نادر در نجف مباحثه ای مذهبی تشکیل داد که متن تصمیم نهایی آن را مهدی خان نوشت. اصول اعلان شده در قوریلتهای مغان در این سند تکرار گردید. اما در اینجا فقط نکته اول، که سلطان آن را رد کرده بود، یعنی تقاضای قبول مذهب جعفری به عنوان پنجمین مذهب سنی ذکر شد، و در باره ساختمان پنجمین ستون در مکه (پیشنهاد شده بود که جعفری ها باید با شافعی ها یک ستون مشترك داشته باشند) چیزی گفته نشد. چنین گذشتی از جانب نادر روشنگر موقعیت وخیم داخلی دولت او بود. نادر برای سرکوب کردن قیامهای متعدد و جدی کشاورزان و شورشیان فتودالی به انعقاد قرارداد آشتی با ترکیه احتیاج داشت.

۱- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۲، پرونده ۵، قسمت ۱، برگه ۲۴.

در سال ۱۷۴۴، عملیات جنگی علیه ترکیه دوباره آغاز شد و تا تابستان سال ۱۷۴۶ ادامه داشت، در این دوره برتری با ترك ها بود. هرچند که قشون نادرشاه برخی پیروزی ها به دست آورد، با وجود این برای سرکوبی جنبشهای خلق و شورشیان فتودالی می بایست دستهایش باز باشد. خرابی وحشتناکی که بر مملکت حکومت می کرد حتی تلاشی قشون، قطع سریع جنگ با ترکیه را ایجاب می کرد.

در مقدمه قراردادی که در چهارم سپتامبر سال ۱۷۴۶ بسته شد، مرزهای بین دو دولت بر مبنای قرارداد سال ۱۶۳۹ تعیین گردید. قرارداد دارای سه نکته بود: اول اینکه دولت ترکیه متعهد می شد که عبور آزاد حجاج ایرانی را از طریق بغداد ویا سوریه به مکه تأمین کند و در راه از آنها حمایت کند، دوم اینکه مابین طرفین نمایندگان دیپلماتیک رد و بدل شود، نکته سوم هم در مورد مبادله اسرا بود. ضمیمه قرارداد نیز مطالبی در مورد حقوق حجاج و آزادی آنها از پرداخت مالیات و غیره دربرداشت. سفیر ترکیه و کالت داشت که قرارداد را امضاء کند و همراه با متن آن نامه ای از نادرشاه برای سلطان ببرد. شاه در نامه راجع به «لعت» که به وسیله شاه اسماعیل اول صفوی مقرر شده بود و تضادهایی که به خاطر آن بین سلطان ترکیه و دولت صفوی بوجود آمده بود مطالبی گفته بود. سپس او سلطان را با خبر ساخته بود که در مورد قبول مذهب جعفری به عنوان پنجمین مذهب سنی اصرار نمی کند.

بدین وسیله نادر از اجرای سیاست فعال خارجی عملاً دست برداشت.

به حساب نادر، اعلام تسنن به عنوان مذهب دولتی و تلاش برای معرفی خود به عنوان مدافع بی آرام دوستی بین اتباع شاه و سلطان سبب گرایش مذهبی ترکهای سنی به جانب او می شد و در صفوف دشمنانش اختلال اخلاقی ایجاد می کرد. معاصران این وقایع حکایت می کنند که فرمانهای پی در پی نادرشاه مبنی بر روی گرداندن اجباری تمام اتباع او از تشیع در دربار ترکیه وحشت و اضطراب به وجود

آورد زیرا که آنها از نیرنگ دیپلماتیک اشرف افغان خوب عبرت گرفته بودند^۱.

به گفته هانوی، نادر اسیدوار بود که سرانجام ایران و امپراطوری عثمانی را متحد سازد. شاه با خود حساب می کرد که اصلاحات مذهبی می تواند مقاصد شهرت پرستانه او را جامه عمل بپوشاند^۲. به عقیده سایر معاصران او، این سیاست مذهبی نادرشاه «می توانست در نقشه هایی که او در آینده برای همسایگانش داشت سودمند افتد، همسایگانی که پیرو همان مذهبی بودند که او در ایران تأسیس کرده بود»^۳.

در نتیجه جنگ های اشغالگرانه بسیار، نادر توانست دولتی عظیم به وجود آورد. او یخویی می دانست که برای استوار کردن حکومت خود و نیز برای تحکیم دولت لازم است که ارتباط باطنی و نزدیکی میان کشورها و خلق های مختلفی که با اعمال زور جزو دولت او شده بودند ایجاد کند. اما اتحاد قبایل و ملیتها بر اساس فقط یک مذهب (حتی با اجرای مستمر اصلاحات مذهبی نادر) از طریق تبدیل مذهب تمام اتباع به مذهبی مشترک غیر ممکن بود، زیرا آنها در درجات مختلفی از تکامل قرار داشتند و از نظر اشتراك منافع سیاسی و اقتصادی بیکدیگر مربوط نبودند بدینجهت نقشه های نادرشاه نه تنها غیر قابل اجرا بلکه ارتجاعی هم بود.

گذشته از این، نادرشاه در اجرای اصلاح مذهبی هدفهای دیگری را نیز

۱- در سال ۱۷۲۶، به هنگام جنگ افغان و ترك، اشرف شیخهای خود را نزد پاشای بغداد فرستاد تا به او اعلام دارند که: «این موضوع برای اشرف تعجب آور است که شما با مسیحیان متحد می شوید ولی با کسانی که همدین شما هستند و اورنگ شیعیان را در هم شکسته اند می جنگید». به گفته هانوی، نظامیانی که در این گفتگو حضور داشتند مجذوب اشرف شدند و در نتیجه اشرف بر ترك ها پیروزیهایی به دست آورد (ج. هانوی، پیشین، جلد ۲، ص ۲۵۰).

۲- همانجا، ص ۳۴۱.

۳- ج. فرهرو (انگلیسی)، پیشین، ص ۱۲۷.

تعقیب می کرد. واضح است که در زمان صفویان، تشیع مذهب رسمی دولت بود. طبق سنن اسلامی، تبار صفویان از طریق خاندان علی به محمد پیغمبر اسلام مربوط می شد، بنابراین، از نظر مسلمانان شیعه، تشیع مبین حکومت خاندان صفوی بود. به قول هانوی، او (نادرین) درحالی که نمایندگان کسانی را که بیشتر از دوقرن به ایران پادشاهی کردند از تخت سلطنت محروم کرد «می خواست بر مبنای خاندان جدید سلطنتی، مذهب نوی بسازد»^۱. فرهز می گوید که نادرشاه با کمک سیاست مذهبی، می کوشید سلطنت را برای اعقاب خویش تحکیم بخشد^۲. یکی دیگر از وقایع نگاران همزمان او یادآوری می کند که اصلاحات مذهبی نادر «پیروان علی را ناتوان کرد، زیرا آنها فوق العاده از سقوط خاندان صفوی متأسف بودند»^۳.

بدین ترتیب اصلاحات مذهبی نادر نه تنها متوجه ریشه کن ساختن خاندان صفوی بود بلکه به تحکیم خاندان افشار در ایران و حتی به تضعیف نفوذ قشر بالای روحانیت شیعه نیز توجه داشت.

نماینده دیپلماسی روس در گزارش ۱۰ مارس سال ۱۷۴۶ خود می گوید که نادر با یک هزار جنگجو به سوی کرمان حرکت کرده تا از آنجا عازم کلات و سپس مشهد شود، زیرا طبق اخباری که در دست است او می خواهد نوروز را در آنجا جشن بگیرد. «اعلیحضرت میل دارد که کنار امام رضا، عابد و دیندار ایرانی که مدت ها است در خاک مشهد خفته است، علیه ترك ها شمشیر به کمر بندد، می گویند که همین امام رضا پادشاهی خود را به خاطر حمایت و دفاع از دین به دشمن داده. اعلیحضرت که گویا دیگر هیچگونه رغبتی از جانب عثمانی برای اتحاد فرقه های محمدی که

۱- ج. هانوی (انگلیسی)، پیشین، ص ۴۰۳.

۲- ج. فرهز (انگلیسی)، پیشین، ۱۲۷.

۳- س. ریشه توف «تاریخ درباره شاه ایرانی...»، پیشین، ص ۱۸۹.

او پیشنهاد کرده بود نمی‌بیند، ناچار تکریم و تعصب ریاکارانه‌ای نسبت به مذهب ایرانی شیعه اعمال می‌کند^۱.

بدین ترتیب، خودداری نادر از اجرای اصلاحات مذهبی که هدفش توسعه شالوده سیاسی حکومت و اعمال نقشه‌های اشغالگرانه بود خود شاهد شکست کامل این سیاست است.

فصل پنجم

جنبشهای خلق در دولت نادرشاه

در دهه‌های چهارم و پنجم قرن هیژدهم

جنبش‌های کشاورزان و چادر نشینان ایالات مختلف ایران

علیه تشدید بهره‌کشی فئودالی

در دهه‌های چهارم و پنجم قرن هیژدهم، مبارزه توده‌های مردم ایران علیه تشدید بهره‌کشی فئودالی در اشکال بسیار مختلفی نمودار شد: ترك دستجمعی محل سکونت، خودداری از پرداخت مالیات و اجرای وظیفه و سرانجام شورشهای توده‌ای که در ایالات مختلف کشور ظاهر می‌شد و غالباً به قیامهای بزرگی تبدیل می‌گردید. ما وقایع این دوره را به ترتیب و تسلسل تاریخی‌شان بیان خواهیم کرد تا هم نشان‌دهنده توسعه و تشدید مبارزات توده‌های مردم باشد و هم روشنگر رشد پیگیر بهره‌کشی فئودالی.

ترك دستجمعی محل سکونت از جانب مردم به عنوان یکی از اشکال مبارزه علیه تشدید بهره‌کشی فئودالی در دوره‌های دیگر و قدیمیتر تاریخ ایران نیز اتفاق افتاده.

چنانکه از منابع فارسی، روسی و اروپای غربی پرسی‌آید، مردمان کوچ‌نشین و بوم‌نشینی که در زیر فشار مالیات‌های کمرشکن، فقیر و خانه‌خراب شده بودند، پس از ترك محل سکونت خود، یا از مرز می‌گذشتند، یا به قیام‌کنندگان ایالات دیگر کشور می‌پیوستند و یا در کوهها مخفی می‌شدند و دسته‌های راهزن تشکیل

@yehbaghalketab

می دادند. می گویند که به هنگام گرفتن مالیاتهای کلان و جمع آوری قشون، ایلپات چادرگاههای خود را ترك می کردند.

محمد کاظم می نویسد که در سال ۱۱۴۶ هجری (۱۷۳۶ م) قسمت قابل ملاحظه ای از مردم، حویزه را ترك کردند و خود را در غارهای کوهستانی و «زویای-اختفا» پنهان کردند.^۱ همو می گوید که در سال ۱۱۵۰ هجری (۱۷۳۸-۱۷۳۷ م) ایالت مرو، «چون دل زندانیان»، ویران و خالی از سکنه بود.^۲ نه خانه ای در آنجا باقی مانده بود و نه آدمی.

کسانی که محل سکونتشان را ترك می کردند، غالباً به بوم نشینان قیام کننده سایر ایالات می پیوستند.^۳

به شهادت نماینده دیپلماسی روس، بسیاری از شهرها و روستاهای ایران خالی شده بود. کالوشکین مأمور ثابت روس از اصفهان خبر می دهد که در پایان دهه چهارم قرن هیژدهم بسیاری از دهات ایالت اصفهان بدون سکنه بود، «در جایی، داسی بدون سرپرست، در روی دشتهای بی علوفه، مشغول حرکت بود».^۴

برای جلوگیری از فرار مردم شهر و روستا، نادرشاه در سال ۱۷۴۰ فرمان مخصوصی صادر کرد که طبق آن سرکرده های نظامی ایالات موظف بودند فراریان را به محل سکونت سابقشان برگردانند.^۵ با وجود این، چنین تدبیرهایی هم به نتیجه نرسید. در دهه پنجم قرن هیژدهم، فرار مردم نه تنها ادامه پیدا کرد بلکه توسعه نیز یافت.

۱- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۱، برگ ۲۵۹.

۲- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۲، برگ ۱۲۸-۱۲۷.

۳- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای، پیشین، جلد ۲، برگ ۱۲۵.

۴- آس خ ر، ذخیره روابط روسیه با ایران، ۱۷۴۰، پرونده ۶، برگ ۵۰.

۵- همان- متأسفانه در منابع فقط ذکری از این منابع شده.

یکی دیگر از اشکال فعال مبارزه علیه تشدید بهره کشی فئودالی خودداری دستجمعی از پرداخت مالیات و اجرای وظیفه بود.

به شهادت کالوشکین، در دهه چهارم قرن هیژدهم، این مبارزه گسترش وسیعی یافت. مثلاً در ایالت اصفهان اکثر مالیات بگیران، با وجود تدابیر بیرحمانه ای که به کار می بردند، «دست خالی و بدون هیچگونه دریافتی برای خزانه به اصفهان باز می گشتند».^۱

یکی از اشکال ویژه مبارزه علیه ستم مالیاتی و تعدی حکومت، حمایت مردم از «مدعیان دروغی» بود. معذکک این امر، هم در زمان هجوم افغانان و هم در زمان اشغالگران ترکان نیز بارها بوقوع پیوست. این مورد به وسیله میکلوخوما کلائی کاندیدای علوم تاریخ تحقیق شده.^۲ در این دوره، «ادعای دروغی» هم مقاومتی در مقابل اشغالگری بود و هم در عین حال تلاش برخی فئودال ها را برای استقلال منعکس می کرد. در منابع از میرزا زینل، اصلا ن میرزا، صفی میرزا و غیره به عنوان مدعیان دروغی دهه های چهارم و پنجم قرن هیژدهم نام برده شده. در پائیز سال ۱۷۳۲، سه من آواراموف (Semen Avramov) مأمور ثابت روسیه در ایران با میرزا زینل «که پنجه دست راست و پنجه دست چپش قطع شده بوده، در قزوین، برخورد می کند. میرزا زینل مفصلاً شرح می دهد که در اصفهان زاده شده و پدرش میرزا عباس پسر ارشد سلطان حسین بوده و محمود قلیچه پس از ورود به اصفهان او را به یکی از محله های قندهار فرستاده. این مدعی دروغی سپس می گوید که در این شهر، «دشمن آمد و شهر را محاصره کرد و مرا به زندان انداخت، سپس برادر محمود با قشونش فرا رسید، دشمنان دیدند که نمی توانند در مقابل آنها پایداری کنند، مرا از زندان

۳- آس خ ر، ذخیره روابط روسیه با ایران، ۱۷۴۰، پرونده ۶، برگ ۵۰.

۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به: ن. د. میکلوخوما کلائی، از تاریخ حکومت

افغانان در ایران، پیشین.

رها کردند، دست و پایم قطع نمودند و خودشان رفتند، سپس من با احترام در قندهار زندگی کردم»^۱.

نادر تا از وجود میرزا زینل با خبر می‌شود، او را به مشهد فرا می‌خواند (نادر که شاه‌طهماسب را ساقط کرده و خود نایب‌السلطنه شاه‌عباس سوم شده بود از پیدا شدن مدعی سلطنت که برای خودش خطری به حساب می‌آمد می‌ترسید). نادر پس از اطمینان از اینکه میرزا زینل واقعاً «مدعی دورغی» است («تو آن نیستی که من تصور می‌کردم») وبا اعتقاد به اینکه او برای تاج و تخت تلاش نمی‌کند و از طرفی هم برای اینکار قدرت عملی ندارد او را رها می‌کند و ره توشه به او می‌دهد تا به مازندران و از آنجا به قزوین و قم برود^۲.

در پایان دهه چهارم قرن هیژدهم، مدعی دورغی جدیدی بنام اعلان میرزا، در گرجستان، ظهور کرد. «شان‌مه»، اریستوای کسانس^۳، در سال ۱۷۴۰ در باره به اصطلاح «پسر شاه سلطان حسین» به نخست‌وزیر روسیه در پتربورگ نوشت که او خیال دارد برای گرفتن کمک به ترکیه برود. به گفته خود اعلان میرزا، او در موقع محاصره اصفهان به وسیله افغانان در سنین کودکی بوده. پدرش او را برای توجه و تربیت به دائیش (عمویش)^۴ رحیم بک می‌سپارد، پس از مرگ رحیم بک، اعلان میرزا خود را نزد تاجری مخفی می‌کند. درباره بقیه سرگذشت اعلان میرزا اطلاعاتی در منابع موجود نیست.

۱- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۲، پرونده ۶، برگ

۲- همان جا.

۳- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۰، پرونده ۴، برگ ۳۱۳-۳۰ کسانسکویه اریستاستوا Ksanskoe eristavstva - یکی از املاک فتودالی گرجستان قرن هیژدهم بود.

۴- برانتز و تردید هردو از مترجم است-م.

یکی از مدعیان دورغی بسیار فعال صفی میرزا بود^۱. او در پایان دهه چهارم قرن هیژدهم، در یکی از محله‌های شوشتر، با لباس درویشی ظاهر شد. صفی میرزا در میان وعظهایی که برای مردم آنجا می‌کرد، خود را از اعقاب صفویان خواند.

پس از مقایسه و تصحیح اخباری که در منابع و نوشته‌ها وجود دارد، به سادگی می‌توان دریافت که صفی میرزا کشاورزی بوده به نام محمدعلی و در رفسنجان که در شمال غربی کرمان قرار دارد زندگی می‌کرده^۲. مثلاً براتیشف او را کشاورز زاده‌ای نامیده که «تمام ایرانیان، به اندازه کافی، از اصل و نسب عامی او باخبرند»^۳.

در سال ۱۷۳۰، صفی میرزا تهیدستان شهری شوشتر را به دور خود جمع کرد و قیامی به راه انداخت. ولی نایب شوشتر به زودی به فکر چاره افتاد، صفی میرزا هم ناچار در حویزه مخفی گردید و سپس از آنجا به ترکیه رفت و تا سال ۱۷۴۳ در آن کشور زیست.

به هنگام اقامت آوراموف در کاشان، «سید میرزا اسماعیل که خویشاوند زن شاه بود»^۴ پیش او می‌آید. میرزا اسماعیل درویشی بود که در زمان هجوم افغانان شهرت داشت. در سال ۱۷۳۶ او در شورش قشر بالای قبیله بختیاری که به وسیله نادر

۱- ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... پیشین، ص ۳۳۵، در آثار لوکهارت، مینورسکی، حکمت و نوزاله هم درباره جنبش صفی میرزا، خیلی به اختصار، سخن رفته.

۲- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۴، پرونده ۳، برگ ۳۳، ۳۳۱، رضاقلی خان، روضت‌الصفا، تهران، ۱۷۵۹، ج ۸.

۳- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۴، پرونده ۳، برگ ۳۱۱.

۴- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۲، پرونده ۶، برگ ۱۸۵.

سرکوب شد، شرکت کرد^۱.

درباره مدعیان دروغی دیگری که در دهه چهارم قرن هیژدهم فعالیت شدیدتری داشته باشند، اطلاعاتی وجود ندارد.

بیشتر مدعیان دروغی ماجراجویانی بوده‌اند که می‌کوشیده‌اند تا از نارضایی همه جانبه مردم از نادر برای رسیدن به هدفهای طمعکارانه خود استفاده کنند. بقیه نیز، با بهانه ساختن نام شاهزادگان صفوی، مردم ستمدیده را به مبارزه علیه نادر دعوت می‌کرده‌اند (مثلاً صفی‌میرزا از میان توده‌های مردم برخاست، قیام برپا ساخت و تهیدستان را به دور خویش جمع کرد).

توده‌های مردم، با حمایت از مدعیان دروغی، در واقع علیه نادر و سیاست غارتگرانه او به مبارزه برمی‌خاستند.

جنبشهای رهایی‌بخش در میان ارامنه، گرجی‌ها و افغانان بسیار گسترده شد. این خلق‌ها وضع فوق‌العاده مشقت‌باری را تحمل می‌کردند. آنها هم بوسیله فتودالهای محلی استثمار می‌شدند و هم به وسیله دولت، و حتی مورد ستم اشغالگران بیگانه وزیر پیگرد مذهبی نیز قرار می‌گرفتند.

در دوره مورد پژوهش ما، غالباً در کنار قیامهای خلق، شعله شورشهای فتودالی اشراف برخی قبایل نیز برافروخته می‌شد. جهت این شورشها علیه حکومت نادر بود. سران و اشراف قبایل چادر نشین و نیمه چادر نشین که به خاطر وخیم شدن اوضاع اقتصادی و سیاسی‌شان خشمگین شده بودند این شورشها را ایجاد می‌کردند آنها درحالی که با استفاده از نارضایی برخی چادر نشینان و نیز با استفاده از هرج و مرج

۱- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۶، پرونده ۱، برگ ۱۷۶-
واضح است که بختیاری‌ها از صفی‌میرزا، مدعی دروغی دیگری که در سالهای ۱۷۲۷-۱۷۲۵
در شوشتر و کوهپایه ظاهر شد نیز حمایت می‌کردند (در این باره مراجعه شود به: ن. د.
میکلوخوماکلائی، از تاریخ فرمانروایی افغانان بر ایران، پیشین).

عمومی مملکت، علیه نادر «غاصب» می‌شوریدند، تلاش می‌کردند که حکومت و استقلال به دست آورند.

شورشهای افشار بنالای فتودالهای افغان قبایل ابدالی در هرات به رهبری ذوالفقارخان (۱۷۳۱-۱۷۳۰)، قبایل ترکمه‌تکه، سارق، ایرساری و غیره در خراسان، بختیاری‌ها (۱۷۳۴-۱۷۳۲)، لرها (۱۷۳۳)، کردها (۱۷۳۵) و غیره در همین سالها اتفاق افتاد.

فتودالها نیروهای قابل توجهی در اختیار داشتند. مثلاً خانهای بختیاری دارای نزدیک به ۴ هزار جنگجوی کاملاً مسلح بودند. غالباً شورشهای فتودالی (مثل شورش کردها) از جانب ترکیه، که در آن زمان با ایران جنگ داشت، حمایت می‌شد.

توده‌های مردم که دیگر نادر را «قهرمان» و «آزاد کننده» نمی‌دانستند بلکه او را یک ظالم به حساب می‌آوردند، اکثراً به این شورشها می‌پیوستند تا آن را برای حکومت مرکزی خطرناکتر سازند.

شورشها و قیاسهای پر عده خلق در دهه چهارم قرن هیژدهم، که در نتیجه تشدید ستم مالیاتی پیوسته در ایالات مختلف کشور ظاهر می‌گشت، برای نادر تهدیدی جدی بود. مثلاً سه‌من آوراموف در سال ۱۷۳۱ خبر می‌دهد که فقط «مشهدی‌ها از طهماسب‌قلی‌خان (نادر-ن.) راضی هستند، مردم بقیه ایالات از او ناراضیند...» چونکه به دستور او از مردم مبالغ زیادی پول گرفته می‌شود، مثلاً از مازندران به تنهایی، فقط «هفت جفت بار پول گرفته شد»^۲.

۱- محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای نادری... پیشین، جلد ۱، ص ۱۲۴، ۱۲۵،
۱۴۶، ۱۴۷، ۱۸۹، ۱۸۳، ۱۹۲، ۱۹۳، «زندگی شیخ محمدعلی حزین...»، پیشین، ص
۱۶۸، ۲۰۴، آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۶، پرونده ۸، برگ ۴۷۳.
و غیره.

۲- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ۱۷۳۱، پرونده ۱۵، برگ ۴۶.

در سال ۱۷۳۳، اغتشاش‌های کرمان، در نتیجه تشدید ستم مالیاتی، به یک قیام تبدیل شد. در همین سال بود که مردم لار و حوالی آن قیام کردند و محمدخان حاکم این ایالت نیز کشته شد. شورشهای بزرگی نیز در قزوین و گیلان روی داد. مردم آنجا «درمیان‌شان آشفستگی ایجاد شده بود و هر کس دیگری را می‌چاپید، آنها به فرمانده خود گوش نمی‌دادند»^۱.

شیخ حزین چه منصفانه می‌گوید که: «مملکت به هم برآمده، اضطراب، آشوب تمام بود»^۲.

گذشته از شورشهای خلقی کوچک و ناقص یاد شده که غالباً فقط یک ده یا شهر را دربر می‌گرفت، در دهه چهارم قرن هیژدهم قیام بزرگی در فارس و سواحل خلیج فارس به وقوع پیوست این قیام در سال ۱۷۳۳ به وسیله اعراب سنی مذهب بندرعباس آغاز شد.

قیام اعراب سنی مذهب بندرعباس و مردم فارس (۱۷۳۷-۱۷۳۳)^۳.

در ابتدای سال ۱۷۳۳ عربهای سنی به رهبری شیخ احمد قیام کردند^۴. قیام کنندگان در جزایر خلیج فارس، نزدیک بندرعباس، استقرار یافتند. شیخ احمد نامه‌ای به بندرعباس فرستاد و از مردم آنجا خواست که به تابعیت او درآیند. خبر قیام عرب‌ها علیه نادر چنان در تمام مملکت پخش شد، که همدینان افغان آنها و

۱- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۱، پرونده ۱۵، برگ ۴۶.

۲- زندگی شیخ محمدعلی حزین...، پیشین، ص ۲۰۶.

۳- این قیام تقریباً در کتب و نوشته‌ها منعکس نشده. لوکهارت و مینورسکی در آثار خود به‌طور مختصر از آن سخن گفته‌اند. با وجود این آنها نیز، گذشته از اینکه از منابع دیگر نامی نبرده‌اند، حتی از اطلاعاتی که به وسیله مهدی‌خان داده شده ابدأ استفاده نکرده‌اند.

۴- مهدی‌خان، تاریخ نادری، پیشین، ص ۲۰۲.

قسمتی از جمعیت سنی مذهب در گزین بزودی به آنها پیوستند. در نتیجه ۲۰ هزار نفر افراد مسلح در اختیار شیخ احمد قرار گرفت. قیام کنندگان با مردم کرمان تماس برقرار کردند^۱. سخن گفتن از اینکه این تماس به چه صورت بوده، به علت نبودن اطلاعات، بسیار دشوار است. معذک، این موضوع به خودی خود دارای اهمیت است، زیرا ایجاد تماس بین اعراب سنی و جمعیت شیعی کرمان گواه آنست که قیام اعراب که در ابتدا پوسته مذهبی سنی داشته، در واقع قیامی ضد نادری بوده.

بندرعباس محل قبایل چادر نشین عرب سنی مذهب بود. بدینجهت جنبش در ابتدا رنگ مذهبی داشت و سنیان سایر ایالات کشور را به خود جذب کرد.

نادر برای سرکوبی این قیام قشونی به سرکردگی محمدخان بلوچ روانه ساخت. به گفته محمدکاظم، ۸۰ هزار نفر بلوچ که در سرزمین‌های پهناور بنادر خلیج فارس تا مرز هندوستان زندگی می‌کردند، زیر فرماندهی محمدخان بلوچ قرار داشتند.

محمدخان بلوچ فتودال بزرگی بود که به طهماسب دوم نزدیکی داشت و از آن دسته کسانی به حساب می‌آمد که از به حکومت رسیدن نادر و تحکیم نقش قبایل خراسان ناراضی بودند. محمدخان که از خشم توده‌های مردم و مقاومت شدید آنها در مقابل تشدید بهره‌کشی فتودالی اطلاع داشت امیدوار بود که با کمک آنها بتواند نادر را براندازد و شاه طهماسب را به سلطنت برگرداند. بدینجهت، محمدخان بلوچ به جای اینکه مبارزه با قیام کنندگان را آغاز کند خود به قیام پیوست و اعلام داشت که مقصودش به سلطنت رساندن سلسله «قانونی» صفویه و پاک کردن فارس و سواحل از «لوٹ و وجود طایفه اشرار افشار» می‌باشد^۲. چنانکه محمدخان با خود حساب می‌کرد، مردم با اشتیاق در زیر این شعار گرد آمدند.

۱- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۳، پرونده ۶، برگ ۳۵۳.

۲- محمدکاظم، نامه عالم آرای...، پیشین، جلد ۱، برگ ۲۵۶.

در نتیجه گسترش بعدی قیام ویوستن محمدخان بلوچ به آن، نادر احمدخان مروی را با قشون روانه شیراز ساخت. اشراف شهر شیراز که قبلاً با قیام کنندگان ارتباط داشتند به آنها وعده داده بودند که احمدخان را به محض ورود به شهر دستگیر کنند. با وجود این آنها به وعده خود عمل نکردند و احمدخان بدون مانع وارد شیراز شد. بلافاصله پس از ورود او به شیراز «محمدخان... با جمعیت و کثرت موفور از مملکت فارس در حرکت آمده...»^۱.

یکی از جنگجویان احمدخان که خود در نبرد با قیام کنندگان شرکت داشته خبر می‌دهد که قسمت اعظم قشون شاه به قیام کنندگان پیوسته‌اند. پس از اولین نبرد از ۶ هزار نفر جنگجوی قشون احمدخان مروی فقط یک هزار و پانصد نفر باقی ماند. قشون شاه که متحمل شکست شده بود با سرکرده‌های خود در قلعه‌ای مخفی شدند و قیام کنندگان وارد شهر گردیدند. در عرض چند روز ۷۰۰ نفر دیگر از سربازان باقی‌مانده به قیام کنندگان پیوستند^۲. احمدخان ابتدا پیشنهاد قیام کنندگان را که خواستار تسلیم او بودند رد کرد^۳. اما وقتی که قشونش پس از ۱۳ روز محاصره دچار کمبود غذا و آب شد و یک قسمت از قشون تصمیم گرفت دروازه قلعه را بگشاید احمدخان مروی مجبور شد تسلیم شود. او به شرط حفظ جاننش موافقت کرد که از قلعه بیرون آید و علیه قیام کنندگان اقدامی نکند. این شرط پذیرفته شد. در نتیجه احمدخان مروی با قاسم‌علی بک جلایر و سایر سرکردگانی که نادر فرستاده بود امیر شدند. احمدخان مروی در قلعه‌ای که در دو فرسخی شیراز قرار داشت زندانی شد و

- ۱- همان (متأسفانه نویسندگان در نقل جمله محمدکاظم اشتباه کرده‌اند و عباراتی دیگر از محمدکاظم را، که در موردی دیگر گفته ترجمه کرده‌اند. باید این عبارت نقل می‌شد: «خبر ورود محمدخان رسید که با قشون و استعداد تمام به دو فرسخی آمده مستعد جدال و قتال است» محمدکاظم، نامه عالم آرای نادری، پیشین، برگ ۲۰۵ و بدم).
- ۲- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۴، پرونده ۷، برگ ۱۱.
- ۳- محمدکاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۱، برگ ۲۰۶.

سربازان او خلع سلاح شدند^۱. پس از این ماجرا، به شهادت محمدکاظم، محمدخان بلوچ چند روز در آن ایالت «به انتظام مهام سپاه و رعیت مشغول شد»^۲. متأسفانه درباره جنبه اخیر فعالیت محمدخان اطلاعاتی در منابع موجود نیست.

قیام مردم وسیعتر می‌شد. نه تنها اعراب بلکه بختیاری‌ها و سایر قبایل چادر نشین و همچنین بوم‌نشینان ایالت فارس و سواحل خلیج فارس نیز از آن حمایت می‌کردند. در ژانویه ۱۷۳۴، سه من آوراسوف نوشت که «بسیاری از ساکنان اطراف اصفهان زن و فرزند خود را رها کرده و پیش بلوچ خان رفته‌اند»^۳.

نیروی اساسی قیام کنندگان، رعایا و ایلایات بودند که ستم‌دیده‌ترین اقشار مردم را تشکیل می‌دادند. همان آوراسوف در یکی از گزارشهای خود به پتربورگ می‌نویسد: «در راه شیراز تمام مردم بی‌سروپاه بلوچ‌ها پیوسته‌اند» و کشاورزان ایالت اصفهان که منتظر ورود دسته‌های شورشی هستند «خودشان در جاهای مطمئن آذوقه ذخیره کرده و برای آن قراول گذاشته‌اند»^۴.

اوضاع حویزه که به قول محمدکاظم «اهالی آن دیار به خلاف فرمان برداری و رعیتی عمل نموده» بودند بسیار وخیم بود^۵. ساکنین این شهرها به گردآوری آذوقه و علیق برای قیام کنندگان اکتفا نکرده، هواداران نادر را زندانی کردند و برخی از آنها از جمله حاکم شوشتر را کشتند^۶.

قیام چنان نیرومند بود که نادر برای سرکوبی آن مجبور شد با ترکیه قرارداد

۱- همان‌جا، آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۴، پرونده ۷،

برگ ۱۲.

۲- محمدکاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۱، برگ ۲۰۵ و ۲۰۶.

۳- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۴، پرونده ۷، برگ ۶.

۴- همان‌جا برگ ۱۱.

۵- محمدکاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۱، برگ ۲۰۶.

۶- «زندگی شیخ محمدعلی...» «انگلیسی»، پیشین، ص ۲۳۰.

متارکه جنگ ببندد. سه‌مین آرواموف در این مورد می‌نویسد که «آشفته‌گی‌های بزرگ داخلی به‌ویژه موضوع بلوچ‌ها» سبب انعقاد عجولانه قرارداد متارکه جنگ شد.^۱ برای مقابله با عصیانگران، دوباره نیروهای جنگی عظیمی فرستاده شد. فقط دوازده هزار نفر به‌سرکردگی قاسم‌خان قرخلو به حویزه و شوشتر روانه گردید. در جنگ حویزه قسمتی از قشون شاه به‌قیام کنندگان پیوست و قاسم‌خان، فرمانده آنها اسیر گردید و به همان قلعه‌ای که احمدخان مروی در آن زندانی بود فرستاده شد.^۲ پس از شکست‌های بسیاری که قشون متحمل شد، نادر به برخی از کارکشته‌ترین سرکرده‌های نظامی خود مثل طهماسب‌خان جلایر، جعفر سلطان زعفرانلو، شاه‌قلی سلطان قاجار و غیره دستور داد که برای سرکوبی قیام روانه گردند.^۳ در بهبهان نبرد جدیدی بین نیروهای شاه و قیام کنندگان در گرفت. هر دو طرف تلفات سنگینی را تحمل کردند. پس از آن نادر خود از بغداد برای سرکوبی قیام روانه شد. قشون نادر بزودی حویزه را اشغال کرد. در آنجا قتل و کشتار قیام کنندگان سه شبانه‌روز ادامه داشت. آنگاه قشون نادر بسوی شوشتر حرکت کرد. در این شهر نیز نادر مردم را وحشیانه قلع و قمع کرد.

اعیان شهر که در قیام شرکت کرده بودند، به محض نزدیک شدن قشون شاه برای تسلیم شتافتند. به فرمان نادر، جعفر سلطان زعفرانلو حاکم شهر، محصلین مالیاتی و سایر صاحب‌منصبان شوشتر دوباره به کار گمارده شدند.^۴

در همین هنگام نیروهای عمده عصیانگران به‌سرکردگی محمدخان بلوچ از شیراز به‌سوی اصفهان حرکت کردند. نادر هم با قشون به استقبال آنها رفت. در نبردی که رخداد

۱- آس‌خ‌ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، پرونده ۷، برگ ۹ و ۱۰.

۲- محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۱، برگ ۲۵۸، ۲۵۷.

۳- همان‌جا، ص ۲۵۸.

۴- همان‌جا، برگ ۲۶.

قیام کنندگان تلفات سنگینی برداشتند و شکست خوردند. محمدخان بلوچ با دو هزار و پانصد تن از هوادارانش به لار گریخت.^۱

در ۲۶ شعبان ۱۱۴۶ هجری (۱۱ فوریه ۱۷۳۴ میلادی) قشون نادر وارد شیراز شد. احمدخان مروی و قاسم‌علی‌بک که به‌وسیله قیام کنندگان اسیر شده بودند آزاد گردیدند و به حکومت فارس و کوه‌گیلویه گماشته شدند. محمدخان بلوچ و شیخ احمد نیز با وجود شکستی که خورده بودند شروع به تدارک قیام تازه‌ای کردند.

چون قیام کنندگان از حمایت وسیع تمام مردم فارس «سواحل خلیج فارس و خوزستان برخوردار بودند» نادر یک قشون ۱۲ هزار نفری به فرماندهی طهماسب‌خان جلایر برای مقابله با آنها روانه ساخت. او به طهماسب‌خان دستور داد که محمدخان بلوچ را اسیر کند.^۲ بزودی محمدخان بلوچ و شیخ احمد اسیر شدند. آنها را «در میدان نقش جهان اصفهان» پس از شکنجه («چون گوسفندان پوست از آن بیرون کشیدند») به قتل رساندند.^۳

سپس شاه سربازانی به تمام ایالات فرستاد و در پایان سال ۱۷۳۴ کانون اصلی جنبش از هم متلاشی گردید.

بدون شک علت اصلی قیام و خاست بیش از حد اوضاع زندگی توده‌های مردم بود که بار تمام مشقات هجوم افغانان را به‌دوش خود کشیده بودند. با وجود این اخراج افغانان برای آنها سودی به‌بار نیاورد. به‌قدرت رسیدن نادرشاه باز هم مردم مفلس ایران می‌بایست مالیات‌های گزافی را بپردازند که بازور و تعدی از آنها گرفته می‌شد.

ساکنان فارس که سرزمینشان بیست سال در اشغال افغانان بود، از هجوم افغانان

۱- لارودی نورا، زندگی نادرشاه پسر شمشیر، تهران ۱۳۱۹، ص ۲۷۸.

۲- محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۱، برگ ۱۶۹.

۳- همان‌جا، برگ ۲۷۹.

بیشتر از مردم سایر ایالات صدمه دیدند، بدینجهت پرداخت مالیات برای آنها فوق العاده کمرشکن بود.

شیخ حزین «شاهد تمام این وقایع» چه منصفانه می گوید که «خلق را که اصناف حوادث و بلیات رسیده پایمال چندین ساله دشمنی مثل افاغنه ظالم بدمعاش بودند، اصلاً تاب و توان تحمل تعدی و ستم نبود»^۱. زورگویی اشراف نظامی-فئودال قبایل خراسان نیز ناراضی توده های مردم را برانگیخت. تمام این ها سبب شده بود که جنبش اعراب بندرعباس اینچنین نصبح بگیرد. این قیام تمام سرزمین فارس، خوزستان و سواحل خلیج فارس را دربر گرفته بود. شرکت کنندگان اصلی این قیام ایلیات و رعایا بودند. آنها باوجود جدیتشان و گذشته ازحمایتی که مردم محلی از آنها می کردند (مردمی که پاسداری می کردند، دست نشاندهگان نادر را زندانی می ساختند و می کشتند و برای قیام کنندگان آذوقه و علوفه گرد می آوردند) هرگز نتوانستند از میان خود رهبری بیرون بدهند. این موضوع گواه ضعف و نامتشکل بودن توده های مردم بود. در رأس قیامها فئودالها قرار داشتند. محمدخان بلوچ و شیخ احمد با استفاده از ناراضی مردم و با استفاده از شورشیهای پرعده و سراسری خلق قیام را رهبری می کردند. آنها امیدوار بودند که جهت قیام را به سود خود تعیین کنند و این امر طبعاً در خود قیام تأثیر داشت. اشراف، در برخی موارد، مثلاً در جریان شیراز و حویزه، قیام کنندگان را لوم می دادند و خود با سرکوب کنندگان قیام تبانی می کردند.

متأسفانه در منابع به جز از اخراج و قتل مأموران مالی حکومت، که به وسیله نادر تعیین می شدند، از اقدامات دیگر قیام کنندگان اطلاعاتی یافت نمی شود. معذک این اطلاعات و همچنین برقراری رابطه بین قیام کنندگان عرب سنی مذهب و مردم شیعی کرمان و الحاق آنها به جمعیت مالیاتگزار فارس گواه آنست که علت اصلی قیام تشدید ستم مالیاتی بوده.

۱- «زندگی شیخ محمدعلی...» (انگلیسی)، ص ۲۰۶، ۲۰۷.

چون مالیاتها را به دستور نادر جمع می کردند، شعار احیای حکومت «قانونی» خاندان صفوی و رهایی ایران از «لوٹ وجود طایفه اشرار افشار» که نادر از میان آنها برخاسته بود، در میان مردم با استقبال گرمی مواجه شد.

بدین ترتیب کاملاً روشن است که در ابتدای دهه چهارم قرن هیژدهم موقعیت نادر در ایالات مرکزی و جنوبی ایران بسیار ضعیف بود.

سرکوبی اغتشاشها و قیامها برای نادر احتیاج به زحمت و کوششی فوق العاده داشت، به ویژه در هنگامی که جنگ با ترکیه در جریان بود. نادر به قدری نگران قیامهای خلق و شورشیهای فئودالی بود که قبل از لشکرکشی به قندهار به پسرش رضاقلی میرزا، قائم مقام خود در ایران، دستور داد «که قشونی کافی گرد آورد و در پیش خود نگهدارد. قشونی که بتواند در عرض یک ماه در هر شهری حاضر شود»^۱.

توسعه مرزهای ایران، در نتیجه اخراج افغانان و جنگ با ترکیه، و همچنین وعده های طلائی نادر پیش از لشکرکشی به هند امیدهای بسیاری نه تنها در نمایندگان طبقه حاکم، بلکه در توده های مردم نیز برانگیخت. باوجود این، تقریباً تمامی غنائیم عظیمی که از هندوستان به چنگ آمده بود به خزاین کلات منتقل شد و تا پایان زندگی نادر در آنجا ماند. لشکرکشی به آسیای میانه (۱۷۴۰) و به ویژه به داغستان (۱۷۴۳-۱۷۴۱) نیز برای مردم بلایی واقعی بود.

نادر در لشکرکشی به داغستان متحمل شکستهای پی در پی گردید. در این جنگ، نادر - که موفقیتی به دست نیاورده بود - قسمت قابل توجهی از قشون خویش و نیز بمالغ زیادی پول را (از تمام ایالات کشور آذوقه های بسیار، علوفه و پول به داغستان فرستاده می شد) از دست داد. اوسرانجام مجبور شد که در فوریه سال ۱۷۴۳ به ایران بازگردد. نادر برای اعاده حیثیتی که در لشکرکشی به داغستان باخته بود و نیز برای به دست آوردن غنائیم جنگی، جنگ با ترکیه را آغاز کرد. این کار به وسایل بسیاری نیاز داشت. نادر می خواست که این وسایل را از طریق مالیات بندی جدید و

۱- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۹، پرونده ۵، برگ ۸۹.

گردآوری مالیاتهای پس‌افت سه‌ساله گذشته تأمین کند. گذشته از این در بسیاری از ایالات که میزان مالیاتهایشان چندین برابر افزایش یافته بود، جریمه‌های کلان پولی نیز گرفته می‌شد.

در سال ۱۷۴۳، در شرایطی که رکود شدید اقتصادی و بحران عمیق سیاسی حکمفرما بود، قوانین مالیاتی جدیدی به مرحله اجرا گذاشته شد و در نتیجه موج عظیم نارضایتی همه‌جانبه، سراسر کشور را فرا گرفت.

نارضایتی توده‌های مردم در دهه پنجم قرن هجدهم، اگرچه در همان اشکال دهه چهارم ظاهر شد، بسیار جدی‌تر بود. در منابع فارسی، روسی و اروپائی اخبار بسیاری وجود دارد حاکی از اینکه مردم، در این دوره، معمولاً محل سکونت خود را ترک می‌کرده‌اند. گاهی شهرها و ایالاتی به‌طور کامل خالی می‌شد. مثلاً محمد کاظم در حالی که درباره قیام سیستان (۱۷۴۶-۱۷۴۹) شرح می‌دهد، می‌نویسد که علی‌قلیخان وقتی برای سرکوبی قیام فرستاده می‌شود و پس از عبور از خراسان به سیستان می‌رود، می‌بیند که «آن نواحی مملکت خالی از آدم»^۱ است. براتیشف، مأمور ثابت روسیه نیز خاطرنشان می‌سازد که «از خود تبریز تا همدان حتی یک ده یا قریه مسکونی وجود ندارد»^۲. براتیشف در پایان همان سال می‌نویسد که تمام سرزمین‌های بین دربند تا دشت مغان «کم مانده بود که به کلی ویران شود و بسیاری از جاها خالی بود»^۳.

ناظران، در سالهای بعد، خبر می‌دهند که «از میان تمازندان، جمعیت بسیار کم است»^۴.

اروپائیانی که در این زمان از شهرها و ایالات مختلف ایران دیدن کرده‌اند نیز حقایق درباره فرار دسته‌جمعی مردم بیان می‌دارند. هان‌وی تاجر انگلیسی می‌نویسد

۱- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۲۳۴.

۲- آس‌خ‌ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۵، پرونده ۶، برگ ۱۴۵.

۳- همان‌جا، برگ ۶۶۶.

۴- آس‌خ‌ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۵، پرونده ۶، برگ ۱۴۵.

که بسیاری از ساکنان ایالت اصفهان گریخته‌اند، تعداد قابل ملاحظه‌ای از آنها به کوه‌های لرستان رفته‌اند، در نتیجه، زینها ناکشته مانده و خانه‌ها به ویرانه بدل شده. هان‌وی سپس می‌افزاید که «حتی وحشت یک جنگ مغلوب یا هجوم بربرها هم نمی‌توانست خلق را به چنین بدبختی بزرگی که از پیروزیهای حکمران مستبد آنها نصیبشان شده گرفتار سازد. به نظر می‌رسد که این حکمران بیشتر از دشمنان برای حقیر کردن اتباع خود تلاش می‌کند»^۱. دامیان (Damian)، راهب کپوشی (Capuchin) در آغاز سال ۱۷۴۷ می‌گوید که او در راه مشهد به رشت، «همه‌جا را بی‌سکنه دیده»^۲.

چنانکه کروینسکی خاطرنشان می‌سازد، در دهه سوم قرن هجدهم، در برخی از شهرهای ایران، عده بسیار زیادی کشاورز ورشکسته انباشته شده بود^۳. در دهه چهارم، کمتر چنین وقایعی اتفاق افتاد، اما برعکس در دهه پنجم بسیاری از شهرهای ایران نیز مانند روستاها، در نتیجه تشدید ستم مالیاتی، خالی شد و این امر در صنعت دستی و بازرگانی تأثیر وحشتناکی داشت. یکی از دیپلماتهای روس در سال ۱۷۴۷ حکایت می‌کند که «تقریباً تمام ایالات و خود پایتخت (اصفهان) دچار ویرانی شده، شهرها و روستاهایی که از روسیه گرفته‌اند، چنانکه من خود در سفر مشاهده کردم، همه ویران شده‌اند»^۴.

مردم شماخی و دربند همه به کوه گریخته بودند، در جلای نو نیز تقریباً همه

۱- ج. هان‌وی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۲، ص ۴۱۳.

۲- آس‌خ‌ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۷، پرونده ۷، برگ ۱۹۳.

۳- J. B. Krusinsky, Histoire des revolutions de perse, vol. 1 Paris, 1729 -

1742, P. 81;

۴- د. میکلوخووا-کلای، هجوم افغانان به ایران.

۵- آس‌خ‌ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۷، پرونده ۳، برگ ۲۰۴.

مردم محل سکونت خود را ترك کردند. بسیاری از شهرهای کنار مرز تركیه خالی شده بودند.^۱ نه تنها پیشه‌وران و بازرگانان، بلکه برخی نمایندگان طبقه حاکم نیز از خانه‌های خود فرار می‌کردند. مثلاً در منابع آمده که برخی از شاهزادگان گرجی چون قدرت پرداخت مالیات نداشته‌اند به کوه گریخته‌اند.^۲ یکی از ناظران حکایت می‌کند که در سال ۱۷۴۷ درنجوان، گنجه، ایروان و تفلیس «تقریباً تمام ساکنان از کوچک تا بزرگ و حتی خود حکام این شهرها یاغی شده‌اند و به کوه رفته‌اند».^۳ چادر نشینان نیز چادرگاه‌های خود را ترك می‌کردند و از مرز می‌گذشتند. مثلاً برخی قبایل ترکمن که قبلاً بین استرآباد و مازندران کوچ می‌کردند «از ترس شکنجه‌های بعدی، به جانب خیوه گریختند».^۴ ایلیاتی که چادرگاه‌های خود را ترك می‌کردند به قیام کنندگان سایر جاها می‌پیوستند:

در قیام مردم استرآباد و مازندران (۱۷۴۴-۱۷۳۴) طایفه یموت هم شرکت داشت؛ قیام جمعیت بوم‌نشین فارس (۱۷۴۴) مورد حمایت قبایل بختیاری، فیلی و غیره واقع شد.

فرار مردم چنان وسعت تهدیدکننده‌ای گرفت که نادر به ناظران راهها دستور داد که از راهها مراقبت کنند و اجازه ندهند که مردم از سرز بگذرند. کشاورزان فراری دستگیر شده غالباً برای مجازات به اردوی شاه آورده می‌شدند. با وجود این، فرار مردم بدون توجه به این تدابیر خشن، به بهانه‌های زیارت یا مسافرت برای کار ادامه پیدا کرد.

در کتابخانه س. د. د. گلیتسین سفیر روسیه در ایران اطلاعاتی یافت می‌شود حاکی

۱- همان، پرونده ۵، برگ ۱۹۹.

۲- آس خ ر، ذخیره روابط روسیه با ایران، ۱۷۴۲، پرونده ۵، قسمت ۱ برگ ۴۴.

۳- همان‌جا.

۴- آس خ ر، ذخیره روابط روسیه با ایران، ۱۷۴۷، پرونده ۳، برگ ۷۸.

از اینکه در کرمانشاه و همدان «تعداد زیادی از مردم آن نواحی، به بهانه زیارت پیشوایان مذهبی ایرانی که در نزدیکی‌های بغداد مدفونند، به آن شهر رفته و در آنجا سکونت کرده‌اند. در نتیجه این نقل مکانها کرمانشاه و همدان خالی شده؛ در شهر مراغه که از تبریز چهار روز راه است حتی یک نفر هم باقی نمانده. برخی به اطراف گریخته‌اند و بقیه هم از گرسنگی مرده‌اند».^۱

منابع این دوره، فرار مردم را واکنشی در مقابل ستم مالیاتی دانسته‌اند. مثلاً براتیشف به پتربورگ می‌نویسد که در سال ۱۷۴۲ آنقدر آذوقه از مردم در بند خواسته شد که زمینها «در عرض ۵ سال نمی‌توانستند آن را تأمین کنند. بدینجهت است که بسیاری از ساکنان اینجا گریخته‌اند».^۲ در سال ۱۷۴۵ باکوئین، کنسول روس در رشت گزارش می‌دهد که «... در نتیجه جریمه‌ها و مالیات‌های پولی ظالمانه و بی‌نظیری که اسسال در تمام ایران گرفته می‌شود، بجز شهر دربند، حتی یک ولایت هم وجود ندارد که در آنجا کشاورزان فقیر زن و فرزند خود را رها نکنند و به کوهها و جنگلها نگریزند».^۳ یوهان لرخ که در سالهای ۱۷۳۵-۱۷۳۳ و ۱۷۴۷-۱۷۴۵ به ایران مسافرت کرده نیز می‌گوید که در دهه پنجم قرن هیژدهم «کشاورزان به خاطر بستن مالیاتهای خارج از اندازه به آنها... به کوه و جنگل می‌گریختند».^۴ طبیعی است که مأمورین شاه قدرت گردآوری مالیات را نداشته‌اند و اغلب با کمک قشون به این کار می‌پرداخته‌اند.

۱- آس خ ر، ذخیره روابط روسیه با ایران، ۱۷۴۷، پرونده ۵، برگ ۱۹۹ بنا بر گفته لرخ در سالهای ۱۷۳۴-۱۷۳۳ جمعیت بسیاری را در شهر مراغه سکونت دارند (تألیفات ماهانه جدید، ۱۷۹۰، جلد ۷، ص ۷۳).

۲- همان‌جا، پرونده ۵ برگ ۷۷۹.

۳- آس خ ر، ذخیره روابط روسیه با ایران، ۱۷۴۵، پرونده ۱۸، برگ ۷۷۱.

۴- ی. لرخ «سفر دوم لرخ به ایران» (تألیفات جدید ماهانه، سانکت پتربورگ، ۱۷۹۰، قسمت ۴۳، ص ۸۳).

با این حال، چنین تدابیری نیز وضع را کمی عوض می کرد، زیرا در دهه پنجم، در خود قشون نیز شورشهای نیرومندی به وقوع پیوست. پرداخت بی موقع و نیمه - کاره مواجب، محروم کردن سربازان از غنائم جنگی، تجهیز نا کافی قشون، گرسنگی، مشقت لشکر کشی های دور و دراز و طاقت فرسا، بستن جریمه های کلان پولی برایلیات و بالاخره زورگونی علت شورشها و نارضایی های شدید قشون بود. توده های سرباز از قشون می گریختند. فرار از قشون، به ویژه در دهه پنجم قرن هیژدهم و پس از لشکر کشی به هندوستان، به خاطر اینکه غنائم سرشار جنگی بین سربازان تقسیم نشده بود فوق العاده افزایش یافت. در بهار سال ۱۷۴۰ از قشون ۶۳ هزار نفر ای که در قندهار و سند جمع آوری شده بود فقط ۱۸ هزار نفر باقی ماند^۱. به گفته براتیشف، در سال ۱۷۴۳ به هنگام جنگهای ایران و ترکیه، در اردوی نظامی همدان «چه خود فارس ها و چه ملت های دیگر (مزدوران افغان وعده بسیاری نظیر آنها) حتی در گروه های صد نفری و بیشتر شروع به فرار کردند»^۲.

نادرشاه که از فرارهای انبوه نگران بود در سال ۱۷۴۳ فرمان داد که خانه و اسوال فراریان را به نام او (نادرشاه) ثبت کنند و خانواده هایشان نیز جریمه بپردازند. چون خانواده فراریان قدرت پرداخت نداشتند، زن و فرزندشان را می فروختند و پول برای خزانة گردمی آوردند^۳. با این حال حتی چنین تدابیر خشنی نیز نمی توانست سربازان را به اطاعت وادارد. فرار افزایش می یافت و نارضایی در قشون رشد می کرد. حتی برخی از سرکرده های بزرگ نظامی نیز که وضعشان سخت و خیم شده بود، در شمار نارضایان قرار گرفتند. در منابع از فرارهای فراوان سرکرده های نظامی همراه با دسته های سربازان زیر فرمانشان خبر داده شده، فقط در ابتدای سال ۱۷۴۷، ۲۰ هزار نفر از قشونی

که درارمنستان و آذربایجان قرار داشت، همراه با سرکرده هایشان گریختند^۴. نارضایی سربازان فقط به صورت فرار ظاهر نمی شد، بلکه به شکل شورش، اقدامات مسلحانه و اتحاد با قیام کنندگان خلق نیز نمودار می گردید.

افزایش بهره کشی از جمعیت مالیات گزار، که افراد عادی قشون نیز از آنها بودند، سبب تشدید تضاد طبقاتی بین سربازان عادی و سرکرده های نظامی گردید. در گروه هایی که به سرکردگی حیدرخان برای خواباندن قیامی بزرگ فرستاده شده بود، سربازان عادی فرماندهان خود را کشتند، اسوال آنها را غارت کردند و خود به قیام کنندگان پیوستند^۵. می گویند که دسته های کامل قشون شاه به جای سرکوبی قیام به قیام کنندگان می پیوستند (مثلا در فارس و سیستان) و با به اتفاق کشاورزان اهل شهر خود قیام به پای می ساختند. در کتابچه شاهزاده م.م. گلیتسین خبرهایی آمده حاکی از اینکه «۱۲ هزار جنگجویی که در شهر ایران (احتمالا نسخه بردار اشتباه کرده - ن.) وجود داشتند، همراه با ساکنان شهرها، خود را از او (نادر - ن.) کنار کشیده اند»^۶. قشونی که در گنجه بود نیز با سردم متحد شد. آنها شهر را ترک کرده و به جانب «شکی» های قیام کننده رفتند. در شماخی، قشون با جمعیت قیام کرد و همه از شهر خارج شدند^۷.

نارضایی عمومی از زورگویی اشراف قبایل خراسان و از موقعیت ممتاز آنها در کشور، در میان سربازان نیز منعکس گردید. مثلاً در قلعه قیر در شهر دربند، سربازان عادی قیام کردند، گروه افشارهایی را که سرکرده بودند کشتند و خود به سام میرزا و محمد رهبران قیام شیروان (۱۷۴۳) پیوستند.

در سال ۱۷۴۷، شورش در قشون به قدری نیرومند شد که نمایندگان دیپلماسی

۱- آس خ ز، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۷، پرونده ۵، برگ ۲۱۱.

۲- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۱۳۰.

۳- آس خ ز، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۷، پرونده ۵، برگ ۱۴۵.

۴- همان جا، برگ ۲۱ پرونده ۳، برگ ۲۳۸.

۱- آس خ ز، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۰، پرونده ۶، برگ ۲۲۵.

۲- آس خ ز، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۰، پرونده ۴، برگ ۲۴۸.

۳- همان جا، برگ ۲۴۹.

روس در ایران، درباره احتمال وقوع «آشوب عمومی در ایران» و اینکه «نظامیان ایرانی طرفدار اعلیحضرت نیز که در جاهای دیگر یافت می‌شوند. . . نمی‌خواهند بیش‌تر از این تلفات بردارند» آشکارا اظهار نظر کرده‌اند.^۱

شاهزاده م.م. گلیتسین سفیر روسیه در ایران در سال ۱۷۴۷ می‌نویسد که قشون شاه در وضعی قرار دارد که نادر «نمی‌تواند بردشمنان داخلی خود مسلط شود و کوچک‌ترین امیدی هم به ارتش نیست»^۲.

یکی از اشکال ویژه مبارزه علیه تشدید بهره‌کشی فتودالی که در دهه پنجم قرن هیژدهم وسیعاً گسترش یافت قیامهای خلق بود. بزرگترین این قیامها در فارس، خوزستان، سواحل خلیج فارس، سرزمین‌های آذربایجان شمالی و جنوبی، استرآباد، مازندران، خراسان و سیستان وقوع یافت.

این قیامها از نظر تعداد و ترکیب اجتماعی شرکت‌کنندگان، حدود سرزمینی که قیام دربر می‌گرفت، خواستها و نیز دامنه قیام بایکدیگر تفاوت داشتند. اتمام این قیامها علیه تشدید ستم مالیاتی نادرشاه بود.

قیامهای استرآباد و مازندران (۱۷۴۳-۱۷۴۴)

بلافاصله پس از مالیات‌بندی جدید (۱۷۴۳)، قیام قاجارهای استرآباد آغاز شد. براتیشف در ژانویه سال ۱۸۴۴ گزارش می‌دهد که «قاجارهای کوچ‌نشین استرآباد در بسیاری از دهات شوریده‌اند»^۳.

فتودالهای قاجار که گرد محمدعلی‌بک عزالدین لو جمع شده بودند با استفاده از آشوب‌میان مردم، علیه حکومت شاه شورش بی‌ساختند.

شورش اقشار بالای قبایل قاجار علیه نادر دودلیل اساسی داشت. اولاً تشدید

۱- همان‌جا، پرونده ۳، برگ ۳۹.

۲- آس‌خ‌ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۷، پرونده ۵، برگ ۱۸۵.

۳- آس‌خ‌ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۴، پرونده ۵، برگ ۱۱۵.

ستم مالیاتی که به وسیله شاه اعمال گردید. این امر در وضع رعایا و ایلیات منعکس شده و در نتیجه درآمد فتودالها را کاهش داده بود. دوم اینکه، اشراف قاجار که در زمان صفویان نفوذ زیاد داشتند، در دهه‌های چهارم و پنجم به وسیله اشراف قبایل خراسان که از نزدیکان نادر بودند کنار زده شدند. فتودالهای قاجار امید داشتند که با استفاده از عصیان توده‌های مردم، بتوانند از حکومت شاه رهایی یابند.

به‌زودی يموت‌ها نیز به قیام‌کنندگان قاجار پیوستند. تلاشهای محمد زمان خان پسر بیگلربک استرآباد برای سرکوبی قیام هیچ نتیجه‌ای نداشت. محمدعلی‌بک با محمد حسن خان قاجار (پسر فتح‌علی خان قاجار که در زمان طهماسب دوم بدستور نادر کشته شد) رابطه برقرار کرد. محمد حسن خان هم با ۴ تا ۶ هزار جنگجویان يموت خود وارد استرآباد شد. محمدعلی‌بک دروازه قلعه را برای او گشود، در نتیجه محمد زمان بک هم مجبور شد که به ارك قلعه پناه ببرد. بخشی از مأموران شاه نیز جانب قیام‌کنندگان را گرفتند. پس از چند روز ارك مذکور گرفته شد و محمد زمان بک زندانی گردید. قیام‌کنندگان خزانه را به‌چنگ آوردند و کاروان شرکت تجارتي انگلیس و روس را غارت کردند.

شورش در این زمان به مازندران نیز گسترده شده بود. توده‌های مردم علیه حکومت شاه قیام می‌کردند، حکام و مأمورین را زندانی می‌کردند و می‌کشتند. بیگلربک مازندران نیز در این ماجرا کشته شد. قیام‌کنندگان علی‌قلی خان را که به سپهسالاری خراسان فرستاده شده بود اسیر کردند.^۴

قیام به‌ویژه در محال هزار جریب بسیار نیرومند بود. در آنجا دو نفر تاجرانهای حاجی صفرقلی و حاجی کوثر قیام را رهبری می‌کردند. مردم هزار جریب و جاهای دیگر مازندران به گرد آنها جمع شده بودند. از جمعیت قیام‌کننده قشون پرموده‌ای تشکیل شده بود (پیاده و سواره نظام مسلح به تفنگ).

۱- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای. . . پیشین، جلد ۳، برگ ۶۷ و ۶۸.

۲- آس‌خ‌ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۴، پرونده ۳، برگ ۱۴۶ و ۱۴۷.

به دستور نادر چند سرکرده نظامی (میرزا تقی پیرزاده ، حسن بک و حاجی محمد بک) با سپاهی پنج هزار نفره که از کردها، بیات‌ها و کرایلی‌ها (قرایی‌ها درست است - م.) تشکیل شده بود، از نیشابور برای سرکوب قیام‌کنندگان فرستاده شد.^۱ حاجی صفرقلی و حاجی کوثر که می‌دانستند سپاهیان شاه در دامغانند با ۴ هزار نفر از قیام‌کنندگان شبانه به اردوگاه قشون شاه حمله بردند، اما قراولان و محافظان حمله آنها را دفع کردند: سحرگاه نبرد آغاز شد و در نتیجه قسمت اعظم قیام‌کنندگان نابود شدند. هردو رهبر قیام نیز اسیر گردیدند و تمام دارائی قیام‌کنندگان به وسیله سربازان شاه غارت گردید. از سرهای بریده مناره‌ها به پاشد.

در این هنگام ساروخان (یکی از سرکرده‌های بزرگ نظامی نادر) با قشون وارد هزار جریب شد. پس از نبرد با قیام‌کنندگان در دامغان، قشون شاه به ساروخان پیوست و همه باهم روانه استرآباد شدند. به دستور نادر می‌بایست سایر سرکرده‌های نظامی نیز به ساروخان پیوندند. بهبودخان هم بدین منظور با سپاه هزار نفره خراسانیها وارد استرآباد شده بود.^۲

محمد حسن خان قاجار با استفاده از فعالیت عظیم خلق و همچنین با استفاده از نارضائیشان، قشون بیست هزار نفره‌ای از آنها تشکیل داد.^۳ محمد حسن خان قاجار که از نزدیک شدن بهبودخان باخبر بود تصمیم گرفت که قبل از اینکه بهبودخان بتواند به ساروخان پیوندد با او بجنگد. در اولین نبرد، قیام‌کنندگان پیروز شدند، اما در نبرد دوم بهبودخان قشون آنها را شکست داد. محمدعلی بک و بسیاری از

۱- محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۶۸.

۲- همان‌جا، برگ ۶۹ و ۷۰.

۳- همان‌جا.

۴- آس‌خ‌ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۶۴، پرونده ۳، برگ ۱۵۳.

در منابع فارسی، به ویژه در آثار مهدی خان و محمد کاظم، شکست بهبودخان نادیده گرفته شده.

طرفداران او، که قاجار و يموت بودند، کشته شدند. محمد حسن خان قاجار نیز به منقشلاق گریخت.^۱

در این هنگام در میان قیام‌کنندگان زدو خورد های سختی روی داد. فتودالهای قاجار و يموت که رهبری قیام را در دست داشتند، در یکسوی این زدو خورد بودند و شرکت کنندگان اصلی قیام یعنی رعایا و ایلیات و توده‌های زحمتکش شهری در سوی دیگر آن. بالانشینان قبایل قاجار و يموت حکام جدیدی از بین خود برگماشتند. این حکام در غارت و چپاول و حشيانه کشاورزان، دست کمی از مالیات‌گیران شاه نداشتند. این اعمال، بدون شک، نارضائی شدیدی در میان مردم برانگیخت. این امر به ویژه ساکنان ساری و بار فروش (بابل فعلی - م.) را بسیار خشمگین ساخت. مردم بار فروش که از شکست محمدخان قاجار باخبر شده بودند، اسماعیل بک حاکم يموت خود را کشتند. درمازندران کشاورزان صدیق آقارا که یکی از نمایندگان قشر بالای فتودالها بود و در قیام نیز شرکت کرده بود، دستگیر کرده و نابود ساختند.^۲ این حقایق گواهی می‌دهند که تضادهای طبقاتی آشتی‌ناپذیری در میان قیام‌کنندگان وجود داشته.

تضادهای موجود بین شرکت کنندگان قیام، کار قشون شاه را در سرکوبی قیام آسان می‌کرد. پس از شکست دسته‌های قیام‌کننده تحت رهبری محمد حسن خان قاجار، بهبودخان عازم استرآباد شده او را دستگیر کرد و محمد زمان بک را از زندان آزاد کرد. محمد زمان بک بلافاصله، از طرف نادر به حکومت استرآباد گماشته شد. در همان موقع ساروخان وارد استرآباد شد و همراه با بهبودخان برای از میان برداشتن کانون‌های دیگر قیام روانه گردید. آنها صدها هزاره‌ها کشاورز را شکنجه دادند، بسیاری را سر بریدند و برخی را نیز به نیشابور جابه‌جا کردند. نادرشاه فرمان داده بود که اهالی ابه‌های قاجارها را «قتل عام کنند و حتی ساکنان اطراف را نیز در صورتی

۱- محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۷۳.

۲- ج. هان‌وی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۱، ص ۲۰۳ و ۲۰۴.

که کسی از آنها با مردم این ده ها همدستی و توطئه ای کرده باشند از نظر داورندارند^۱. قیام کشاورزان استرآباد و مازندران در تابستان سال ۱۷۴۴ نیز ادامه پیدا کرد. در بهار سال ۱۷۴۴، هانوی، درحالی که فرمان شاه را در مورد جبران خسارتی که در جریان شورش استرآباد به او وارد شده بود در دست داشت، از اردوی شاه روانه این ایالت گردید. قشون محمد حسن خان شکست خورده و شورش سرکوب شده بود. با این حال، استرآباد و مازندران هنوز هم در تصرف شورشیان کشاورز بود. هانوی می گوید: «هرچه بیشتر در این ایالت پیش می رفتیم، رفتار کشاورزان لجوجانه می شد»^۲. هانوی به هر کجا که رفته، دسته های سرباز او را همراهی کرده اند و بر خورد کشاورزان نیز با او دشمنانه بوده. آنها به سربازان آذوقه، علوفه و منزل نمی داده اند و گاهی هم آنها را با تفنگ تهدید می کرده اند. هانوی می گوید که حرف زدن با کشاورزان خطرناک بود «زیرا که آنها خیلی زیاد و خیلی هم بی باک بودند»^۳. در یکی از روستاها، کشاورز میانسالی یخه رئیس دسته ای را که هانوی را در استرآباد همراهی می کرده می گیرد.

قیام خود به خودی کشاورزان در استرآباد و مازندران بیشتر از شورش قاجارها، حکام محلی را ترسانده بود. مثلاً یکی از کارمندان حکومتی ایران در شهر آمل (مازندران) پس از سرکوبی قیام به هانوی می گوید: «ما از مردم این ایالت بیشتر از تاقاها (درباره محمد حسن خان ویموت های متحد با او سخن می گفته اند - ن.) می ترسیم»^۴. در همان هنگام که هانوی وارد لنگرود می شود، به حاکم آن محل دستور می رسد که همراه با قشونی که زیر فرماندهی اوست به استرآباد برود. این دستور حاکم لنگرود را سخت به مخصصه می اندازد. رنجهای یک لشکر کشی پیش آمده اورانگران

۱- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۴، پرورده ۳، برگ ۳۰۳، ۱۰۴.

۲- ج. هانوی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۱، ص ۱۹۴.

۳- همان جا.

۴- همان جا، ص ۱۹۵.

می کند، زیرا با اینکه قیام قاجارها اکنون دیگر سرکوب شده بود، ولی در این ایالت «هنوز هم، بی نظمی شدیدی حکومت می کرد»^۱. در نزدیکی استرآباد، هانوی با سواره های مسلحی برخورد می کند. آنها تودا عظیمی کشاورز را که به خاطر شرکت در قیام کور شده بوده اند و خون بر روی صورتشان جریان داشته با خود می برده اند^۲. ادامه قیام نادرشاه را مجبور کرد که آزادی کشاورزان مازندران را از پرداخت مالیاتی که قادر به پرداختش نبوده اند اعلام کند^۳. سرکوب قیام تا پایان سال ۱۷۴۴ طول کشید.

قیام استرآباد و مازندران نیز مانند تمام قیامهای دهه چهارم قرن هیژدهم و کنش توده های مردم در مقابل تشدید ستم مالیاتی بود. نارضایی از شاه و سیاست او، برای مدتی، دو کس را با هم پیوند داد: یکی نیروهای فعال و مستقل قشر بلاه فئودالهای قبایل قاجار را که شورش بیا می ساختند و دیگر توده های مردم را که علیه ستم مالیاتی می جنگیدند. اما در جریان قیام تضادهای طبقاتی آشفتگی ناپذیری بین این دو گروه پدیدار گشت. شرکت کنندگان قیام هدفهای متفاوتی داشتند، بدین جهت اتحاد آنها نمی توانست محکم و طولانی باشد. فئودالها تلاش می کردند که از ناد مستقل شوند تا درآمدهای خود را که از استعمار زحمت کشان بدست می آوردند با حکومت شایسته تقسیم نکنند، اما رعایا و ایلیات با تشدید ستم مالیاتی در مبارزه بودند.

با وجود اینکه قیام را فئودالهای بزرگ رهبری می کردند، توده های مردم شرکت کنندگان اصلی قیام بودند و هرگز خود را چون ابزار بی اراده ای در دست آنها قرار نمی دادند. در برخی سواحل، آنها علیه رهبران خود به پا می خواستند، وقتی که مقاومت فئودالها در هم شکست آنها خود مستقلاً مبارزه را ادامه دادند.

۱- همان جا.

۲- همان جا، ص ۲۰۱.

۳- همان جا، ص ۱۹۵.

همه آنها به ما اجازه می‌دهد که وقایع سال‌های ۱۷۴۴-۱۷۴۳ استرآباد و مازندران را جنبشی خلقی بدانیم که دارای ضعف‌های خاصی مانند عدم تشکل، عدم ارتباط و محدودیت محلی بوده که ویژه جنبشهای عصر فتودالیزم است. ویژگی این قیام شرکت فعال نمایندگان بازرگانان در آن بود که در دهه پنجم وضعشان سخت وخیم شده بود.

قیام فارس (۱۷۴۴)^۱

در ابتدای سال ۱۷۴۴، قیامی در فارس شعله برافروخت که تمام ایالت‌وبه‌ویژه شیراز، حویزه، شوشتر و حتی لار و سواحل خلیج فارس را نیز دربر گرفت. علت این قیام مالیات‌بندی جدیدی بود که در سال ۱۷۴۳ اجرا شد. این مالیات‌ها برای مردم سنگین بود. علت مستقیم قیام، شکنجه و کتک مردم بود که مالیات‌بگیران شاه‌برای دریافت مالیات بدان متوسل می‌شدند. محمد کاظم یادآوری می‌کند که «ابواب و مسترد زیاده از حد به‌سکان فارس نیز، حسب فرمان نادری، مقرر شده بود، جبر و تعدی به‌سکان آن دیار رخ داده... سکان آن دیار طاقت این صدمات نیاورده شورش و انقلاب در مملکت فارس به شیوع پیوست»^۲.

ابتدا چادر نشینان قبیله فیلی بایکدیگر متحد شدند و در حدود ۲۰ تن از مالیات‌بگیران را کشتند. این موضوع بهانه‌ای برای جنبش سایر قبایل فارس گردید. قیام درهمه‌جا با قتل مالیات‌بگیران شاه آغاز شد. محمد کاظم می‌گوید که مردم «محصلان دارای دوران (نادرشاه - م.) را در هر مکان و مسکن که بودند به قتل آوردند»^۳.

۱- درباره قیام فارس لوکویارت، مینورسکی و نورالله لارودی نیز نوشته‌اند، اما اخبار آنها بسیار ناقص است. گذشته از این، برخی ارزیابی‌ها و اظهارنظرهای این مؤلفان هم قابل بحث است.

۲- محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۴۶، ۵۰.

۳- همان‌جا، برگ ۵۰.

تعداد قیام‌کنندگان به سرعت افزایش یافت. در حدود ۱ هزار نفر قیام‌کننده خانه تقی‌خان بیگلر بگ فارس را در میان گرفته از او تقاضا می‌کردند که قیام را رهبری کند.

تقی‌خان به عنوان بیگلر بگ ایالت، مسئول جمع‌آوری مالیات در فارس بود. مجموع مالیاتی که نادر از این ایالت می‌خواست بیشتر از نصف مالیاتی بود که معمولاً از ۴-۳ ایالت بزرگ و از جمله فارس گرفته می‌شد. فرمان شاه، کشور ویران شده ایران را دچار بدبختی عظیمی کرد. مردمی که قدرت پرداخت مالیات را به مالیات‌بگیران شاه نداشتند، کودکان خود را به تجارت اروپائی و هندی می‌فروختند. هر کس که وجوه مقرر شده را نمی‌پرداخت چشمش را از حدقه بیرون می‌آوردند. اخاذی، آزار و آدم‌کشی مأسوران خزانه، در مردم موجی از خشم بوجود آورد. این موضوع که پیشقدمان قیام از اعضای قبایل بوده‌اند، روشن می‌سازد که مالیات‌بندی سال ۱۷۴۳، کوچ‌نشینان را هم مانند بوم‌نشینان دچار زحمت می‌کرده. تقی‌خان که می‌دانست، با وضع ایجاد شده، گردآوری کامل مالیات ممکن نیست و با اطلاع از اینکه اختلاف مبلغ از او که سردار فارس است گرفته می‌شود «تمام تدابیر را برای به دست آوردن استقلال به کار بست»^۱.

او موافقت کرد که رهبری قیام را بپذیرد و با این کار خود تصمیم گرفت که از نارضایی توده‌های مردم برای ساختن یک حکومت فتودالی مستقل از نادر استفاده کند.

تقی‌خان برای اینکه مردم را آرام کند، دستور داد که چند نفر از مالیات‌بگیران را به قتل برسانند و سپس همراه با قشون و قیام‌کنندگان عازم شیراز شد. او «مدتی در آن نواحی بنای سلطنت و فرمانروایی را بر خود مرتب ساخت»^۲.

۱- آس‌خ‌ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۴، پرونده ۳، برگ ۸۹.

۲- محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۵۱.

هنگامی که خبر قیام به نادر رسید، او یکی از نزدیکان خود (فرهادبک) را برای مذاکره با تقی خان^۱ به شیراز فرستاد «تا او (تقی خان - ن) را با قوی ترین امیدها راضی کند و به اردوی شاه جلب کند و از جانب شاه به او وعده دهد که کوچکترین آزاری نخواهد دید و مانند گذشته با مهربانی با او رفتار خواهد شد»^۲ در همان موقع نادر «به فرماندهان نظامیش که در آن نواحی (فارس) بودند»^۳ دستور داد که «با سربازان خود راه را از هرسو اشغال کنند و ببندند تا تقی خان هیچگونه راهی برای فرار نیابد»^۴ اما چون تمام این تدابیر بی نتیجه ماند و تعداد قیام کنندگان پیوسته افزایش یافت، نادر محمدحسین خان افشار سردار عراق را با دو هزار نفر قشون خراسانی برای مقابله با آنها روانه ساخت و به سردار دستور داد که در راه سربازان را در دسته هایی گردآورد. محمد حسین خان وارد شیراز شد و در رکن آباد اقامت کرد. تقی خان نمایندگان خویش را پیش او فرستاد. آنها محمدحسین خان را به قیام کنندگان متمایل ساختند. پس از این ماجرا نادر مجبور شد که بهترین نیروهای خود یعنی دسته های گارد را که از افغان ها و ازبک ها تشکیل شده بودند و همچنین دسته های سربازان کرمانشاهی را فوراً برای مقابله کنندگان اعزام دارند. با اینحال، این کار هم به پیروزی منجر نشد. تازه، قسمتی از سربازان هم به قیام کنندگان پیوستند. یکی از سرکرده های نظامی (محمدعلی بک) شاه چون ... نفر از سربازانش به قیام کنندگان پیوستند، خود نیز از ترس نادر به بغداد گریخت.

قیام، سرزمینهای هرچه وسیعتری را در برمی گرفت. تعداد قیام کنندگان اکنون

۱ - منابع فارسی در این باره مطلبی ندارند.

۲ - آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۴، پرونده ۳ برگ، ۱۷۲

و ۱۷۳.

۳ - همان جا.

۴ - همان جا.

دیگر از ۲ هزار نفر گذشته بود^۱.

بزرگترین خطر را برای قیام کنندگان قشون رستم خان ایجاد می کرد. او قبل از شروع قیام تقی خان، سردار بنادر شده بود. تقی خان که برای پیشگیری از حمله رستم خان با سرکردگان قبایل قیام کننده فارس مشورت کرده بود با ۳-۲ هزار نفر قشون سواره و پیاده بسوی بنادر حرکت کرد. تقی خان پسر خود محمد رضا خان را در شیراز به جای خود نهاد و محمدحسین خان افشار را نیز سردار آن شهر کرد. او در ضمن نامه ای به سردم بنادر و سرکرده های نظامی رستم خان نوشت که نادر پس از برگشتن از داغستان دچار مرض مالیخولیا شده، از تمام ایالات مالیات پسافت می خواهد، بسیاری از حکام و مأموران را کشته و محمدحسین خان که به قبیله نادر تعلق دارد نیز به قیام کنندگان پیوسته و اکنون در شیراز است. تقی خان به سرکرده های نظامی و مردم آنجا پیشنهاد کرد که رستم خان را راضی کنند که سر از اطاعت نادر بپسند و در صورتی که از این کار ممانعت کند او را به قتل برسانند. رستم خان با این پیشنهاد سرکرده های نظامی خود به طور خیلی دشمنانه ای برخورد کرد و تهدید کرد که مسببین را اعدام خواهد نمود^۲.

بنا به خبر یکی از دیپلمات های روس، در سال ۱۷۴۴، پس از ورود تقی خان به بندرعباس، ساکنان بندرعباس، شوشتر، حویزه و لرستان همراه با حکام این شهرها «آزاده بریدند»^۳. خزانه شاه که در نزد دار قرا داشت به دست تقی خان افتاد. نادر ۲ هزار سرباز به سرکردگی الهوردی خان به شیراز فرستاد تا با آتش و شمشیر مردم را آرام کند. الهوردی خان با قشونش به شیراز رفت و آن شهر را محاصره کرد. قیام کنندگان سخت و شدید مقابله کردند. با وجود این پس از چهار ماه محاصره، در

۱ - محمد کاظم، تاریخ عالم آرای ... پیشین، جلد ۳، برگ ۴۷.

۲ - همان جا، برگ ۵۱، ۵۲.

۳ - آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۴، پرونده ۱۴، برگ ۲۹۸.

قلعه گرسنگی رخداد و در ۲ جمادی اول ۱۱۵۷ هجری (۲۱ ژوئن ۱۷۴۴) پس از یورش شدیدی، محاصره شدگان مجبور به تسلیم شدند.

قشون شاه وارد شهر شد. سربازان اموال مردم را غارت کردند، خانه‌ها و باغها را ویران کردند و ساکنان محل را کشتند. تقی‌خان پس از تلاش ناموفق برای فرار دستگیر گردید و همراه با ۷ تن از نزدیکان و خویشاوندانش به اصفهان برده شد. تمام خویشان و نزدیکان او را کشتند. خود تقی‌خان را هم از یک چشم کور کردند و دارایی او را مصادره کردند. با این حال نادرشاه او را «بخشید» و به حکومت کابل برگماشت: در پایان تابستان ۱۷۴۴ قیام فارس سرکوب شد.

احتمالاً نادر تصویری کرد که با «عفو» تقی‌خان می‌تواند اطمینان او را جلب کند. اما چنین نشد. نارضائی در میان فتودال‌ها رشد پیدا کرد و قیامهای آنها علیه حکومت شاه افزایش یافت. تقی‌خان هم به زودی، در کابل، در رأس قیامی دیگر قرار گرفت.

تشدید مستم مالیاتی علت اصلی جنبش توده‌های مردم و سبب وسعت حدود این قیام بود. نیروی اساسی قیام را ایلیات و رعایای فارس و سواحل خلیج فارس تشکیل می‌دادند. چون توده‌های مردم نمی‌توانستند از درون خود رهبری بیرون بدهند، نمایندگان طبقه حاکم (به‌ویژه تقی‌خان) در رأس قیام قرار گرفتند. جهت و هدف جنبش نیز کاملاً روشن بود زیرا که خلق کاهش مالیات‌های بیش از حد را طلب می‌کرد. شرکت نمایندگان طبقه حاکم مانند تقی‌خان در این قیام، دلیلی بر عمیق شدن بحران سیاسی دولت نادرشاه بود.

قیام مسقط و بحرین

قیام قبایل عرب مسقط و بحرین نیز مانند سایر قیامهای سالهای ۱۷۴۳-۱۷۴۴ در نتیجه تشدید بهره‌کشی فتودالی شعله‌ور گردید. مردم این ایالات به گفته تاریخ نگار از پرداخت مالیات زمین و باج و خراجهای دولتی خودداری کردند.

در این قیام، اشراف هم مانند زحمتکشان روستا شرکت جستند^۱. برای سرکوبی این قیام قشونی به سرکردگی مظفرعلی خان فرستاده شد. در هنگام وقوع این حادثه در مسقط و بحرین، تضادهای آشکاری بین گروههای مختلف اجتماعی شرکت کننده در قیام نمودار شد و از جانب افشار بالای فتودالها ناستواری و خیانت بروز کرد. مثلاً هنگامی که خبر عزیمت قشون کیفری از اردوی شاه به گوش قیام-کنندگان رسید، نمایندگان اشراف محلی به مقاومت خود پایان دادند و گروهی از شرکت کنندگان فعال قیام را که از افشار زحمتکش بودند به قتل رساندند^۲. مأموران کیفری شاه کشتار وحشتناکی به راه انداختند. آنها برای این کار مردم را به سه دسته تقسیم کردند:

«جمعی که بانی سرکشی و یاغیگری را گذاشته بودند» به قتل رسیدند، کسانی که از پرداخت مالیات خودداری کرده بودند از چشم و گوش محروم شدند و آنهایی که فقط هواداری کرده بودند دماغشان قطع گردید. در عین حال به برخی از نمایندگان اشراف، که جانب شاه را گرفته بودند، خلعت و هدایای دیگری نیز داده شد^۳.

پس از این قتل و کشتار، شاه برای گرفتن مالیاتهای خارج از اندازه، از مردم مسقط و بحرین، مالیات‌بگیریانی به کار گماشت^۴. آنها می‌بایست مقدار زیادی سروارید نیز جمع می‌کردند. در نتیجه، قیام تازه‌ای از جانب قبایل مسقط و بحرین شعله‌ور و رخت که برای سرکوبی آن قشون کیفری جدیدی روانه گردید.

۱ - محمد کاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۳ برگ ۴۸.

۲ - همان جا.

۳ - همان جا، برگ ۴۸، ۴۹.

۴ - همان جا، برگ ۴۹.

قیام خوی و سلماس (۱۷۴۴)

علت اساسی و مستقیم قیام قبایل کرد دمبلی درخوی و سلماس نیز تشدید مسم مالیاتی بود .

چنانکه محمد کاظم می گوید، در سال ۱۷۴۴ به فرمان شاه ، ازخوی و سلماس به جای ۳ هزار تومان مالیاتی که در زمان شاهان صفوی (به کاهش نرخ تومان نیز باید توجه داشت) گرفته می شد^۱ در حدود ۱۰ هزار تومان^۱ باج و خراج خواسته شد . مردم از پرداخت این باج و خراج خودداری کردند و مالیات بگیران شاه را کشتند.^۲ مرتضی قلی خان ، نجف قلی خان و سایر رهبران قبایل که مسئول گردآوری مالیات بودند ، خود به قیام کنندگان پیوستند . نادر شاه در اس ۱۷۴۴ چند دسته از قشون خویش را به فرماندهی محمدرضا خان قرخلو ، حیدرخان افشار ، آشورخان افشار ، کریم خان افشار و حاجی خان بیگلریک گنجه برای سرکوبی قیام روانه ساخت .^۳

خوانین دمبل که با نمایندگان شاه وارد مذاکره شده بودند اعلام کردند که مردم نمی توانند مالیات های خواسته شده را پرداخت کنند . بلافاصله پس از بیان این امر چند نفر از خوانین زندانی شدند . قشر بالای قبایل که تصور می کردند گردآوری مالیات خواسته شده از خوی و سلماس غیر ممکن است ، از ترکیه کمک خواستند .

ترکیه ، در این موقع ، قشون خود را برای حمله به ایران و به سلطنت رساندن صفی میرزا آماده می کرد . به زودی ۲۰ هزار نفر قشون ترک ، به سرکردگی یوسف پاشا ، که به قیام کنندگان پیوسته بودند به سوی خوی حرکت کردند.^۴ آنها در نبرد

۱- همان جا، برگ ۱۰۰، ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی... پیشین، ص ۲۳۰.

۲- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۳ برگ ۱۰۰.

۳- همان جا، برگ ۱۰۰، ۱۰۱.

۴- همان جا، برگ ۱۰۱، ۱۰۲.

با قشون شاه شکست خوردند . مقاومت قیام کنندگان نیز، پس از شکست نیروهای اصلی آنها و قشون ترکیه، درهم کوبیده شد . محمدرضاخان قرخلو با ۶ هزار سرباز برای حفظ آرامش در خوی باقی ماند و سایر سرکرده های نظامی به ایالات خود بازگشتند .

شرکت نمایندگان طبقه حاکم در این قیام (مانند اکثر قیام های دیگر دهه پنجم) ، که ابتکار مراجعه به ترکیه نیز از آنها بود حاکی از تشدید نارضایتی آنها و تلاششان برای رهایی از وابستگی به نادرشاه بود . ترکیه خیلی علاقمند بود که در چنین مواردی در امور داخلی دولت نادر مداخله کند^۱ و البته این موضوع کمتر از هر چیز به غمخواری نسبت به سرنوشت قیام مربوط می شد .

جنبش صفی میرزا (۱۷۴۴)

چنانکه قبلا نیز یادآور شدیم صفی میرزا، یکی از مدعیان دروغی دهه چهارم، پس از تلاش ناموفق در برپا کردن قیام به ترکیه گریخت و در آنجا مورد حمایت سلطان واقع شد .

در سال ۱۷۴۳ ، ترکیه که از وضع وخیم داخلی ایران و نارضایتی مردم از سیاست نادرشاه باخبر بود، مجدانه وارد عمل گردید و دوباره به آمادگی قشون خویش برای جنگ پرداخت . در پایان سال ۱۷۴۳ صفی میرزا با ۲۰ هزار قشون ترک در مرزین ترکیه و دولت نادر بود . به زودی احمد پاشا سرکرده نظامی ترکیه با ۷۰ هزار قشون ترک به او پیوست .^۲

۱- برای اطلاع بیشتر از سیاست ترکیه و روابط ایران و ترکیه در این دوره مراجعه

شود به :

Mohammed Ali Hekmat , Essai Sur 1 , histoire des relations politiques irano-ottomannes de 1722 a 1747 , paris 1937 , p . 215 - 234 .

۲- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۲۷، ۲۸.

در پایان سال ۱۷۴۳ تا ابتدای سال ۱۷۴۴ صفی میرزا که در قارص بود از اردوگاه خود فرمانهایی به شهرهای مختلف کشور فرستاد. او در این نامه ها اعلام کرد که نماینده خاندان صفوی است و به هنگام محاصره اصفهان به وسیله افغانان با خواهرش فرار کرده. صفی میرزا از مردم می خواست که او را حمایت کنند. او که به خوبی از ناراضی عمومی در کشور و از زورگویی اشراف نظامی - فتودال قبایل خراسان با خبر بود در این فرمان ها به تمام « اقشار مردم ایران » وعده داد که « در حکومت او از هرگونه رفاه و آراستگی » بهره مند خواهند شد.^۱ در نتیجه، به زودی نزدیک هزار نفر از ایرانیان و همچنین بخشی از جمعیت آذربایجان، گرجستان و سربازان قشون شیروان جانب صفی میرزا را گرفتند.^۲

صفی میرزا همچنین سعی بسیار کرد که با قیام کنندگان فارس تماس بگیرد و به آنجا پیکه هایی نیز روانه ساخت.

نادر برای جلوگیری از پیوستن مردم به صفی میرزا دستور داد که از ایروان تا قارص پست گذاشته شود. او برای اینکه قبایل افشار را که در ناحیه ارومیه کوچ می کردند به خود جلب کند اقشار بالای این قبایل را تطمیع کرد. نادر که « آنها (سران قبایل) را هم قبیله خود می دانست » به آنها خلعت داد و از پرداخت نیمی از مالیات سالیانه نیز معافشان کرد.^۳ اما مردم بدون توجه به این موضوع مرتباً به جانب صفی میرزا می رفتند. دسته هایی از قبایل لزگی نیز به رهبری احمدخان اوسمی جتکهای و بزرگان تبرسران^۴، که برای شرکت در هرجنش ضد نادری دیگری آماده بودند،

۱ - آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۴، پرونده ۱۴، برگ ۲۵۵ پرونده ۳، برگ ۲۵۶.

۲ - همان جا، پرونده ۳، برگ ۲۵۶، ۳۱۴، محمد کاظم، تاریخ عالم آرای ... پیشین، جلد ۳، برگ ۱۲۷.

۳ - آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۴، پرونده ۳، برگ ۲۵۶.

۴ - محمد کاظم، تاریخ عالم آرای ... پیشین، جلد ۲، برگ ۱۲۷.

به این مدعی دروغی پیوستند.

در اوت سال ۱۷۴۴ نادر با قشونی بزرگ عازم قارص گردید. به زودی جنبش صفی میرزا سرکوب شد. احمد خان اوسمی و بزرگان تبرسران به داغستان گریختند. خود صفی میرزا دستگیر گردید و به ترکیه فرستاده شد. با وجود این، ترکیه از فکر جلوراندن صفی میرزا به عنوان مدعی تاج و تخت دست برداشت.^۱ درباره بقیه سرگذشت صفی میرزا اطلاعاتی در منابع وجود ندارد.

جنبش صفی میرزا از جانب شرکت کنندگان قیام به صورتهای گوناگونی تعبیر و تفسیر می شد. خود صفی میرزا که از خانواده ای کشاورز بود، در دهه چهارم، برای دفاع از منافع توده های مردم در رأس آنها قرار گرفت. او سپس به ترکیه گریخت و در آنجا از حمایت سلطان برخوردار شد. صفی میرزا در دهه پنجم قرن هیژدهم دست نشاندۀ ترکیه شد و با اتکاء بر نیروهای نظامی آن کشور، ادعای تاج و تخت کرد. توده های مردم نیز با حمایت از صفی میرزا در واقع علیه سیاست مالیاتی غارتگرانه نادر به پا خاستند. بدینجهت بود که جنبش صفی میرزا در میان مردم با چنین جواب مساعدی مواجه شد. در این دوره در بسیاری از ایالات کشور (مثلاً در «ولایت» تبریز، در شمال آذربایجان، در مرکز ایران و غیره) شورش ها و قیامهایی به وقوع پیوست که از تشدید ستم مالیاتی ناشی می شد. قبایل داغستان نیز از اینجهت در جنبش شرکت کردند که «شاید به دست یاری جماعت روسی عار خود را از قزلباش استرداد نمایند».^۲ برای ما این جنبش فقط از نظر شرکت توده های مردم در این قیام ناشی از ناراضی آنها از سیاست غارتگرانه مالیاتی نادرشاه بود. آنها آماده بودند که از هرجنش ضد حکومتی دیگری نیز حمایت کنند.

۱ - آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۴، پرونده ۳، برگ ۲۵۶.

۲ - محمد کاظم، تاریخ عالم آرای ... پیشین، جلد ۳، برگ ۱۳۴.

قیام گیلان و ایالات دیگر ایران (۱۷۴۷-۱۷۴۴)^۱

در سال‌های ۱۷۴۷-۱۷۴۴ قیام‌های پر عده‌ای در گیلان رخداد. ابتدا در تابستان ۱۷۴۴ بود که تالشی‌ها بنای شورش را نهادند. به گفته ناظر «مردم تالش دوباره بلوا راه انداختند»^۲. این جنبش که در زیر شعار سرنگون کردن نادر و در ابتدا تصرف آستارا ظاهر گردید تأثیر عمیقی در تمامی گیلان نمود. به شهادت معاصران، «درست‌تر گیلان وحشت و خطر عمیقی به وجود» آمد^۳. قشونی که برای آرام کردن تالشی‌ها فرستاده شد، روستاهای تصرفی آنان را ویران کرد و ۲۰ نفر از مسببین را دستگیر کرده به دربار شاه فرستاد. با وجود این، شورش با نیروی تازه‌ای شعله برافروخت و تا فوریه سال ۱۷۴۶ ادامه پیدا کرد. شورش گیلان هم مانند سایر شورش‌ها به تشدید فشار مالیاتی بر مردم مربوط می‌شد. در رأس قیام کنندگان، کلب حسین بک قرار داشت که سرپیچی خود را از شاه اعلام کرده بود. این موضوع به ویژه مؤید آن بود که ساکنان تالش با منتهای سعی به سوی اومی شتافتند و بدین وسیله خود را محافظت و مواظبت می‌کردند^۴. نادر برای سرکوبی این قیام سپاهی مرکب از ۱۰ هزار جنگجو روانه ساخت. با وجود این، نتوانست موفقیتی به دست آورد. پس از این ماجرا سپاهی مرکب از ۳ هزار افغان برای مقابله با قیام کنندگان اعزام گردید. سرکرده‌های نظامی شاه ناچار به تالشی‌ها وعده دادند که اگر آنها داوطلبانه به مبارزه پایان دهند بخشیده خواهند شد.

قشر بالای قبایلی که در قیام تالشی‌ها شرکت کرده بودند به مردم خود خیانته کردند و با اعتراف به گناه خود به اردوی قشون شاه رفتند. پس از این جریان،

۱ - قیام‌هایی که در سال‌های ۱۷۴۷-۱۷۴۴ در گیلان رخداد ابتدا در نوشته‌ها و آثار منعکس نشده. در منابع نیز اخبار پراکنده و ناقصی درباره آنها وجود دارد.

۲ - آس‌خ‌ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۵، پرونده ۷، برگ ۴۰۴.

۳ - آس‌خ‌ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۵، پرونده ۱۸، برگ ۸۱۷.

۴ - آس‌خ‌ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۸۴۶، پرونده ۷، برگ ۳۰.

بخشی از کدخدایان روستاهای تالش و آستارا به کمک آنها اسیر گردیدند. بسیاری از آنها را «بمنظور گرفتن مالیات‌های پس‌افت و جریمه‌های سنگینی که به آنها بسته شده بود» زندانی کردند و برخی را نیز «به کنده بستند»^۱.

جنبش شکست خورد. نیروی اصلی قیام، کشاورزان و چادر نشینان بودند. پیوستن قشر بالای قبایل به شاه، سرکوبی قیام را تسریع کرد.

کیندفورده سفیر انگلیس در روسیه، در ابتدای سال ۱۷۴۷ پس از دریافت گزارشی از ایران، به لرد چستر فیلد وزیر متبوع خود خبر داد: «بازرگانان انگلیسی که علاقمند به تجارت در ایران هستند خبر یافته‌اند که در برخی از ایالات این کشور علیه نادرشاه شورش رخ داده و آشوبگران همه جا را غارت کرده و می‌سوزانند؛ آنها در هر جا که ظاهر می‌شوند وحشت بروز می‌کند. برای ایالت گیلان که کارخانه انگلیسی در آن وجود دارد باید به زودی تدابیر دیگری اندیشید»^۲. در ابتدای سال ۱۷۴۷ در واقع قیام تازه‌ای در گیلان شعله برافروخت. علت قیام این بود که گذشته از باج و خراج‌های معمول، مالیات‌های پولی جدیدی نیز به مردم بسته شد. با وجود اینکه مالیات‌ها برای نادر فرستاده شده بود، او دستور داد که قشونی به گیلان فرستاده شود تا جریمه‌های کلان پولی و «به عبارت دیگر باج و خراج‌های گوناگونی» از مردم بگیرد^۳. این بار کانونی اصلی قیام در گسکر بود. بازرگانان و دلالان کارخانه‌های انگلیسی به‌طور دسته‌جمعی به کیندفورده سفیر انگلیس در روسیه مراجعه کردند و تقاضا کردند که از منافع آنها دفاع شود و دوفروند کشتی در اختیار آنها گذارده شود تا خود و اموالشان را از ایران ببرند^۴.

۱ - همان، پرونده ۱۱، برگ ۱۵، ۱۶.

۲ - «گزارش کیندفورده به چستر فیلد از پتربورگ در ۲۵ ژوئن سال ۱۷۴۷»

(«مجموعه انجمن تاریخ امپراتوری روسیه»، جلد ۱۰۳، ص ۳۵۲، ۳۵۳).

۳ - آس‌خ‌ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۷، پرونده، برگ ۱۷۳.

۴ - «مجموعه انجمن تاریخ امپراتوری روسیه»، جلد ۱۰۳، ص ۱۷۳.

پیش از هر چیز مردم مالیات گزار قیام کرده بودند. یکی از دیپلمات‌های روس می‌نویسد:

«مردم بی‌سروپا در گیلان یاغی شده‌اند و تعدادشان هم کم نیست»^۱.

ناراضی و طغیان نمایندگان بوروکراسی کشوری را هم دربر گرفت. یکی از آنها به نام آقا حسن (رئیس سابق «مالیات‌های پولی خزانه» در گیلان) در مذاکره با اعضای سفارت روس می‌گوید که بسیاری از بزرگان گیلان پیش او آمده از تهیدستی خود و بیرحمی نادر شکایت کرده‌اند. آنها «موافقت او را برای سرپیچی از اطاعت شاه که با توجه به موقعیت مستحکمش مورد قبول تمام ولایات واقع خواهد شد» طلب کرده‌اند. بزرگان یادشده به آقا حسین پیشنهاد کرده‌اند که جنبش آنها را رهبری کند، پولهای جمع‌آوری شده از مردم را از مالیات‌گیران شاه در گیلان پس بگیرد و سایر «کارسندان شاه را که به گیلان فرستاده شده‌اند به قتل برساند»^۲.

این اعمال بزرگان، روشن‌گر آن است که مسؤلان سابق گردآوری مالیات خود می‌دانسته‌اند که در زمان حکمرانی گرسنگی و شورش در گیلان آنها نخواهند توانست آن مقداری را که برای خزانه خواسته شده گردآورند. به همین جهت این بزرگان که از پشتیبانی مردم مطمئن بودند تصمیم گرفتند که علیه حکومت شاه بشورند.

در سالهای ۱۷۴۷ همزمان با شورش گیلان، مردم بسیاری از ایالات که باج و خراج و جور خارج از اندازه‌ای را تحمل کرده بودند علیه حکومت شاه قیام کردند.

در سال ۱۷۴۶، در میان قلیچه‌ای‌ها که بین قندهار و کابل کوچ می‌کردند شورش آغاز گردید. به زودی تقی‌خان حاکم کابل (که در سال ۱۷۴۴ قیام فارس

۱- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۷، جلد ۵، برگ ۱۵۰.

۲- همان جا، جلد ۳، برگ ۲۶۷.

را رهبری کرد) نیز به آنها پیوست و دوباره سرپیچی خود را از شاه اعلام کرد^۱. قبیله هزاره‌نیز که محل کوچشان هرات بود از قلیچه‌ای‌ها سرمشق گرفتند. هزاره‌ای‌ها با اهالی هرات متحد شدند و علیه حکومت شاه قیام کردند. علی‌خان سپاهی مرکب از چهار هزار نفر برای مقابله با آنها روانه ساخت. بخشی از قیام‌کنندگان اسیر شدند. بسیاری از آنها نیز اعدام گردیدند. در میان قیام‌کنندگان، اشراف شهرها نیز وجود داشتند^۲.

شورش مردم ایالات تازه و تازه‌تری را در برسی گرفت. قبیله بختیاری نیز که برایش پانصد هزار تومان مالیات تعیین شده بود، در سال ۱۷۴۶ قیامی برپا ساخت. به زودی صفوف قیام‌کنندگان که محمد کاظم آنها را با اظهار تنفر «سپاه اجامره و اوباش» می‌نامد به وسیله قشون شاه درهم شکسته شد^۳.

در سال ۱۷۴۷ مردم مازندران دوباره قیام کردند و در نتیجه حاکم ایالت به قتل رسید. در جوار مرز ترکیه یعنی در ارومیه و سراغه هم قیام آغاز گردید^۴. گیند قورد در ابتدای سال ۱۷۴۷ به چستر فیلد گزارش می‌دهد که «در سراسر پادشاهی ایران هرج و مرج و حشمتناکی حکومت می‌کند»^۵.

قیام سیستان (۱۷۴۷-۱۷۴۶)^۶

یکی از بزرگترین جنبشهای سالهای ۱۷۴۷-۱۷۴۶ قیام سیستان بود که در

۱- آس ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۶۴، پرونده ۱۶ برگ ۳۸۷، ۴۲۹، پرونده ۱، برگ ۱۷۱-۱۷۹.

۲- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۷، پرونده ۵، برگ ۱۵۰، ۱۵۶.

۳- محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۱۷۱.

۴- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۷، پرونده ۵، برگ ۲۱۲.

۵- «مجموعه انجمن تاریخ امپراتوری روسیه»، جلد ۱۰۳، ص ۳۷۱.

۶- قیام سیستان در آثار تاریخی شوروی منعکس نشده. مؤلفان خارجی نیز درباره این قیام به اختصار سخن گفته‌اند.

تابستان سال ۱۷۴۶ آغاز گردید. علت این قیام نیز مالیاتهای توانفرسا بود. مالیات بگیران شاه به طرق گوناگون از مردم مالیات می گرفتند. ضمناً بخش قابل ملاحظه‌ای از درآمدهای خزانه را خود آنان تصاحب می کردند. نادرشاه پس از اطلاع از این امر دستور داد که مالیات بگیران را اعدام کنند و خود مأموران تازه‌ای به سیستان فرستاد. آنها می بایست دوباره در حدود یک میلیون تومان گرد آورند. در نتیجه مردم سیستان قیام کردند. ابتدا نزدیک ۲ هزار نفر «از تمام درجات» در قیام شرکت کردند^۱. قیام را فتح‌علی خان رهبری می کرد. او پیک‌های خود را به فیروزکوه و فراه و سایر جاها فرستاد و آنها را به سرپیچی از خواسته‌های مالیات بگیران دعوت کرد^۲.

سپاه ۳ هزار نفره‌ای که از جانب نادر اعزام گردید به وسیله قیام کنندگان درهم شکسته شد. تشدید قیام نادر را مجبور کرد که تازه و تازه‌تری به سیستان بفرستد. در پائیز سال ۱۷۴۶ محمد رضا خان شکست سختی به قیام کنندگان وارد ساخت و فتح‌علی خان را به اسارت گرفت. فتح‌علی خان در اکتبر سال ۱۷۴۶ نزد شاه فرستاده شد و کور گردید. با وجود این قیام کنندگان توانستند با عصیانگران سایر ایالات تماس بگیرند. به زودی افغانهایی که در قندهار کوچ می کردند، يموت‌های اورکنج، مردم کابل به رهبری تقی خان و همچنین گروهی که از کرمان آمده بودند به آنها پیوستند. قشون شاه نیز جانب قیام کنندگان را گرفت^۳.

نادرشاه برای سرکوبی این قیام، دسته‌هایی به سرکردگی علی قلی خان برادرزاده خود و طهماسب خان جلایر روانه ساخت. بخشی از اشراف سیستان به

۱ - محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۲۳۹.

۲ - آس‌خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۶۴، پرونده ۱۶، برگ ۳۵۶.

۳ - محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۲۳۹، ۲۴۰.

۴ - آس‌خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۶، پرونده ۶، برگ ۳۷۱.

۱۷۴۷، پرونده ۱، برگ ۱۷۹، پرونده ۳، برگ ۷۹.

قیام کنندگان خیانت کرده علی قلی خان را برای به دست آوردن پیروزی و دستگیری نزدیک به هزار نفر از قیام کنندگان کمک کردند. در تمام نبردهای بعدی قشون شاه شکست خورد. در همین موقع شایع شد که نادرشاه تمام اموال ابراهیم خان برادر زاده خود را مصادره کرده و دستور داده که ظاهراً به عنوان مجازات شکست، علی قلی خان صد هزار تومان و طهماسب خان جلایر ۵۰ هزار تومان به خزانه بپردازند. علی قلی خان پس از دریافت این فرمان چون می دانست که سرکوبی قیام ممکن نیست خود به قیام کنندگان پیوست. به زودی فتودال‌های دیگر و مردم ایالت نیز اطاعت خود را از علی قلی خان اعلام کردند^۱. نادرشاه به خیال متقاعد کردن علی قلی خان از طریق صلح، نامه‌ای به او نوشت و به او وعده داد که در صورت پایان یافتن قیام مقام‌های مهمی به او واگذار خواهد کرد. از طرفی به طهماسب خان جلایر نیز دستور داد که علی قلی خان را بکشد^۲. طهماسب خان می بایست آنقدر در سیستان می ماند تا اینکه تمام «اهالی اغتشاش کنند» سیستان رام شده و به اندازه کافی مطیع گردند^۳. اما مطیع کردن مردم غیر ممکن بود. مردمی که از باج و خراج‌های توانفرسا فرسوده و خانه خراب شده بودند در مقابل قشون شاه به سختی مقاومت می کردند. قیام کنندگان اعلام کردند که ترجیح می دهند نابود شوند و به دست شاه نیفتند. با نزدیک شدن قشون شاه مردم علوفه‌ها و آذوقه‌ها را در زیر خاک پنهان می کردند. قیام وسعت هرچه بیشتری می گرفت.

محمد کاظم می نویسد که علی قلی خان در سیستان با منظره وحشتناکی از ویرانی و خالی بودن شهر مواجه می شود. در همان هنگام همه روزه شایعاتی درباره بیرحمی‌های تازه نادر بگوش می رسد. درباره کور کردن و کشتن برخی از خوانین افشار که خویشاوند نزدیک شاه بودند (اسامق‌لی خان، محمد علی خان، قاسم خان

۱ - محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای نادری، پیشین، جلد ۳، برگ ۲۴۳.

۲ - همان جا، برگ ۲۴۵، ۲۴۶.

۳ - آس‌خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۶، پرونده ۱۶، برگ ۴۵۰.

افشار (و غیره) نیز خبرهایی شنیده می شود. علی قلی خان قیام می کند. به دستور او بسیاری از ساکنان ایالت که از ترس پیگرد مالیات بگیران شاه به کوههای اطراف گریخته اند برگردانده می شوند و در جای سابقشان اسکان می یابند^۱ هنگامی که خبر قیام علی خان در خراسان پراکنده می شود، نمایندگان ایالات و پیکهای فتووالهای گوناگون از هر طرف پیش اومی آیند و آمادگی خود را برای پیوستن به قیام او اعلام می دارند. در آوریل ۱۷۴۷ علی قلی خان وارد هرات می شود. بسیاری از رهبران قبایل نیز به آنجا می آیند و به او وعده کمک و پشتیبانی می دهند.

شاهزاده م. م. گلیستین سفیر روسیه در ۱۳ آوریل ۱۷۴۷ از رشت گزارش

می دهد:

«اعتشاش های یادشده در نتیجه فقر بی اندازه مردم ایران در همه جا گسترده شده. این فقر ناشی از غارتگری و ستمگری بی حساب شاه است. سرتاسر ایران به زوال حتمی دچار گردیده. چنانکه خود ایرانیان یکصد و قاطعانه می گویند، در ایران فقط ایالت خراسان کمی از بقیه سرفه تر است. تازه آنجا هم به وضعی دچار شده که در جریان شورش سیستان، ارتش شاه را نمی توانست غذا بدهد. ولایات دیگر و از جمله خود پایتخت نیز تقریباً دچار ویرانی گردیده. شهرها و روستاهایی که از سرزمین روسیه گرفته اند، چنانکه من خود در سفر مشاهده کردم، همه ویرانه شده اند. حتی یک ده مسکون هم یافت نمی شود. تمام ساکنان آنها گریخته اند... اما راجع به سیستان، همه می گویند که مردم آنجا تاحد تصور نیرومند شده اند، زیرا که اگر آنها اینقدر خطرناک نبودند شاه تا این اندازه کار را عقب نمی انداخت. درباره قشون شاه نیز بی پرده گفته می شود که بسیاری از افراد آن که بدلیل کاهش مواجیشان نسبت به سابق دلخور هستند و یا به وحشت های گوناگون دیگری درمانده و ناراحت شده اند، بی دربی دست به فرار می زنند^۲».

۱ - محمد کاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۲۴۳.

۲ - آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۷، پرونده ۳، برگ ۱۹۸.

قیام کرمان

قیام کرمان در تابستان سال ۱۷۴۶ رخداد. باکوینن کنسول روس در گزارش روز ۳۰ سپتامبر سال ۱۷۴۶ خود می نویسد: «شهر کرمان با قریه هایش به تبعیت از سیستانی ها سر از اطاعت شاه پیچیده اند. فرماندهان و بزرگان آنجا نیز نزد شاه نمی روند. آنها اعلام کرده اند که از خدمتگزاری به شاه خرسندند اما برای حساب پیش او نخواهند رفت زیرا هر کس که برود چشمش را از حدقه بیرون می آورند و کورش می کنند... آنها هم ترجیح می دهند که در کرمان باشند و با چشم بمیرند... ولی در دربار زیر شکنجه کور و خفه نشوند».

نادرشاه پس از ورود به کرمان زورگویی را با ساکنان آنجا آغاز کرد^۳. مثلاً در گزارش یکی از اعضای سفارت روس می خوانیم: «در روز چهاردهم مارس سی نفر از جمله: چهارخان، سه سلطان و یک چاوش باشی کشته شدند، دوازده نفر هم از چشم محروم گردیدند. این کار همه روزه بدون استثنا تکرار می شود. او به هیچ کسی و هیچ مقامی، حتی به نظامیان خودش هم رحم نمی کند و با تمام آنها به همین گونه رفتار می کند: چشمانشان را از حدقه درمی آورد و خفه شان می کند. در کرمان از کله ها مناره ای درست شده. ظاهراً به اندازه چهار آجر از این مناره از کله های سالخوردگان تشکیل گردیده زیرا سوی همه آنها سفید است... در آوردن چشم و کشتن آدم همه روزه انجام می گیرد. چنان زوزه و فریادی از زن و مرد بلند می شود... که شنیدن آن انسان را سخت به رقت می آورد»^۴.

بازن با چشمان خود در کرمان هرمی دیده که از کله های بریده درست شده بوده^۵.

۱ - آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۶، پرونده ۱۱، برگ ۳۰۳.

۲ - محمد کاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۲۳۸، ۲۳۹.

۳ - آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۷، پرونده ۳، برگ ۲۴۲.

۴ - «نامه های...» (انگلیسی)، پیشین، ص ۳۰۵.

شورش کردهای خبوشان (قوچان فعلی - م. ۰)

این شورش اوضاع وخیم دولت نادر را بازهم وخیم تر کرد. خانهای کرد همیشه وفادارانه به نادر خدمت می کردند و در میان اشراف بسیاری دیگر از قبایل چادر نشین از همه با نفوذتر بودند. آنها هم در دستگاه اداری دولت نادر وهم در قشون مقابلهای مسئولی را به عهده داشتند. پس از پایان جنگ با ترکیه، نادرشاه مالیات سنگینی در حدود ۵۰۰ الف به چادر نشینان خبوشان بست. خانهای کردها یعنی محمد جعفرخان زعفرانلو، ابراهیم خان کیوانلو و غیره که در قشون نادر خدمت کردند، پنهانی با یکدیگر قرار گذاشتند که همراه با سپاهیان خویش به خبوشان بگریزند. دامنۀ قیام وسعت گرفت وتلاش برای سرکوبی آن به نتیجه نرسید. کردهای قیام کننده کار خود را به دفاع محدود نکرده غالباً به قشون شاه حمله نیز می کردند، ربه های اسبان شاه را می دزدیدند و آنها را در کوهها پنهان می کردند.

قیام اصفهان

قیام اصفهان نیز مانند سایر قیام ها ناشی از غارت بی حسابی بود که به بهانه گردآوری مالیات از مردم انجام می گرفت. در فوریه سال ۱۷۴۶ بود که و. براتیشف نوشت:

«ساکنان اصفهان راضی نیستند و ورود پادشاه خود را با غم و اندوهی عمیق حس می کنند. آنها از جانب شاه لطف و مرحمت نمی بینند بلکه از خشم و غضب او برخوردار می شوند. روزی نیست که در آن جریمه ای توانفرسا به کسی بسته نشود، غارت ظالمانه ای انجام نگیرد و خلاصه آزاری غیر انسانی به کسی نرسد. اعلیحضرت به طور کلی پایتخت قدیمی را تخلیه کرده وساکنان آن را تا آخرین نفر بیرون کرده. در سراسر ایران به جز ناله های غم انگیز، شیون دلخستگان، گریه های خونبار، دادخواهی رقت آور، فقر و بسیاری ماجراهای فلاکت بار دیگر چیزی به چشم

نمی خورد^۱. درباره شورش اصفهانی ها، ما در «کتابچه» س. نجیب زاده روسی که در آخر مارس سال ۱۷۴۷ در اصفهان بوده نیز مطالبی می خوانیم. دو روز قبل از ورود او به شهر، مالیات بگیران شاه در آنجا بوده اند و از ساکنان اصفهان و مهاجر نشین (کلن) ارسنی جلفای نو مبلغ زیادی پول می خواسته اند.

بزرگان شهر به ویژه حاکم اصفهان و بازارگانان جلفا به خشم آمده می شورند. «خان با سایر بزرگان گرد هم آمده و قرار گذاشته اند که نه فقط از جمع آوری مالیات های مجدد پولی سرباز زنند بلکه از گرفتن پس افت های گذشته نیز خودداری کنند و محصلان مالیاتی را از آزار بیشتر مردم منع کنند. آنها همچنین تصمیم گرفته اند که در این باره برای شاه نامه بنویسند و متذکر شوند که نه تنها مبلغ ۶ الفی که دوباره خواسته شده بلکه پولهای پس افت گذشته نیز جمع شدنی نیست، زیرا که ساکنان اینجا برای پرداخت مالیات، کاجال خود را فروخته اند و اکنون هم حاضرند زن و بچه های خود را بفروشند ولی کسی نیست که آنها را بخرد «اصفهانی - ها برای دفاع از شهر خود فعالانه آماده می شوند. آنها می دانند که باید در مقابل قشون کیفری شاه از شهر خود دفاع کنند»^۲. قشون قابل ملاحظه ای که از طرف نادر فرستاده می شود، قتل و کشتار وحشتناکی در اصفهان براه می اندازد.

قیام فارس

این قیام پس از ورود مالیات بگیران شاه رخداد. قشون کیفری مردم محل را بیرحمانه کشتار کرد. قلیچ خان کنجلو حاکم فارس نیز که در قیام شرکت کرده بود به دستور شاه و به وسیله مأموران سرکوبی به قتل رسید. پس از این ماجرا هرج و مرج تمام برایالت حکفرما شد. سربازان قلیچ خان اموال و پولهایی را که در خزانه او وجود داشت غارت کردند و هر یک از آنها به شهر خود رفتند. به گفته محمد کاظم: «عساکر [فارس] متفرق گشتند». نادر پس از اطلاع از این موضوع، محمدخان

۱ - آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۶، پرونده ۷، برگ ۳۱.

۲ - آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۸، پرونده ۳، برگ ۲۵۰.

قراچولرو را به حکومت فارس برگماشت. با وجود این، به زودی یکی از نزدیکان شاه به نام محمدشاطرباشی جانشین او شد و در رأس قشون قابل ملاحظه‌ای به سوی شیراز حرکت کرد. اما پس از ورود او به فارس، قیامهای تازه‌ای در آن ایالت آغاز شد و بیگلربگ به قتل رسید. ایالت فارس همراه با شیراز عملاً از دولت نادرشاه جدا گردید.^۱

در میان مردم عراق (عجم)، خورستان و قلمرو نیز شورهای سختی به وقوع پیوست. نادر در رأس قشونی برای خواباندن قیام روانه گردید. او به هر شهر و روستایی که وارد می‌شد، از کله‌های مردم هر مها به پا می‌کرد. باز که در این لشکرکشی همراه نادر بود می‌نویسد: «مالیتهای بیش از اندازه و بیرحمی‌های بربرمنشانه مردم را به منتهای فقر رساند... تمام بیعدالتی‌ها و بیرحمی‌هایی که در فکر بگنجد به فرمان شاه انجام گردید^۲». هان‌وی می‌نویسد:

«نه انصاف می‌توانست جلو بیرحمی‌های او را بگیرد و نه اشکهای فقرا. او حتی به حقوق خارجی‌ان و مصونیتی که از آن استفاده می‌کردند بی‌اعتنا بود. «مثلاً به دستور شاه مترجم هلندی را تا سرحد مرگ کتک زدند. در میان اعدام‌شدگان بسیار زیاد اصفهان عده‌ای تاجر ارمنی و هندی نیز وجود داشتند. آنها زنده زنده در میدان شهر سوزانده شدند^۳». پس از خروج قشون شاه از ایالت یاد شده، دوباره شورش در آنجا آغاز گردید زیرا مالیات بگیران دستور داشتند که به زور از مردم پول بگیرند و این کار را هم با توسل به شکنجه و قتل و کشتار انجام می‌دادند.

جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در قفقاز و آسیای میانه

نادر شاه در نتیجه جنگهای اشغالگرانه‌ای که در دهه‌های چهارم و پنجم قرن

۱ - همان‌جا، برگ ۲۳۸ (مؤلفان در مورد ذکر مآخذ اشتباه کرده‌اند، مراجعه شود

به: محمد کاظم، نامه عالم‌آرای... پیشین، برگ ۲۳۸ - ۲۰)

۲ - «نامه‌های...» (انگلیسی)، پیشین، ص ۳۰۰.

۳ - ج، هان‌وی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۲، برگ ۴۳۱، ۴۳۲.

هیژدهم به راه انداخت توانست دولتی عظیم تشکیل بدهد. ارمنستان، گرجستان، آذربایجان، داغستان، خان‌نشین‌های خیوه، بخارا و دیگر خان‌نشین‌های آسیای میانه، افغانستان، بلوچستان و ایالات شمال غربی هندوستان مغولی، همه با زور جزء این دولت شده بودند. بخشی از این زمین‌ها به ایالات دولت نادرشاه تبدیل شده بود و بقیه نیز به صورت سرزمینهای واسالی اداره می‌شد.

دولت نادرشاه اتحاد نظامی - فئودالی ناپایداری بود که کشورها و خلتهای درون آن را اشتراك زندگی اقتصادی به یکدیگر پیوند نمی‌داد. کشورها و خلتهایی که از نظرفرهنگ و گذشته تاریخی با یکدیگر تفاوت داشتند با اعمال زور به یکدیگر پیوسته شده بودند.

پیوند مصنوعی کشورهای مختلف در چارچوبه یک دولت فئودالی سبب ایجاد ستم شدید اجنبی، بهره‌کشی بیرحمانه فئودالی، پیگرد مذهبی و استبداد خونین شده بود. این همه مبارزات رهایی‌بخش و طبقاتی را در کشورهای تسخیرشده برمی‌انگیخت، مبارزاتی که در وضع نیروهای تولیدی کشورهای فوق تأثیر فوق‌العاده منفی داشت و روند فرهنگی و اقتصادی آنان را متوقف می‌کرد.

توده‌های مردم حاضر به آشتی با اجنبی نبودند. در دهه پنجم قرن هیژدهم همه کشورهایی که با اعمال زور جزء دولت نادر شده بودند دچار طغیان عظیمی شدند: در گرجستان، طی ۱۰ سال (۱۷۴۴-۱۷۳۵)، قیامهای سختی روی داد که در نتیجه آنها نادر مجبور شد از تبدیل این کشور به یکی از ایالات دولت خودچشم بپوشد، در افغانستان بی دربی آتش قبایل افغان برافروخته می‌شد و به وسیله حکام شاه بیرحمانه سرکوب می‌گردید.

در ثلث دوم قرن هیژدهم داغستان به چند سرزمین فئودالی کوچک و جدا از هم تبدیل گردید. بزرگترین این سرزمینها عبارت بود از شمخال‌نشین تارکف، شاهزاده‌نشین تایمن، اوسمی‌نشین قیتاق، مایسول‌نشین تبرسران، خان‌نشین آوار و قازیه‌موخ، ملک چخور و غیره.

در سالهای حکومت نادر، یکی از فرمانروایان بزرگ داغستان که خان نشین های شیروان و قازیقوموخ را در زیر فرمانروایی خویش متحد کرد سورخای خان بود. به دستور او پیک های نادر را که در سال ۱۷۳۴ به شماخی آمده بودند و اطاعت او را می خواستند دستگیر کرده و کشتند. در نوامبر سال ۱۷۳۴، قشون شماخی و قازیقوموخ در نزدیکی شماخی با نیروهای نادر برخورد کردند. سورخای خان شکست خورد. قشون نادر پس از چند پیروزی بر ترکها، که سورخای خان را حمایت می کردند، شیروان را اشغال کرد. شماخی ویران و خالی از آدم شد. در ۶ سلی خرابه های آن شماخی جدید بنا گردید و تمام ساکنان شهر سابق در آن مسکن کردند. به مردم شهر یاد شده تاوان سنگینی بسته شده بود. سرکوبی بیرحمانه ساکنان شماخی و ویران کردن شهرشان، مجازات مقاومت سخت آنها در مقابل قشون نادر بود^۱.

سورخای خان به کوههای داغستان گریخت. نادر برای پیگرد او به سوی داغستان حرکت کرد. او اُبه های سر راه خود را ویران می ساخت و مردمان صلحجوی آنها را بیرحمانه کشتار می کرد. قبایل آوار و آخت و بسیاری از روستائیان داغستان به مبارزه با اشغالگران برخاستند. تبرسرانی ها و قیتاق ها هم به آنها پیوستند. نادر، پس از پاره ای تلاشهای بی ثمر به منظور دست یافتن بر سرزمینهای محل سکونت «کوه نشینان آزاد» و به بند کشیدن آنها، مجبور شد که از شیروان چشم پپوشد.

شاه مهدی قلی خان را به بیگربگی شیروان برگماشت. خان نشین در بند و نایب نشین با کو نیز تابع او شدند. در سالهای ۱۷۳۶-۱۷۳۷ شورشهایی رخ داد که شیروان و داغستان را در بر گرفت. سلطان مراد فرمانروای سابق شیروان برای مبارزه مشترک علیه نادر با سورخای خان پیمان بست. سورخای خان و سلطان مراد در رأس قشون بزرگی به باروی در بند که اقامتگاه مهدی قلی خان بود حمله بردند. قلعه در بند سقوط کرد، مهدی قلی خان کشته شد و پادگان شهر نابود گردید.

۱- س. رشه توف «تاریخ درباره...»، پیشین، ص ۲۸۵، آکوب شماختسی،

لشگر کشی های طهماسب قلی خان، پیشین، ص ۴۳.

سلطان مراد حاکم شیروان شد.

در بهار سال ۱۷۳۶، ای. کالوشکین خبر داد که سورخای خان به شماخی قدیم حمله برده، حوالی در بند را ویران کرده و حکومت های محلی نیز از حمله او به اردبیل می ترسند.

«چنین شورشهای بزرگی شاه را سخت ناراحت کرده زیرا وجود قشون درهمه جا لازم گردیده و از طرفی جایی هم نیست که مردم آن تا حد ممکن برای قشون گردآوری نشده باشند. چاره آنست که تمام بازرگانان و ایرانیان را بدون استثنا گردآورند که در آن صورت، با این ویرانی بی حساب نگهداری آنها ممکن نیست^۱». در اکتبر سال ۱۷۳۶ ای. کالوشکین نوشت «نا آرامی در کشور حکم فرماست. مردم از دست سربازانی که همه چیز را بدون استثنا غارت می کنند خانه خراب شده اند... شورشهای پی در پی رخ می دهد، به طوری که هنوز یکی آرام نشده دیگری آغاز می گردد. ساکنان در بند حملات بیگربگ شماخی را که به آنجا فرستاده شده تحمل نکرده نه تنها از اوسرپیچی کرده اند بلکه خود او را نیز با افتضاحی بزرگ از خانه بیرون کشیده تا سرحد مرگ زده اند. فرمانده در بند نیز از حکومت چشم پوشیده^۲».

در قیام علیه اشغالگران، کشاورزان وابسته فتودال و جماعات آزاد جار، آوار، شیروان و غیره نیز شرکت داشتند. برخی نمایندگان اشراف فتودال تلاش می کردند که قیام را در چارچوبه مبارزه مذهبی محدود کنند.

پس از سرکوبی قیام در بند، خانوار به همدان نقل مکان داده شدند^۳. برزمینهای فتودالهای داغستان که تابعیت از شاه را نپذیرفتند باج و خراج

۱- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۶، پرونده ۸، برگ ۱۰،

۴۱۱.

۲- همان جا، پرونده ۱۰، برگ ۷۴.

۳- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۷، پرونده ۷، برگ ۲۰۹.

سنگینی بسته شد. در عین حال نادر قشونهایی به سرزمینهای اوسمی، سورخای خان، شمخال فرستاد «تا بر آنها مالیات مقرر کنند» با وجود این، چنانکه دیپلمات روس میگوید «از این کار هیچگونه عاقبت خوشی انتظار نمی توان داشت، زیرا این امر که مالکان این سرزمینهای کوهستانی اجازه بدهند که بر آنها باج و خراجی بسته شود قابل قبول نیست، چون گذشته از اینکه تا کنون هرگز از آنها باج و خراجی گرفته نشده، تازه خود آنها از شاه عطایایی نیز دریافت می کرده اند».

در تابستان سال ۱۷۳۷، ابراهیم خان برادر نادرشاه از داغستانی هایی که کاخ را اشغال کرده بودند چند بار شکست خورد. پس از این شکستها قشون او عازم داغستان شد. برخی از فتودالها به مقاومت خود پایان دادند. فقط اوسمی و مرتضی علی پسر سورخای خان به از رسمیت شناختن حکومت نادر خودداری کردند و خلقی را به مبارزه دعوت کردند.^۲

در سال ۱۷۳۸، ابراهیم خان در راس قشونی ۳۲ هزار نفره به سوی سرزمین اوسمی حرکت کرد و در آنجا به فکر ساختن استحکامات نظامی افتاد. در آق برج نیز ابراهیم خان می خواست قلعه دیگری بسازد که پایگاهی برای عملیات نظامی او علیه قبایل جاروتال باشد. کوه نشینان ایه های نزدیک آق برج فعالانه به آمادگی خود برای مقاومت پرداختند، بیست هزار نفر قاراقیتان هم برای کمک پیش آنها آمدند. ابراهیم دیوان و خلیل (سران قبایل قاجار) نیروهای متحد کوه نشینان داغستان را فرماندهی می کردند. آنها دسته هایی در گذرگاههای قشون ابراهیم خان مستقر کردند. در نبردی که در نزدیکی شهر جانیگ رخداد، ابراهیم خان و اغورلو خان گنجه ای کشته شدند. قشون آنها شکست خورد. محمدخان افشار به زحمت باقیمانده قشون را گردآورد و به سواحل آراکس برد. این واقعه در اواسط نوامبر

۱ - همان جا.

۲ - محمد کاظم، تاریخ عالم آرای ... پیشین، جلد ۲ برگ ۱۶۹، ۱۷۰.

۱۷۳۸ م رخداد^۱.

بفرمان شاه قشون کیفری چندین هزار نفره ای به سرکردگی غنی خان ابدالی، که فرمانده مزدوران افغان بود، فتح علی خان و سایر سرکردگان نظامی برای سرکوبی جنبشهای آزادی بخش اعزام گردید. در عرض چند ماه، سپاهیان یادشده، روستاهای جاروتالی را ویران کردند. با وجود این، راه آنها از جاهایی عبور می کرد که علوفه و آذوقه در آن نبود. در نتیجه، حیوانات بر اثر گرسنگی و عبور از گذرگاههای سخت کوهستانی همگی نابود شدند. داغستانی ها نیز حریف را با حمله های مکرر و ناگهانی خسته کردند. قشون شاه سخت فرسوده و ناتوان گردید^۲.

حتی آن دسته از فتودالهایی که قبلاً خود را تابع شاه می دانستند، از آن پس از فرمانبرداری او خودداری کردند، بقیه نیز به حمایت سلطان ترکیه روی آوردند و خود را هواخواه او اعلام کردند. ای. کالوشکین در گزارش ۱۶ ژوئیه ۱۷۴۱ خود می نویسد: «مردمان کوه نشین که از جانب ترکها تشویق می شوند و تعرض شاه را نیز نسبت به خود می بینند، آنچنان که خود اعلیحضرت و تمام درباریانش تصور می کردند در مقابل او چاکرانه رفتار نمی کنند»^۳. داغستان عملاً از امپراتوری نادر جدا شد.

در بهار سال ۱۷۴۱، پس از پایان لشکرکشی به آسیای میانه، نادرشاه دوباره به داغستان لشکر کشید. در همان موقع او دستور داد ده سه قلعه در نزدیکی

۱ - آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ۱۷۳۸، پرونده ۷، برگ ۷۲۹، ۷۵۵ - درباره شکست پیش گفته قشون شاه که تقریباً تمام افراد آن نابود شدند و همچنین درباره عقب نشینی دهشتناک از داغستان که تلفات سنگینی از نظر افراد و سهامات بر قشون شاه وارد ساخت. ای. کالوشکین در گزارش ۲۰ و ۳۰ نوامبر ۱۷۳۸ خود خبر داده.

۲ - پ. گ. بوتکوف، مطالبی برای تاریخ جدید قفقاز، پیشین، جلد ۱، ص ۲۱.

۳۱۱.

۳ - آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۱، پرونده ۷، برگ ۲۵۹.

سرزمین زیرحکومت سورخای خان، اوسمی قازیقوموخ و شمخال بسازند و مبلغ قابل توجهی نیز به این امر اختصاص داد^۱.

حماسه لاکمی می گوید: «ارتش پرنده نادرشاه غرق در آهن و تشنه سود، همچون مورچه های از لانه درآمده، دسته دسته به کشور کوهها روانه شد^۲». نادر که روانه داغستان شده بود به فتحعلی خان دستور داد که با قشونی دوازده هزار نفره به جنگ سورخای و اوسمی برود. او «تمام مردم کوهستان و خانه های آنها را یکجا نابود کرد». خود نادر «همیشه به قرآن قسم می خورد که مردم کوهنشین را یکسر نابود کند^۳».

ای. کالوشکین در لشگرکشی به داغستان همراه نادر بوده، بدینجهت اخبار او درباره مبارزه خلغهای داغستان بسیار جالب است.

قشون شاه تمام روستاهای سرراه خود را ویران می ساخت. در ژوئیه سال ۱۷۴۱ تمام روستاهای نزدیک قازیقوموخ ویران شده بودند. با وجود این جمعیت این روستاها تسلیم نشدند. حماسه لاکمی می گوید: «رودخانه هایی از خون جاری شد. خون گلگون کوهها را رنگین کرد. دره های شوم پراز جسد گردید. شهرها

(۱) همانجا، برگ ۱۱۳، ۱۱۶.

(۲) آ. تامای، مبارزه خلغهای داغستان برای استقلال (دهه های چهارم و پنجم قرن هجری) (رساله نازدی: ۱۹۰۳، پژوهشگاه تاریخ، آکادمی علوم اتحاد شوروی) ص ۱۷۷.

(۳) آ. س. خ. ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۱، پرونده ۷، برگ ۲۲۳، ۲۲۴. طبق اطلاعاتی که در منابع آمده، نادر از طریق بردع، قبله و شاهدک به لاکمی رفت. یک واحد بزرگ دیگر از قشون او نیز از طریق دروازه دربند روانه دشتهای قیتاق و از طریق سرزمینهای شمخالنشین عازم املاک جنگوتای شد (آ. تامای، مبارزه خلغهای داغستان... پیشین، ص ۱۷۸، ۱۷۹).

وابه های معروف به ویرانه مهمل شد و کلاغان در آنها آشیانه کردند کرانه های سبز و خرم از میان رفت^۱.

گهگاه بی ثباتی فئودالهای محلی داغستان و دعواها و نزاعهای بین آنان به مبارزات خلق علیه نادر لطمه می زد.

ای. کالوشکین در ۱۲ اوت سال ۱۷۴۱ از قازیقوموخ گزارش داد: «سورخای که عدم توافق مردم کوهنشین را می دید و پسرانش نیز او را ترک کرده بودند، به وسیله قانی خان اطاعت خود را اعلام داشت. نادر در اردوگاه خود او را با سردی استقبال کرد، اما روز دیگر «خلعت های تشریفاتی به او داد^۲». به زودی، اوسمی و پسران سورخای خان که با او متحد شده بودند تسلیم شدند. مأمور ثابت روس می نویسد: نادر «که حکومت های سورخای و اوسمی را تابع خود می بیند، هر لحظه در چنان غرور خودپسندانه ای فرو می رود که توصیفش ممکن نیست. او می خواهد در حدود بیست هزار نفر از داغستان به خدمت فراخواند و مسکن بقیه را نیز به ایران منتقل کند. او برای این کار تقریباً تمام قشون خود را به اطراف، بین لزگی ها فرستاده. لزگی ها سخت مقاومت می کنند زیرا نمی خواهند چیزی درباره نقل مکان بشنوند. در نتیجه این امر پیوسته جنگ روی می دهد. معهذا، قشون نمی تواند در مقابل ایرانیان ایستادگی کند و سرانجام مجبور به تسلیم می شود. بدینجهت سربازان طبق دستور شاه، حتی یک نفر را هم زنده نمی گذارند. آنها همه را به دونیم می کنند ولی به زن و بچه های آنها نمی توانند دست یابند^۳».

کالوشکین در گزارش نظامی ۲۹ اوت ۱۷۴۱ از قازیقوموخ می نویسد:

(۱) آ. تامای، مبارزه خلغهای داغستان... ص ۱۷۸.

(۲) آ. س. خ. ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۱، پرونده ۷، برگ ۲۸۲.

(۳) همانجا، برگ ۲۹۸.

هرچند «که [نادر] برخی از روستاهای کم قدرت را، بدون مقاومت قابل توجهی از جانب آنان، از بین برده، با وجود این در روستاهای دیگر با مقاومت سختی روبه روسته. یکی از این روستاها در پانزده ورستی (واحد طول روسی که ۰.۶ کیلومتر است - م.) اردوی ما و در ارتفاعی از کوه قرارداد که برای دفاع مساعد است. مردم این روستا به علت اعتراض شدیدی که به ناسزاهای سخت و تمسخرآمیز ایرانیان کرده اند، یادشان برای خود حمله کنندگان هم فراموش ناشدنی گشته». به گفته ای. کالوشکین در این روستا فقط ۰.۶ نفر تنگ داشتند. برای مقابله با آنها قشون هزار نفره ای اعزام گردید و قشون ۷ هزار نفره ای نیز به عنوان ذخیره فرستاده شد. کوه نشینان سرمختانه مقاومت کردند. جنگ ده روز پیوسته ادامه یافت «و مرتباً ایرانیان پس از برداشتن تلفاتی سنگین مجبور به عقب نشینی می شدند». کوه نشینان شبیخون زدند. «در این شبیخون با کمال تعجب زنهام بودند و چنان به اتفاق به ایرانیان حمله بردند که سیصد نفر از آنها کشته شدند و بسیاری نیز زخمی گردیده فرار کردند». این شکست قشون شاه سبب مداخله برخی افواج ذخیره گردید. این افواج تا آن موقع در کمین نشسته بودند. روز بعد، مردم آنجا روستای خود را که به وسیله سربازان نادر ویران شده بود ترک کردند و به کوه گریختند^۱.

ساکنان روستاهای قازیقوموخ که در نزدیکی اردوگاه شاه قرارداد شدند نیز به کوه می گریختند و از آنجا هرشب یک دسته از آنها به اردوی شاه حمله می کرد و اسبها را می دزدید، بقیه نیز به روستای خود می رفتند «و نمی گذاشتند که غلات روی زمین را ببرند و آنها را با تنگ ناپود می کردند». حتی در قازیقوموخ که بخش بزرگی از آن در اشغال قشون نادر بود، حکومت شاه به یک عروسک تبدیل شده بود. ای. کالوشکین می نویسد: «فعلاً از تمام روستاهای مطیع شده فقط دویست نفر برای خدمت گردآوری شده که آنها را بین افغانان پخش کرده اند». نادر از سورخای

خان و اوسمی خواست که افواجی مرکب از هزار نفر آماده کنند و برای قشون شاه نیز آذوقه تهیه کنند. او همچنین از آنها خواست که هزار نفر برای نقل مکان به داخل ایران تعیین کنند. مأمور ثابت روس عقیده دارد که اعتدال این تقاضاها ناشی از ترس نادر از خشم بیشتر کوه نشینان بوده^۲. اما حتی این تقاضاها نیز نا انجام ماند. در گزارش نظامی ۸ نوامبر ۱۷۴۱ ای. کالوشکین گفته شده که سورخای خان با سربازان خویش که مرکب از ۰.۴ پیاده بوده به اردوگاه شاه رفته و به نادر گزارش داده «که او نمی تواند بیشتر از این عده سرباز تحویل بدهد، زیرا تمام روستاهای او و اوسمی آوار نافرمانی کرده اند، پسرانش نیز مخفی شده اند و او نمی داند آنها کجا هستند»^۳.

در پائیز سال ۱۷۴۱، نادر به آوار لشکر کشید. جنگ داغستان و لشگر کشی به آوار به سختی در بین سربازان شاه مقتضح گردید. به شهادت ای. کالوشکین، که در این هنگام خود در اردوی شاه بوده، قشون «بابی میلی شدیدی» بدین جنگ رفته، سربازان نیز که در باره رخنه ناپذیری کوههای آوار و سرمای پاییزی چیزهایی شنیده بوده اند «با کلمات دشنام آمیز و ناسزاهای بسیار بدی از شاه یاد می کرده اند»^۴.

پیکه هایی که در سپتامبر سال ۱۷۴۱ وارد دربند شدند حکایت می کردند که اوسمی آوار سخت نیرو گرفته و به مقابله شدید با نادر پرداخته. «اعلی حضرت ابتدا، در نتیجه این مقاومت، نتوانسته پیشروی کند» و قشون شاه تلفات سنگینی برداشته؛ به فرمان نادر، قشون نقاط دیگر داغستان، به ویژه قشون ۱۲ هزار نفره زیر

(۱) همانجا.

(۲) همان.

(۳) همان، برگ ۳۳۰.

فرماندهی حیدرخان نیز که در تبرسران بوده، در آوار متمرکز شده^۱.

در گزارش نظامی ۲۱ سپتامبر ۱۷۴۱ کالوشکین از دربند، درباره ناکامیهای عملیات جنگی علیه آواری ها گفته شده: به هنگام جنگ در دره های کوهستانی، از ۴ هزار نفر جنگجویان حیدرخان فقط ۵۰۰ نفر باقی ماند. دسته دیگری نیز در محل جلال بگ تقریباً یکسره نابود شد: از ۶ هزار جنگجو فقط ۶۰۰ نفر باقی ماند^۲. اهالی لاکی، درگزین، آکوشین، کوباچین، جار-تالی، کورین، کومیق، قیتاق و غیره نیز به کمک مردم شتافتند.

در روستاهای سقراقال، موغب، اولوچار، ابوه و غیره جنگهای سختی در گرفت. جنگی که در روستای چوخ روی داد و چند شبانه روز به درازا کشید اهمیتی اساسی داشت. در این جنگ، پیرمردها، زنهای و کودکان شرکت کردند. قشون نادر شکست وحشتناکی خورد و افرادش دسته دسته پا به فرار گذاشتند^۳.

ای. کالوشکین گزارش می دهد که مقاومت پایداری آواری ها شاه را مجبور می کرد که پیوسته به تطمیع و وعده های گوناگون متوسل شود، اما آوارها «کمترین رغبتی هم به او نشان نمی دادند. هیچیک از پندهای نوازش آمیز او هم نتوانست آنها را گول بزند و مدافعه استوارشان را تضعیف کند^۴». در کوه برف بارید و قشون شاه با تحمل تلفات بسیار شروع به عقب نشینی از سرزمین سردآور کرد. ساکنان روستاهای سرراه او مسکن خود را ترك می کردند و به کوه می گریختند. «آنها فقط دیوارها را برای مهاجمان باقی می گذاشتند و با این کار، شجاعت دلاورانه خود را به ایرانیان نشان می دادند^۵».

(۱) همانجا، برگ ۳۵۵، ۳۵۶.

(۲) همانجا، برگ ۳۷۵، ۳۷۶.

(۳) آ. تامای، مبارزه خلقهای داغستان... پیشین، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴.

(۴) آ. س. خ. ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۱، پرونده ۷، برگ ۳۷۵.

۳۷۶.

(۵) همانجا، برگ ۳۷۷.

قشون عقب نشسته مرتباً مورد یورش آواری ها قرار می گرفت. گاهی «چنان موقعیت بر شاه سخت می گردید که مجبور می شد سه باره برای دفاع به عقب برگردد^۱». آواری ها از بالای کوه بر سر سربازان عبورکننده سنگ می ریختند. تفنگ های فتیله ای ایرانی نیز در اثر باران کار نمی کرد. سربازان که در واقع بی سلاح شده بودند آماج تیر تفنگهای چخماقی کوه نشینان قرار گرفتند^۲.

اوسمی در نامه ای به نادر نوشت که برای جنگ با او تصمیم قاطع گرفته و نیز از او تقاضا کرد که سرزمین داغستان را ترك کند: «درست است که ما چون آوازه تورا از دور شنیده بودیم از تو می ترسیدیم، اما حالا تورا از نزدیک دیدیم. تو چنان آدم وحشتناکی هم نیستی که نتوان از عهده ات برآمد^۳».

ای. کالوشکین در گزارش نظامی ۲۸ سپتامبر ۱۷۴۱ خود از دربند خبر می دهد: «او با چنین راهپیمایی سریعی، که انصافاً باید آنرا فرار نامید، زیانهای بسیار شدیدی به خودش وارد می کند، زیرا عده زیادی از افراد قشونش مریض و پیاده هستند، اسب های آنها هم به قدری لاغرند که نمی شود با آنها تند رفت، ناچار اسب ها را جا می گذارند و همه به دست دشمن می افتند^۴».

بسیاری از کوه نشینان به تعقیب قشون عقب نشسته پرداختند، اسیران هم شهری خود را نجات دادند و تفنگها و اشیاء جامانده سربازان را جمع آوری کردند، «اعلی حضرت که این را می دید، از روی خشم می گریست^۵».

مبارزه سخت آواری ها نیروهای قشون شاه را فرسوده کرد. نادر در داغستان

(۱) همانجا، برگ ۴۱۱، ۴۱۲.

(۲) همانجا.

(۳) همانجا، برگ ۴۱۶.

(۴) همانجا، برگ ۳۹۰.

(۵) همانجا، برگ ۳۹۱.

۵۲ هزار جنگجو داشت که پس از پایان لشکرکشی به آوار بیش از ۲۷ هزار نفرشان باقی نماند. «عده بسیار زیادی از آنها مریض و زخمی بودند و همه آنها وضع بسیار بدی داشتند».

ای. کالوشکین در گزارش ۲۸ سپتامبر سال ۱۷۴۱ خود می نویسد: «علیه حضرت به چنان ناراحتی دچار شده که خواب به چشمش نمی رود و شب هنگام گاهی دو تا سه بار، بی موقع، از چادرهای زنها بیرون می آید، به چادر جلویی خود می رود و در حدود دو ساعت می نشیند، آنگاه هر کس را که به فکرش برسد امر می کند که حاضرش کنند و بی جهت او را اعدام کنند. او همیشه می گوید که، چنانکه خودش حس کرده، بخت دارد از او روی می گرداند».

تاخت و تاز آواری ها به در بند، به دسته های سرباز و به اردوگاه شاه ادامه یافت. این تاخت و تازها «غیر قابل تحمل شده» بود. در ۱۴ اکتبر سال ۱۷۴۱ نادرشاه شخصاً دومین لشکرکشی به آوار را رهبری کرد، «در آنجا قشون شاه چنان از لرزگی ها ترسانده شد که با وحشت بسیار راه بازگشت پیش گرفت»^۲. قشون شاه در زد و خورد با آواری ها تقریباً برای همیشه شکست خورد^۳. نادر به سرکرده های نظامی خود می گفت، که «از قرار معلوم، قشون فعلی او آنقدر بی لیاقت است که حتی نمی تواند در مقابل لزگی ها کمی مقاومت کند».

ساکنان روستاهای داغستان در کوهها مخفی شدند «و عملیات دلیرانه شاه عبارت شد از ویران کردن روستاهای خالی. شمشیر پیروزمند او بدون برخورد با

کوچکترین مقاومتی بر این روستاها دست یافت»^۱. در این روستاها ۱۲ نفر پیرمرد سالخورده مخفی شده بودند. «شاه از روی خشم دستور داد آن بیچاره ها را که، به خاطر هیچ، سالها رنج دیده بودند فوراً تکه تکه کنند»^۲. با وجود این در گزارش نظامی ۷ نوامبر سال ۱۷۴۱ ای. کالوشکین خبر داده شده که «شاه در آن دو روستای خالی نتوانست پایداری کند، زیرا گرسنگی توانفرسا که باعث مرگ بسیاری از افراد قشون او شده بود و همچنین ادامه باران کوه نشینان را بر آن می داشت که هیچگاه از تولید مزاحمت برای اودست بر ندارند». شب هنگام آنها به اردوگاه حمله می کردند، اسیر می گرفتند و اسبها را می دزدیدند^۳. در اردوگاهی که در ۱۰ کیلومتری دربند قرار داشت، گرسنگی و بیماری حکومت می کرد. در این اردوگاه بیش از ۱۲ هزار نفر وجود نداشت، زیرا بسیاری از سربازان برای بهبود و استراحت به مغان و شماخی فرستاده شده بودند^۴. «در اردوی شاه چنان نارسایی وجود دارد که همه راه گرسنگی عمومی دچار کرده. در در بند نیز وضع بهتر از این نیست و نایابی مواد غذایی به آخرین حد خود رسیده، زیرا بسیاری از گرسنگی مرده اند و تمام کوچه های شهر به ویژه در شهر پایینی - و بیرون شهر پر از اجساد مردگان شده. آنها راه اینجا تا شماخی را نیز پر کرده اند. بخش بزرگی از اجساد، زخمی هستند که امکان دارد شاه آنها را به خاطر ناتوانی و علیل بودنشان جا گذاشته باشد»^۵.

بدین ترتیب، در اولین سال جنگ داغستان بود که قشون نادر تلفات قابل توجهی برداشت.

(۱) همانجا، برگ ۴۶۸.

(۲) همانجا.

(۳) همانجا.

(۴) همانجا، برگ ۵۰۸.

(۵) همانجا، برگ ۴۷۰، ۴۷۱.

(۱) همانجا، برگ ۳۹۴، ۳۹۵.

(۲) همانجا، برگ ۴۰۹.

(۳) همانجا، برگ ۴۴۱.

(۴) همانجا، برگ ۴۵۴-۴۵۲.

(۵) همانجا، برگ ۴۶۷.

ای. کالوشکین نظر خود را درباره توانایی قشون شاه که ناشی از مشاهده مستقیم عملیات جنگی شاه در کوههای داغستان بوده در گزارش ۳۰ نوامبر سال ۱۷۴۱ بیان می‌دارد: «باری، هرچند اوصدات داغستان را جبران کرده و می‌تواند چنان قشون پرده‌ای را که در داغستان از دست داده دوباره گرد آورد، با اینحال به سبب عدم اسکان بی‌حسابی که من می‌بینم، او دیگر مثل سابق، که قشونش در عمل دیده نشده بود، احترام انگیز نیست».

در آن هنگام، قدرت مقاومت و اراده مردم داغستان نه تنها ضعیف نشده بود بلکه تحکیم نیز یافته بود. قراقیتاقی‌ها تلاش می‌کردند با اوسمی آوار که از آنها کمک خواسته بود متحد شوند. ولی برف سنگینی که افتاد مانع این کار شد^۲. سورخای خان، که به شاه تسلیم شده بود، مورد نفرت کوه نشینانی قرار گرفت که سخت از آزادیشان دفاع می‌کردند. در سپتامبر سال ۱۷۴۱ ای. کالوشکین خبر داد که سورخای خان وارد اردوگاه شاه در دربند شده و تصمیم ندارد که در شهر بماند، زیرا کوه نشینان «خیلی از او خشمگینند».

تلاشهای نادر برای جلب فرمانروایان فتودال داغستان گواه آنست که شاه، امید زیادی نداشته که بتواند مقاومت کوه نشینان را تنها به کمک اسلحه درهم شکند. ای. کالوشکین در گزارش نظامی ۷ نوامبر ۱۷۴۱ خود خبر می‌دهد که نادر بامید بسیار به اینکه اوسمی را به تسلیم متمایل کند، وعده می‌دهد که او را مانند مغول کبیر و امیر بخارا از «الطاف عالیه» برخوردار سازد. با وجود این پیکهای شاه حتی نمی‌توانند این پیغام را به اوسمی برسانند زیرا معلوم نیست که او در کجا پنهان شده^۳. و. براتیشف که مترجم ای. کالوشکین بوده (و سپس جانشین

(۱) همانجا، برگ ۴۹۹، ۵۰۰.

(۲) همانجا، برگ ۴۶۹، ۴۷۰.

(۳) همانجا، برگ ۴۲۰.

(۴) همانجا، برگ ۴۷۷، ۴۷۸.

اوشده) می‌نویسد: «هرچقدر اعلیحضرت برای آزار داغستانی‌ها و مطیع کردن آنها به دنبال تدابیر خشن می‌گردد، به همان اندازه هم از بکار بردن وسایل دیگر برای دلجویی آنان دست باز نمی‌دارد». مثلاً او شخص مورد اعتمادی را به ۴ هزار روبل برای تقسیم بین «بزرگان کوهستان» به آنجا فرستاده. «اعلیحضرت برای اینکه با دادن به‌جا و مناسب این پولها «سورخای خان را «به‌جانب خود جلب کند و همچنین برای اینکه اشخاص باوفایی برای خدمات نظامی ایران گرد آورد... تمام این قبیل مخارج پولهای یاد شده را زیر نظر سورخای قرارداد و وعده می‌دهد که آنها را از هرگونه محبتی برخوردار سازد».

با وجود این سورخای خان نتوانست بزرگان آوار و سایر جاها را با پول شاه تطمع کند. «آنها گذشته از اینکه در برابر درخواست او نرسمی نشان ندادند، حتی حاضر هم نشدند کمترین چیزی در این باره بشنوند».

و. براتیشف یادآوری می‌کند که هرچند نادر پولهایی به برخی فرمانروایان داغستان (مهدی بوبینانکی، کریم شمخال، الدار و غیره) بخشید، با این حال سودی از این کار خود نبرد، زیرا حتی آن دسته از فرمانروایانی که خود را تابع شاه اعلام کرده بودند، از او فرمانبرداری نمی‌کردند. و. براتیشف اضافه می‌کند که «هرگز با چنین تملق‌هایی نمی‌شد برآن مردم خود سراسار زد».

نادرشاه برای اینکه کوه نشینان را مجبور به اطاعت از خود کند، آنها را آزار می‌داد، گله‌هایشان را تصرف می‌کرد، جنگلها را ویران می‌ساخت و کشتزارها

(۱) آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۲، پرونده ۵، قسمت ۱،

برگ ۸.

(۲) همانجا، برگ ۴۴۵-۴۴۶.

(۳) همانجا، برگ ۹.

را از بین می‌برد. و. براتیشف در ۲۲ آوریل سال ۱۷۴۲ از دربند می‌نویسد: «اعلیحضرت برای بردن دامهای داغستانی‌ها شروع به کار کرده». او بایک حمله ناگهانی در حدود ۳۰۰ گاو و گوسفند از آکوشینی‌ها تصرف کرد^۱. در عین حال «به کار بردن تدابیر دیگر برای درمانده کردن لزگی‌ها احتیاج به تأمل داشت، زیرا او در روزهای گذشته باسی هزار سرباز از کشتزارهای آنها گذشته بود، اسبها را روی غله‌های تازه، گندمها و جوهای آنها رها کرده بود و آنقدر اسبها را در آن کشتزارها باقی گذاشته بود که همه چیز را به کلی از بین برده بودند»^۲. «ایرانیان با از بین بردن غله‌ها ضرر زیادی به داغستانی‌ها، به‌ویژه به مردم سرزمین اوسمی زدند». پنج خانوار با زن و کودک از زورگرسانی به تابعیت نادر درآمدند^۳. در تبرسران نیز کشتزارهای زیادی نابود شد. قشون شاه در یکی از این کشتزارها یک روز تمام و در بقیه دوشبانه روز باقی‌ماند. این تدابیر سخت برخی از بزرگان را مجبور کرد که سلاح خود را زمین بگذارند^۴.

در بهار سال ۱۷۴۲، قشون نادر دوباره عملیات فعال جنگی را آغاز نمود. شاه تمام عملیات مهم جنگی را شخصاً رهبری کرد. در بهار سال ۱۷۴۲ به‌منظور «از بین بردن غلات» سه بار به تبرسران حمله شد. به هنگام یکی از این حمله‌ها نزدیک بود نادر کشته شود^۵. در جلو چشم او ۳ نفر به قتل رسیدند. نادر سخت ترسیده بود. میرزا زکی، از نزدیکان نادر دستور داد که سی نفر یساول کاملاً دور

(۱) همان‌جا، برگ ۴۶.

(۲) همان‌جا، برگ ۵۲.

(۳) همان‌جا، برگ ۱۴۹.

(۴) همان‌جا، برگ ۷۸، ۷۹.

(۵) همان‌جا، برگ ۱۴۵.

نادر را بگیرند. در این کارزار ۶۰۰ - ۴۰۰ نفر کشته شدند. زنده‌ماندگان با فرار جان به‌در بردند^۱.

حمله‌های شاه به سرزمین قراقرق‌ها نیز با ناکامی مواجه شد. «در اینجا ایرانیان کمترین موفقیتی در نابود کردن غلات به‌دست نیاوردند. آنها نتوانستند بر خانه‌های سوخته لزگی‌ها چیزی بیفزایند و با دادن سیصد نفر تلفات مجبور به خودداری از چنین حملاتی شدند»^۲. و. براتیشف در نامه ۷ ژوئیه ۱۷۴۲ خود از دربند درباره نادر می‌نویسد: «او با نیروهای خود به هر کجا که حمله کند نمی‌تواند کوچکترین موفقیتی به‌دست آورد». روستاهای بوناک نیز که بزرگان آنها یک سال پیش اطاعت خود را از او اعلام کرده بودند، سرپیچی کردند، ساکنان این روستاها به محض اینکه فهمیدند شاه با قشونش به سوی آنها حرکت کرده، به کوه‌ها گریختند^۳. آکوشینی‌ها - همسایه بوناک‌ها «با اتکاء بر جمعیت زیاد محل سکونتشان برای دفاع آماده‌تر شده‌اند. آنها برای رهایی از یوغ ایرانیان به چنان مقاومتی دست زده‌اند که تا آخرین قطره خون اوسمی‌ها ادامه خواهد یافت. آنها پیوسته می‌گویند که به هیچ وجه به‌شاه تسلیم نخواهند شد»^۴.

به گفته و. براتیشف، جنگهای ناموفقی که در بهار و تابستان سال ۱۷۴۲ رخ داد شاه را متقاعد ساخت که این جنگها جز شکست عاقبت دیگری ندارد: «او برای اینکه آن مردم سرسخت را مطیع خود کند به روشهای دلجویانه متوسل شد». نادر برای این کار شمخال و سورخای خان را به آوار فرستاد که «پسر سورخای و بزرگان آنجا را، با این امید که هیچگونه مالیاتی بر آنها بسته نخواهد شد، راضی

(۱) همان‌جا، برگ ۱۴۵، ۱۴۶.

(۲) همان‌جا، برگ ۱۴۷.

(۳) همان‌جا، برگ ۱۹۵.

(۴) همان‌جا، برگ ۱۹۵.

کنند که داوطلبانه به اطاعت شاه درآیند». سورخای و شمشال می‌بایست به اوسمی آوار و دیگر بزرگان کوهستان اطمینان دهند که نادر خیال تجاوز به زمینهای آنها را ندارد و برعکس اگر گروگان‌هایش را پس دهند او فوراً داغستان را ترک خواهد کرد. «ضمناً، با توجه به اینکه او حتی نتوانسته یک پیروزی کوچک در عملیات خود به دست آورد، خیال دارد که زمستان آینده را در نزدیکی دربند بگذراند. او می‌گوید که تا وقتی که داغستان را به کلی تصرف نکند با دستهای خالی به ایران باز نخواهد گشت، اگرچه اقامتش در اینجا دو سال هم طول بکشد».

با وجود این، میانجیگری سورخای خان و شمشال هیچ نتیجه‌ای نداشت. به گفته و. براتیشف، وقتی که سورخای در آوار با پسرش در این باره مشغول مذاکره است او خنجرش را در می‌آورد و به پدر خود می‌گوید که «فقط پیری او باعث می‌شود که به او صدمه نرساند و بدین ترتیب قاطعانه جواب می‌دهد که هرگز نمی‌تواند فکراطاعت کردن از شاه را به مغز خود راه بدهد»^۲.

اوسمی نیز قاطعانه از پذیرش خواهش سورخای خان خودداری کرد^۳. و. براتیشف در ۲۸ اوت سال ۱۷۴۲ از دربند می‌نویسد: «بزرگان آوار درحالی که تمام انبارهای غلاتشان پر از آذوقه است و بر زیادی افراد خود و استحکام موقعیت محاشان متکی هستند به شاه اهمیت نمی‌دهند. آنها سوگند خورده‌اند که به هنگام حمله ایرانیان، تا آخرین لحظه دفاع کنند».

آواری‌ها از دادن گروگان به شاه خودداری کردند. آنها «که در عزم خود برای دفاع از آزادیهای عادی خویش راسخ بودند» اعلام کردند که آواری‌ها

(۱) آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۲، پرونده ۵، قسمت ۲،

برگ ۲۸۱، ۲۸۲.

(۲) همان‌جا، برگ ۳۰۰-۲۹۹.

(۳) همان‌جا، برگ ۲۸۲.

(۴) همان‌جا، برگ ۳۲۹.

هرگز به ایرانیان «خشم و کینه نورزیده‌اند و آنها را اسیر نکرده‌اند»، اکنون هم می‌خواهند «برای همیشه در خانه‌های خود باقی‌مانند»، اما اگر ایرانیان سوء قصدی نسبت به مردم آوار داشته باشند، بهیچوجه نخواهند توانست به مقصود خود برسند و آواری‌ها آنقدر برای ادامه دفاع کامل آمادگی دارند که بتوانند به اندازه کافی از عهده گستاخی ایرانیان برآیند^۱.

در سایه مبارزه سخت کوه‌نشینان، تمام تلاشهای اشغالگران بیگانه‌باشکست مواجه شد. «شاه هنوز عملیات جنگی خود را در داغستان ادامه می‌دهد، اما در هیچ‌جا پیروزی به دست نیاورده، زیرا داغستانی‌ها، در همه‌جا، به سختی مقاومت می‌کنند... شاه به فکر افتاده که به قراقیتاق حمله کند اما خلق قراقیتاق نیز مانند سایر جاها گول او را نخواهند خورد»^۲.

نادر به اشراف قبایلی که سلاح بر زمین نهاده بودند سخاوتمندانه هدیه می‌داد. مثلاً بزرگان یکی از روستاهای مستحکم زیر فرمان اوسمی با اعتراف به گناه خویش پیش نادر آمدند و تقصیر مقاومت سرسخت خود را به گردن احمدخان اوسمی گذاشتند. نادرشاه با مهربانی بسیار آنها را پذیرفت و خلعت‌های گرانبهایی به آنها داد. در اکتبر سال ۱۷۴۲ نیز برخی از قبایلی که در کناره‌های رود سامورا زندگی می‌کردند اطاعت خود را اعلام داشتند و بدینجهت به سران آنها پاداش داده شد و قبایلشان مورد هیچگونه فشاری قرار نگرفت^۳.

در پایان سال ۱۷۴۲، نادرشاه پس از جنگ‌های خونین بسیار، سرزمینهای قوموخ، قیتاق و تبرسران را تصرف کرد. اما خلعت‌های داغستان هنوز به دفاع از سرزمینهای خود ادامه می‌دادند. قیتاقی‌ها، تبرسرانی‌ها، قوموخ‌ها و درگزینی‌ها

(۱) همان‌جا، برگ ۳۲۹.

(۲) آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۲، پرونده ۳۹، برگ ۲.

(۳) پ. گ. بوتکوف، مطالبی برای تاریخ... پیشین، جلد ۱، ص ۲۰۲.

به آوار می‌رفتند تا برای مبارزه علیه این یوغ منفور متحد شوند. کشور آواری‌ها هم مانند زمینهای بسیاری دیگر از قبایل داغستان، به اشغال نادرشاه درنیامد.

در فوریه سال ۱۷۴۳، نادر که داغستان را ترك می‌کرد از قزاقانی‌ها، قوسوخ‌ها، آکوشینی‌ها و برخی قبایل دیگر، گروهانهای گرفت: « زیرا که آنها را تابع خود می‌پنداشت... این بود نتیجه دلاوریهای او در عرض تقریباً دو سال^۱ ».

قشون در نتیجه سرمای سخت زمستان عقب نشینی کرد. چون آذوقه و علوفه وجود نداشت، مرگ و میر بین سربازان و دامها به مقدار بسیار زیادی رسید. سربازان گوشت مرده‌ها را می‌خوردند. بسیاری از سربازان نادرشاه مجبور بودند پیاده رویهای خیلی سختی بکنند. قشون دچار بی‌نظمی شده بود. قرار افزایش یافت^۲. نادر به کمک وعده و تهدید موفق شد فراریان را به اردوگاه برگرداند. با وجود این، به جای اینکه جانشان در امان باشد، بخشی از سربازان سربریده شدند و برخی دیگر کور گردیدند. ۱۹۲ سربریده را در ۱۲ ردیف در جرز دیوارهای سنگی مناره‌ای کار گذاشتند که دور آن ۱۸ آرشین (واحد طول روسی که معادل ۷۱ ر. متر است - م.) و ارتفاعش ۳۰-۳۵ آرشین بود^۳.

در پایان مارس ۱۷۴۳ بود که قشون «جهانگیر»، خسته و ناتوان به مغان وارد شد و از آنجا تدارکات نظامی را برای لشکرکشی قریب الوقوع به ترکیه را آغاز کرد.

لشکرکشی به داغستان سخت در اوضاع قشون ایران منعکس شد. مبارزه شدید کوه‌نشینان نظم سربازان نادر را که به پیروزیهای سهل و آسان عادت کرده بودند) برهم زد.

(۱) همان‌جا، ص ۲۲۶.

(۲) همان‌جا، ص ۲۷۷-۲۱۴.

(۳) Büschings «Magazin», Bd. X, S. 421.

ای. کالوشکین در ژانویه سال ۱۷۳۶، در مذاکره با مهدی‌خان در مورد بیفایده‌گی دعوت گنجعلی پاشا سفیر ترکیه به اردوگاه شاه‌متذکر می‌شود و می‌گوید: این کار سبب می‌شود که «او بتواند، گذشته از ویرانی زمینهای اینجا، چیزهای دیگری را نیز ببیند که دیدنش برای او لازم نیست، زیرا هر کس که به اردوی شاه بیاید بسادگی می‌تواند مشاهده کند که قشون شاه در چه وضعی قرار دارد. از طرفی ممکن است ما در اینجا درباره مطلبی بی‌پرده گفتگو کنیم که آن مطلب بهیچوجه قابل بیرون رفتن از قارص نباشد. قشون از لشکرکشی اخیر داغستان چنان سخت درمانده شده که بدون احساس ترحم نمی‌شود در آن نگرست^۱». عملیات نظامی ناسوفق سال ۱۷۴۱ و سالهای بعد و همچنین تلفات شدید و خسارات مادی سبب تلاشی قشون گردید.

در زمستان سال ۱۷۴۱/۴۲ اردوگاه نظامی شاه در منطقه کافری واقع در دشت کنار رودخانه دروه قرار داشت. قشون حتی در اردوگاه نیز از حمله‌های پی - درپی کوه‌نشینان در امان نبود. زمستان سخت وضع فلاکت‌بار سربازان نادر را دشوار تر کرد. دولت روسیه صدور آذوقه و اسب را به بنادر ایرانی دریای خزر منع کرد. مأموران خرید نادرشاه تلاش می‌کردند از کالمیک‌ها خرید کنند، اما آنها هم به خاطر همدردی با قبایل داغستان از فروش کالاهای خود به عمال نادر خودداری می‌کردند و یا اینکه کالاهای با قیمت‌های گزاف به آنها می‌فروختند^۲. براتیشف در نامه‌هایی که از دربند فرستاده می‌نویسد: « گذشته از تلفات نبرد هلاکت‌بار

۱- آس خ ر، ذخیره « روابط روسیه با ایران »، ۱۷۳۶، پرونده ۸، برگ ۷۴.

۲- پ. گ. بونگوف، مطالبی برای تاریخ... جلد ۱ ص ۲۱۰-۲۰۹.

[باداغستانی‌ها] بسیاری از افراد قشون ایران در اثر سرما و گرسنگی مرده‌اند^۱.

اردوگاه قشون شاه در میان سردم به «ایران خراب» معروف شد. لرخ که همراه م. م. کلیتسین سفیر روسیه بوده در کتاب خود می‌نویسد: «باید چند کلمه درباره وضع رقت‌آور ارتش ایران بگویم» به گفته او، در اردوگاه، از نظام جنگی خبری نبود: هر سربازی هر جا که دلش می‌خواست می‌ایستاد، سربازان لباسهای بسیار کمی می‌پوشیدند - نه پوستینه‌های گرم داشتند و نه کفش؛ لباسهای آنها بی‌اندازه کهنه و فرسوده بود؛ حتی بسیاری از آنها پیاده روی برفها راه می‌رفتند. آنها که پولی داشتند از قزاقهای همراه سفیر چکمه می‌خریدند. سربازان برای اینکه خود را گرم کنند، در اردوگاه آتش روشن می‌کردند و خودشان در اطراف آن می‌نشستند و دود می‌کردند. چادرها نیز - که در آنها آتش روشن می‌کردند - پاره پاره و از کثافت و دوده سیاه شده بودند. نه ماه تمام سربازان سواجب نگرفتند. آنها واقعاً گرسنگی می‌کشیدند. بسیاری از آنها از روسها نان می‌خواستند^۲. و. براتیشف در ۷ اوت سال ۱۷۴۳ از دربند می‌نویسد: «ایرانیان همه روزه از گرسنگی می‌میرند، بدینجهت اطراف اردوگاه را که از جسد های آدم و لاشه داسهای آنها پر شده نمی‌توان چه نامید. خلاصه، قشون شاه به خاطر تلفاتی که برداشته و تعداد آنها تا ۳۰ هزار نفر هم ممکن است برسد، در نهایت فرسودگی و ضعف قرار گرفته و کمترین امیدیه هم به بهبودی وضع خود ندارد». اربابهایی که همراه با سرباز برای آوردن آذوقه به روستاهای داغستان فرستاده شد، با حیوانات کشته شده آنها به وسیله مردم محل تصرف

۱- و. براتیشف خبر می‌دهد که جنگجویان نادر از سرما در رنج بوده‌اند: «لباسهای کتانی بلند نمی‌تواند آنها را گرم کند، کسانی هم که پوستین یا لباس ماهوتی داشته باشند خیلی کمند» (آس خ ر ذخیره روابط روسیه با ایران) ۱۷۴۲ پرونده ۵، قسمت ۳، برگ ۷۷۹).

۲- Buschings «Magazin», Bd. X, S. 292, 293.

گردید. قشون گرسنگی می‌کشید: «استخوانهای بدور ریخته اسبان را که ذره‌ای هم گوشت روی آنها نیست با حسرت بسیار جمع می‌کنند و یکی بعد از دیگری می‌خواهند گرسنگی خود را با آن فروشانند^۱». روزانه تعداد زیادی شتر و قاطر از گرسنگی می‌مرد.

سربازانی که نادر به آنها دستور داده بود برای استراحت به دشت مغان بروند، «پیاده و با لباس پاره پاره از دربند گذشتند. تمام آنها بدون استشنا در نهایت ناتوانی بودند و خودشان اعتراف می‌کردند که ده نفر از آنها هم نمی‌تواند در مقابل یک نفر لژی پایداری کند. آنها چنان وحشت کرده بودند که حتی در نبردهایی هم که در حضور شاه انجام می‌گرفت از ابراز ترس خودداری نمی‌کردند. آنها مرتب آه و ناله می‌کردند و چنان فقر گریبانگیرشان شده بود که باروتهای همراه خود را با نان عوض می‌کردند و اغلب مجبور می‌شدند که آخرین تکه لباس خود را نیز برای نان بدهند. همقطاران آنها نیز در اردوگاه پیش شاه مانده بودند و وضع خوبی نداشتند، زیرا آنها هم دچار فقر و درماندگی شده بودند^۲».

براتیشف در گزارش نظامی ۵ مه سال ۱۷۴۳ خود از تبریز درباره اوضاع قشون شاه می‌نویسد: «قشون شاه، چنانکه من می‌بینم، عموماً به ضعف و درماندگی دچار شده. بخش اعظم قشون پیاده تفنگ و شمشیرشان سالم نیست و بسیاری از آنها دارای نیزه‌های ساده و تفنگ شکسته هستند. آنها پاره پاره و تقریباً عریان هستند. خلاصه می‌بینم که ایرانیان ضعیف و ناتوان شده‌اند و در بین آنها کسانی پیدا می‌شوند که از پیری بیشتر با عصا راه می‌روند^۳».

و. براتیشف در ۵ ژوئن سال ۱۷۴۳ از مراغه گزارش می‌دهد که در قشون

۱- آس خ ر، «ذخیره روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۲، پرونده ۵، قسمت ۱، برگ ۲۶۳.

۲- همان جا، برگ ۳۸۳.

۳- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۲، پرونده ۳، برگ ۵۱۹.

۴-۳۰ هزار نفره نادر که اکنون دارد به سرز ترکیه نزدیک می‌شود « عده زیادی از سربازان، پیاده، پا برهنه و بی لباس و بسیاری نیز دارای اسبهای لاغر هستند که اعلیحضرت می‌خواهد در سرزمین ترکیه به آنها اسب بدهد و وضعشان را به وجه مناسبی بهبود بخشد».

بدین ترتیب، مبارزه رهایی بخش خلق‌های داغستان برای استقلال، اهمیت بسیار زیادی داشت: شکستی که در کوه‌های داغستان نصیب قشون شاه شد، قدرت نظامی دولت نادرشاه را خرد کرد. تلاش‌های بی‌ثمر و چندین ساله برای تسخیر داغستان منجر به تلاشی قشون و کاهش کارایی نظامی آن گردید و به افسانه شکست‌ناپذیری نادر پایان داد. این تلاش‌های بی‌ثمر سبب تشدید تضادهای داخلی دولت او شد و زمینه را برای توسعه موفقیت‌آمیزتر جنبش‌های خلق ایجاد کرد و بدین ترتیب نقش بسیار مهمی در تضعیف و تلاشی امپراتوری نادر بازی کرد. در سالهای ۱۷۴۴-۱۷۴۳ شورش وسیع توده‌ای، آذربایجان و به ویژه شیروان را دربر گرفت.^۲

این جنبش با «مدعی دروغی» که خود را شاهزاده سام میرزای صفوی می‌نامید ارتباط داشت. به شهادت محمد کاظم در پایان دهه چهارم قرن هیژدهم و در سالهای ۱۷۴۴-۱۷۴۳ در آذربایجان، دونفر مدعی دروغی ظهور کردند که هر یک از آنها خود را فرزند شاه سلطان حسین می‌خواند. اولی، به احتمال قوی، در پایان دهه چهارم قرن

هیژدهم در داغستان ظهور کرد. در آنجا ۲ تا ۳ هزار نفر افراد داغستان به او پیوستند. معذالک این شورش بوسیله نصراله میرزا پسر نادرشاه به طور تقریباً سریعی در هم شکسته شد و مدعی دروغی به قتل رسید.^۱ در سال ۱۷۴۳ دومین مدعی دروغی در زیر همان نام در آذربایجان واردیل ظهور کرد. به گفته محمد کاظم، او از خانواده‌ای گمنام بود. سام میرزا شایعه‌ای پراکند مبنی بر اینکه مدعی دروغی‌اولی که به وسیله نصراله میرزا دستگیر و کشته شده، برده فراری او بوده. اما تبلیغات سام میرزا با جواب مساعد و حمایت مردم آذربایجان و داغستان مواجه نشد.

سام میرزا دستگیر و پیش ابراهیم خان، حاکم آذربایجان (ابراهیم خان برادر زاده نادر و پسر ابراهیم خان ظهیرالدوله بود که قبلاً در داغستان کشته شده بود)^۲ فرستاده شد. در بازرسی از «میرزا» پس از پرده برداشتن از واقعیت کار او، بینی‌اش را بریدند و رهایش کردند.^۳

اما پس از چندی دوباره سام میرزا ظاهر شد، منتها این بار در داغستان جنبش خلقی پایان سال ۱۷۴۳ تا ابتدای سال ۱۷۴۴ در آذربایجان و شرکت قبایل داغستان در واقع با ظهور مدعی دروغی که به «بینی بریده» ملقب شده بود ارتباط داشت. سام میرزا که از تبریز عازم داغستان شده بود در همه جا می‌گفت که وارث شاه - سلطان حسین صفوی است.

در گزارش‌های نمایندگان دیپلماتی روسیه، اولین یادآوری درباره این قیام

۱- آس‌خ‌ر، ذخیره روابط روسیه با ایران، ۱۷۴۳، پرونده ۴ برگ ۵۷۲.

۲- نادر پس از کشته شدن برادر خود ابراهیم خان، پسر او را که محمد علی خان نام داشت فرمانروای آذربایجان کرد و نام «ابراهیم خان» را نیز براو نهاد (نامه عام‌آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۱۲۸ ب) - م.

۳- محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۳ برگ ۱۳۰-۱۲۸.

۱- آس‌خ‌ر، «ذخیره روابط روسیه با ایران»، ۱۸۴۳، پرونده ۳ برگ ۶۳۰.

۲- چهره مردمی جنبش سام میرزا، برای اولین بار مورد توجه‌ای پتروشفسکی واقع شد (ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... پیشین، ص ۲۳۴). ل. لوکهارت، و. مینورسکی و نوراله لارودی، در آثار خود درباره نادرشاه، به طور کلی از کتاب میرزا مهدی خان استفاده کرده‌اند که اخبار آن در مورد این مسئله بسیار ناقص است.

مربوط است به نیمه دوم سپتامبر سال ۱۷۴۳ میلادی. و. براتیشف در گزارش نظامی. ۲ سپتامبر خود خبر می‌دهد که «در داغستان، به‌ویژه از جانب محمد پسر سورخای، شایعات نیرومندی بروز کرده که گویا از خاندان سلطنتی سابق کسی با بینی بریده پیدا شده. این شایعات ناآرامی عظیمی بین مردم کوهستان برانگیخته که خود می‌تواند خطری در پیش روی مردم دربند نیز باشد».

در اواسط اکتبر براتیشف دوباره گزارش داد که «همه‌روزه از شورش داغستانیها سخن به میان می‌آید و این موضوع ناراحتی عظیم و زیان قابل‌تصور برای ایران تولید می‌کند».

قبایل داغستان و به‌ویژه قبایل تبرسران و قازیقوموخ گرد مدعی دروغی جمع شدند. محمد پسر سورخای خان قازیقوموخی یکی از رهبران قیام بود. او نه فقط مردم داغستان، بلکه کشاورزان و اشراف شیروانی را نیز به مبارزه با نادر دعوت کرد. این بار تبلیغات سام میرزا در میان کشاورزان شورشی شیروان پیروزی بزرگی به‌دست آورد. قیام مردم دامنه وسیعتری می‌یافت. تعداد شرکت‌کنندگان به آن به ۲ هزار نفر رسید. قلعه آق‌سو که قیام‌کنندگان در آن استحکامات ایجاد کرده بودند، مرکز قیام بود. همه‌روزه، ساکنان سکونتگاههای اطراف - کشاورزان^۲ - بدین قلعه می‌آمدند و به قیام می‌پیوستند: تعداد آنها پی‌در پی افزایش می‌یافت^۴.

در آن هنگام که این قیام روستاها و ناحیه‌های تازه‌ای از شیروان و داغستان را در بر می‌گرفت، قیام ساکنان دربند و بخشی از پادگان قلعه غیز (قیر - م.) دربند^۵

۱- آس‌خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۳، پرونده ۴، برگ ۷۹.

۲- همان‌جا، برگ ۵۳.

۳- محمد کاظم می‌گوید: «اجاسره و اوباش» (نگاه کنید به: محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۱۳۰).

۴- محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۱۲۹، ۱۳۰.

۵- آ.ک. بکیخانوف این قلعه را «کبیر» نامیده (آ.ک. بکیخانوفه گلستان ارم،

ص ۱۲۳).

که مرکب از چریکهای قبایل مغان بودند نیز شعله برافروخت. این قیام تحت تأثیر جنبش زیر رهبری سام‌بیرزا محمود سورخای ظاهر گردید. محمد کاظم می‌گوید: «جماعت دربندی دامن زن آتش نفاق اشراری که کینه دیرینه از این دولت والادیر سینه داشتند گردیده» همراه با سربازان قیام‌کننده مغانی تهدید کردند که قلعی را به «لزکی‌ها» بدهند و به سام-بیرزا بپیوندند. پادگان افشار به وسیله قیام‌کنندگان درهم شکسته شد.

براتیشف در گزارش نظامی ۱۵ اکتبر سال ۱۷۴۳ خود خبر می‌دهد که خورشیدبک و صفی‌بک، بزرگان درجه اول دربند با دوستانشان خیال داشتند که محمد علی خان، حاکم دربند را «به خاطر رفتار خشنوت‌آمیز و مالیاتهای تحمل‌ناپذیرش بکشند». آنها به داغستان نامه نوشتند و لزوم برقرار کردن ارتباط با شیروانیها را متذکر شدند و داغستانی‌ها را به دربند دعوت کردند. یکی از این نامه‌ها به دست محمد علی خان افتاد که در نتیجه بزرگان را زندانی کرد. معذالک این کار هم از شورش جلوگیری نکرد.

«تقریباً تمام اهالی ابه‌هایی که از ایران به دربند منتقل شده بودند از بیرحمی و سختگیری بیش از حد حاکم آنجا فرار کردند. حتی خود ساکنان دربند و سربازان ایرانی، هر کدام که راهی می‌یافتند به کوه می‌گریختند».

با این حال، حاکم دربند موفق شد که قیام مشترک مغانی‌ها و اهالی شهر را سرکوب کند. بخشی از مغانی‌ها به فرمان خان کشته شدند، بسیاری نیز کور

۱- محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۱۲۸ (لازم به تذکر است که نویسندگان کتاب اولاً این مطلب را از برگ ۱۳۰ جلد سوم کتاب محمد کاظم برداشته‌اند و ثانیاً در ترجمه آن اشتباهات مختصری کرده‌اند که چون به مفهوم لطمه‌چندانی نمی‌زند، به همین تذکر اکتفا شد - م.).

۲- آس‌خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۳، پرونده ۴، برگ ۵۳۸، ۵۳۹.

و. براتیشف در ۲۱ نوامبر سال ۱۷۴۳ از همدان می‌نویسد: «سام‌میرزا، مدعی دروغی که با بینی و گوشهای بریده‌اش خود را پسر شاه سلطان حسین می‌نامد با کمک لزگی‌ها و به‌ویژه با اتکا بر مالکان کوه‌نشین شمشال و محمد پسر سورخای چنان دارد نیرومند می‌شود که آوازه دلاوریها و اعمال او برای به‌دست‌آوردن تاج و تخت ایران در همه جا پخش شده».

سام‌میرزا همراه با قشون ده‌هزار نفره داغستانی‌ها وارد شیروان شد و در آنجا اعلام کرد که خیال دارد تاج و تخت را از نادر غاصب بگیرد و «اتباع قانونی خود را از یوغ مشقت‌باری که مدتهای زیادی است گرفتارش شده‌اند و نیز از بردگی جانکاه آزاد کند و چنان خیر و برکتی برای آنها فراهم آورد که در زمان نیاکان ستوده‌اش رفاه‌مندانه از آن استفاده می‌کرده‌اند. شیروانی‌ها درحالی که به‌شورش راه افتاده جذب می‌شدند، با فرمانبرداری کامل، ورود او را به شهر آق‌سوبه راحت‌ترین وجهی مهیا کردند و تمام ساکنان آنجا با علاقه بسیار به تابعیت او درآمدند».

در شیروان سام‌میرزا تا اندازه‌ای درباره حکومت زورگویانه‌اش داد سخن داده و یادآور شده که تمام دولت ایران از مالیتهای پی‌درپی و غارتگرانه اوناتوان‌شده، دچار ویرانی رقت‌انگیز گردیده به حد اعلا فقر و خرابی رسیده... در میان مالیتهای پولی سالهای گذشته نیز، اعلیحضرت آق‌نادر باج و خراج ولایت شیروان را افزایش داده که از مالیاتها و پرداختهای مقرر گذشته بیشتر شده و به ۴۰۰۰۰ روبل رسیده. او (سام‌میرزا - م.) برای آسودگی ساکنان شیروان همان ساعت آنها را از پرداخت مالیاتها آزاد کرد و مقرر کرد که فقط طبق معمول قدیم به او باج و خراج... و مالیات بپردازند. تمام دفاتری را هم که از طرف شاه فعلی مقرر شده بود به

گردیدند و ۱۴ من چشم (نزدیک به ۳۲ کیلو گرم) به دشت مغان فرستاده شد تا این سرکوبی خونین برای سایر قبایل مغان درس عبرتی شود. پس از سرکوبی قیام، محمد علی خان به تحکیم برجهای شهر پرداخت، زیرا که از حمله داغستانی‌ها و کشاورزان قیام‌کننده شیروان می‌ترسید. به فرمان نادرشاه، حیدر خان بیگلربیگ شیروان، در رأس قشون عظیمی برای سرکوبی قیام‌کنندگان روانه گردید.

اما، برخی از سربازان قشون حیدرخان نیز قیام کردند. خان کشته شد، سر او را برای شاه فرستادند و دارائیش را غارت کرده میان سرکردگان نظامی نیز جانب او را گرفتند^۱.

براتیشف در ۳۱ اکتبر سال ۱۷۴۳ از همدان می‌نویسد: «شورش شیروان چنان گسترده شد که آشوبگران حاکم خود، حیدرخان را کشتند و محمد پسر کوچک سورخای را برای تقویت بیشتر نیروی خود به شیروان دعوت کردند و به او وعده دادند که حکومت آق‌سورا به او بدهند. محمد سورخای نیز با سربازان لزگی عملاً وارد آق‌سوسو شده و به حکومت بر آن شهر پرداخته بود. او [شاهزاده - ن.] دروغی خاندان سلطنتی سابق را نیز که بینی‌اش بریده بود همراه خود داشت و در شیروان توصیه‌های بسیاری را نیز برای او کرد».

۱- نویسندگان دچار اشتباه شده‌اند: محمد کاظم می‌گوید: «آن جماعت را با مقدار چهارده من چشم به وزن تبریز روانه به مغان ساخت» (محمد کاظم، نامه عالم‌آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۱۳۰) که پیداست مقدار چشمها به وزن فرنگی در حدود ۴۲ کیلو گرم بوده نه ۳۲ کیلو گرم. گویا نویسندگان در عمل ضرب (۱۴ × ۳) ده‌بریک را فراموش کرده‌اند - م.

۲- آس‌خ‌ر ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۳، پرونده ۴، برگ ۵۳۶، ۵۳۷،

محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۱۳۰.

۳- آس‌خ‌ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۳، پرونده ۳، برگ ۵۷۲.

۱- آس‌خ‌ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۳، پرونده ۳، برگ ۶۳۴.

۲- همان‌جا، برگ ۶۳۵.

دستور او آتش زدند. او، علاوه بر این حکام و کارمندان دفتری شیروان را فحش می‌داد و سلامت می‌کرد^۱.

اعلام لغو مالیاتهای خانه خراب کن نادر بوسیله سام میرزا، علاقه قشرهای وسیع مردم را بسوی او جلب کرد. به گواهی و. براتیشف، مردم که از اعمال مدعی دروغی باخبر بودند و بهیچوجه هم میل نداشتند از یک «شاهزاده صفوی» حمایت کنند، «گروه گروه، از جاهای مختلفی مانند اردبیل، تبریز و دیگر شهرها و روستاهای آذربایجان، از دست پیگرد تحمل ناپذیر شاه خانه‌های خود را رها می‌کردند، فوراً به قدر امکانات خود اسب، تفنگ، شمشیر و دیگر وسائل جنگی تهیه می‌کردند... و آنگاه با کمال میل به سوی او می‌شتافتند و در حالی که آرزو داشتند او را بر تخت سلطنت ایران ببینند، آمادگی خویش را به او اعلام می‌داشتند و از نثار کردن جان خود دریغ نمی‌کردند^۲».

«ساکنان شهرها و روستاهای آذربایجان، در حالی که از اعمال ستمگرانه نادرشاه بی‌اندازه درمانده و ناتوان شده‌اند، صمیمانه آرزو می‌کنند که سام میرزا را بر تخت سلطنت ایران ببینند... بدینجهت بدون هیچگونه چون و چرایی به او می‌پیوندند و او را خلف راستین شاهان گذشته می‌شمردند^۳».

براتیشف در گزارش نظامی ۲۱ نوامبر سال ۱۷۴۳ خود از همدان خبر می‌دهد که سام میرزا، «برجای خود مستحکم شده و به جای تاجی که معمولاً شاهان ایرانی بر سر می‌گذارند، پری بر سرخویش نشاند. او اکنون تمام شیروان و ایالت وسیع قراباغ را که از بخش اعظم ارمنستان تشکیل شده حتی تا گنجه به تصرف خویش

۱- همان‌جا، برگ ۶۳، ۶۳۶.

۲- همان‌جا، برگ ۶۳، ۶۳۶.

۳- همان‌جا، برگ ۶۶۱.

۴- همان‌جا، برگ ۶۳۷.

درآورده و از جانب خود نمایندگان و فرماندهانی به تمام نقاط فرستاده. کوتاه سخن آنکه او در آن سامان شروع به فرمانروایی کرده و به همه جا فرمان می‌فرستد^۴. «سام میرزا قدرت زیادی به هم زده. او برای اینکه بتواند نیروهای اشراف را به تکیه گاه قابل اعتماد خود تبدیل کند، نه تنها نظامیان شیروان، بلکه اهالی سکونتگاههای نزدیک ایلات مغان را هم دارد به سوی خود جلب می‌کند^۵».

تأثیر این قیام به آن سوی مرزهای آذربایجان و داغستان نیز گسترده شد. سیمید خانوار از «ساکنان همدان»، به شیروان، پیش سام میرزا گریختند، آمادستگیر گردیده و به همدان برگردانده شدند^۶.

در سایه پیروزیهای قیام سام میرزا، حکومت نادر در برخی از سرزمینهای آذربایجان و داغستان ساقط شد و مردم آن دیار توانستند از پناهگاهها بیرون بیایند و به کارهای زراعتی خود بپردازند.

و. براتیشف در گزارش نظامی ۱۰ اکتبر سال ۱۷۴۳ خود می‌نویسد: «اوسمی قیتاق جدا تلاش می‌کند که روستاها املاک خود را، که ایرانیان از او گرفته‌اند، دوباره پس بگیرد. مردم سرزمین اوسمی، که تراکمه خوانده می‌شوند آشکارا به صورت گروهی بزرگ در دشت باشلین نزدیک رودخانه بوگام جایی که قبلاً در آن کشت و زرع وجود داشته، نمایان می‌گردند. آنها می‌خواهند این زمینها را احیا و مطابق میل خود رویه راه کنند^۷».

در خان نشین شکی، خاندان مالکین محلی، به طور ارثی به حکومت رسیدند. قیام سام میرزا در دوره جنگهای ایران و ترکیه روی داد. برخلاف رهبران برخی از قیامهای خلقی که سعی می‌کردند از تضادهای بین ایران و ترکیه استفاده کنند و از حمایت سلطان ترکیه برخوردار شوند، سام میرزا نه تنها اتحاد با ترکیه را رد کرد،

۱- همان‌جا، برگ ۶۶۰.

۲- همان‌جا، برگ ۶۶۳.

۳- همان‌جا، برگ ۵۳۸، ۵۳۹.

بلکه برای متشکل کردن مبارزات تدافعی در مقابل آن کشور چاره اندیشی می کرد. مثلاً او برای سامان دادن به مدافعه فوری از مرز آذربایجان در مقابل ترکیه، از عاشورخان حاکم شاه در تبریز کمک خواست.^۱

اولین برخورد بین قشون شاه با قیام کنندگان در رودخانه کورا رخ داد. در این نبرد قشون زیر رهبری عاشورخان شکست خورد و ۴۰۰ - ۳۰۰ نفر کشته داد.^۲

سپاهیان شاه دسته دسته در تمام گذرگاههای آذربایجان تا کشورهای همسایه مستقر گردیدند. قشونی که به فرماندهی نصراله میرزا به تبریز فرستاده شد، سربازانش می گریختند و به قیام کنندگان می پیوستند. و. براتیشف در گزارش نظامی ۳۱ دسامبر سال ۱۷۴۳ خود از همدان می نویسد: «سام میرزا در شهر آق سوز ایالت شیروان ساکن شده و کاملاً حکومت را در دست دارد. چه اهالی شیروان و ایرانیانی که از جاهای دیگر گریخته اند و چه لزگی ها و محمد پسر سورخای که قسمت عمده را تشکیل می دهند، با فرمانبرداری کامل به او که شاه نامیده می شود خدمت می کنند و به خاطر احساس غیرتمندانه ای که نسبت به او دارند، شجاعت و دلاوریشان کاهش نیافته، مثلاً در نبردی که اخیراً رخ داده دوباره عاشورخان معروف را هنگام ورود به شیروان شکست داده اند».^۳

این دومین شکستی بود که قشون شاه در مبارزه با جنبشهای خلق متحمل می شد.

شایع شد که سام میرزا دارد بنام خود سکه می زند.^۴ در ایروان قشونی عظیم

۱- همان جا، برگ ۶۲۸.

۲- همان جا، برگ ۶۶۱.

۳- همان جا، برگ ۶۶۲، ۶۶۳.

۴- همان جا، برگ ۶۶۲، ۶۶۳.

برای سرکوبی قیام سام میرزا متمرکز شد. عاشورخان پاپالو افشار به سرداری آذربایجان گماشته گردید و فتحعلی خان، حاجی خان کرد - بیگلر بگ گنجه - کریم خان افشار - حاکم ارومیه - و غیره با سپاهیان خود به او پیوستند. در دامنه کوه باغشاه بین قشون کیفری شاه از طرفی و سپاهیان محمد پسر سورخای و سام میرزا از طرف دیگر نبردی رخ داد که یک روز تمام ادامه یافت. این نبرد با شکست قیام کنندگان پایان پذیرفت. پس از آن قتل و خونریزی مردم شیروان آغاز گردید. هر کس در قیام شرکت کرده بود یا به آن کمک کرده بود، مجازات گردید. کشاورزان شیروان را می کشتند و کور می کردند. اموان آنان را غارت می کردند، خانه هایشان را ویران می کردند و زن و کودکانشان را به بردگی می بردند.^۱

و. براتیشف درباره سربازان وحشی نادر می گوید: «آن دسته از ساکنان شیروان را که در شورش و توطئه مدعی دروغی شرکت کرده بودند، بی رحمانه سر بریدند».^۲

«فرماندهان ایرانی، در سراسر شیروان، نزدیک هشت هزار نفر از اقشار مختلف مردم را از گناهکار گرفته تا بی گناه به خاطر اطاعت و فرمانبرداری از سام میرزا چه از روی میل بوده باشد و چه از روی اجبار، به دستور شاه کشته اند و خردسالان دختر و پسر آنها را نیز مأموران شاه به اسیری گرفته اند».^۳

در همه جا حکام جدید به کار گمارده شدند. پس از شکست قشون قیام کنندگان در باغشاه، محمد به کوههای داغستان گریخت و سام میرزا به گرجستان رفت. او در آنجا به وسیله طهمورث خان دستگیر شد و به فرمان نادر از یک چشم محروم گردیده همراه با چند اسیر ترك پیش احمد پاشا در قارص فرستاده شد. صفی میرزانی در این

۱- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۱۳۳.

۲- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۴، پرونده ۳، برگ ۹.

۳- همان جا، برگ ۱۱۲.

موقع در قارص بود. مهدی خان بالحن نیشداری در این باره می‌گوید: «... که چون صفی میرزا نیز در نزد او می‌باشد دو برادر مجهول یکدیگر را دیدن نمایند».

قیام سام‌میرزا، یک جنبش وسیع خاکی بود که در نتیجه نارضایی عمیق توده‌های زحمتکش از ستم اقتصادی و ملی شاه و دست‌نشانده‌گانش در آذربایجان، اوج گرفت. در این قیام، مبارزه خلق علیه بهره‌کشی توانفرسای فتودالی باجنبش رهایی‌بخش، درهم آمیخته بود.

نیروی محرك اساسی قیام، توده‌های مردم شیروان و برخی قبایل داغستان بودند. گذشته از این، فتودالهای محلی یعنی اشراف^۲ ریشه‌دار شیروان که تلاش می‌کردند سازمان دولتی از بین رفته را احیا کنند نیز در قیام شرکت داشتند. باوجود این اشراف شیروانی نقش بزرگی در قیام بازی نمی‌کردند. قیام، قشونهای شاه را در شیروان و داغستان احاطه کرده بود. شورشی که در قشون زیر فرماندهی حیدر-خان بیگلر بگ شیروان رخ داد، اغتشاش ساده‌ای که نشانی از بی‌انضباطی باشد نبود بلکه یک اعتراض شدید طبقاتی بود. معاصران آن دوره حکایت می‌کنند که سربازان شیروان در این مورد تنها نبوده‌اند. اکثر سرکردگان نظامی مخالف قتل حیدرخان بودند. این سرکردگان نه تنها در قتل بیگلر بگ و غارت اسوا او شرکت نکردند بلکه نامه‌ای به نادر شاه نوشتند و در آن متذکر شدند که قشون شیروان قیام

۱- مهدی‌خان، تاریخ نادری، پیشین، ص ۲۵۱.

۲- در اسناد آرشیوی روسیه اطلاعات بسیار مهمی درباره ترکیب اجتماعی شرکت‌کنندگان قیام وجود دارد: «از اشراف ایرانی، به‌جز احمدخان شامسون که قبلاً ژنرال آجودان دربار شاه بود، کسی دیگر در خدمت سام‌میرزا نبود» (آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۴، پرونده ۳، برگ ۱۰). می‌گویند که برخی از سران قبایل شایران و تبرسران نیز به قیام کنندگان پیوسته بودند (محمدکاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین جلد ۳، برگ ۱۳۰).

کرده، سربازان فرار کرده‌اند و به «عساکران جماعت بی‌باش» پیوسته‌اند^۱. بدین ترتیب، درواقع سربازان عادی قشون حیدر خان که از میان ایلایات جمع‌آوری شده بودند، به قیام‌کنندگان پیوستند، درحالی‌که سرکردگان و اشراف فتودال قبایل در مقابل آنها موضع گرفتند. علت قیام قشون شیروان، که از چریکهای قبایل مختلف ایران تشکیل شده بود، نارضایی توده‌های عادی این قبایل از تشدید حیرت‌انگیز ستم مالیاتی و بهره‌کشی فتودالی از چادرنشینان بود. این اسر باعث قیامهای پرمعده دیگری نیز از جانب قبایل چادرنشین و نیمه‌چادرنشین، در دوره نادرشاه گردید.

قیام سام‌میرزا قیامی خود به‌خودی و غیر متشکل بود: قیام‌کنندگان برنامه سیاسی و تصور روشنی از هدفها و دورنمای مبارزات خود نداشتند. شعار آنها فقط عبارت بود از اعلام سلطنت شاهی عادل و به‌حق.

* * *

مبارزات رهایی‌بخش در خان‌نشین شکی نیز پیروزمندانه گسترده شد. رهبر مورد قبول جنبش، حاجی چلبی از تبار مالکان فتودال شکی بود که نام دشمن شجاع و تطمیع‌ناپذیر اشغالگران به او می‌برازید.

جنبش این ایالت با قیام سام‌میرزا همزمان بود. تلاشهای پی‌درپی نادر برای احیای حکومت خود برشکی به پیروزی نینجامید.

و. براتیشف در گزارش نظامی ۱۳ دسامبر سال ۱۷۴۴ خود از الفاوت می‌نویسد که نادر باقشون روانه شکی شده «تا شورشیان را که از زمان اغتشاش شیروان تاکنون دست از ناآرامی و مخالفت با ایران برنداشته‌اند مطیع خود کند».

۱- محمدکاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۱۳۹، ۱۳۰.

۲- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۴، پرونده ۴، برگ ۳۹۰.

چند تن از بزرگان شکی که از نزدیک شدن قشون شاه به هراس افتاده بودند برای پوزش از گناه خویش به اردوگاه او رفتند و تعهد کردند که از آن به بعد به تبعه باوفای نادر تبدیل شوند. نادر نیز در ازای خیانت آن بزرگان به آنها ۶ هزار روبل (در قیاس با پول روسی) خلعت داد و آنها را در سرزمین خود آزاد گذارد. «به دنبال این موضوع، گروه قابل توجهی از سربازان برای گرفتن ذخایر غله اهالی شکی فرستاده شدند، اما شکی‌ها به جای دادن غله، سخت مقاومت کردند و اجازه ندادند که ایرانیان غارتشان کنند و آنها را مجبور کردند که دست خالی بازگردند. نادر با دیدن این وضع تصمیم گرفت که با زور و کمک اسلحه آن تبهکاران را مجازات کند». براتیشف می‌نویسد که او با قشونی پانزده هزار نفره از جنگل و کوه گذشت و وارد روستایی شد که در آن ۲۰۰ نفر شکی زندگی می‌کردند و «به هر تدبیری متوسل شد تا بلکه دشمن را مطیع خود کند. اما پس از سه روز کوچکترین صدمه‌ای هم نتوانست به آنها وارد کند، به جز اینکه مرتب دشمناسایی می‌شنید که با کلماتی رکیک... و داد و فریاد بیان می‌شد».

دسته‌های داغستانی («لزگی‌ها») به کمک شکی‌ها شتافتند و نادر ناچار عقب‌نشینی را عاقلانه‌تر دانست. شکی‌ها مرتب به قشون در حال عقب‌نشینی حمله می‌کردند. دسته‌های افغان که در عقب سپاه بودند و واحد پوششی به حساب می‌آمدند گرفتار حمله‌های مکرر آنها شدند. چنانکه و. براتیشف می‌گوید، سربازان نادر فرصت نداشتند که درباره مقاومت فکر بکنند بلکه مجبور بودند فقط جان خود را نجات بدهند. گلوله‌ها از کنار نادر می‌گذشت چند تن از ملترزمان رکابش کشته شدند. «در نتیجه اعلیحضرت سخت به وحشت افتاد». با وجود جلوگیری شدیدی که میشد باز هم قشون می‌گریخت: «هر کس به دنبال راهی می‌گشت». در نتیجه این پیشامد، بدون در نظر گرفتن زخمی‌ها، پانصد نفر تلفات به قشون شاه وارد شد.

ضمناً سربازان، در موقع فرار، در طول راه بارهای خود را برای سرعت عمل رها می‌کردند و فقط در فکر حفظ جان خود بودند؛ القصه، اعلیحضرت با رسوایی از سرزمین شکی‌های تبعه خود بازگشت «و در اول دسامبر سال ۱۷۴۴ وارد الفاوت شد»^۱. نادر در ۱۹ فوریه سال ۱۷۴۵ دوباره به شکی لشکر کشید^۲.

در همان روز و. براتیشف از اردوگاه شاه در شکی خبر داد که نادرشاه با وجود هوای بارانی، برنهای سنگین، کولاکهای شدید و بی‌غذایی، «به سیگناخی یا نواحی سخت کوهستانی، جایی که شکی‌های آشوبگر در آن پیدا می‌شوند، می‌رود»^۳. در پیشاپیش قشون، عده‌ای تبریدست برای بازکردن راه در جنگل، در حرکت بودند. «آذوقه گران شده بود» با اینحال پیدا هم نمی‌شد^۴.

شاه از اردوگاه خود واقع در فاصله نیم میلی کوههایی که شکی‌ها در آن استحکامات ساخته بودند، به طور منظم دسته‌هایی را برای حمله به آنها می‌فرستاد. با وجود این مامور روس در این باره می‌نویسد: «تا کنون موفقیت قابل توجهی نصیبش نشده»^۵.

قلعه مهم شکی‌ها «گله سن و گره سن» (یعنی «بیا و ببین») نام گرفت. باز هم چند نفر از بزرگان «شکی کوچک» به اردوگاه شاه رفتند و اطاعت خود را اعلام داشتند. نادر به آنها خلعت داد و از آنها خواست که «حاجی چلبی سرکرده بزرگان شکی را به آمدن به دربار ایران متمایل کنند. اما حاجی چلبی که به اندازه کافی آذوقه و ذخایر دیگر داشت روی پای خود ایستاد و به اطاعت داوطلبانه از شاه‌تن در نداد»^۶.

۱- آس خ، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۷، پرونده ۴، برگ ۳۹۸، ۳۹۹.

۲- آس خ، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۵، پرونده ۸، برگ ۱۴۲.

۳- همان‌جا، برگ ۲۴۰، ۲۴۱.

۴- همان‌جا،

۵- همان‌جا برگ ۲۴۹.

۶- همان‌جا، برگ ۲۴۹، ۲۵۰.

در ۱۳ آوریل ۱۷۴۵ و. براتیشف خبر داد که چند روز پیش نادر شاه دوباره به قلعه حمله برده ، با وجود این نتیجه ای نگرفته : « به جز اینکه ۴ نفر را کشته و یا به اسیری گرفته ، در صورتی که تلفات ایرانیان زیاد بوده ، زیرا در این حادثه بیش از صد نفر کشته و چند نفر زخمی شده اند .

بدین جهت اعلیحضرت راههای دیگری برای مطیع کردن شکی ها برگزید . او دستور داد که تمام خانه ها ، باغها و زمینهای زراعتی اطراف را کاملاً ویران کنند و تمام دستورهای او هم اجرا شد . اما شکی ها به دستور حاجی چلبی توجهی به باغها و زمینهای زراعتی ویران شده خودشان نکردند و به سختی به مقاومت پرداختند . آنها به هیچوجه نمی خواستند مطیع شاه شوند^۱ . « خود حاجی چلبی « نامه های محبت آمیزی » از شاه دریافت کرد ، که « با وعده های بسیار او را به تسلیم می خواند » .

با وجود این نه وعده های شاه کاری از پیش برد و نه تهدیدهایش : براتیشف می نویسد : « هر دورا بی نتیجه می ماند »^۲ .

خان نشین شکی از امپراطوری نادر جدا شد و در تمام طول سالهای نیمه دوم قرن هیژدهم به صورت یک ملک فتودالی^۳ مستقل باقی ماند .

فتودالهای ایرانی با وجود درس عبرتی که لشکرکشی به داغستان به آنها داده بود ، دست از نقشه های اشغالگرانه خود برای داغستان برنداشتند . طبق خبرهای ۱۰ سپتامبر سال ۱۷۴۴ و . براتیشف از تبریز ، نزدیکان نادر نقشه های تصرف داغستان را مورد بحث قرار دادند . نظر عمومی آنها بر این بود که فرستادن تمام قشون به این کشور کار درستی نیست زیرا این کار باعث فرسودگی و ناتوانی قشون می شود . در نتیجه ، در نظر گرفته شد که چند سال بعد ، در مغان اردو بزنند و

۱ - همان جا برگ ۲۹۶ . ۲ - همان جا برگ ۲۹۷ .

۳ - ملک را بجای کامه روسی « ولاده نیه » آورده ام ، با توجه به کتاب ارزنده پتروشفسکی (ای . پ . پتروشفسکی ، طرح کلی تاریخ . . . پیشین ، فصل ۶) ، که متأسفانه هنوز به فارسی ترجمه نشده ، باید به خاطر داشت که « سلک » دارای معنی محدودتری است - م .

« دسته های قابل توجهی از سربازان را به حوالی و داخل داغستان بفرستند تا کشتزارهای غله را خراب و نابود کنند تا اینکه لزگی ها پس از مدتی بر اثر نداشتن آذوقه و تحمل گرسنگی شدید ، خودشان داوطلبانه مطیع اعلیحضرت شوند »^۱ این نقشه های تجاوز - کارانه ، از اعتراف صریح قشربالای طبقه فتودال دولت نادر به ناتوانی واقعی خودشان در مقابل مبارزه قهرمانانه خلقها برای استقلال حکایت می کند .

در سال ۱۷۴۵ ، شورش سختی در دربند آغاز گردید . قشون احمدخان اوسمی برای کمک به دربندیها به دیوارهای دربند نزدیک شد . قانی خان ، حاکم دربند که ناپایداری موقعیت خویش را می دید همراه با قشون خود از شهر بیرون رفت و در حوالی شابران مستقر گردید . احمدخان اوسمی نیروهای دست نشانده شاه را شکست داد و در نتیجه ارتش قانی خان پراکنده گردید . نادر برای سرکوبی این قیام دوباره عازم داغستان شد . او در سر راه خود مردم آرام شهر و روستا را بی رحمانه قتل و کشتار می کرد . اما کوه نشینان این بار سخت مقاومت کردند و چند بار قشون شاه را به سختی شکست دادند . نادر در این لشکرکشی کیفری در حدود نیمی از قشون خویش را در داغستان از دست داد^۲ .

با وجود این ، قتل و کشتار کوه نشینان ، داغستان را مطیع نکرد . حکومت شاه برای رام کردن خلق آزادیخواهی که وابستگیش به ایران تا پایان حکومت نادر کاملاً ظاهری باقی ماند ناتوان بود .

* * *

خان نشینهای بخارا و خیوه در ابتدای دهه پنجم قرن هیژدهم دوره افول عمیق اقتصادی و پراکندگی فتودالی را می گذراندند . در دهه سوم بود که قزاقها به باوراء النهر حمله بردند . به گواهی یکی از معاصران آن دوره ، بعد از حمله آنها « ایالت

۱ - آس خ ر ، ذخیره « روابط روسیه با ایران » ، ۱۷۴۴ ، پرونده ۴ ، برگ ۲۲۶ .

۲ - پ . گ بوتکوف ، مطالبی برای تاریخ . . . پیشین ، جلد ۲ ، ص ۲۳۰ .

زیبای بخارا چنان فقیر شد که تا پایان جنگ و حتی تا سالهای زیادی پس از جنگ بهیچوجه نتوانست مانند گذشته بازهم آبادان شود^۱. همسایگی نزدیک باچادر- نشینان، که پی در پی دست به تاخت و تازهای ویران کننده می زدند، در وضعیت نیروهای تولیدی این ایالت تأثیری منفی داشت. فلوریوبنه ونی (Florio (Beneveni) سفیر پتر اول در سال ۱۷۲۳، خبر می دهد که کاروانهایی که از مشهد به بخارا رفته اند تمام آنچه را که قبل از سال ۱۷۲۲ وجود داشته غارت کرده اند و اکنون چهار سال است که کاروانها به کابل رفت و آمد نمی کنند « زیرا ازبک ها در کوهستانها نیرومند شده اند و مرتباً بین خودشان زدوخوردارند^۲».

در این دوره نفوذ اشراف قبایل ازبک و ترکمن تقویت یافت و حکومت خان ضعیف گردید. گلاذیشف (Gladishov) و سراوین (Muravin) که در سال ۱۷۴۰ از خیوه دیدن کرده اند، یازده شهر از اطراف خیوه را نام می برند و می گویند که حکام تمام آنها از «شاهزادگان محلی بوده اند نه خیوه ای، منتها همه جزء حکومت خیوه به حساب می آمده اند^۳».

در ابتدای قرن هیژهم تلاشی سیاسی دولت هسترخانینان به وقوع پیوست. در پایان قرن هفدهم بود که ملک فتودالی مستقلی در فراقانه تشکیل شد که در رأس آن نمایندگان برادران درویش قرار داشت. اما بساط حکومت آنها بزودی به وسیله شاهرخ بی که خان نشینی به پایتختی کوکند تشکیل داده بود برچیده شد. در همان موقع بلخ و بدخشان از بخارا جدا گردیدند. در سال ۱۷۲۳ قیام رجب خان شعله برافروخت که بسیاری از نمایندگان اشراف فتودال بخارا به آن پیوستند. رجب خان از قزاقها کمک خواست، زیرا برای استقرار خود در بخارا به کمک آنها

۱- «تاریخ خلقهای ازبکستان»، تاشکند، ۱۹۴۰، ص ۱۱۴.

۲- همان جا

۳- همان جا، ص ۱۱۵.

امیدوار بود. قزاقها در عرض هفت سال وادی زرافشان را ویران کردند، آنها جمعیت بوم نشین شهر و روستا را غارت کردند و در کشور گرسنگی حکم فرماید. خان نشین بخارا سخت ویران گردید و از نظر سیاسی تضعیف شد.

پیش از تسخیر خان نشین های خیوه و بخارا بوسیله نادر، لشکرکشی رضاقلی خان به ماوراءالنهر روی داد. رضاقلی خان و طهماسب قلی خان جلایر بخش اعظم اسلاک فتودالی کوچک و قطعه قطعه ازبک نشین ساحل چپ آمودریا را پس از اینکه در رأس سپاه دوازده هزار نفره ای از این رودخانه گذشتند و قارشی را محاصره کردند به تصرف خویش در آوردند. به فرمان رضاقلی خان، سربازان ذخیره غله مردم محل را مصادره کردند و قلعه های شهر را ویران ساختند. جمعیت قارشی و روستاهای جوار آن برای دفاع از شهر متشکل شدند، دسته هایی نیز از قبایل منقیت و غیره به کمک آنها آمدند. ابوالفیض خان امیر بخارا با قشون قابل ملاحظه ای به دیوارهای قارشی نزدیک شد، اما از رضاقلی خان شکست خورد. با وجود این، هنگامی که معلوم شد قشون البارس خان خیوه ای - که برای کمک به شهر محاصره شده می رفت - به بخارا آمده، رضا قلی خان شتابزده با امیر بخارا صلح کرد و به خراسان عقب نشینی کرد^۱.

پس از لشکرکشی به هندوستان، نادرشاه قشونی برای تسخیر آسیای میانه روانه ساخت. او پس از خروج از هرات با رضاقلی خان به سوی بلخ حرکت کرد. در محل چهارجروی آنها از رود آمودریا گذشتند. در نبرد قاطعی که بین قشون های شاه و امیر بخارا در گرفت، ابوالفیض خان شکست خورد و به پایتخت خود گریخت تا از آنجا به سوی نادر پیک بفرستد و اطاعت خود را اعلام کند^۲. برخورد شاه با امیر در اکتبر سال ۱۷۴۰ و در محل چاربکر، در ساحل زرافشان، روی داد. نادر در آنجا تاج بر سر امیر گذارد، اما عملاً حکومت را بدست او نداد. حاکم واقعی خان نشین

۱- تاریخ نگاران ایرانی می گویند که رضاقلی خان به فرمان نادرشاه عقب نشسته.

۲- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای نادری، پیشین، جلد ۲، برگ ۲۵۸.

بخارا، یکی از دست‌نشانندگان نادرشاه بنام محمد حکیم بی‌آتالیق سابق بخارا شد که به زبان فارسی «امیر کبیر» نامیده می‌شد. چندین هزار سواره‌نظام از قشون امیر وارد قشون نادر گردید که فرماندهی آنها به محمد رحیم پسر آتالیق واگذار شد. محمد دانیال بی‌منقیت برادر آتالیق که در پایان دهه چهاردهم قرن هجدهم به خدمت شاه درآمد، به حکمرانی کرمان گمارده شد. بسیاری دیگر از اقوام آتالیق نیز مقامهای حساس را اشغال کردند. تسخیرخان نشین بخارا به وسیله نادر، به حکومت مستقل خاندان خانهای هشت‌خان پایان داد.

سخت‌ترین مقاومت را در مقابل نادر ایلبارس خان خیمه‌ای به عمل آورد. در قلعه خاقانه (بین هزاراسب و خیمه)، همان جایی که ایلبارس اردو زده بود، نبرد قطعی رخ داد که از جانب نادر به خیمه‌ای‌ها تحمیل شده بود خود ایلبارس بایک دسته کوچک از یک در قلعه را بروی خود بستند. سربازان نادر تمام چادرها و توپخانه از یک‌ها و سایر قشونها و همچنین دارایی مردمی را که در چادر و یا درون قلعه زندگی می‌کردند تصرف کردند^۱. قلعه گلوله باران شد، در زیر برجهای آن نقب زدند و چیزی نگذشت که سقوط کرد. ایلبارس با دسته‌های از یکی که در آنجا بودند، سخت مقاومت کردند، اما پس از شکست، او با ۲ نفر از سرکردگان نظامی اعدام شدند^۲. یکی از خویشاوندان ابوالفیض خان بنام طاهر بک «که به دولت ایران تسلیم شده بود» به خانی خیمه برگمارده شد^۳.

استیلاگران با وجود پیروزیهایی که در بخارا و خیمه به دست آورده بودند، با مقاومت سخت توده‌های مردم روبه‌رو شدند.

مردم شهرها قهرمانانه از خود دفاع می‌کردند. مثلاً ساکنان خیمه تمام

۱- مهدی‌خان، تاریخ نادری، پیشین، ص ۱۴۱، ۱۴۰.

۲- «مطالبی درباره تاریخ ترکمن...» پیشین، جلد ۲ ص ۱۴۴، ۱۴۵.

۳- همان جا، ص ۱۴۵.

محلله‌های اطراف دیوارهای شهر را گرفتند. اما به فرمان نادر، سربازان آب در پای دیوار انداختند و شروع به محاصره شهر کردند. درباره مقاومت شدید ساکنان اورگنج، «دشمنان دولت و ملت»، مؤلف «تاریخ رحیم خان» مطالبی یادآوری کرده^۱.

قبایل آزادیخواه که نمی‌خواستند به‌خاطر برتری نیروهای حریف با یوغ استیلا-گران آشتی کنند، منزلگاه خویش را رها می‌کردند و در بیابانها و کوهها مخفی می‌شدند. نادر به وسیله پیکهای خود پیشنهادهای پرامتیازی به آنها عرضه داشت و از آنها خواست که به محل سابق خود باز گردند، اما چادر نشینان آزادیخواه از اطاعت سرباز زند و در جواب نادر شعری فرستادند:

«دمی باز ماندن پس از بدسگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال^۲»

بسیاری از قبایل از یک، طاهربک دست‌نشانده نادرشاه را برسمیت نشناختند و در مقابل او مقاومت مسلحانه کردند. اما قیام آنها بوسیله سربازان شاه درهم شکسته شد. پس از تصرف خیمه به وسیله نادر، آرالی‌ها و قزاقها که ایلبارس خان در زمان خود از آنها تقاضای کمک کرده بود، به آنجا رسیدند. تلاش شاه برای زیر نفوذ کشیدن آنها هیچ نتیجه‌ای نداشت. به قول مهدی خان، این قبایل همیشه برای خودسری آماده بودند. زیرا «اطاعت و فرمانبرداری را فوق طاقت» می‌دانستند^۳. فتودالهای محلی، عموماً، به دنبال شرایط مناسبی برای سازش با استیلا-

۱- محمد وفای کرمینگی، تاریخ رحیم خان، دستنویس پژوهشگاه خاورشناسی آکادمی علوم، ص ۲۷، نگاه کنید به «مطالبی درباره تاریخ ترکمن...» پیشین، جلد ۲، ص ۱۴۵، محمد کاظم، «تاریخ عالم‌آرای نادری»، پیشین جلد ۲، برگ ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۷۸.

۲- محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۲۷۸.

۳- «مطالبی درباره تاریخ ترکمن...» جلد ۲، ص ۱۴۶.

گران می گشتند چون می ترسیدند حقوق و امتیازات خود را از دست بدهند. آنها غالباً بر اثر فشار مستقیم خلق، در جنبشهای آزادبخش شرکت می کردند (قاعدتاً به عنوان رهبر). مثلاً، هنگامی که ابوالفضل خان از فرا رسیدن قشون نادر باخبر شد نماینده خویش را به پیامی مبنی بر تمایل خود به آشتی با شاه پیش او فرستاد نادر این موضوع را به شرطی قبول کرد که ابوالفضل خان تسلیم شود و به اردوگاه او بیايد. اما هنگامی که امیر بخارا از پایتخت خود خارج شد و روانه اردوگاه شاه گردید، ساکنان نواحی میان کال، آق یالو، خجند و قترا او را مجبور کردند که به بخارا برگردد و علیه نادر اقدام کند^۱.

چند تن از نمایندگان اشراف فتودال محلی (آتالیک سابق بخارا و خویشاوندانش ایناق خیه و غیره) ناگهان جانب استیلاگران را گرفتند. ناپایداری و خیانت اشراف فتودال محلی تسخیر خان نشین های آسیای میانه را برای شاه آسان می کرد. نادر - شاه از تضاد بین فتودال ها و توده های مردم همچنین از تضاد بین گروه های مختلف فتودالی استفاده می کرد. گذشته از این او می کوشید تا به وسیله تطمیع و دادن هدایای گوناگون، مردم سرزمینهای تسخیر شده را در اطاعت خود نگاهدارد. مثلاً او غارت اموال مردم را برای سربازان منع کرد و چند نفر سرکرده نظامی را که در چپاول مردم محل مقصر بودند به قتل رساند.

نادرشاه اسیران «مذکور را مراعات بلا نهایات پادشاهی کرده، به خلعت خاص سرافراز و ممتاز گردانید و به الطاف خسروانه و نوازشات پادشاهانه امیدوار ساخته از درگاه جهان آرا مرخص، و مقرر داشت که به میان ایل و عشایر خود رفته، همگی طایفه یموت را مطمئن و خاطرجمع ساخته به الطاف و عنایات شاهنشاهی امیدوار» گردانند^۲. نادر به وسیله سرقبیلۀ یموت به چادر نشینان وعده داد که در صورتی که از او اطاعت کنند، هر گونه زمینی را که برای سکونت ویا چادر زدن، در ایران

۱ - محمد کاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۲، برگ ۲۵۸.

۲ - همان جا، برگ ۲۷۲، ۲۷۳.

و آسیای میانه، بخواهند به آنها خواهند داد^۱. این کارهای نادر ترس او را از قیام سردمی که از استیلاگران اجنبی بیزار بودند به خوبی نشان می داد. با وجود این تدابیر، شاه موفق نشد که مردم خان نشین های تسخیر شده آسیای میانه را به زانو در آورد. دلیل این موضوع بروز مکرر مبارزات رهایی بخش در آن سرزمینها بود.

در سال ۱۷۴۱، شورشهای سختی در خان نشین خیه روی داد. قیام کنندگان خیه ای دوباره قزاقها را به کمک خواستند. نورعلی پسر ابوالخیر خان قزاق، خیه را که قشون شاه از آن دفاع می کرد محاصره کرد. در همان موقع اهالی شهر پادگان را نابود کردند و طاهربک دست نشاندۀ نادر را کشتند و شهر را به تصرف در آوردند. اما نتیجه مبارزات توده های مردم (ازبکها و قزاقها) را گروه فتودالهای قزاق به منظور بسط نفوذ خویش بر خوارزم مورد استفاده قرار دادند. حکومت خیه به نورعلی رسید. مهدی خان تاریخ نگار درباری باخشم می نویسد: «چون صدور این حرکت از اهالی خوارزم و آرال با وصف مروت و عنایاتی که از جانب اقدس شاهنشاهی در ازاء خیانت های ایام سابق ایشان به ظهور پیوسته، عین ناسپاسی و کمال حق شناسی بود لذا «به نصیراله میرزا دستور داد که با توپخانه و قشون پرمدهای برای مجازات «اشرار» روانه شود^۲».

غصب حکومت به وسیله نمایندگان اشراف فتودال قزاق، ناراضایی بزرگی در میان فتودالهای ازبک برانگیخت. نزاعی که بین رهبران فتودال جنبش آزادی - بخش در گرفت، نیروهای قیام کنندگان را تضعیف کرد. گذشته از این، خبر تدارک لشکرکشی کیفری به خیه برخی از فتودالها و بازرگانان را آشفته ساخت. در نتیجه، ایناق و برخی دیگر از نمایندگان اشراف به سرو که قشون کیفری زیر

۱ - همان جا، برگ ۲۷۵، ۲۷۶.

۲ - «مطالبی درباره تاریخ ترکمن...» جلد ۲، ص ۱۴۷ (جهانگشای نادری، پیشین، ص ۳۷۸ - م.).

فرماندهی نصراله میرزا در آنجا بود رهسپار شدند. ایناق از نصراله میرزا تقاضا کرد که او را ببخشد و سوگند خورد که از آن به بعد از روی ایمان و صداقت به نادر شاه خدمت کند و وعده داد که اسیران ایرانی را بازگرداند و سواره نظام قابل ملاحظه‌ای برای قشون شاه فراهم آورد. نادر نیز که از قیام پر عده می‌ترسید مجبور بود که بخشایشگری کند و خواسته‌های قیام‌کنندگان را برآورد: حکومت خان‌نشین خیه به پسر ایل‌باس خان واگذار شد.

اما تباری قشر بالای طبقه فئودال باشاه بهیچوجه منافع و خواسته‌های توده‌های مردم را منعکس نمی‌کرد وقوع شورشهای تازه دلیلی بر این مدعاست. چنانکه مهدی خان می‌گوید، در سال ۱۷۴۶، بعضی اشرار خوارزم بایموت متفق و ارتوق را مقتول ساختند. این مراتب به عرض اقدس رسیده و عقیلی خان را به سپهسالاری مأسور و روانه خراسان ساختند که تدارکات خود را دیده در سال دیگر به عزم تنبیه یموت متوجه خوارزم شود... بعد از ورود به خوارزم ابوالغازیخان و عموم ریش سفیدان و اشراف خوارزم و ایران طریقه استقبال پیموده، مراسم خدمت به تقدیم رسانیدند. لیکن جماعت یموت با سایر ترکمانیه‌ای اتفاق نموده، در حوالی اورگنج به مقابله آمده، شکست فاحش خورده، جمعی کثیر از ایشان مقتول و مال و اسیر بسیار از آن جماعت بدست غازیان درآمده، چون آن طایفه دیگر محل توقف در آن ولایت نیافته مساکن خود را عرصه نهیب و غارت دیدند، کوچ خود را برداشته به سمت کوه بیلخان، که در حوالی استرآباد واقع است، فرار کردند^۱.

نشانه روشن دیگری از آشتی ناپذیری خلهای آسیای میانه با یوغ استیلا-

۱- همان، ص ۱۴۹ (جهانگشای نادری، پیشین، ص ۴۰۱، ۴۱۲، ضمناً این متن در کتاب «مطالبی درباره تاریخ ترکمن...» تاحدودی خلاصه شده و نام «ابوالغازیخان» نیز به «ابوالمحمد» تغییر یافته که اشتباه است - م. م.).

گران، جنبش وسیعی بود که در بلخ و اندخوی گسترده شد. در پائیز سال ۱۷۴۲، در اندخوی، مردی از خانواده‌ای گمنام در لباس درویشان ظاهر گردید. این شخص که به گفته تاریخ نگار «ادعای امامت و معجزه و کرامت» می‌کرد، خلق را به مبارزه به حکومت شاه دعوت کرد. به گواهی تاریخ نگار معاصر آن دوره، «جمع کثیری از ترك و تاجیک بلخ» پی در پی در زیر پرچم اوجم می‌شدند و به قیام می‌پیوستند. بزودی درویش در رأس ۱۰ تا ۲۰ هزار نفر سرباز مسلح قرار گرفت. حاکم محل کوشید که قیام را سرکوب کند، اما قشونش درهم شکسته شد. قیام وسعت بیشتری گرفت. چنانکه مهدی خان می‌گوید، تنفر از استیلاگران بقدری زیاد بود که قیام‌کنندگان تمام خراسانی‌هایی را که می‌دیدند می‌کشتند. از جمله، آنها مأسوران شاه را نیز بقتل رساندند. حاکم بلخ در قلعه را به روی خود بست و چشم براه نادر نشست. قشون کیفری همراه با توپخانه قابل توجهی وارد بلخ شد و شروع به کشت و کشتار قیام‌کنندگان کرد. در یکی از نبردها، عصمت‌اله که از رهبران قبایل قیام‌کننده ازبک بود، کشته شد. بلافاصله پس از این ماجرا، درویش و سایر رهبران قیام دستگیر و به قتل رسیدند. جنبش آزادبخش غرق در خون شد.

در سال ۱۷۴۵، قیام تازه‌ای در بلخ شعله بر افروخت که در رأس آن حاکم بلخ نیازخان قرار داشت. او با حاکم بدخشان و خان آرال متحد شده بود^۲.

در دهه پنجم قرن هیژدهم قیاسها و جنبشهای آزادبخش دیگری در میان خلهای آسیای میانه وقوع پیوست. قیام زیر رهبری رحیم خان، شورشهای قبایل قزاق و ازبک^۳. در طول سال ۱۷۴۶ و نیمه اول سال ۱۷۴۷، قلمرو حکومت نادر در آسیای میانه را جوش و خروش سختی فرا گرفت.

۱- محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۳ برگ ۱۷۵.

۲- محمد کاظم، نامه عالم‌آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۱۹۷، ۱۹۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۰، ۲۱۸، ۲۰۷، ۲۲۹، ۲۳۰ و غیره.

درباره قیام مرو، محمد کاظم که خود وزیر آنجا بوده به تفصیل سخن گفته. محمد کاظم، به دستور شاه، در شمار مأموران بسیار دیگری با حسابانه دخل و خرج به اردوگاه شاه رفت.^۱

بزودی معلوم شد که به جمعیت مرو و حوالی آن مالیاتهای سنگین جدیدی بسته شده. مقدار این مالیات به قدری زیاد بود، که به گفته محمد کاظم، برای پرداخت آن حتی «گنج دقیانوسی و خزانه های کیکاووسی» نیز کافی نبود. چه رسد به مروی که فقط ده سال از مسکونی و آبادی آن می گذشت. چنانکه محمد کاظم می گوید، حتی ده یک مالیاتی را که شاه خواسته بود نمی شد از مردم سرگرفت. در همان موقع عده ای از اردوی شاه به مرو آمدند و از قتل و کشتارهای بیشمار، مجازاتها و مناره های وحشتناکی که از کله های کشتگان ساخته می شد خبر آوردند. به گفته مؤلف «تاریخ عالم آرای نادری»، «بیم آن حوالات» سبب برافروختن قیام شد. شاه قلی خان مروی با رحیم خان اوزبک در رأس قیام قرار گرفتند.^۲

علت اساسی شکست قیامهای پرمده مردم آسیای میانه، ناهمگنی این قیامها، محلی بودنشان و سرانجام نبودن ارتباط بین جنبشهای پراکنده خلقی بود. فعالترین شرکت کنندگان مبارزات آزادی بخش، کشاورزان، اقشار دسکرات شهری و برخی از چادر نشینان بودند. اشراف فتودال نیز در جنبش آزادی بخش خلق شرکت می کردند زیرا در سراحلی معین، منافع حقیر طبقاتی آنها با تلاش توده های مردم برای افکندن یوغ نفرت انگیز اجنبی همساز بود. اما فتودالها در مبارزه خود نا استوار و بزدل بودند. آنها هم از وسعت گرفتن قیام خلق می ترسیدند و هم از شکست آن. زیرا شکست قیام هم تمام یا قسمتی از امتیازات آنها را از دستشان می گرفت. این امر اشراف را با حکومت شاه آشتی می داد.

۱- همانجا، برگ ۱۶۶.

۲- همانجا، برگ ۱۹۱.

دشمنیها وجدالهای بین فتودالهای ازبک، ترکمن و غیره، که غالباً نقش رهبری جنبشهای آزادی بخش را به عهده داشتند، به مبارزات خلق لطمه می زد. جنگهای بین فتودالهای آسیای میانه، سبب ویرانی کشور و خانه خرابی مردم می شد. از جمله محمد کاظم در مورد دشمنی بین اشراف و فتودال قبایل یموت و سالور می نویسد: «... کار را به همه جهت برساکنان آن دیار چنان تنگ ساخته بودند که دست آن طوایف از زراعت و باغات و غیره کوتاه گشته، حالت دخول و خروج را نداشتند... احوالات به محاصره انجامید و فیما بین قتل و غارت به سرحد افراط رسید»

در سالهای ۱۷۴۷ - ۱۷۴۶، قیامهای تازه ای در نواحی مختلف آذربایجان، گرجستان و ارمنستان به وقوع پیوست.

م.م. گلیتسین در گزارش ۱۵ مارس سال ۱۷۴۷ خود از مغان خبر می دهد: «... اکنون در بسیاری از جاهای ایران، اوضاع خطرناک و آشفته کی عظیمی پدیدار گشته. مثلاً در شهرهای گنجه، ایروان، نخجوان و تفلیس، تقریباً تمام مردم از کوچک تا بزرگ و حتی خود حکام شهرها یاغی شده اند و کاجال و دامهای خود را برداشته و به کوه گریخته اند»^۳. قشون کیفری که همراه با مالیات بگیران به گرجستان فرستاده شده بود به وسیله قیام کنندگان درهم شکسته شد. در نتیجه مبارزه سخت قیام کنندگان، قشون کیفری شاه نتوانست به گرجستان رخنه کند.^۴

دولت نادرشاه عملاً به چند قسمت تقسیم شده بود، که هر قسمتش عرضه قیامی خلقی، جنبشی آزادی بخش و یا شورشی فتودالی بود.

۱- همانجا برگ ۴۴.

۲- ج. هان وی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۲، ص ۴۱.

۳- آس.خ، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۷، پرونده ۳، برگ ۷۷.

۴- ج. هان وی، جلد ۲، ص ۴۳۲.

فصل ششم

پاشیدگی اقتصادی و تلاشی دولت نادرشاه

گفتیم که دولت صفوی در پایان قرن هیژدهم میلادی دوران زوال را می گذرانید .

سلطه افغان و ترك كه بابهركشی های غارتگرانه مالیاتی ، استبداد خشن و چپاول مستقیم مردم همراه بود و حتی نزاعهای بین فئودالها تأثیر بی اندازه بدی در اوضاع اقتصادی ایران گذاشت و باعث عمیق شدن زوال اقتصادی گردید .

در دهه سوم قرن هیژدهم ، ایالات شمالی جدا شده از دولت صفوی - آذربایجان ، ارمنستان ، گرجستان ، لرستان و کردستان - به وسیله ترکان ویران گردیدند . مرکز و جنوب ایران تمام وحشت و هراس سلطه هفت ساله افغانان را تحمل کرد ، مردم بوم نشین ایالات شرقی ایران دچار هجومهای خانمانسوز چادر نشینان آسیای میانه شدند . آن قسمت از سرزمینهایی هم که مطیع بیگانگان نشده بود ، به میدان نزاع و قتل و کشتار ویرانگر فئودالها تبدیل گردید .

به گفته شیخ حزین ، مردم کشور پس از اخراج استیلگران اجنبی نیز در وضع بی اندازه فلاکتباری قرار داشتند . نادر به هر کجا که وارد می شد ، تمام ساکنان شهر و روستا ، پس از ورود او ، دور هم جمع می شدند ، اشک می ریختند ، نوحه سرایی می کردند و آه و ناله سر می دادند^۱ .

۱- شیخ حزین ، پیشین ، ص ۲۰۶ .

۲- همان جا ، ص ۲۰۸ .

بر سر در مسجدی در روستای وند ، در حوالی نخبوان ، سنگ نبشته ای قرار دارد که به زبان فارسی است و از زندگی مشقت بار مردم آن زمان حکایت می کند : « فقر و قحطی سختی بود ، به طوری که قیمت هرمن گندم ... دینار ... و روغن ۲۸۰۰ دینار بود ، گرمی و فشار احتیاجات گوناگون ، آن روزگار فلاکت بار را به جهنمی واقعی تبدیل کرده بود ، به طوریکه در عرض یک سال روستای وند و همسایگان نزدیکش سه بار دچار هجوم و غارت شدند و بسیاری از مؤمنین - مرد و زن - به قتل رسیدند و یا اسیر گردیدند و سایر بندگان خدا پراکنده شدند . آنها پس از عبور از رودخانه ارس (آراکس) در ساحل دیگر آن ساکن شدند . در آن روزگار از گردش ناساعد افلاک بازرگانی متوقف شده بود^۲ . این نوشته مربوط به سالهای ۱۷۳۳ - ۱۷۳۲ میلادی است .

بازرگانی نیز دچار کساد شده بود ، در راهها ، کاروانها را غارت می کردند و راهزنی به حد اعلای خود رسیده بود^۳ . بهره کشی شدید مالیاتی سبب قیامهای پی در پی کشاورزان و شهرنشینان می شد . به گواهی شیخ حزین ، مردم ایالات مختلف ایران که نمی توانستند ستم توانفرسا را تحمل کنند ، قیام می کردند . حزین خود شاهد قیامی در شهر لار بوده که قیام کنندگان - شهریان و کشاورزان روستاهای نزدیک شهر - با قشون محلی به جنگ پرداخته اند و حاکم ایالت را نیز کشته اند^۴ . کاهش زراعت ، در همه جا باعث نارسایی شدید در کالاهای کشاورزی و

۱- ای . پ . پتروشفسکی ، طرح کلی ... پیشین ، ص ۳۰۱ ، ۳۰۲ (به علت در دسترس نبودن متن اصلی ، خوانندگان به ترجمه آن از زبان روسی قناعت خواهند کرد - م .) .

۲- شیخ حزین ، پیشین ، ص ۵۴ ، ۵۵ .

۳- همان جا ، ص ۲۰۶ ، ۲۰۷ .

۴- همان جا ، ص ۱۲۴ .

اقتصاد روستایی گردید. مثلاً در مارس سال ۱۷۳۶، هنگامیکه آبراهام کرتاتسی، کاتولیکس ارمنی از قوریلتهای مغان به ایروان برمی گشت، مجبور شد که افراد خود را برای خرید کالا به قراباغ کوهستانی و شماخی بفرستد، زیرا نه در افراد مغان چیزی برای خرید بود و نه در روستاهای نزدیک آن. مؤلف یاد شده می افزاید که حوالی تبریز و در دیزک، گنجه، لار، سوان، ایبریا، قفان، نخجوان و ایروان نیز نارسایی شدیدی در غله به چشم می خورده. گندم و جو به شدت گران شده بود - قیمت هرمن غله ۹۰۰ دینار بود^۱.

آبراهام کرتاتسی در گفتگویی که باشاه داشته، در جواب تقاضای او وضع «شخم و کشت» را تشریح کرده می گوید که باوضع موجود کشاورزی، کارها بر وفق مراد نیست، زیرا گاو نر برای شخم زدن وجود ندارد^۲.

به گفته محمد کاظم، نادر که به نظم امور مالی دولت توجه زیادی داشت، نسبت به وضعیت شهرها اظهار علاقه می کرد و فرمان می داد که زمینهای بایر و رها شده را آبادان سازند و دسته هایی از مردم را به آنجا کوچ دهند^۳.

طبیعی است که در اکثر مواقع، چنین کوچاندنهایی باعث ویرانی برخی جاها خرابی و خانه خرابی و نابودی ده ها هزار کشاورز، شهرنشین و چادر نشین می شد. تکنیک معمول در کشاورزی قرن هیژدهم بسیار عقب مانده بود. شاردن و رافائل دیومن در این مورد اطلاعات جالبی بدست می دهند هر چند که اطلاعات آنها مربوط به قرن هفدهم است، باوجود این باید گفت که در دهه های چهارم و پنجم قرن هیژدهم هیچگونه تغییر مهمی در این وضع پیش نیامد. شاردن که شخم زدن در ایران را دیده، می نویسد: «گاو آنها خیلی کوچک است، نوك آنها در واقع فقط زمین را می خراشد. وقتی که گاو آهن روی زمین شیار انداخت، آنگاه شخم زن بایک تکه چوب و یک ماله کوچک دندانه دار خاك ها

۱- ای. پ. پتروفسکی، طرح کلی... پیشین، ص ۲۰۲.

۲- آبراهام کرتاتسی، پیشین، ص ۷۳.

۳- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۱، برگ ۵۰، جلد ۳، برگ

را نرم می کند، سپس با چنگ خود زمین را صاف و به کرت های مربع تقسیم می کند» و الخ^۱.

برای خرمن کوبی نیز استوانه ای چوبی به کار می بردند که رویش راسنگهای کوچک تیز نشانده بودند. این ابزار به وسیله گاو نر کشیده می شد. گاهی هم فقط گاو خوشه ها را لگد می کرد. «کاههای زائدی که به دست می آید به مصرف خوراك اسب و به طور کلی دام می رسد^۲». غله را غالباً با دستاس آرد می کردند^۳.

عقب ماندگی فنی در کشاورزی حاکی از آن بود که در نتیجه رکود عمومی اقتصادی انگیزه ای برای تکمیل ابزار کار کشاورزی وجود ندارد. این عقب ماندگی در شرایط واحدهای کوچک تولید و همچنین آبیاری مصنوعی، امکان نمی داد که بازده کار افزایش یابد^۴. آباد کردن زمین های رها شده یا زمین های کم جمعیت نیز از طریق کوچ دادن کشاورزان سایر جاها به این زمین ها، کاری بسیار سخت و تقریباً بی فایده بود. اگر هم در برخی مواقع، تدابیر مختلف حکومت شاه برای مرست وسایل آبیاری و کشت زمین های رها شده موفقیتی به دست می آورد، این موفقیتها چندان نبود که رشد نیروهای تولیدی کشور و تحکیم اساس اقتصادی دولت - واحدهای تولید کوچک کشاوران - را فراهم سازد، بلکه بخش اعظم تدابیر دولتی، به طور کلی، در جهت هدفهای سیاسی و نظامی - استراتژیکی بود و با تدارك لشکر کشیهای استیلا گرانة جدید ارتباط مستقیم داشت. مثلاً، محمد کاظم، می گوید که کمی پیش از لشکر کشی به هندوستان، نادرشاه به سر کرده های نظامی قاجار مژوخر

۱- ای. پ. پتروفسکی، از تاریخ آبیاری و تکنیک کشاورزی در ایران قرن ۱۴-۱۳

(یادداشت های علمی دانشگاه دولتی لنینگراد، شماره ۱۷۹، سال ۱۹۵۴)، ص ۱۸۶.

۲- آرشو نظامی - تاریخی مرکزی دولتی (بعداً - آن تم د) ذخیره آرشو نظامی

آساری، مجموعه ۴۶، بخش کروئولوژی ۱۵۷، ۱۷۷.

۳- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ۱۷۴۱، پرونده ۴، برگ ۲۱.

۴- ای. پ. پتروفسکی، از تاریخ آبیاری و تکنیک... ص ۱۸۷.

داد که خیال دارد بسیاری از قاجارهای مرو را که قبلاً به خراسان کوچانده شده‌اند، دو باره به محل سابق خود بازگرداند، «که رفته در آن حدود به آبادی و ضبط و نسق آن دیار حسن اهتمام به منصفه ظهور رسانیده و از غله و غیره زراعت بسیار انبار نمایند»^۱.

گذشته از قاجارهای مرو، سه هزار خانوار دیگر از کشاورزان خراسان نیز، برای کوچاندن بدانجا در نظر گرفته شده بودند تا به محض ورود، به کار کشاورزی و آبادی باغها و نقاط مسکون مشغول شوند.^۲ شبکه آبیاری ناحیه مرو به حال خود رها شده بود. سد سلطان بند - که در رأس تمام شبکه آبیاری مرو بود - به هنگام یکی از قیامهای مردم محل ویران گردیده بود. بعدها نادر چند بار دستور داد که این سد را نوسازی کنند و سرانجام اقدامات لازمی هم برای مرمت آن به عمل آمد. به گفته تاریخ نگار ماسوران برگماشته نادر در مورد کشاورزی و ایجاد نهر که در عرض سالهای بسیار در این ایالت وجود نداشت کوشش بسیار کردند. در نتیجه این اقدامات، «مرو چون خلدبرین آراسته گردید» و بیهای غله در عرض یک سال از ۲۰ دینار به ۱۰ دینار رسید.^۳

مرو به ناحیه زراعتی ثروتمندی تبدیل شد. نادرشاه آشکارا نشان می‌داد که اقدامات او در مورد عمران و آبادی ایالت مرو، به منظور لشکرکشی به آسیای میانه است.^۴ مؤلف دستنویس «تاریخ عالم آرای نادری» خاطر نشان می‌سازد: «خاطر بندگان صاحبقران به جهت سرحد بودن ممالک ماوراءالنهر، آبادی آن عنان همت معطوف فرمود»^۵. تدارکات نظامی که به فرمان شاه در مرو انجام شد، گواه بر این

۱- محمد کاظم، نامه عالم آرای... پیشین، جلد ۲، برگ ۱۲۵.

۲- همان جا.

۳- همان جا، برگ ۱۲۸.

۴- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۱، برگ ۱۲۵ (اشتباه است).

جلد ۲ همان - م.

۵- همان جا، جلد ۲ برگ ۱۲۷.

بود که تبدیل این شهر به ناحیه‌ای کشاورزی فقط هدفی نظامی استراتژیکی دارد و به منظور ساختن پایگاهی نظامی برای حمله به آسیای میانه است. در نتیجه این اقدامات، دولت می‌توانست برای تهیه توپ و گلوله، مس، چدن و باروت به دست آورد. واقعاً هم در زمان لشکرکشی نادر در سالهای ۱۷۴۱-۱۷۴۰ به آسیای میانه، مرو پایگاه حملات قشون شاه بود. به گفته محمد کاظم، مدتی بعد، هنگامی که جنگ ۱۷۴۶-۱۷۴۳ ایران و ترکیه آغاز گردید، نادر متوجه شد که گویا امپراتور چین خیال دارد با ایران وارد جنگ شود، بدینجهت فعالانه برای لشکرکشی به چین آماده شد. این بار نیز مرو به عنوان پایگاه حمله انتخاب گردید و در آن به تدارکات نظامی پرداختند.^۱

روستاها و شهرهای جدید که در دوره حکومت نادرشاه به وجود آمد، و در منابع از آنها یاد شده، بهیچوجه با رشد نیروهای تولیدی ارتباط نداشت.

لرخ که در سال ۱۷۴۵ از شماخی نو دیدن کرده، تصویر حزن‌انگیزی از این شهر ترسیم می‌کند؛ در شماخی نو، اطراف شهر را کلبه‌های فقیرانه‌ای که از نی درست شده بود فرا گرفته بود. در این کلبه‌ها فقرا سکونت داشتند. خانه‌های خود شهر هم کوچک و کثیف و پوشیده از کاه بود. بازرگانی که زمانی رونق بسیار داشت کاملاً دچار کساد شده بود.^۲

در سال ۱۷۳۷، در زمان محاصره هفت ماهه قندهار به وسیله نادر، اردوگاه قشون شاه سخت وسعت یافت. در آن، بازار سرپوشیده، مسجد، حمام و چایخانه درست شد و ادارات گوناگون تأسیس گردید. تدریجاً اردوگاه شاه به شهر کوچکی به نام نادرآباد تبدیل شد. پس از تسخیر قندهار، مردم آن شهر که بیشتر از نیمسال سخت مقاومت کرده بودند به دستور شاه به نادرآباد کوچانده شدند و قندهار ویران

۱- همان جا، جلد ۳، برگ ۲۸-۲۵.

۲- Büschings «Magazin», Bd. X, S. 403.

گردید. به زودی پس از تشکیل دولت افغان (۱۷۴۷) احمد اولین شاه آن، قندهار را در محل جدیدی بنا کرد و از نادرآباد فقط چند ویرانه رقت انگیز برجای ماند^۱.

تاریخ پیدایش بسیاری از «شهرهای» جدید در دوره حکومت نادرشاه چنین بود. مسلم است که تشکیل چنین شهرهایی که فقط انگیزه سیاسی داشت، با پاشیدگی اساسی نیروهای تولیدی کشور توأم بود و سبب ژرف شدن بعدی زوال اقتصادی گردید.

خراسان با شهر مهم مشهد، مرکز سیاسی دولت نادرشاه شد. این موضوع علت علاقه شاه را به آبادی این ایالت روشن می سازد.

قبل از هر چیز نادر قبایل مختلف چادر نشین، کشاورزان و شهریان ایالات دیگر را با زور به زمینهای خالی و وسیع خراسان کوچ داد.

مثلاً، فقط در سالهای ۱۷۳۰-۱۷۲۹، نادر ۵۶ هزار خانوار چادر نشین را از فارس، عراق (عجم) و آذربایجان به خراسان کوچاند که از آن جمله ۱۲ هزار خانوار افشار بود که ۲ هزار خانوارشان به قبیله قرخلو تعلق داشت.

افشارهای قرخلو به حوالی میاب و کویگان که مدت ها قبل محل کوچ آنها بود نقل مکان داده شدند. بقیه افشارها به حوالی مشهد و کلات کوچانده شدند. چهل و چهار هزار خانوار هم از قبایل بختیاری، کرد و غیره به خراسان فرستاده شد. به آنها، چراگاههای وسیع تابستانی و زمستانی داده شد. با وجود این، بلافاصله پس از مرگ نادر، این قبایل منزلگاههای جدید خود را رها کردند و برگشتند^۲.

نادرشاه بدین منظور افشارها را به خراسان کوچ می داد که اشراف چادر نشین افشار را تقویت کند و تمرکز دهد، در صورتی که هدف از کوچاندن قبایل بسیار دیگر، به کلی مخالف این بود. چنانکه هم اکنون یادآوری کردیم، نادر با جدا -

کردن دسته هایی از قبایل بزرگ و نیرومند از قبایل خودشان و جا دادن آنها در خراسان به طوری که از یکدیگر دور باشند - تلاش می کرد که قدرت نظامی آنها را از هم متلاشی کند.

قلعه کلات مورد توجه ویژه شاه قرار داشت. قبل از لشکر کشی به هندوستان بود که به فرمان نادر نهر آب عظیمی از کوههای اطراف در کلات جاری ساختند. آنگاه در آنجا باغها و پارکهای با شکوه دایر کردند و بازار و کاروانسرا ساختند^۱. بسیاری از بازرگانانی که در بازارهای قشون در ایالات مختلف کار می کردند به کلات نقل مکان داده شدند. گنجهایی نیز که از هندوستان غارت شد به کلات منتقل گردید و خزانه های مخفی ویژه ای برای آن ساخته شد^۲.

در دهه پنجم قرن هیژدهم، کشور دچار حد اعلای فرسودگی و زوال گردید. مالیاتها فقط با کمک فشارهای بیرحمانه گرفته می شد. در همان هنگام به دستور نادرشاه در کلات، دربند و برخی شهرهای دیگر کاخ و آرامگاه بنا کردند و پارک های با شکوه ساختند. از جمله، هزینه بنای کاخ کلات و خزانه آن بسیار زیاد بود. مرمرهای مورد لزوم را از ایالت تبریز و به ویژه از اطراف سراغه می آوردند^۳. این کار برای کشاورزانی که، اغلب، مصالح مختلف ساختمانی را روی شانه های خود حمل می کردند، بی اندازه کمر شکن بود. وزن برخی از تخته سنگهای مرمری که کشاورزان آذربایجانی به کلات حمل می کردند، به ۵ خروار می رسید. مردم برخی از این قطعه سنگها را «ایران خراب» و «خراج عالم» می نامیدند، زیرا چنانکه محمد کاظم می گوید: «صرف و خرج آن از حد و حصر بیرون» بود^۴.

۱- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۲، برگ ۲۸۵.

۲- همانجا، برگ ۷۹.

۳- همانجا، برگ ۲۸۵.

۴- همانجا، برگ ۱۷۰.

۱- مهدی خان، تاریخ نادری، پیشین، ص ۱۸۸.

۲- آبراهام بره و انتسی، تاریخ جنگ های... پیشین، ص ۷۲.

مسکون و آباد کردن زمینهای خالی، نوسازی شهرها و روستاها و عمران نواحی مختلف، به مقیاسی بسیار محدود و آنهم فقط در خراسان انجام گرفت. بخش اعظم این تدابیر به حساب تلاشی نیروهای تولیدی، ویران شدن ایالات دیگر، خانه خرابی و نابودی هزارها کشاورز و پیشه‌ور جامعه عمل پوشید. مثلاً در ۲۷ ژوئن سال ۱۷۳۶ از اردوی شاه به وسیله نامه‌ای به‌ای. کالوشکین مأمور ثابت روس خبر دادند که پس از تسخیر قندهار، «اعلیحضرت آن را به کلی ویران کرده، بطوری که، سنگی بر روی سنگ دیگر باقی نماند».

برای کابل نیز سرنوشت غم‌انگیزی پیش آمد. هنگامی که قشون شاه دیوار شهر را خراب کردند و به زور داخل شهر شدند، دیگر کسی در «شهر سفید» نبود، زیرا ساکنان آنجا دارایی خود را برداشته و در قلعه مخفی شده بودند. «مردم فقیر و بیچاره‌ای که در آنجا باقی مانده بودند، همان موقع جابه‌جا به وسیله ایرانیان کشته شدند، سپس آنها تمام شهر را که خانه‌ها، دکانها و مهمانسراهایی از مرمر داشت به کلی ویران کردند... سقف، در و سایر تجهیزات چوبی ساختمانها را تمامی سوزاندند و فقط برجها را باقی گذاشتند» تا در آنها توپ مستقر کنند و به قلعه تیراندازی کنند^۱.

جنگهای پی‌درپی استیلاگرانه، اقشار وسیع زحمتکشان را خانه‌خراب کرد و اقتصاد کشور را دچار پاشیدگی ساخت. مطیع کردن خلقه‌های گوناگون با اعمال زور و حکومت بر آنها، تشدید بی‌حساب بهره‌کشی از زحمتکشان، ترور و حشتناک و سرکوبی بیرحمانه مبارزات طبقاتی و رهایی‌بخش، ناگزیر منجر به زوال فلاکت‌بار نیروهای تولیدی ایران و کشورهای همجوار آن گردید.

ای. کالوشکین که به درخواست نادر از اصفهان به تبریز رفته، در گزارش

۱- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۸، پرونده ۷، برگ ۳۶۷.

۲- همان‌جا، برگ ۵۹۶.

۱۲ مارس سال ۱۷۴۱ خود چنین نوشته: «من خود در سفر اخیرم مشاهده کردم که چه فقر بی‌حسابی دامن گیر همه شده و مردم به چه بی‌نویی دچار گشته‌اند. تمام روستاها و شهرهایی که من از آنها می‌گذشتم، یکسره غارت شده بود و به زحمت می‌توانستم آذوقه و علوفه به دست آورم و با قیمت بسیار زیادی بخرم. حالا هم نمی‌دانم چگونه خواهیم توانست در اینجا بمانم، زیرا تمام مواد غذایی و همچنین علوفه برای اسب دوائر نایابی عمومی گران شده: چون از یکهای که از خیه و بخارا فرستاده شده‌اند و در این شهر و حوالی آن هستند همه چیز را بدون استثنا خورده و از بین برده‌اند».

جنگ ناسوفق نادر در داغستان منجر به ویرانی کامل ایالات همجوار آن گردید. ای. کالوشکین در ۸ نوامبر سال ۱۷۴۱ از دربند نوشت: «چنان قحطی و گرسنگی همه‌گیری در دربند وجود دارد که، خلاصه بگویم، هیچ چیز نمی‌توان بدست آورد و ساکنان اینجا به درماندگی توانفراسایی دچار گشته‌اند. برای شاه دو روز آذوقه و علوفه می‌خواهند... و همه را با چوب کتک می‌زنند».

ای. کالوشکین در گزارش ۳۰ نوامبر سال ۱۷۴۱ خود می‌نویسد: «...مادر دربند دچار گرسنگی شده‌ایم... هرچند که آرد، روغن و ذخایر دیگر هم به اینجا می‌آورند و همه چیز برای شاه مجانی است، با وجود این نمی‌توان امید داشت که این کار بتواند ادامه پیدا کند»^۲. «همو چند سطر بعد می‌افزاید: «در هندوستان، اعلیحضرت نمی‌خواست برای دیدن این جواهرات گرانبها به خود زحمت بدهد، در صورتی که در داغستان تلاش می‌کند که، به عنوان مالیات، گندم وجو بگیرد و تازه به اندازه کافی هم نمی‌تواند به دست آورد»^۳. کالوشکین از خانه خرابی بی‌اندازه

۱- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۱، پرونده ۷، برگ ۵۵۵.

۲- همان‌جا، برگ ۳۳۱.

۳- همان‌جا، برگ ۵۰۹.

۴- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۲، پرونده ۵۵، قسمت ۲، برگ ۲۹۸، ۲۹۷.

مردم در نتیجه مالیاتهای مکرری که برای نگهداری قشون گرفته شده نیز خبر می دهد: «خلاصه، چاکرانه بگویم که به خاطر خهالی که او برای داغستان دارد، ایران دچار ویرانی خواهد شد، زیرا فقط همین آذوقه ای که دستور داده شده از تمام اکناف ایالات ایران گرفته شود، تهیه اش آنقدر برای مردم کشور دشوار است که انتظار نمی رود ایران بتواند چنین مشقت توانفرسائی را تحمل کند»^۱.

و. براتیشف در گزارش ۲۳ دسامبر سال ۱۷۴۲ می نویسد که «در همه جای ایران ذخیره غله بی اندازه کمیاب است، بدینجهت فرستادگان شاه، هنگام جمع آوری، ساکنان را بیرحمانه آزار می دهند. آنها هیچ دلیل عینی و حقیقی را نمی پذیرند و فقط اصرار دارند که گندم و جو را از روی زمین بردارند و برای قشون بفرستند. همه روزه دربندیها را - عموماً از زن و مرد - کتک می زنند و آنقدر از آنها آذوقه می خواهند که زمینهایشان یکدهم آن را هم حتی در عرض ۵ سال نمی تواند تولید کند. بدینجهت بسیاری از ساکنان اینجا گریخته اند. درباره مالیات پولی دیگر چیزی نمی گویم: زیرا غالباً در تمام ایران، به جز مبالغ مقرر، مالیاتهای بینظیر دیگری از جانب شاه به مردم بسته می شود. او بدین وسیله، به مقدار زیادی، اتباع خود را غارت می کند... از دربندیها به عنوان گوناگونی برای شاه غله می گیرند، بطوری که اکنون آنها نه تنها چیزی برای خوردن ندارند، بلکه ذره ای هم بذریعشان باقی نمانده»^۲.

زراعت متوقف شده بود و زمین ها کشت نشدنی باقی ماند.

در تابستان سال ۱۷۴۴ دیپلمات روس خبر داد که در آن سال، در ایالت دربند، «زراعت وجود نداشته»^۳.

۱- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۲، پرونده ۴، برگ ۲۳، ۲۴.

۲- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۲، پرونده ۵، قسمت ۲،

برگ ۳۰۸.

۳- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۴، پرونده ۴، برگ ۹.

و. براتیشف، در سپتامبر سال ۱۷۴۶ از اردوی شاه در ساوجبلاق نوشت که «به خاطر مالیاتهای کلان پولی که بی درپی با عناوین مختلف و به طور اجباری گرفته می شود، از یکسو مالیات دهندگان ایران را بدون ترحم به قتل می رسانند و آنها را هم که باقی می مانند باید فقر بی اندازه را تحمل کنند و برهنه بمانند، و از سوی دیگر شهرها و روستاها یکسره ویران می شوند. اکنون دیگر، به جز مشهد، شهر دیگری وجود ندارد که مانند گذشته، چنانکه من به یاد می آورم، دارای آبادی باشد. زندگی اینجا روز بروز به کلی از هم پاشیده می شود... و ایران بدانجا خواهد رسید که دیگر در آن ثروتمند و یا توانگر باقی نماند... او در حالی که ایران را خراب می کند، با پولها فقط کلات را پر می کند و با کوچاندن مردم فقط خراسان را. خزانه را که از مبلغ عظیم چند میلیونی تشکیل یافته برای همیشه به کلات می فرستد»^۱.

و. براتیشف در تابستان سال ۱۷۴۲ از دربند نوشت، که شاهزادگان گرجستان، کودکان خود را «می فروشند» و پولهای به دست آمده را «مجبورند برای پرداخت مالیاتهای بی اندازه ای که شاه بر آنها بسته به کار برند. کار آنها به جایی رسیده که بسیاری از غذای روزانه محرومند و به خوراک فقیرانه ای قناعت می کنند. تمام مردم کشور ایران از مزاحمت های بنیانکن و پیگیر شاه برای جمع آوری مجدد تعداد زیادی آدم و تهیه ذخایر غله... به جان آمده اند... به کلی غارت شده اند»^۲. و. براتیشف که از دربند تا مراغه همراه قشون شاه بوده در گزارش ۵ ژوئن سال ۱۷۴۳ خود خبر می دهد:

«مالیات دهندگان ایران عموماً، از جریمه های توانفرسا و غارتگریهای غیر

۱- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۶، پرونده ۷، برگ ۳۸۷، ۳۸۸.

۲- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۲، پرونده ۵، قسمت ۱،

برگ ۲۱۳.

انسانی و بایان ناپذیر شاه در جمع آوری عوارضی که گذشته از مالیاتهای سرانه پولی، به عناوین مختلفی مانند: احتیاجات بیشمار گوناگون، مهمات جنگی، لباس زیر و رو برای قشون و تهیه آذوقه، از آنها گرفته می شود، چنان خانه خراب شده اند که حتی در صورت سقوط حکومت خودشان هم بیش از این فلاکت و بدبختی نخواهد دید. آنها با تأسف و تأثر از هرج و مرج اخیر ایران یاد می کنند و می گویند که در آن زمانی که در زیر سلطه دولت های گوناگون بودند درناز و نعمت به سر می بردند، در صورتی که اکنون پائین ترین کشاورزان، سالانه، در حدود سی روبل مالیات می پردازد. این مطلب را خود من در سواقی که پشت سر شاه در حرکت بودم از حوالی روستاها می پرسیدم. درباره کارکنان کارگاهها نیز احتیاجی به توضیح نیست، زیرا که نادرشاه تمام هستیشان را... تا آخرین دینار از آنها می گیرد. در نتیجه اینگونه مستمگریهای خوشونتبار او، مواد غذایی در سراسر ایران بی اندازه گران شده و در بخش اعظم شهرها گرسنگی حکم فرماست و مردم شکم خود را با علف سیر می کنند. بسیاری از خانوارها در اثر فقر شدید و به ویژه از دست مالیاتهای غیرقابل تحمل گریخته و به نواحی ترکیه رفته اند. تمام دارایی و گنجهای ایران فقط در دربار شاه است... در صورتی که خود ایران با تمام سکونتگاههایش ویران شده و به هر کجا نظر می کنی فقر، بدبختی، ویرانی و ناتوانی است. هر چه شاه بیشتر جنگ می کند ایران خراب تر می شود».

و. براتیشف، که خود در همدان بوده، درباره اوضاع اقتصادی برخی ایالات به تفصیل می نویسد: «وضع روبه زوال و پاشیده دولت ایران سرانجام شاه را مجبور خواهد کرد که از مقاصد دور و دراز خود دست بردارد، زیرا مالیات دهندگان این کشور عموماً از کوچک تا بزرگ، در نتیجه مالیاتهای بی نظیر، ته مانده هستی

۱- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۳، پرونده ۳، برگ

خود را نیز دارند از دست می دهند. رشته های بازرگانی به کلی دچار کساد شده، کشاورزان و پیشه وران ایران همه ناتوان و فراری گردیده اند. اگر ویرانی و خرابی ادامه پیدا کند، نه از خزانه چیزی به جای می ماند و نه از انبارهای غله. گذشته از اینکه درهمه جا گرسنگی و فقر وجود دارد، ساکنان بسیاری از شهرها و روستاها از درماندگی توانفرسا گریخته اند. من خود از تبریز تا همدان حتی یک روستا یا یک واحد مسکونی هم ندیدم. در سایر نقاط ایران نیز وضع به همین منوال است. خلاصه، ایران سخت از هم پاشیده شده».

براتیشف در حالی که از دورنمای جنگ ایران و ترکیه سخن می گوید می افزاید «کار بدانجا رسیده که مواد غذایی بی اندازه گران شده و سایر مایحتاج رانیز نمی توان به دست آورد. چند وقتی است که ایرانی ها با سختی می سازند و برای پرداخت مالیات خون به شاه، زنها و کودکان خود را می فروشند و یدینوسیله زندگی خود را از دست آزار دهندگان ظالم نجات می بخشند... در نتیجه این ویرانیها، دولت ایران قادر نخواهد بود که جنگ را بخوبی تحمل کند. این کشور لحظه به لحظه به وضع اندوهباری دچار می گردد، زیرا شاه به بهانه های مختلف از مردم جریمه های غیرعادی می گیرد و در لخت کردنشان کوتاهی نمی کند».

در نتیجه ادعاهای بیش از حد مالیات بگیران شاه در اصفهان، بسیاری از خانواده ها که هیچگونه ته مانده ای نداشته اند، برای اینکه جان خود را از دست ظلم و ستم برهانند، گریخته اند، زیرا مأمورین شاه، بدون ترحم، آنها را با کتک مجبور به پرداخت می کنند. طبق اخبار به دست آمده، اکنون تقریباً تمام حجره ها و سهانسراهای اصفهان خالی است. نه دادوستدی می شود و نه حتی به پیشه وران کسی مراجعه می کند. سرانجام اعلیحضرت کار را بجایی خواهد رساند که نامی هم از

۱- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۳، پرونده ۳، برگ ۲۰، ۱۹.

اصفهان باقی نماند^۱».

به شهادت هانوی، ایالاتی که جنبشهای خلتی و شورشهای فتودالیشان در سالهای ۱۷۴۴-۱۷۴۳ سرکوب شده بود - مانند شیروان، استرآباد، مازندران، فارس و غیره - همگی به طور وحشتناکی ویران شدند^۲.

چنانکه در منابع آمده، «ایالت شیروان تا دریند یکسره ویران و خراب شده بود. حتی دریک روستا هم اثری از زندگی نبود. در بعضی جاها نه دام وجود داشت، نه غله و در نتیجه، مردم علف می خوردند...»^۳.

تمام شهرها و روستاهای کنار مرز ترکیه ویران شده بودند. ساکنان آنها یا اسیر گردیده و یا گریخته بودند. اخاذی و باج و خراج برای نگهداری قشون و صاحب منصبان، چنان مردم را خشمگین کرده و ترسانده بود که به محض نزدیک شدن هانوی و همراهانش، تمام آنها، مثل اینکه دزد و راهزن دیده باشند، به کوه گریختند. هانوی خاطرنشان می سازد که اخاذی سبب شده بود که آنها کاملاً با راه و رسم مهمان نوازی بیگانه شوند^۴.

به گفته ناظر، تمام ایالت استرآباد به سختی ویران شده بود. خرابه های بسیاری از شهرها و روستاهای ویران شده پناهگاه دسته های راهزن گردیده بود. هانوی و همراهانش حتی تا فاصله چند میلی اطراف خود نیز نتوانستند علوفه برای اسبان شان پیدا کنند^۵. در عرض سه روز پیوسته راه، آنها حتی با یک روستای مسکون

۱- همانجا، برگ ۴۵۵-۴۵۶.

۲- ج. هانوی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۱، ص ۱۵۱ جلد ۲، ص ۴۲۱، ۴۲۶.

و غیره...

۳- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۱، پرونده ۱، برگ ۵۲.

۴- هانوی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۱، ص ۱۶۰.

۵- همانجا، ص ۱۶۲.

نیز برخورد نکردند^۱.

در اردوگاه شاه در همدان بود که هانوی، به یکی از نزدیکان نادر، از اینکه در کشور زیبایی چون ایران، جمعیت تا این اندازه کم است، اظهار تأسف کرد. اما آن مرد درباری در جواب او گفت که وضع نمی تواند بهتر از این باشد، زیرا قشون شاه چند سال است که گرفتار لشکرکشی های پی در پی می باشد و با پول مردم نگهداری می شود^۲.

به گفته هانوی، در اطراف شهر قزوین تقریباً هیچ چیز به جز روستاها و شهرهای ویران و روبه زوال دیده نمی شده^۳. زمینهای حاصلخیز آب و هوای دل پسند این ایالت نیز تصویر غم انگیز ویرانی آن را بیشتر نمایان می ساخته. هانوی از گفتگویی که با عبدالکریم تاجر محلی آنجا کرده، دریافته که در زمان صفویان، در این شهر ۱۲ هزار خانه مسکون وجود داشته که سال ۱۷۴۴، فقط یک هزار خانه آن باقی مانده و در پایان قرن هفدهم، در اصفهان تقریباً ۱۰۰ هزار خانه مسکون وجود داشته که در زیبایی و شکوه دست کمی از خانه شاه نداشته اند، در صورتی که در سال ۱۷۴۴، فقط در حدود هزار خانه در آنجا باقی مانده. بازرگان قزوینی سخن خود را در این مورد با این خطاب تمام کرده: «ای آقای من! شما نمی دانید که ما به چه فقری دچار شده ایم»^۴.

در زمان آخرین شاهان صفوی، در طول ساحل ارس، تعداد زیادی روستا و محله های بازرگانی - پیشه وری وجود داشت، اما در دهه پنجم قرن هیژدهم فقط برخی از آنها مسکون باقی ماند^۵. اطراف شماخی کاملاً ویران گردید. راه این شهر

۱- همانجا، ص ۱۷۶، ۱۷۷.

۲- همانجا، ص ۱۶۴، ۱۶۵.

۳- همانجا، ص ۱۶۰.

۴- همانجا، ص ۱۵۵، ۱۵۶.

۵- همانجا، ص ۲۶۸.

از میان زمینهای رها شده وروستاها ویران می‌گذاشت^۱. در نتیجه فرارهای انبوه کشاورزان، نابود و اسیر شدن آنها و کوچاندنشان، در کارهای مختلف کشاورزی و غیره از سربازان استفاده می‌شد. مثلاً به قشونی که در ایالات مستقر بود، دستور داده شد که قطعاتی از زمینها را جدا کنند و خود به شخم زدن آن بپردازند^۲. واضح است که در شیروان سربازان محصول را تصرف کرده‌اند^۳. عمران مرو نیز به سربازان قاجار واگذار شد^۴.

رشته‌های دیگر کشاورزی (مثلاً پرورش کرم ابریشم) نیز کاملاً دچار ورشکستگی گردید^۵. از جمله، در حوالی استرآباد، که در آن پرورش کرم ابریشم توسعه یافته بود، روستاها همه کم جمعیت و رها شده بود. لرخ که در سال ۱۷۴۰ از استرآباد دیدن کرده، می‌گوید که بخش اعظم ساکنان آن شهر فقیر بوده‌اند و به نظر می‌آمده که خیلی گرسنگی کشیده‌اند. آنها از اعضای سفارت روس و همکاران آنها تقاضای نان می‌کرده‌اند. مردم آنجا نه برنج داشته‌اند نه بذرونه پول - همه - چیزشان را به فرمان شاه گرفته بوده‌اند. آدم‌خواری نیز شروع به رونق کرده بود. پدران و مادران، بچه‌های خود را به کمترین مقدار پول و جنس می‌فروختند. مردم با علف و ریشه‌های گیاهان زندگی می‌کردند^۶. لرخ می‌نویسد: چنین فقری را نیز من در همه جای گیلان دیدم^۷. به گواهی هان‌وی، ایالت گیلان از سایر ایالات

۱- Büschings «Magazin», Bd. X, S. 428.

۲- آس‌خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ۱۷۴۴، پرونده ۱۴، برگ ۴۴۴.

۳- آس‌خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۹، پرونده ۵، برگ ۸۰، ۱۷۴۶، پرونده ۷، برگ ۲۵۶.

۴- محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۲، برگ ۱۲۵، ۱۲۶.

۵- ج. هان‌وی (انگلیسی)، پیشین جلد ۲، برگ ۱۲۵، ۱۲۶.

۶- همان.

۷- Büschings «Magazin», Bd. X, S. 426.

ایران، وضع اقتصادی بهتری داشت^۱.

بازرگانان انگلیسی، که قبلاً خریدار ابریشم خام بودند، در سال ۱۷۴۷ از کارخانه گیلان به گیندفورد سفیر انگلیس مراجعه کردند و تقاضا کردند که به آنها کمک کند تا به وطنشان بروند، زیرا بازرگانی دچار کساد شده و زندگی و دارایی آنها در خطر شورشها و قیامهای بی‌دری قرار دارد^۲. این امر، به گفته معاصران آن دوره، در سایر مناطق پرورش کرم ابریشم نیز مشاهده شده^۳.

باغداری نیز در وضع مشابهی قرار داشت. بسیاری از باغها رها شده بود و فقط در آنها علف می‌کاشتند تا بلکه احتیاج قشون را از نظر علوفه برآورند^۴.

اکثر ایالات ایران از گرسنگی آسیب دیدند. نماینده دیپلماتی روس گزارش می‌دهد: «در نتیجه آشفتنی‌های کنونی، در ایران گرسنگی عظیمی به وجود آمده و ایرانیان دسته‌دسته از بی‌غذایی می‌میرند^۵». فقط در همدان، روزانه هفت تا هشت نفر از گرسنگی می‌مردند^۶.

مردم بسیاری از شهرها و روستاها با علف تغذیه می‌کردند. در نتیجه، بیماریهای سخت و همه‌گیری رایج شد. در پائیز سال ۱۷۴۴ در کاشان، ۱۷ هزار نفر مردند^۷. براتیشف درباره بیماری همه‌گیر در کاشان می‌نویسد: «... بیماری حتی یک نفر را

۱- ج. هان‌وی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۱، ص ۲۸۹.

۲- «مجموعه تاریخ امپراتوری روسیه»، جلد ۱۰۳، بخش ۸.

۳- «آرشیو روسی»، ۱۸۹۹، ک ۱۲، مقاله‌های مؤلف ناشناس، همچنین نگاه کنید

به آس‌خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۷، پرونده ۱، برگ ۱۳۸، ۱۳۹.

۴- آس‌خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۸، پرونده ۷، برگ ۲۴۸.

۵- آس‌خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۷، پرونده ۸، برگ ۸.

۶- آس‌خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۳، پرونده ۴، برگ ۳۸۵.

۷- آس‌خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۴، پرونده ۱۴، برگ

هم در امان نگذاشت، زیرا ساکنان اینجاکه در سالهای گذشته دچار کمبود غله شده بودند، بخش اعظم پائیز را از زور گرسنگی علف خوردند^۱.

تهیه مایحتاج قشون، ایالت کرمان را چنان ویران کرد که در عرض هفت تا هشت سال گرسنگی سختی بر این ایالت حکومت می کرد.

وضع عمومی کشور، در نتیجه قحطی و خشکسالی سالهای ۱۷۴۴ و ۱۷۴۶، باز هم بدتر شد^۲. قیمت مواد غذایی به طور باورنکردنی افزایش یافت. مثلاً در سالهای ۱۷۳۳/۱۷۳۲ قیمت یک من گندم در حوالی نخجوان ۴۰۰ دینار بود^۳، در صورتی که در سال ۱۷۴۲، هر من تبریز آرد ۲ هزار دینار قیمت داشت. البته باید توجه کرد که من تبریز در حدود ۳ کیلو گرم است، در صورتی که من نخجوان تقریباً ۱۳ کیلو گرم می باشد. بنابراین در سال ۱۷۳۲/۳۳، یک کیلو گرم گندم تقریباً ۳۰ دینار می ارزیده و در سال ۱۷۴۲، یک کیلو گرم آرد گندم ۶۶۶ دینار.

نادرشاه برای اینکه پولها را به خزانه دولت جذب کند تلاش می کرد بازرگانی دولت خود را با کشورهای دیگر احیا کند. برای این کار، او انحصارات بازرگانی را به بازرگانان خارجی و شرکت های بازرگانی - به ویژه انگلیسی - واگذار کرد.

در سال ۱۷۳۹ بود که جان التون تقاضایی پیش رضاقلی میرزا پسر نادر که قائم مقام شاه نیز بود به مشهد فرستاد و در آن پیشنهاد کرد که با شرکت انگلیسی او دادوستد کند و طبق شرایط زیرا با آن قرار داد بندد: عمال شرکت حق داشته باشند که آزادانه به تمام بنادر دریای خزر وارد شوند و در تمام ایالات زیر حکومت شاه در ایران، هندوستان و خانشین های آسیای میانه به تجارت بپردازند، آنها اجازه داشته باشند که ابریشم خام صادر کنند و جز مالیاتهایی که بر اتباع شاه بسته

۱- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۴، پرونده ۴، برگ ۳۸۲.

۲- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۶، پرونده ۱۶، برگ ۳۹۱.

۳- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۱، پرونده ۷، برگ ۵۵.

می شود عوارض دیگری بر آنها تحمیل نگردد، عمال شرکت بتوانند در هر کجاکه بخواهند برای خود خانه و انبار بسازند، حکومت شاه متعهد شود که مصونیت اشخاص، اموال آنها و غیره را تأمین کند^۱.

طبق فرمان رضاقلی میرزا، که ترجمه از زبان فارسی متن آن در یادداشت های روزانه التون گریم (چون تقاضای التون برای حاکم ایران به مشهد فرستاده شده بود) آمده، بازرگانان انگلیسی و اعضای شرکت تجارتي «روسیه» که در پتروبرگ تأسیس شده بود تمام حقوق و امتیازات درخواستی التون را به دست آوردند. گذشته از این، طبق فرمان یاد شده، تمام اتباع شاه و به ویژه حکام ایالات به بازرگانان انگلیسی که مورد حمایت ویژه شاه بودند همه جور پشتیبانی و کمکی می کردند^۲.

شرکت «عثمانی - هندی» نیز دارای امتیازات بازرگانی زیادی بود. عمال آن فعالیت تجارتي قابل توجهی در جنوب ایران داشتند.

خود رضانی میرزا نیز به وسیله عمالش تجارت پرسودی می کرد. هان وی گوشزد می کند که رضاقلی میرزا در در زمان قائم مقامی خود، در تجارت ابریشم، حق انحصار داشته. او ابریشم خام را با قیمتی که خودش تعیین می کرده، از تولید کنندگان مستقیم می خریده و در عین حال تولید کنندگان پارچه های ابریشمی را مجبور می کرده که ابریشم خام را با قیمت های جدید و زیاد شده از عمال او بخرند^۳.

در سایه این احتکار، او در عرض مدتی کوتاه ثروت قابل توجهی به هم زد. رضاقلی میرزا در نامه ای که برای نادرشاه نوشت ادعا کرد که در ۱۱ میلیون تومان پول دارد. پدرش در جواب از او پرسید که چگونه چنین پولی به دست آورده؟

۱- ج. هان وی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۱، ص ۱۹-۱۷.

۲- همان جا، ص ۲۲-۲۰.

۳- ج. هان وی (انگلیسی)، جلد ۲، برگ ۳۷۸.

رضاقلی میرزا پاسخ داد که «تاجر شده و این ثروت را از راه تجارت کسب کرده». او به این نامه اسنادی نیز ضمیمه کرد که به اصطلاح پاکدامنیش را تأیید می‌کرد.^۱ عمال نادرشاه برنج و کالاهای دیگر کشاورزی را در جاهایی که قیمت نسبتاً پایین بود، می‌خریدند و سپس در بازارهای قشون می‌فروختند و یا به ایالات دیگر کشور صادر می‌کردند و سود سرشاری به دست می‌آوردند. احتکار تجارتی، به گواهی هان وی، حق انحصاری عمال شاه بود و هر کس که سعی می‌کرد به این تجارت دست بزند، سخت مجازات می‌شد.^۲ با وجود این، نادر به بازرگانان خارجی نیز توجه داشت و غالباً از منافع آنها دفاع می‌کرد. مثلاً هنگامی که هان وی، بازرگان انگلیسی، با کالاهایش از طریق دریای خزر وارد ایران شد و در استرآباد توقف کرد، در شهر قیاسی به سرکردگی محمد حسن خان قاجار آغاز گردید. قیام کنندگان تمام کالاهای او را تصاحب کردند، اما به خود او اجازه دادند که استرآباد را ترک کنند. هان وی پس از ورود به اردوگاه شاه در همدان متوجه شد که قیام سرکوب شده و نادر فرمانی داده که طبق آن «بازرگانان نباید به خاطر قیام زیان ببینند». در نتیجه، به هان وی پیشنهاد شد که سیاهه اموال تلف شده خود را تهیه کند. در همان روز او دستوری دریافت داشت که می‌بایست آن را به فرمانده قشونهای شاه در استرآباد ارائه دهد. در این فرمان گفته شده بود که اموال ضبط شده هان وی باید به او برگردانده شود، بقیه زبانهای او نیز باید از محل مصادره اموال شرکت کنندگان قیام جبران گردد.^۳

عبدالکریم، تاجر قزوینی که پیش از این از او نام بردیم، بعداً در یکی از گفتگوهایش با هان وی برای او شرح داد: تاجری ۲ هزار کرون از پاشای بغداد

۱- همان‌جا.

۲- همان‌جا، ص ۱۶۸.

۳- ج. هان وی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۱، ص ۱۶۸.

طلب داشت. پاشای بغداد نیز پرداخت این مبلغ را به پاشای بصره حواله کرد. اما هنگامی که شهر در محاصره قشون نادرشاه قرار گرفت، پاشای بصره از پرداخت پول خودداری کرد. تاجر به نادر شکایت کرد، نادر هم دستور داد که مبلغ یاد شده را از... مردم رشت (۱۰ هزار کرون)، اصفهان (۵ هزار کرون) و کاشان (۵ هزار کرون) جمع کنند.^۱

نادرشاه برای تشویق بازرگانی، بارها از ترور و اعمال زور یاری جست. مثلاً محمد حسین حاکم استرآباد به تمام کسانی که دکان داشتند دستور داد که با جدیت به کار خویش بپردازند و تهدید کرد که در غیر این صورت «خان» آنها را از زندگی محروم خواهد کرد و از کله‌هایشان سواره‌ها خواهد ساخت.^۲

نادر برای رسیدن به هدفهای نظامی - استراتژیک و همچنین برای احیای بازرگانی تلاش می‌کرد که در خلیج فارس و در دریای خزر ناوگان بسازد، اما این تلاش به پیروزی نینجامید.^۳

مسلماً در شرایط پاشیدگی نیروهای تولیدی کشور، ویرانی روستاها و شهرها، جنگهای بی دری و قیاسها و شورشهای گوناگون، تدابیر حکومت شاه برای تحکیم روابط بازرگانی با دولت‌های دیگر نمی‌توانست به نتایج مثبتی منجر شود.

می‌دانیم که یکی از عمده‌ترین اقلام اصلی صادرات ایران در زمان صفویان ابریشم خام بود. تولید کنندگان اصلی این ماده ایالات کرانه دریای خزر - گیلان، استرآباد، مازندران و همچنین آذربایجان و ارمنستان بودند. در دوره مورد پژوهش ما (به ویژه از سال ۱۷۴۴) تولید و تجارت ابریشم در این ایالات بشدت کاهش

۱- همان‌جا، ص ۱۵۵، ۱۵۶.

۲- همان‌جا، ص ۲۱۷-۲۱۴.

۳- پ. گ. بوتکوف، مطالبی برای تاریخ جدید... پیشین، جلد ۱، ص

یافت. اطلاعاتی که درباره مالیاتهای گیلان در دست است نیز این موضوع را تأیید می‌کند^۱. در ارمنستان و به ویژه در شیروان، تجارت ابریشم تقریباً به طور کامل متوقف شد، زیرا جمعیت این ایالات بوسیله سربازان، مأموران کیفری و مالیاتهای کلان کاملاً خانه خراب شده بودند.

لرخ که در سال ۱۷۴۵ از گیلان دیدن کرده، خبر می‌دهد که در رشت ۱۰ کاروانسرا ویژه بازرگانانی بوده که یابرای تجارت به این شهر می‌آمده‌اند و یا هنگام عبور در آنجا توقف می‌کرده‌اند. اما تمام این کاروانسراها تقریباً خالی بوده‌اند. به خاطر خطری که در راه دچار کاروانها می‌شده، بازرگانان اصفهان و سایر جاها در عرض سال وارد رشت نمی‌شده‌اند. لرخ فقط یک کاروان را دیده که از تبریز به آنجا وارد شده^۲.

در دریند، به دستور نادر کاروانسرای بزرگی در شهر داخلی (به اصطلاح شهر یونانی) ساختند که دارای دو ردیف موازی بود. لرخ در آنجا در حدود ۱۰ حجره سنگی و گلی شمرده که به طور نامناسبی ساخته شده بوده‌اند. بسیاری از آنها ساختمانشان نیمه تمام و حتی نو آغاز بوده. تمام حجره‌ها خالی بوده و در تمام کاروانسرا حتی یک بازرگان هم وجود نداشته. در آن کاروانسرا، سربازان شاه را جا داده بوده‌اند. آنجا همچنین پراز جسد هایی بوده که هیچکس آنها را بر نمی‌داشته^۳.

به گواهی معاصران آن دوره، شهر مشهد، پایتخت نادر، همیشه سوردحمایت ویژه شاه بوده. وان میروپ که در سال ۱۷۴۱ با سفارتشهای تجارتنی وارد این شهر شده در یادداشت‌های روزانه خود، این شهر را کاملاً توصیف می‌کند. به گفته او، روزانه کاروانهایی از بخارا، بلخ، بدخشان، فندهار، هندوستان و همچنین ارتمام

اکتاف ایران به مشهد می‌آمده‌اند. بازارهای شهر پرونق و از کالاهای گوناگون انباشته بوده. مردم بسیاری، از ملیت‌های مختلف، به این بازارها می‌آمده‌اند. با وجود این، اطلاعات وان میروپ به سال ۱۷۴۰ مربوط می‌شود. هان وی که یادداشت‌های روزانه این بازرگانان را در کتاب خود آورده، یادآوری می‌کند که توصیف شهر مشهد به وسیله وان میروپ گواه آنست که نادر حتی پایتخت دلخواه خود را هم در آن فاصله کوتاه بین سفر وان میروپ و هان وی (۱۷۴۴)، نابود کرده با وجود این، حتی در سال ۱۷۴۰ هم که وضع بازرگانی از سال‌های بعد بهتر بود، وان میروپ مجبور شد برای فروش کالاهایش تلاش زیادی بکند. هان وی می‌گوید که مردم در چنان وضع فلاکت‌باری بوده‌اند که اوتازه پس از دو سال و سه ماه تمام کالاهایش را فقط به مبلغ ۲ هزار تومان فروخته^۴. درباره کساد تجارت، گفته‌های عبدالکریم، بازرگانان قزوینی نیز گواه خوبی است. او در گفتگویی که با هان وی داشته، توضیح داده که بازرگانی در مشهد به طور کلی برای اروپایی‌ها بی‌فایده است، «چون بازرگانان ایرانی بسیار فقیر هستند»^۵ و هیچکس هم نمی‌تواند کالای زیاد بخرد.

بازرگانان خارجی دیگر به ایران و کشورهای همجوار آن کم‌تر سفر می‌کردند، زیرا فشار و اعمال زور حکومت با آنان نیز برخورد داشت. به گفته لرخ، بازرگانان ایرانی تقریباً در همه جا دچار غارت، اعمال زور و اخاذی می‌شده‌اند. مثلاً از بازرگانان روس در شماخی، تبریز، اردبیل و اصفهان، به فرمان شاه، جریمه‌های پولی کلانی گرفته شد و کالاهای آنها نیز ضبط و غارت گردید. هنگام حضور لرخ در رشت، مالیات بگیران شاه نیز در آنجا بوده‌اند و به وسیله کتک‌های وحشیانه از

۱- ج. هان وی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۱، ص ۲۸۹.

۲- همان‌جا، ص ۲۹۵.

۳- همان‌جا، ص ۱۵۶.

۱- ج. هان وی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۱، ص ۲۸۹.

۲- Büschings «Magazin», Bd. X, S. 432, 432.

۳- همان‌جا، ص ۴۰۲.

مردم مالیات می گرفته‌اند. بدینجهت مردم مجبور بوده‌اند هر آنچه را که از زینت آلات زنانشان، انگشتر، کلاه و لباس داشته‌اند بفروشند. بازرگانان روسی و ارمنی نیز دچار چنین جریمه‌هایی می‌شده‌اند. آنها چون غالباً پول زیاد همراه خود نداشته‌اند، اعضای سفارت روس مبالغی پول که برای پرداخت جریمه‌ها لازم بوده به آنها وام می‌داده‌اند به شرط اینکه به محض ورود به هسترخان آن سبالغ را بازگردانند.^۱ به فرمان م. م. گلیتسین، بازرگانان روس ایران را ترك کردند و رهسپار هسترخان شدند. فقط آن دسته از بازرگانان خارجی که هنوز معاملات تجارتي خود را به انجام نرسانده بودند یا زیرحمایت ویژه شاه قرار داشتند و امتیازات زیادی برخوردار بودند، به جای ماندند.^۲ بسیاری از بازرگانان ارمنستان و گرجستان که قبلاً در شهرهای مختلف ایران، ارمنستان و گرجستان زندگی می‌کردند، وطن خود را رها کردند و به جاهای دیگر، به ویژه به هسترخان که جمعیتش در آن سالها به مقدار زیادی افزایش یافته بود، نقل مکان کردند.^۳ گذشته از افزایش میزان عوارض و مالیاتها، حکومت شاه از خود بازرگانان نیز سبالغ زیادی جریمه می‌گرفت. کالوشکین مأمور ثابت روس که شخصاً بسیاری از بازرگانان اصفهان را می‌شناخته، تأکید می‌کند: «آنها نه تنها باتمام پولهای نقد خود، بلکه، حتی اگر تمام کاجال و خانه خود را هم بفروشند، نمی‌توانند جریمه‌ها را بپردازند».

وضع بازرگانان چنان خراب شد که آنها «مجبور بودند تمام کالاهای خود را، فقط به بازرگانانی که از طرف پسرشاه معین شده بودند بفروشند و ابریشم و چیزهای

۱- Büschings «Magazin», Bd. X, S. 432.

۲- همان جا. س. ۴۰۳، ۴۳۲.

۳- همان جا. س. ۳۷۸.

۴- آس خ ر، «ذخیره روابط روسیه با ایران»، پرونده ۶، برگ ۱۰۰-۹۳.

دیگررانیز از همانها بخرند».^۱ این بازرگانان واسطه‌های رضاقلی میرزا به شمار می‌رفتند که سرمایه‌های کلانی نیز به هم زده بودند.

گذشته از این، سرکرده‌های نظامی شاه برای بازرگانان «درد سرهای پی-در پی پی» تولید می‌کردند و از آنها ماهوت، کتان و کالاهای دیگر می‌خواستند. ای. پ. کالوشکین در سال ۱۷۴۰، خاطرنشان ساخته، که در نتیجه این باج و خراجها، «چنان هرج و مرج عظیمی در کسب و کار به وجود آمد که در بسیاری از روزها تقریباً تمام دکانها بسته بود».^۲

در سالهای بعد وضع آنچنان وخیم شد که نمایندگان دیپلماسی روس آشکارا اظهار داشتند: «... اکنون در نتیجه ورشکستگی بازرگانان، داد و ستد متوقف شده».^۳ در نتیجه بسیاری از بازرگانان از ایران رفتند و بقیه نیز ورشکست شدند. چنانکه ناظر در سال ۱۷۴۷ خبر می‌دهد: «از بازرگانان رشتی، آنهایی که وضع بهتری داشتند رفتند و بقیه نیز دچار فقر و بی‌نواپی شدند».^۴

راهزنان، امنیت راههای تجارتي را به هم زده بودند. این امر، طبعاً، گذشته از بازرگانی داخلی، بازرگانی خارجی را نیز دچار رکود ساخت.

معاصران سال ۱۷۴۷ حکایت می‌کنند که «در شرایط کنونی ایران، این خطر به چشم می‌خورد که بازرگانان نه تنها کالاهای خود را از دست بدهند بلکه خودشان را هم به سختی بتوانند اداره کنند».^۵

۱- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۹، پرونده ۵، برگ ۳۶۰، ۳۶۱.

۲- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۰، پرونده ۶، برگ ۵۲.

۳- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۷، پرونده ۱، برگ ۱۴۰.

۴- همان جا، پرونده ۳، برگ ۲۲۰.

۵- همان جا، پرونده ۱، برگ ۱۱۹.

تضعیف شدید بازرگانی ناشی از رکود عمومی اقتصادی کشور بود، این رکود، اساس بحران سیاسی دولت نادرشاه را تشکیل می داد.

در نتیجه خانه خرابی و عدم قدرت پرداخت کشاورزان که در زیر فشار مالیاتهای سنگین له شده بودند و همچنین در نتیجه انحطاط زندگی شهری، درآمد برخی اقشار طبقه حاکمه، به ویژه اشراف نظامی - فتودال قبایل به مقدار قابل ملاحظه‌ای کاهش یافت.

با این حال، این اشراف که تلاش می کردند وضعیت خود را بهبود بخشند، بهره‌کشی از مالیات دهندگان را هرچه بیشتر افزایش دادند.

لشگرکشیهای غارتگرانه نادرشاه که می‌خواست کاهش درآمد قشر بالای طبقه فتودال را که ناشی از پاشیدگی واحدهای تولید کشاورزان بود جبران کند، فقط منجر به ژرف شدن پاشیدگی اقتصادی کشور گردید.

لشگرکشیهای نادر به هندوستان و آسیای میانه، در واقع، پایان پیروزیهای او بود. جنگهای سالهای بعد نیز - لشگرکشی سالهای ۱۷۴۳-۱۷۴۱ به داغستان و جنگ با ترکیه در سال ۱۷۴۶-۱۷۴۳ نه سرزمین تازه‌ای نصیب او کرد و نه غنائم جنگی سرشاری به همراه داشت.

وعده‌های سخاوتمندانه نادر، هیچیک عملی نگردید. اگرچه در ابتدای دهه چهارم، پس از عملیات بزرگ نظامی، غنائم جنگی بین جنگجویان تقسیم شد، در عوض پس از تسخیر قندهار - که در آن آنقدر «پول و ثروت‌های دیگر به دست آمد که در عرض یک ماه به زحمت توانستند آنها را از شهر خارج کنند». قشون از ثروت‌های به دست آمده هیچ سهمی نبرد. تمام غنائم به خزانه شاه رفت.^۱

سرکرده‌های نظامی و سربازان گذشته از اینکه مدتها مواجب نگرفتند و از غنائم جنگی نیز محروم شدند، تازه جریمه‌های زیادی هم به آنها بسته می‌شد و

۱- آس خ ر، «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۳. پرونده ۷، برگ ۲۰۴.

اشیاء گرانبهایشان را نیز می‌گرفتند.^۲ براتیشف در سال ۱۷۴۳ نوشت که نادر «فرماندهان و حکام ایالات را راحت نمی‌گذارد و از سربازان نیز درمی‌گذرد. او با بستن جریمه‌های ناشنیدنی به آنها، بی‌هیچ دلیلی غارتشان می‌کند».^۳

در نتیجه گرانی و گرسنگی دم افزونی که سرتاسر کشور را دربر گرفته بود، قشون به بدی گذران می‌کرد. در این باره، در منابع تأکید مکرری شده که از پایان دهه چهارم قرن هیژدهم تا سقوط دولت نادرشاه (۱۷۴۷) قشون او نارسایی شدیدی را در آذوقه که قیمتش مرتب و دایم در حال افزایش بوده تحمل کرده.

مثلاً در سال ۱۷۴۲ قیمت هر باتمن تبریز جو ۱ هزار دینار و هر باتمن آرد ۲ هزار دینار بود و «با وجود این در هیچ کجا هم پیدانی شد».^۴ در سال ۱۷۴۳ قیمت هر باتمن آرد به ۳ تا ۴ هزار دینار رسید.^۵ سربازان به علت نبودن پول «هر کدام از کوچک تا بزرگ به دیگری بدهی داشتند و همه بیچاره شده بودند».^۶ نه تنها سربازان عادی، بلکه سرکرده‌های نظامی هم گرسنگی می‌کشیدند. بسیاری از آنها اشیاء قیمتی طلا و نقره خود را به قیمتی بسیار ارزان می‌فروختند، «با وجود این، برای آن خریدار پیدا نمی‌شد... هیچکدام آنها در هوای سود نبودند بلکه فقط

۱- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۰، پرونده ۶، برگ ۴۸، ۴۹، ۱۷۴۰، پرونده ۱۸، ۵۸۴، ۱۷۴۷، پرونده ۳، ۵، برگ ۲۷۳، ۱۴۵ و غیره.

۲- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۳، پرونده ۳، برگ ۹۳۰.

۳- همان‌جا: پرونده ۵، قسمت ۲، برگ ۲۵۹، ۱۷۴۲، پرونده ۴، برگ ۲۵۰.

۴- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۳، پرونده ۳، قسمت ۱، برگ ۳۴۶.

۵- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۲، پرونده ۵، قسمت ۲، برگ ۲۶۰.

به خاطر حفظ زندگی خود چنین می کردند^۱. گرسنگی در اردوگاه شاه نیز، در نتیجه احتکاری که از فروش آذوقه به قیمت عادی جلومی گرفت، شدت بسیار یافت. حادثه‌ای را که محمدکاظم در این مورد نقل کرده بسیار جالب توجه است: چند نفر بازرگان مقداری کالا به اردوگاه نظامی شاه می‌برند ولی آن رانمی‌فروشند و منتظر گران شدن آن می‌نشینند و چون چنین نمی‌شود، آنها برمی‌گردند و کالاهایشان را نیز باخود می‌برند. ولی در راه به علت عطش شدید و نیز گرمی هوا مجبور می‌شوند به دامهایشان همان آب لیمویی را بنوشانند که نخواستہ بودند به قشون بفروشند. کالاهای دیگرشان را نیز ناچار می‌شوند که رها کنند، چون حمل آنها از بیابان برایشان ممکن نبوده^۲.

در نتیجه بیماریهای پی‌درپی و همه‌گیر، صدها هزار نفر نابود شدند. طاعون، تب، زخم پا و بیماریهای شدید معده تعداد کمی از بیماریهایی است که سربازان به آنها دچار می‌شدند. در نوامبر سال ۱۷۴۲، براتیشف از دربند گزارش داد که از میان سپاهی دو هزار نفره «حتی نتوانسته یک نفر را هم سالم پیدا کند و نشانه‌های سلامت را در او ببیند»^۳.

نادر در شکستهای نظامی خود و در ویرانی مملکت، سرکرده‌های نظامی و مأموران را مقصر می‌دانست و به محض بدگمان شدن به آنها و یا دریافت گزارشی در این مورد، فوراً اعدامشان می‌کرد. اعدام دامنه وسیعی به خود گرفته بود. مثلاً، ناظر می‌نویسد: «حتی یک شهر و یا یک محل هم یافت نمی‌شود که فرماندهش اعدام نشده باشد». فقط در ۱۴ مارس سال ۱۷۴۷ میلادی ۳ نفر اعدام شدند که از آن جمله «چهارخان و سه سلطان بودند. بیست نفر نیز چشمانشان درآورده شد.

۱- همان‌جا، برگ ۲۹۶، ۲۰۷.

۲- محمدکاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۲، برگ ۲۶۸.

۳- آس‌خ‌ر، ذخیره روابط روسیه با ایران، ۱۷۴۲، پرونده ۵، قسمت ۲، برگ ۵۷۷.

همه روزه، بدون استثنا، این کار در مورد مقامهای گوناگون اعمال می‌شد... در کرمان از کله‌ها مناره‌ای درست شد که چهار کله پهنا داشت^۱.

نادر آشکارا بی‌اعتمادی خود را به اشراف قبایل ایران و آذربایجان ابراز می‌داشت. قدرت سیاسی این اشراف، که در گذشته از بودن اکثریت مطلق قشون در دست قبایل چادر نشین و نیمه‌چادر نشین مطیع آنها ناشی می‌شد، به‌سختی دچار تزلزل گردید. در دهه پنجم قرن هیژدهم بخش قابل توجهی از قشون را کشاورزان و همچنین سپاه مزدوران افغان و ازبک تشکیل می‌داد. در رأس این سپاه‌ها خانهای قرار داشتند که شاه به آنان امتیازاتی داده بود^۲. وضع افغانان و ازبکان در قشون خیلی بهتر از نمایندگان قبایل ایران و آذربایجان بود. در آن هنگام که موجب تمام قشون کاهشی یافت، افغانان و ازبکان اضافه حقوق گرفتند و حتی به افغانان زمین نیز داده شد. خانهای افغان و ازبک مانند سایرین دچار ترور نشدند^۳.

نادر سیاست استیلاگرانه را وسیله‌ای برای تمرکز دولت خود می‌شمرد. با وجود این، بدیهی است، که جنگهایی که قبایل چادر نشین و اشراف این قبایل بدان کشانده می‌شدند، نمی‌توانست اتحاد سیاسی با دوامی برای کشور تأمین کند. این جنگها فقط پاشیدگی اقتصادی را ژرف‌تر می‌کرد و روابط اقتصادی بین ایالات کشور را برهم می‌زد. با قطع این جنگها، که غنایم سرشاری به بار می‌آورد، خانهای قبایل نسبت به بقای دولت نادر بی‌علاقه شدند و دیگر از سرپرستی حکومت شاه خوششان نمی‌آمد. قیامهای پی‌درپی خانهای چادر نشین و لشکر کشیهای کفیری علیه فتودالهای شورشی، وقایع عادی زندگی سیاسی دولت نادرشاه افشار در دهه پنجم قرن هیژدهم بود.

۱- همان‌جا، پرونده ۳، برگ ۲۴۹، پرونده ۱، برگ ۱۱۹.

۲- آس‌خ‌ر، ذخیره روابط روسیه با ایران، پرونده ۴، برگ ۶۴۲.

۳- آس‌خ‌ر، ذخیره روابط روسیه با ایران، ۱۷۴۷، پرونده ۳، برگ ۲۴۹.

قطع حمایت اشراف نظامی - فتودال قبایل و سایر گروههای طبقه حاکم از نادر، حاکی از کوچک شدن پایگاه طبقاتی حکومت او بود و در سقوط این حکومت نیز نقش بزرگی بازی کرد.

نارضایی شدید اشراف نظامی - فتودال از سیاست خارجی و داخلی نادرشاه، آشکارا در توطئه سال ۱۷۴۷ اشراف نظامی که منجر به مرگ او شد، نمودار گردید. ورشکستگی واحدهای تولید کشاورزان در رفاهمندی سایر گروههای طبقه حاکم - بوروکراسی کشوری فتودالی - تأثیری بسیار منفی داشت. اشراف اداری یا مستقیماً به وسیله درآمدهای خودشان و یا از طریق اداره مالیاتها با بهره کشی فتودالی از کشاورزان ارتباط داشتند. با کاهش درآمد واحدهای تولید کشاورزان، درآمد مأموران دولت نیز کاهش یافت. بسیاری از آنها که «برات» یا «حواله» در دست داشتند نمی توانستند مواجب خود را بگیرند، زیرا مردم روستاها در وضعی نبودند که بتوانند فشار بسیار سخت مالیاتهای سنگین دولتی را تحمل کنند، بدینجهت مردم کشتزارها و سکونتگاههای خود را ترک می کردند و در کوهها پناهنده می شدند و در نتیجه غارت کشاورزان به وسیله مأموران دولت تقریباً امکان نداشت.

مسئولیت گردآوری مالیاتها و جریمه ها، به دستور نادر، به مأموران مالی و حکام ایالات واگذار گردید. در مواقعی که آنها نمی توانستند همه مالیاتها را کاملاً جمع کنند، کسری آن از خودشان گرفته می شد. مثلاً در سال ۱۷۴۷، در گیلان، هنگام گرفتن مالیاتهای کلان، مأموری که مسئولیت گردآوری کامل آن مالیاتها را به عهده داشت، از ترس اینکه مبادا بخش گرفته نشده مالیاتها اجباراً از خودش گرفته شود (چنانکه معمولاً عمل می شد)، تصمیم گرفت که به اهالی قیام کننده شماخی بپیوندد^۱.

۱- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۷، پرونده ۵، برگ

در نتیجه رکود پرورش کرم ابریشم و کاهش بازرگانی، درآمدهای گمرکی رشت نیز به شدت کاهش یافت: «... کاهش عظیمی در گمرک پیدا شد». این کاهش درآمد را می بایست مأموران گمرک جبران کنند. آنها می دانستند که «شاه حتی یک شاهی هم از مالیات مقرر شده را به آنها نخواهد بخشید و هیچ دلیلی را هم در مورد اینکه اکنون داد و ستد در نتیجه ورشکستگی بازرگانان متوقف شده، قبول نخواهد کرد»^۲.

مأمورانی که مالیاتها را کاملاً جمع نمی کردند و یا متهم به خزان دزدی می شدند، غالباً بدون هیچگونه رسیدگی اعدام می گردیدند. مثلاً متصدی گردآوری مالیاتهای ایالت مرو کور گردید^۳ و مأموران مالی ایالات خراسان، آذربایجان و غیره اعدام شدند^۴.

به نمایندگان بوروکراسی عالی فتودالی جریمه های پولی زیادی بسته شد. آنها را غالباً از کار خود برکنار می کردند و اسوالتشان را به نفع شاه مصادره می کردند. ناظر خبر می دهد که مأموران امور مالی ایالات را «شاه پی در پی عوض می کرده و اسوالتشان را به نام خود ضبط می کرده»^۵.

یکی از دیپلماتهای روسی آن دوره، در حالی که وضعیت بوروکراسی عالی کشوری را ارزیابی می کند می نویسد: می توان گفت که در میان بزرگان اینجاستی یک نفر هم نیست که گرفتار آزمندی نباشد، زیرا در حکومت فعلی، شاه تمام درآمدهای آنها را بکلی می گیرد و فقط به رشوه گرفتن دل خوش کرده اند»^۶.

۱- همانجا، پرونده ۱، برگ ۱۴۰.

۲- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۲، برگ ۱۹۷.

۳- همانجا، برگ ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۶۸ و غیره.

۴- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۳، پرونده ۷، برگ ۱۱.

۵- همانجا، پرونده ۸، برگ ۴۷۰.

بسیاری از صاحب منصبانی که شاه آنها را لخت کرده بود و احتیاج شدید به پول داشتند برای گرفتن کمک به مأمور ثابت روس در ایران مراجعه می کردند: مثلاً، خلفاخان، سفیر پیشین ایران در روسیه، اغلب کسانی را برای گرفتن پول پیش مأمور ثابت روس می فرستاد، « زیرا زنهای او از گرسنگی داشتند می مردند و سایر آشنایان او نیز به همین وضع بد گرفتار بودند ».

گذشته از این، نمایندگان بوروکراسی فتودالی، با بازرگانی پیوند محکمی داشتند و صاحب مستغلات پردرآمدی (کاروانسرای، دکان و حمام) در شهرهای مختلف نیز بودند. بدینجهت بود که زوال زندگی شهری و کاهش شدید تجارت به درآمدهای اشراف اداری لطمه شدیدی وارد ساخت.

تلاشهای حکومت شاه برای محدود کردن نفوذ نمایندگان اشراف اداری، کنترل بر فعالیت هایشان و مبارزه وحشیانه با خودسری و خزانه دزدی آنها حتی به تنظیم و تحکیم نسبی دستگاه دولت نیز نینجامید. در آخرین تحلیل، نادر فقط با اینگونه کارها بوروکراسی فتودالی را علیه خویش برمی انگيخت.

مخالفت این گروه از طبقه حاکمه نیز دلیلی بر کوچک شدن پایگاه اجتماعی حکومت نادرشاه بود.

سیاست نادر در زمینه مذهب، تلاشهای او برای ایجاد اتحاد بین فرقه های سنی و شیعه، مصادره بخشی از موقوفات، دوشش برای استفاده از قشر بالای روحانیت شیعه از طریق تحدید نفوذ روحانیت و تبدیل آن به ابزاری بیجان، همه به کمک یکدیگر نارضایی شدیدی از سیاست « شاه غاصب » در میان روحانیان برانگیخت.

۱- آس خ ر، ذخیره « روابط روسیه با ایران »، ۱۷۳۶، پرونده ۸، برگ

استبداد نادرشاه حد و مرزی نداشت.

مهدی خان در یکی از فصل های آخر کتاب خود، تصویرهایی از ترور وحشیانه، اعدامها و شکنجه هایی که نادر در حق اتباع خویش، فتودالها و کشاورزان اعمال می کرده ترسیم می کند^۱. شیخ محمد علی حزین نیز زمانی که در هند بوده از بسیاری از زائرانی که از حج برمی گشته اند درباره ترور وحشتناکی که بر ایران حاکم بوده و همچنین وحشت و بے ناپذیری که بر تمام مردم کشور مستولی شده بوده، چیزهایی شنیده^۲.

و. براتیشف خبر می دهد: « در سرتاسر کشور ایران، به جز غارت های توانفرسای پولی از اقشار مختلف مردم که با کمک آزارهای ستمگرانه انجام می گیرد و موجب مناسبی که به نظامیان داده می شود، هیچ کار دیگری از طرف شاه صورت نمی پذیرد. از اشخاص سرشناس، در هر مقامی که باشند با کمک اعدام و مجازات، جریمه های بی حساب می گیرند. کوتاه سخن آنکه، در ایران حتی یک نفر هم نیست که از نادر صدمه اندوهباری ندیده باشد. این بدبختی توانفرسا ملت ایران را چنان به سختی خشمگین کرده که هر لحظه از خدای متعال رهایی خود را می خواهند و حاضرند برای اینکه بدین آرزوی بعید و سخت یاب خود برسند، علیه حکومت شاه منتهای دلاوری را از خود نشان بدهند^۳ ».

معاصران آن دوره، ترور وحشیانه حکومت شاه را با وحشت و هراس کشور گشاییهای خانمانسوز چنگیزخان، هلاکوخان و تیمور مقایسه کرده اند. و. براتیشف در مارس سال ۱۷۴۴ از همدان می نویسد: «... [نادر-ن] خیال دارد که مانند

۱- مهدی خان، تاریخ نادری، پیشین، ص ۲۶۴-۲۶۲.

۲- زندگی شیخ حزین (انگلیسی)، پیشین.

۳- آس خ ر، ذخیره « روابط روسیه با ایران »، ۱۷۴۶، پرونده ۷، برگ ۲۶۵.

چنگیزخان فرمانروای ترکستان، هلاکوخان و تیمورلنگ، که هر کدام در زمان خود برای تصرف ایران چنان خوتریزی‌هایی به راه انداخته‌اند که بیشترشهرهای ایران به کلی خالی از آدم شده، او نیز در جاهای مختلف ایران دست به وحشیانه‌ترین قتل-عاس‌های چندین هزار نفره بزند^۱.

چاپارهایی که از اردوی شاه به خراسان می‌آمدند، می‌گفتند که به تمام مردم ایالات ایران، مالیاتهای کلانی بسته شده که با کمک انواع بیرحمی‌ها از آنها گرفته می‌شود و در نتیجه بیشتر حکام و سلطانهای آذربایجان، عراق، کرمان و دیگر ایالات ایران از شاه روی گردانده‌اند. چاپارها می‌گفتند: «چنان تصور کردیم که دولت نادریه ثباتی نداشته به انتها رسیده^۲».

نادرشاه می‌خواست به قیمت قتل و کشتار و نابودی ده‌ها هزار نفر، حاکمیت خود را در کشور صد پارچه‌ای که دچار زوال عمیق اقتصادی نیز بود حفظ کند. با وجود این، ترور همگانی و قتل و دشتارهای نظامی گواهی بر ناتوانی او در مقابل جنبشهای وسیع آزادی‌بخش، قیامهای طبقاتی خلق و آشوب‌گرایی فئودالها بود.

هنگامی که نادر برای سرکوبی قیامهای سیستان و خبوشان (قوچان - م.) روانه راه بود، حرم سرا و خزانه خود را به کلات فرستاد. او در قوچان اردو زد و در آنجا تا چند روز، اسبی زین کرده را نزد خود نگاهداشته بود تا در موقع فرار از آن

۱- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۴، پرونده ۳، برگ

۱۵۵، ۱۵۴.

۲- محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۲۴۷ (اشتباه است؛ همان، برگ ۲۲۶ - م.).

استفاده‌اند. به گفته بازن^۱، نادر یک بار سعی کرد که به کلات بگریزد، اما گروهی از سربازان او را نگهداشتند و به او اطمینان دادند که حاضرند تا زنده‌اند به او خدمت کنند. با وجود این چند روز بعد نادر توطئه‌ای را قاش ساخت که محمد قلی خان رئیس گارد شاه، صلاح خان و خانهای دیگر افشار در رأس آن قرار داشتند. نادر تصمیم گرفت که بر توطئه گران پیشدستی کند و تمام خانهای افشار و غیره را به قتل برساند. قرار شد که این کار را سپاهی ۵ هزار نفره به فرماندهی قانی‌خان و احمدخان ابدالی انجام بدهد. اما محمد قلی‌خان و سایر توطئه‌گران از قصد شاه باخبر شدند و شبانه (۹ ژوئن سال ۱۷۴۷) داخل چادر شاه گردیدند که در نتیجه، در آنجا جنگی تن به تن بین نادر و چندتن از توطئه‌گران در گرفت. در این زد و خورد، نادر پس از مقاومتی طولانی کشته شد. خانهای شورشی‌کننده، سرورابه کلات پیش علی‌قلی‌خان برادرزاده نادر که بعداً به نام عادل‌شاه تاجگذاری کرد فرستادند.

سپاه سواره نظام افغان با قشون خانها به جنگ پرداخت. اما برتری آشکار با نیروهای خانها بود. احمدخان عازم قندهار گردید و خود را شاه مستقل اعلام کرد. پس از کشته شدن نادر دولت او به سرزمینهای فئودالی مستقلی تجزیه شد که حکام آن تا پایان قرن هیژدهم (به استثنای فاصله کوتاه بین سالهای ۷۰-۶۰ که دوره حکومت کریم‌خان زند بود) به جنگ خونین بایکدیگر ادامه می‌دادند.

۱- «نامه‌های...»، پیشین، ص ۳۱۶-۳۱۱. جریان توطئه نظامی را ما از روی اثر بازن شرح داده‌ایم، چون او در سالهای آخر حکومت نادر، به عنوان پزشک دربار، همیشه وی را همراهی می‌کرده و هنگام کشته شدن شاه در اردوی قوچان بوده.

بدون شک، نادر از همان ابتدای فعالیت‌های سیاسی خویش، هدف‌های آزمندانه داشت. با وجود این، مسئله بیرون راندن استیلگران اجنبی به خودی خود سبب افزایش اعتبار و نفوذ او در میان محافل مختلف مردم گردید و این امر در سال ۱۷۳۶ موجب «انتخاب» او برای شاهی ایران شد.

فتودالها به دو علت از نادر حمایت می‌کردند: یکی اینکه، آنها به رام کردن توده‌های مردم که در زمان جنگ‌های آزادی‌بخش علیه افغانان و ترکان فعالیت زیادی از خود نشان داده و فتودالها را متوجه خطری جدی ساخته بودند، سخت علاقه داشتند. طبقه فتودال، برای سرکوبی کشاورزانی که علیه ستم مالیاتی قیام کرده بودند و نیز برای تعدی به آنها، به دستگاه جبر و فشار نیرومندی احتیاج داشت. دیگر اینکه: در شرایط رکود اقتصادی و خانه خرابی و عدم قدرت پرداخت تولیدکنندگان مستقیم، جنگ با سایر خلق‌ها و کشورها و غارت آنها برای طبقه فتودال، مهمترین منبع درآمد بود. الهام‌بخش و سازمان‌دهنده این جنگ‌های استیلگران نیز نادر بود.

تاریخ نگاران دریاری انگیزه‌های واقعی لشکرکشی‌های نظامی را پرده‌پوشی کرده‌اند. مثلاً، آنها لشکرکشی به هندوستان را به عنوان انتقام نادر از مغول کبیر به خاطر پذیرش فراریان ایران نمودار ساخته‌اند. در صورتی که، خود نادر هدف‌های غارتگرانه لشکرکشیهای خود را، خیلی آشکارا و بی‌پرده فاش می‌ساخته. مثلاً او دریکی از گفتگوهایش با سرکرده‌های نظامی چنین گفته: «... باید کشوری پیدا کرد که برای ما فایده داشته باشد»^۱.

برخی لشکرکشیهای استیلگران نادر موفقیت آمیز بود. مثلاً، قشون او در هندوستان و آسیای میانه فاتح گردید.

نتیجه

چنانکه یاد شد، ویرانی واحدهای تولید کشاورزی در ایران، در نیمه دوم قرن هیژدهم آغاز گردید و سبب زوال عمومی اقتصاد کشور شد و این امر نیز تضادهای طبقاتی و همچنین تضادهای درونی طبقه فتودال را تشدید کرد. قیام سال ۱۷۰۹ قبیله افغان قلجی (قلزایی) علیه حکومت فرمانروایان صفوی با پیروزی قیام کنندگان پایان پذیرفت.

سران قبایل افغان با استفاده از زوال دولت صفوی، در سال ۱۷۲۱ به ایران لشکر کشیدند. در سال ۱۷۲۲، اصفهان گرفته شد و شاه سلطان حسین صفوی تاج خود را به میر محمود داد. در همین موقع ترکیه ایالات کنارمرزی دولت از هم پاشیده صفوی را تصرف کرد. سلطه استیلگران افغان و ترک، ویرانی نیروهای تولیدی کشور را به دنبال خود داشت. بهره‌کشی وحشیانه مالیاتی، غارت مستقیم، استبداد خشن و پیگرد مذهبی، جنبش وسیع آزادی‌بخش توده‌های مردم را علیه یوغ بیگانگان به اوج رسانید.

نادرقلی افشار، سرکرده یک دسته از فتودالهای خراسان، که اوضاع پیش آمده را به درستی ارزیابی می‌کرد، به اردوگاه طهماسب پسر شاه سلطان حسین که از اصفهان به استرآباد گریخته بود رفت. او پس از متحد کردن قبایل جنگجوی خراسان و مطیع کردن آنها، به جنگ با افغانان پرداخت و در سال ۱۷۳۰ بود که آنها را از ایران بیرون راند. عملیات نظامی نادر علیه ترکان نیز بسیار موفقیت‌آمیز بود: او در سال ۱۷۳۱، کرمانشاهان، همدان و تبریز را دیگر اشغال کرده بود. با وجود این، بدون جنبش‌های آزادی‌بخش و حمایت توده‌های وسیع مردم ایران، نادر قادر نبود در مبارزه با اشغالگران، پیروز گردد.

۱ - س. سولوفیف، تاریخ روسیه از زمان باستان، جلد ۲۱، انتشارات «فایده اجتماعی»، ص ۸۶.

پیروزیهای نادر آنقدرها قابلیت نظامی او را نشان نمی‌داد که ضعف دشمن او را . هندوستان در سالهای قبل از جنگ دچار زوال اقتصادی و سیاسی بود ، بخارا و خوارزم نیز که از خان‌نشین‌های مستقل فتودالی تشکیل می‌شدند ، به وسیله جدال‌های دائمی ویران شده بودند . در جنگ با دشمنان نیرومندتر نیز ، نادر دچار شکست شد (مثلاً لشکرکشی به داغستان و جنگ با ترکیه در سال‌های ۱۷۴۶-۱۷۴۳) .

نادر در نتیجه کشورگشاییهای خویش (به ویژه لشکرکشی به هندوستان) ثروت کلانی به چنگ آورد . او این ثروت‌ها را در خزاین قلعه کلات متمرکز نمود و از آن‌ها دیناری هم خرج نمی‌کرد . برای راه انداختن جنگ ، نگهداری قشون و دستگاه اداری دولت نیز پول زیادی لازم بود که اوسعی می‌کرد این مبلغ را با تشدید بهره‌کشی از مردم مالیات دهنده ایران تأمین کند .

توده‌های مردم در دوره مورد پژوهش ما ، مانند گذشته ، بی‌حقوق بودند . آنها که وابسته به محل پرداخت مالیات و اجرای وظیفه بودند ، نمی‌توانستند آزادانه سکونتگاه یا چادرگاه خود را ترک کنند و در عین حال غالباً به فرمان‌شاه ، به ایالات مختلف کشور کوچانده می‌شدند .

حکومت شاه به تقویت واحدهای تولید کشاورزان و افزایش بازده آن علاقه‌ای نشان نمی‌داد . تدابیر گوناگونی که برای ترمیم آبیاری و کشت زمینهای رها شده انجام می‌گرفت بسیار محدود بود و هدفهای سیاسی و نظامی - استراتژیکی داشت . مثلاً سرو ، پایگاه نظامی حمله به خیوه و بخارا ، به ناحیه زراعتی ثروتمندی تبدیل گردید .

نگاهداری دستگاه دولت و به ویژه قشونی پر عده با تمام سنگینی خود بر روی شانه‌های مردم مالیات دهنده ایران فشار وارد می‌ساخت . سنگین‌ترین کار برای آنها تهیه آذوقه ، علوفه ، لباس یک شکل و مهمات برای قشون بود . ضمناً ، این

نوع مالیاتها بارها ، تا چندین برابر افزایش یافت . گذشته از مالیتهای مقرر ، مالیتهای غیرمنتظره‌ای نیز به نفع سپاه تعیین می‌گردید .

او برای اجرای لشکرکشیهای استیلاگرانه ، پرداخت حقوق به سربازان و صاحب منصبان ، به مبالغ کلان پولی احتیاج داشت . به منظور تأمین این مبالغ ، بخشی از بهره - مالیاتی که قبلاً به صورت محصول گرفته می‌شد ، به فرمان نادر ، به مالیات پولی تبدیل گردید .

یکی از دانشمندان می‌گوید : «تبدیل بهره کالایی به بهره پولی باعث گسترش بیشتر بازرگانی و صنایع شهری و بطور کلی سبب توسعه تولید کالا و همراه با آن گردش پول می‌گردد»^۱ . در شرایطی که توسعه روابط کالایی - پولی کم است و کشاورزان در وضعیت بدی قرار دارند ، چنین تدابیری منجر به خانه خرابی آنها می‌شود .

گذشته از تهیه مایحتاج برای قشون و پرداخت جریمه‌های پولی ، رعایا و ایلیات مجبور بودند مالیات بردارند ، مالیات سرانه ، عوارض دیگری که طبق معمول گرفته می‌شد و نیز مبالغی به مأموران دستگاه اداری دولت بپردازند و «وظایف» گوناگونی هم انجام دهند .

چنانکه ما دریافته‌ایم ، ویژگی اساسی این دوره ، جلب وسیع رعایا به خدمت نظامی بود (چیزی که در زمان صفویان به چشم نمی‌خورد) . در نتیجه این کار ، عده زیادی کشاورز از کار تولیدی جدا شدند .

یکی از اسناد مهمی که برای بررسی سیاست مالیاتی نادرشاه وجود دارد ، فرمان شاه در سال ۱۱۵۱ هجری است . این فرمان درباره گرفتن برخی مالیاتها از بخشی از مردم کشور برای مدت سه سال است . بر سبب این فرمان و اطلاعاتی که در منابع آمده ، می‌توان مالیاتها و «وظایف» اساسی را که در دولت نادرشاه وجود

داشته معلوم کرد و اصطلاحات مربوط به آن را به طور دقیق مشخص ساخت. همچنین می توان برخی مالیاتها و «وظایفی» را که قبلاً در منابع نامی از آنها نبود، مشخص ساخت. بررسی متن فرمان یاد شده ما را بر آن می دارد که خبر موجود در کتابها را در مورد اینکه نادرشاه همه مردم کشور را برای سه سال از تمام مالیاتها معاف کرده رد کنیم. طبق این فرمان، بسیاری از مالیاتها و وظایف، از جمله کمرشکن ترین آنها - رساندن مایحتاج برای قشون - برای مردم لغو گردید. رعایایی که در زمینهای خالصه و تیول می نشستند از پرداخت مالیات معاف نشدند. از قرار معلوم، این زمینها، بخش اعظم زمینهای کشور را تشکیل می داده.

گذشته از این، از مطالبی که در منابع آمده روشن می شود که حتی تخفیف هایی نه فرمان از آنها نام برده، در عمل رعایت نشده، تازه، در برخی ایالات، میزان مالیاتها، تا چندین برابر نیز افزایش یافته.

مردم برای پرداخت مالیاتهای زیاد شده، مجبور بودند که نه تنها تمام محصول اضافی، بلکه مقدار زیادی از محصول لازم خود را نیز بدهند. تمام این ها، به ویرانی واحدهای تولیدی کشاورزان که اساس اقتصاد کشور بود منجر شد و باعث تشدید زوال عمومی اقتصادی گردید.

در نتیجه ویرانی واحدهای تولیدی کشاورزان، صنایع دستی از مواد اولیه و بازرگانان از تجارت بسیاری از کالاها محروم گردیدند. به پیشه وران و بازرگانان نیز، جریمه های پولی زیادی بسته شد. آنها موظف شدند که گذشته از پرداخت این جریمه ها، برای قشون شاه نیز، به قیمت ارزان، کالا تهیه کنند. شورشها و قیامهای درون دولت نادر و همچنین جنگهای پی در پی با کشورهای همسایه، اسکانات بازرگانی داخلی و خارجی کشور را کاهش می داد. زندگی در بسیاری از شهرها از بین رفته بود. قیمت آذوقه چند برابر افزایش یافت و در برخی ایالات کشور گرسنگی شدیدی ده همراه با بیماریهای همه گیر بود آغاز گردید. براتیشف و گلیتسین،

دیپلماتهای روس می نویسند: «خود ایران با تمام سکونتگاههایش دچار ویرانی شده و به هر کجا نظر کنی، فقر، بدبختی و ناتوانی است^۱». «... اما در مورد دولت ایران، من در هیچ کجا، به جز گرفتن پول برای شاه، از طریق شکنجه های ظالمانه، و گرسنگی چیز دیگری نمی بینم^۲».

طبیعی است که رکود اقتصادی کشور در اوضاع قشون نیز منعکس گردید، سربازان نادرشاه، مدتها، هیچ سواجب نگرفتند و غالباً از سهم پری از غنایم جنگی نیز محروم می شدند و در عوض مجازات و جریمه می گردیدند. آنها کمیابی شدیدی را در آذوقه، لباس یک شکل و مهمات تحمل می کردند.

چنین وضعی سبب بروز نارضایی در قشون می گردید و این نارضایی به فرار، شورش و پیوستن به قیام کنندگان تبدیل می شد.

نادر در حالی که با تمام قوا حکومت خود را تحکیم می کرد، حقوق حکام و سرکردگان نظامی محلی را محدود کرد و مقدار زمینهای دولتی و سلطنتی را (به طور کلی با گرفتن زمینهای واگذار شده به فئودالها) افزایش داد. او تدابیری نیز در جهت تضعیف موقعیت اقتصادی و نفوذ سیاسی مأموران عالی رتبه اداری و سرکرده های نظامی و تقویت وابستگی آنها به مرکز به کار بست و موقعیت قشر بالای روحانیت شیعی را سخت متزلزل ساخت. گذشته از این، جنگهای اشغالگرانه او که کشاورزان را خانه خرابی کرد، درآمد فئودالها را نیز، به نوبه خود، کاهش می داد. بخش قابل توجهی از طبقه حاکم که از سیاست نادر ناراضی بودند به جناح مخالف حکومت او تبدیل شدند.

وضع واقعی کشور با ادعای تاریخ نگاران درباری و برخی دانشمندان خارجی،

۱ - آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۳، پرونده ۳، برگ ۶۳۹.

۲ - آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، پرونده ۳، برگ ۲۳.

مبنی براینکه گویا نادر ایران را «از آن موقعیت پست خود تاحد اولین دولت آسیا» ارتقا داده، به کلی تناقض داشت.

سیاست ماجراجویانه و اشغالگرانه نادر سبب تشدید بهره دشی از جانب دولت، مالیاتهای بی حساب و مصادره اسوار افراد شد و این امر نیز باعث تشدید سریع مبارزات طبقاتی گردید. مبارزات طبقاتی مردم در فرار دسته جمعی رعایا و ایلیات از سکونتگاهها و چادرگاههایشان، خودداری از پرداخت مالیات و اجرای وظیفه و بالاخره در قیامهای خلقی نمودار می شد.

مبارزه طبقاتی در دولت نادرشاه سال به سال شدیدتر می گردید. اگر در دهه چهارم قرن هیژدهم، بیشتر، روش های منفعل مبارزه، یعنی ترك سكونتگاه، خودداری از پرداخت مالیات و پیوستن به آشوبهای فئودالی در بین توده های مردم رواج وسیعی داشت. در عوض در دهه پنجم شکل اساسی مبارزه، قیامهای خلقی علیه حکومت شاه بود.

همزمان با جنبشهای آزادی بخش در ایالات غیر ایرانی، که در زمان صفویان نیز روی می داد، در دوره مورد پژوهش ما، در نتیجه تشدید سریع بهره کشی فئودالی، جنبشهای خلقی در خود ایران نیز به طور وسیعی گسترده شد. در استرآباد، مازندران، فارس، سواحل خلیج فارس، گیلان و سیستان قیامهایی خلقی در گرفت. علت اساسی و مستقیم قیامها و شورشهای مورد پژوهش، پیش از اینکه ظاهر شوند و دامنه ای چنین وسیع بیابند، تشدید ستم مالیاتی بود. مثلا، براتیشف، مأمور ثابت روس در ایران که همزمان و شاهد تمام این وقایع بوده، در گزارشی که در سال ۱۷۴۴ به هیئت رئیس امور خارجه روسیه می دهد، بدستی می نویسد: «این آشفتگی فقط ناشی از حکومت خشن و ظالمانه شاه است، زیرا گردآوری و غارت غیر انسانی و همیشگی پول و ذخایر غله، تهیه لباس برای تشون، مهمات، گلوله توپ، گاری برای حمل آذوقه و

توپ و رساندن لباس و سایر کالاها و ذخایر یاد شده به اردوگاه، برای تأمین مخارج ایستگاههای پست و بسیاری تقاضاهای بی شمار دیگر، که قاعده مشخصی هم ندارد، چنان سبب مزاحمت و درماندگی ایرانیان شده که آنها را به سرحد نابودی رسانیده»^۱.

چنانکه یادآور شدیم، محمد کاظم نیز شروع بسیاری از قیامها را با بستن مجدد مالیاتهای کلان مربوط دانسته.

نیروهای اساسی قیامها را، رعایا و ایلیات تشکیل می دادند. با وجود این، خواستهای آنها تقسیم مجدد مالکیت زمین و واگذاری زمینها به کشاورزان یا برابری اجتماعی و غیره نبود. آنها یگانه مسبب تمام بدبختیهای خود را نادر می دانستند و به جای اینکه علیه تمام نظام بهره کشی فئودالهای مختلف بپاخیزند، فقط علیه تشدید ستم مالیاتی حکومت شاه قیام می کردند. بدینجهت بود که قیام کنندگان به مبارزه با نمایندگان حکومت شاه، مأموران مالی و مالیات بگیران می پرداختند.

بسیار جالب است که بیشتر قیامهای بزرگ، پس از اجرای مالیات بندی جدید سال ۱۷۴۳ آغاز شده: در عرض سالهای ۱۷۴۷ - ۱۷۴۳ پیوسته قیامهایی در فارس، خوزستان، گیلان، استرآباد، مازندران، سیستان و سواحل خلیج فارس به وقوع پیوست.

قیامهای خلقی سالهای ۴-، ۳- در ایران، دارای تمام ضعفهایی بود که ویژه جنبشهای کشاورزان در دوره فئودالیزم است.

قیام کنندگان دارای هدف، خواست و برنامه عملی که به روشنی بیان شده باشد نبودند، قیام نیز دارای سازمان بندی ضعیف و بی تشکیلی بود. حتی بین آن دسته از قیامهایی که همزمان هم رخ می داد، ارتباط مؤثری وجود نداشت (مثلا قیام سال ۱۷۴۴ در فارس و استرآباد).

البته این موضوع تعجب آور نیست که در شرایط پراکندگی فتودالی قطعات مختلف کشور، قیامها نمی توانستند یکباره تمام ایران را فراگیرند.

چنانکه یکی از دانشمندان می گوید، کشاورزان در دوره جنگهای کشاورزی، «جنبش خود را با ترس و تقبل خطر آغاز می کردند، بدینجهت در پیکار خویش نه تنها با اقشار محافظه کار، بلکه با تمام اقشار دیگر مخالفان نیز متحد می شدند و سرانجام، ناگزیر، شکست می خوردند»^۱. این گفته در مورد دولت نادرشاه نیز به طور کلی صدق می کند. کشاورزان در حالی که علیه حکومت شاه قیام می کردند، غالباً از فتودالها و دولت ترکیه کمک می خواستند (مثلاً در فارس، خوی و سلماس)، که این امر، بدون شک، گواهی بر ضعف و بی تشکیلی قیامها بود.

شرکت نمایندگان برخی از گروههای طبقه حاکم در قیامهای خلقی، مبین نارضایتی آنها از سیاست داخلی و خارجی نادرشاه و کوشش آنها برای استفاده از قیامها به منظور بهبود وضعیت اقتصادی و نفوذ سیاسی خودشان بود.

فتودالهایی که به قیامها جلب می شدند، اکثراً به قیام کنندگان خیانت می کردند و پادشاه وارد ساخت و پاخت می شدند.

اتحاد رعایا و ایلیات با فتودالها نمی توانست طولانی و با دوام باشد، زیرا هدفهای آنها با یکدیگر تفاوت داشت. توده های مردم علیه تشدید ستم فتودالی قیام می کردند و مبارزه آنها عیناً متوجه سیاست ماجراجویانه نادر بود، در صورتی که فتودالها از تفوق شاه ناراحت بودند و تلاش می کردند که سهم خود را از بهره کشی مالیاتی از مردم افزایش دهند.

سازمان بندی ضعیف، بی تشکیلی و محلی بودن قیامها، نبودن رهبرانی که به طور پیگیر برای منافع خلق مبارزه کنند، تضادهای درونی قیامها و خیانت فتودالها، همه به کمک هم، سرنوشت هر قیام را از پیش تعیین می کرد.

۱ - ف. ا. جنگ کشاورزان در آلمان، ص ۴۰.

قتل و کشتار و ویرانی و غارتی که با سرکوبی قیامها همراه بود، تأثیر بی اندازه بدی در وضعیت ایالات دربرگیرنده جنبشها می گذاشت. سرکوب کنندگان لطامات ویران کننده ای به واحدهای تولیدی کشاورزان وارد می ساختند، به طوری که این لطامات تا سالهای بسیار قابل مرمت نبود. با وجود چنین سرکوبی هایی، قیامهای یاد شده نقش تاریخی بزرگی را بازی کردند، زیرا همین قیامها بودند که از اجرای نقشه های استیلا گرانه جدید جلو گرفتند و نیروهای دولت فتودالی نادر را نابود کرده، خود یکی از علل تلاشی آن دولت شدند.

نادرشاه با جنگهای استیلا گرانه ای که در طول دهه های چهارم و پنجم قرن هیژدهم به راه انداخت، توانست دولت بسیار بزرگی تشکیل دهد. ارمنستان، گرجستان، آذربایجان، افغانستان، بخشی از داغستان، خان نشین های خیمه و بیخارا و ایالات شمال غربی هندوستان با اعمال زور جزء این دولت شده بودند. بخشی از زمینهای اشغال شده به ایالات دولت نادرشاه تبدیل شده بود و بخشی دیگر سرزمین های واسالی این دولت بود.

سطیع کردن جبری خلعها و کشورهای مختلف بوسیله نادر و اتحاد آنها در چارچوبه یک دولت فتودالی، با بهره کشی بیرحمانه و سرکوبی خونین سبازات رهایی بخش و طبقاتی خلعها ارتباط داشت. تمام اینها در وضعیت نیروهای تولیدی کشورهای تسخیر شده، تأثیر بدی داشت و از پیشرفت اقتصادی و فرهنگی این خلعها جلوگیری می کرد.

در دهه پنجم قرن هیژدهم، ایالات غیر ایرانی دولت نادر را جنبشهای آزادی بخشی فرا گرفت: گرجستان در عرض ده سال (۱۷۴۴-۱۷۳۵) عرصه قیامهای سختی بود که علیه شاه درمی گرفت و نتیجه آنها جلوگیری از تلاش نادر برای تبدیل گرجستان به ایالات زیر فرماندهی مأموران شاه بود. افغانستان نیز میدان

قیامهای پی در پی قبایل شد. جنبش آزادی بخش سختی نیز در دغاستان، آذربایجان و آسیای میانه در گرفت.

فعالترین شرکت کنندگان مبارزات رهایی بخش کشاورزان، اقشار زحمتکش شهری و چادر نشینان عادی بودند. در این جنبشها فتودالها نیز (معمولاً در نقش رهبر) شرکت داشتند.

با وجود این، ترس از گسترش قیامهای خلقی و وحشت (هنگام شکست قیامها) از دست دادن تمام یا قسمتی از امتیازات غالباً فتودالها را به آشتی با حکومت شاه می کشانید.

جنبش های آزادی بخش علیه یوغ شاه نقش مثبتی در سرنوشت تاریخی این خلقه ها بازی کرد.

تلاشهای چندین ساله و ناموفق نادر برای سرکوبی مبارزات رهایی بخش و جنبشهای خلقی سبب تلاشی قشون شاه و کاهش شدید کارآیی نظامی آن شد.

نیروهای دولت فتودالی ایران دیگر به پایان رسیده بود و سرانجام، این دولت در زیر فشار بحران اجتماعی - سیاسی و اقتصادی نابود شد.

قیامهای خلقی ایران و جنبش های آزادی بخش خلقه های اسیر شده و همچنین تبدیل بخش بزرگی از طبقه حاکم به جناح مخالف حکومت شاه سبب منفرد شدن نادر گردید. در ژوئن سال ۱۷۴۷ او در نتیجه توطئه چند نفر از سرکردگان نظامی که زمانی نسبت به او وفادار بودند به قتل رسید. پس از مرگ نادر، دولت او از هم پاشیده شد و دوره نفاقها و جدالها در ایران آغاز گردید و، به استثنای دوره هایی کوتاه، تا پایان قرن هیژدهم ادامه یافت.

بدین ترتیب، بر مبنای واقعیاتی که در این کتاب آورده شده، می توان

در باره سیمای غارتگرانه نه تنها سیاست خارجی، بلکه سیاست داخلی نادرشاه نیز قضاوت کرد. سرتاسر تاریخ پیدایش، توسعه و سقوط دولت نادر مؤید اهمیت قاطع شرایط اقتصادی و نقش توده های مردم در تاریخ جامعه است.

پایان

دارد ... درواقع از کالاهای پارچه‌ای از هر ۱۰۰۰ روبل ، ۲۰۰ روبل و از کالاهای کشیدنی از هر ۱۰۰۰ روبل ، ۳۰۰ روبل گرفته می‌شود.

از مسافران رشت به مشهد از طریق همدان

از چهار پاسگاه کوتوم ، قلعه‌بر ، منجیل و قزوین ، مقدار وجوه راهداری از هر بار پارچه قاطر یا اسب - مانند آنچه که در بالا یاد شد - یک روبل و ۲۰۰ کپیک و از هر بار الاغ ۶۰۰ کپیک و در مورد کالاهای کشیدنی نیز از هر بار قاطر واسب ۵۰۰ کپیک و از هر بار الاغ ۲۰۰ کپیک است.

در خرم‌آباد یا آبغار ، سازنلی ، همدان ، تهران ، شمیران ، تمغار ، شاه‌رود ، مزیلان ، سبزوار و نیشابور

در تمام این نقاط ، مانند آنچه که قبلاً در مورد رشت از چهار پاسگاه گفته شد راهداری دریافت می‌شود : یعنی از هر بار پارچه قاطر واسب ۱۰۰ کپیک ، از هر بار الاغ ۵۰۰ کپیک ، از کالاهای کشیدنی ، از هر بار اسب و قاطر ۵۰۰ کپیک و از هر بار الاغ ۲۰۰ کپیک می‌گیرند .

از نیشابور به مشهد نیز ، از کالاهای وارداتی مالیاتی فقط برحسب برآورد - چنانکه قبلاً یاد شد - یعنی از هر ۱۰۰۰ روبل پارچه ۲۰۰ روبل و در مورد کالاهای کشیدنی از هر ۱۰۰۰ روبل ، ۳۰۰ روبل گرفته می‌شود.

از مسافران رشت به تبریز از جاده اول از طریق اردبیل

در تمام پاسگاههای رشت ، لاشمدان ، کسما و کسکر مبالغی به شرح زیر به عنوان راهداری گرفته می‌شود ، از هر بار پارچه قاطر واسب ۴۰۰ کپیک ، از هر بار الاغ ۲۰۰ کپیک ، در مورد کالاهای کشیدنی نیز از هر بار اسب و قاطر ۲۰۰ کپیک و از هر بار الاغ ۱۰۰ کپیک.

در بندلار ، از هر بار پارچه اسب و قاطر ۳۰۰ تا ۴۰۰ کپیک ، از هر بار الاغ ۱۰۰ تا ۲۰۰ کپیک ، در مورد کالاهای کشیدنی نیز از هر بار قاطر واسب ۲۰۰ کپیک و از هر بار الاغ ۱۰۰ کپیک گرفته می‌شود .

پیوست

«سیاهه» مقداری از هر چیز که در نقاط مختلف ایران به عنوان مالیات گرفته می‌شود یا به جای آن راهداری دریافت می‌گردد^۱

گرفتن راهداری از مسافران رشت به مشهد

در رشت از هر بار پارچه قاطر یا اسب یک روبل و ۲۰۰ کپیک و از هر بار پارچه الاغ ۶۰۰ کپیک گرفته می‌شود.^۲

در هر چهار پاسگاه کوتوم ، قلعه‌بر ، منجیل و قزوین نیز به همین ترتیب عمل می‌شود .

در تهران از هر بار پارچه قاطر واسب ۱۰۰ کپیک و از هر بار پارچه الاغ ۵۰۰ کپیک و در مورد کالاهای کشیدنی نیز ، مانند قمرزدانه و رنگ قالبی ، از هر بار اسب و قاطر ۵۰۰ کپیک و از هر بار الاغ ۲۰۰ کپیک گرفته می‌شود .

در شمیران ، تمغار ، شاه‌رود ، میمنه ، سبزوار و نیشابور

در تمام این نقاط مانند آنچه که قبلاً گفته شد عمل می‌گردد . در تهران از هر بار پارچه قاطر واسب ۱۰۰ کپیک ، از هر بار پارچه الاغ ۵۰۰ کپیک ، در مورد کالاهای کشیدنی نیز از هر بار اسب و قاطر ۵۰۰ کپیک و از هر بار الاغ ۲۰۰ کپیک می‌گیرند .

از نیشابور به مشهد

از کالاهای وارداتی برحسب برآورد آنها عوارضی گرفته می‌شود که نامی فارسی

۱ - این سند در آس خ ر ، «ذخیره» روابط روسیه با ایران ، ۱۷۴۵ ، پرونده ۱۸ ، برگ ۷۷۲-۷۷۶ نگهداری می‌شود (قطعه‌ای از آن به صورت عکس در این کتاب چاپ شده) .

۲ - Rouble = 100 Kopek - م .

۲. کپی‌ک می‌گیرند.

در قزوین وزرند از هر بار پارچه قاطر و اسب ۲ کپی‌ک، از هر بار الاغ ۱ کپی‌ک و همچنین از کالاهای کشیدنی نیز به همین ترتیب گرفته می‌شود.

در شهر قم و کاشان از هر بار پارچه قاطر و اسب ۴ کپی‌ک و از هر بار الاغ ۲ کپی‌ک گرفته می‌شود. در مورد کالاهای کشیدنی نیز به همین ترتیب عمل می‌گردد.

در موچاپور یا صفهان، برخلاف آنچه که در شهرهای پیش گفته قم و کاشان رایج است، راهداری گرفته می‌شود. از کالاهایی که به اصفهان وارد می‌شود، برحسب برآورد، از هر ۱۰۰۰ روبل ۱۰ روبل و فعلاً ۸ روبل می‌گیرند و بجز راهداری مالیات هم دریافت می‌نمایند.

راهداری شماخی

در شماخی از هر بار شتر ابریشم یا پارچه، یک روبل و ۵ کپی‌ک، در مورد کالاهای کشیدنی، از هر بار شتر ۶ کپی‌ک و از هر بار گاو ۳ کپی‌ک گرفته می‌شود. در بارگاه از هر بار شتر از کالاهای یادشده، ۲ کپی‌ک و از هر بار گاو ۲ کپی‌ک تا ۲۰ کپی‌ک می‌گیرند.

در مورد کالاهایی که با کشتی به بارانداز باکو وارد می‌شوند در بارگاه از هر توپ ماهوت، که پیش از این ۲۲ کپی‌ک مالیات از آن گرفته می‌شد، اکنون ۲۰ تا ۳۰ و حتی ۴۰ روبل می‌گیرند.

از سایر کالاهای نیز مانند قمرز دانه، رنگ‌قالبی، بلوز، کرباس، صندل و دیگر کالاهای مشابه، برحسب برآورد، از هر ۱۰۰۰ روبل، ۵۰ روبل گرفته می‌شود.

از کالاهایی که از شماخی به دربند می‌رود

از هر بار شتر یک روبل و ۳ کپی‌ک و از هر بار اسب و گاو، یک روبل گرفته می‌شود.

در دربند از هر بار شتر یک روبل و ۲ کپی‌ک و از هر بار اسب و گاو و قاطر یک روبل می‌گیرند.

در اردبیل از هر بار پارچه اسب و قاطر ۴ کپی‌ک، از هر بار الاغ ۲ کپی‌ک در مورد کالاهای کشیدنی نیز، از هر بار اسب و قاطر ۱ کپی‌ک و از هر بار الاغ ۱ کپی‌ک می‌گیرند.

در ساروف از هر بار پارچه اسب و قاطر ۲ کپی‌ک، از هر بار الاغ ۱ کپی‌ک، در مورد کالاهای کشیدنی نیز، از هر بار اسب و قاطر ۱ کپی‌ک و از هر بار الاغ ۵ کپی‌ک گرفته می‌شود.

در تبریز نیز از کالاهای وارداتی پول به عنوان راهداری گرفته می‌شود، بطوری که از هر بار پارچه اسب و قاطر یک روبل تا یک روبل و ۲ کپی‌ک و از هر بار الاغ ۵ تا ۶ کپی‌ک و همچنین، برحسب برآورد، از هر ۱۰۰۰ روبل، ۳۰ کپی‌ک می‌گیرند.

از رشت به تبریز از جاده دوم

در تمام پاسگاههای رشت، لاشمدان، کسما و کسکر بدین ترتیب راهداری دریافت می‌گردد: از هر بار پارچه قاطر و اسب ۴ کپی‌ک، از هر بار الاغ ۲ کپی‌ک، در مورد کالاهای کشیدنی نیز، از هر بار اسب و قاطر ۲ کپی‌ک و از هر بار الاغ ۱۰ کپی‌ک.

در جیرفت از هر بار پارچه اسب و قاطر ۲ کپی‌ک، از هر بار الاغ ۱۰ کپی‌ک، در مورد کالاهای کشیدنی از هر بار اسب و قاطر ۱۰ کپی‌ک و از هر بار الاغ ۱۰ کپی‌ک می‌گیرند.

در میان از هر بار پارچه قاطر و اسب ۲ کپی‌ک و از هر بار الاغ ۱۰ کپی‌ک، در مورد کالاهای کشیدنی نیز، از هر بار اسب و قاطر ۱۰ کپی‌ک و از هر بار الاغ ۱۰ کپی‌ک و از میان به تبریز از کالاهای وارد شده، برحسب برآورد - چنانکه در بالا آمد از هر ۱۰۰۰ روبل ۳ کپی‌ک گرفته می‌شود.

از مسافران رشت به اصفهان

در رشت، کوتوم، نقله برومنجیل از هر بار پارچه قاطر و اسب یک روبل و

از کالاهایی نیز که با کشتی وارد اسکله در بند می‌شود، از هرتوپ ۵ روبل و از هر قطعه صابون ۱۲/۵ کپیک، از هر چلیک صابون وپیه ۵ کپیک، از هر شبکه چهل تایی شراب ۵ کپیک و از هر شبکه مقداری شراب گرفته می‌شود. اما در رشت از کالاهایی که از روسیه و از نقاط مختلف ایران وارد می‌گردد، از هر روبل ۵ کپیک گرفته می‌شود، در صورتی که از صادر شده‌ها چیزی نمی‌گیرند. و بجه راهداری، چنانکه قبلاً توضیح داده شد، هم از وارد شده‌ها و هم از صادر شده‌ها گرفته می‌شد.

واسیلی چیریکه یف منشی

@yehbaghalketab

نام‌نامه

آس خر (آرشیو سیاست خارجی روسیه) ۲۲-	آ
-۸۵-۸۳-۸۲-۸۱-۸۰-۷۹-۷۶-۷۱-۲۴	آبغار ۳۱۱
-۱۰۱-۹۵-۹۲-۹۱-۹۰-۸۹-۸۸-۸۷-۸۶	آخت (قبیله) ۲۱۴
-۱۰۸-۱۰۷-۱۰۶-۱۰۵-۱۰۴-۱۰۳	آذربایجان ۱-۲-۳-۹-۱۲-۱۵-۱۷-۲۱-۳۳-
-۱۳۹-۱۳۰-۱۲۲-۱۱۳-۱۱۱-۱۰۹	-۳۴-۳۵-۳۷-۵۲-۵۳-۵۴-۵۷-۵۸-۶۸-
-۱۵۴-۱۵۳-۱۵۲-۱۵۱-۱۴۶-۱۴۵	۶۹-۷۱-۸۰-۸۱-۱۱۶-۱۲۰-۱۲۲-۱۲۹
-۱۶۷-۱۶۶-۱۶۴-۱۶۰-۱۵۷-۱۵۵	-۱۳۹-۱۵۰-۱۸۵-۱۸۶-۲۰۰-۲۰۱-
-۱۷۳-۱۷۲-۱۷۱-۱۷۰-۱۶۹-۱۶۸	-۲۱۳-۲۳۶-۲۳۷-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-
-۱۸۱-۱۸۰-۱۷۹-۱۷۶-۱۷۵-۱۷۴	-۲۴۵-۲۴۶-۲۶۱-۱۶۲-۲۶۸-۲۶۹-
-۱۸۸-۱۸۶-۱۸۵-۱۸۴-۱۸۳-۱۸۲	۲۸۳-۲۹۱-۲۹۳-۲۹۶-۳۰۷-۳۰۸
-۲۰۱-۲۰۰-۱۹۵-۱۹۴-۱۹۳-۱۹۰	آذربایجان جنوبی ۱۲۷
-۲۰۷-۲۰۶-۲۰۵-۲۰۴-۲۰۳-۲۰۲	آزارات (ایالت) ۱۲۲
-۲۱۸-۲۱۷-۲۱۵-۲۱۱-۲۰۹-۲۰۸	آزاراتسکی (آرتمی) ۴۵
-۲۳۵-۲۳۴-۲۳۰-۲۲۷-۲۲۲-۲۱۹	آراکس (رودخانه) ۴۹-۲۱۶-۲۶۳-۲۷۷
-۲۴۱-۲۴۰-۲۳۹-۲۳۸-۲۳۷-۲۳۶	آراکل (نام یک کشاورز) ۴۱
-۲۶۱-۲۵۱-۲۴۹-۲۴۷-۲۴۶-۲۴۵	آرال ۲۵۷-۲۵۹
-۲۷۴-۲۷۳-۲۷۲-۲۷۱-۲۷۰-۲۶۵	آرالی ۲۵۵
-۲۸۶-۲۸۰-۲۷۹-۲۷۸-۲۷۶-۲۷۵	آروتونیان (ب.م.) ۹۳
-۲۹۲-۲۹۱-۲۹۰-۲۸۹-۲۸۸-۲۸۷	آروتونیان (پ.ت.) ۳۷-۴۲-۵۵-۷۹-۸۱
-۳۰۵-۳۰۳-۳۹۶-۲۹۵-۲۹۴-۲۹۳	آرونوا (م.ر.) ۷۸
۳۱۰	آستارا ۸۶-۱۴۵-۲۰۲-۲۰۳

آسیا ۳۰۴-۵۳-۵۰	آوار (قبیله) ۶۹-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۲۱
آسیای مقدم ۵۱-۵۰	۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۷-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۲
آسیای میانه ۶-۹-۱۲-۱۹-۱۰۶-۱۱۹-۱۲۹	آوه تسیان (س.تر.) ۱۸
۱۷۹-۲۱۲-۲۱۳-۲۵۳-۲۵۶-۲۵۷	آئود (ایالت) ۶۸
۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۶	الف
۲۶۷-۲۸۰-۲۸۸-۲۹۹-۳۰۸	ابراهیم خان (برادر نادرشاه) ۶۸-۷۱-۱۲۰
آفریقا ۵۰	۱۲۱-۱۲۲-۱۲۶-۱۴۳-۲۱۶-۲۳۷
آقاحسین ۲۰۴	ابراهیم خان (پسر برادر نادرشاه) ۱۲۱-۲۰۷
آق برج (دهکده) ۲۱۶	۲۳۷
آق سو (قلعه) ۲۳۸-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۴	ابدالی (قبیله) ۶۷
آق قویونلو ۱۴-۲۴-۳۷-۸۰	ابدالی (احمدخان) ۲۹۷
آق قویونلو (اوزون حسن) ۱۴	ابدالی (قانی خان - غنی خان) ۸۹-۱۲۸-۲۱۷
آق قویونلو (رستم پاشا) ۱۴	ابوالخیرخان قزاق ۲۵۷
آق قویونلو (یعقوب پادشا) ۱۴	ابوالغاریخان ۲۵۸
آی یالو ۲۵۶	ابوالفضل خان ۲۵۶
آکوشین ۲۲۲-۲۲۹-۲۳۲	ابوالفیض خان (امیربخارا) ۶۸-۲۵۳-۲۵۴
آکولتسی (زاکاریا) ۳۸-۴۲	ابوالمحمد (پسر البارش) ۲۵۸
آکولیس (صوبه) ۱۵	ابوه (روستا) ۲۲۲
آکولیس (دهکده) ۵۰	ابیورد ۶۱-۱۱۸
آلمان ۳۰۶	اتریش ۳۲
آبل ۱۹۰	احمی آذرین (صوبه، کلیسا) ۱۳-۱۷-۴۴
آمودریا ۲۵۳	۹۳-۹۴-۹۵
آندزنا برد (روستا) ۴۹	احمد ۲۶۸
آناتولی (غازی) ۱۵۸	احمدپاشا (سرکرده نظامی ترکیه) ۱۱۹-۲۴۵
آناتولی «نوشته شده»	احمدخان شامسوی ۲۴۶

استرآباد ۳۰-۵۷-۵۸-۶۲-۱۲۰-۱۲۴	ادوارد ث ۴۹
۱۲۵-۱۲۷-۱۴۹-۱۸۲-۱۸۶-۱۸۷	ارتوق ۱۵۸
۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۲۵۸	اردبیل ۳۶-۵۷-۲۱۵-۲۳۷-۲۴۲-۲۸۵
۲۷۶-۲۷۸-۲۸۲-۲۸۳-۲۹۸-۳۵۴	۳۱۱-۳۱۲
۳۰۵	اردوباد (دهکده) ۵۰
استرآبادی (میرزا مهدی خان) ۵-۷-۸-۹	ارس ← آراکس (رود)
۱۱-۱۵-۷۶-۸۸-۸۹-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۱	ارض اقدس (مشهد) ۱۲۵
۱۲۲-۱۲۷-۱۳۵-۱۴۹-۱۵۳-۱۵۵	ارمنستان ۱-۱۲-۱۳-۱۵-۱۷-۲۰-۲۳-۳۴
۱۵۷-۱۶۰-۱۷۲-۱۸۸-۲۳۳-۲۳۶	۳۷-۳۸-۴۳-۴۴-۴۷-۵۲-۵۳-۵۴-۶۹
۲۴۶-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۸-۲۵۹	۹۳-۱۱۶-۱۱۸-۱۲۹-۱۳۹-۱۸۵-۲۱۳
اسکندر مقدونی ۲۳	۲۴۲-۲۶۱-۲۶۲-۲۸۳-۲۸۴-۲۸۶
اسماعیل بک (حاکم یموت) ۱۸۹	۳۰۷
اشرف افغان (پسر عموی سیر محمود افغان قلزای)	
۵۷-۵۸-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۹۹	ارمنیان (اراسنه) ۱۴-۱۷-۵۵-۸۲-۱۷۰
۱۰۰-۱۶۲	اروپا ۵۰
اصفهان ۲-۳۱-۴۵-۴۸-۵۵-۵۶-۶۰-۶۳	اروپای غربی ۲۹-۳۰-۱۶۵
۶۴-۷۶-۸۶-۸۷-۸۸-۹۱-۹۲-۹۵	ارومیه ۱۲۵-۲۰۰-۲۰۵-۲۴۵
۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۹-۱۳۵	ارلیسا (ایالت) ۶۸
۱۳۸-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۴-۱۵۲-۱۶۶	ارستاوستوا (کسانکویه) ۱۶۸
۱۶۷-۱۶۸-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۸-۱۸۱	ارستاوی کسانس ← ارستاوستوا (کسانکویه)
۱۹۶-۲۰۰-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۲۷۰	ازبک (ازبکان) ۹۶-۱۱۱-۱۲۸-۱۴۵-۱۵۱
۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-۲۸۳-۲۸۴-۲۸۵	۱۰۲-۱۹۴-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵
۲۸۶-۲۹۸-۳۱۳	
اصفهان (میرزا محمد علی) ۱۳۹	۲۵۷-۲۶۱-۲۷۱-۲۹۱
اصلاح سیرزا ۱۶۷-۱۶۸	استانبول ۳۱

۱۱۶-۵۹	افغانه	۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۷۳-۷۹-۹۸-
۱۹۵-۱۲۷-۱۲۰	افشار (الهوردیخان قرخلو)	۱۰۱-۱۰۶-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۶-۱۴۷-
۲۰۷	افشار (امامقلی خان)	۱۱۹-۱۲۱-۱۴۵-۱۴۸-۱۴۹-
۱۲۲	افشار (امیراسلان خان قرخلو)	۱۳۷-۱۳۸-۱۴۳-۱۵۱-۱۵۴-۱۶۳-
۱۲۵-۱۲۰	افشار (باباعلی بک)	۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۳-
۱۲۳-۱۲۲-۲۰	افشار (حیدربک حیدرخان)	۱۷۹-۱۸۱-۱۸۴-۱۹۴-۲۰۰-۲۰۲-
۲۴۷-۲۴۶-۳۴۰-۲۲۲-۱۹۸		۲۰۶-۲۰۷-۲۲۰-۲۴۸-۲۶۲-۲۶۸-
		۲۹۱-۲۹۷-۲۹۹-
۱۲۴-۱۲۳-۱۲۰	افشار (ساروخان قرخلو)	
۱۸۹-۱۸۸		افغان (بابلی) ۱۵۴
۱۲۳	افشار (سرداربک قرخلو)	افغانستان ۹-۵۳-۵۴-۱۹-۱۲۹-۲۱۳-۳۰۷
۱۲۳	افشار (شاهقلی خان)	افغان قلیجی (افغان قلزای) ۲۹۸
۱۲۳-۱۲۰-۹	افشار (عاشورخان پاپالو)	افغان قلزهای (امیر محمود) ۴-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹
۲۴۵-۲۴۴-۱۹۸		افغان قلزهای (حسین خان) ۵۸
۲۰۷-۱۷۶	افشار (قاسم خان قرخلو)	افغان قلزهای (قبیله) ۵۶-۶۷-۵۸
۱۴۶-۱۲۳-۱۲۲-۱۲۱-۱۲۰	افشار (قبیله)	افندی (دوئوری) ۵۶
۲۹۷-۲۰۰-۱۷۹-۱۷۳-۱۴۸		البارس خان خیوه ای ← ایلبارس خان خیوه ای
۲۴۵-۱۹۸	افشار (کریم خان)	توالن (جان) ۳۱-۶۹-۳۸۰
۱۲۵-۱۲۰	افشار (کلب علی خان)	القات ۲۴۹
۱۲۴-۱۲۰-۸۹	افشار (محمدحسین خان)	الدار ۲۲۷
۱۹۵-۱۹۴-۱۴۵		امام جعفر صادق (ع) ۱۵۷
۱۷۳-۱۷۲-۱۲۳-۱۲۲	افشار (محمدخان)	امام رضا (ع) ۱۶۳
۲۱۶-۱۷۵-۱۷۴		اندخوی (اندخود) ۱۱۰-۱۱۹-۲۵۹
۲۹۸	افشار (نادرقلی)	انگلستان ۳۰-۳۲-۴۹-۵۱
۳۰-۳۷-۱۱-۶-۴-۳-۲-۱	افغان (افغانان)	انگلیس ۳۰-۳۱-۱۸۷-۲۰۳-۲۷۹
۶۱-۶۰-۵۹-۵۸-۵۷-۵۶-۵۵-۵۲-۳۱		اوت تر ۳۱-۳۲-۱۰۵
		اورا گراتون ۳۸

۲۵۵-۲۰۸-۲۰۶	اورکنج	۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-
۲۶۰	اوزبک (رحیم خان)	۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-
۱۱۹	اوزکوش (ایالت)	۱۷۵-۱۷۶-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-
۱۲۶	اوستا هلو (قبیله قزلباش)	۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۹۰-۱۹۲-
۲۴۳-۲۲۹-۲۱۹-۲۱۸	اوسمی	۱۹۴-۱۹۵-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-
۲۵۱-۲۳۱	اوسمی (احمدخان)	۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-
۲۳۱-۲۳۰-۲۲۶-۲۲۳-۲۲۱	اوسمی آوار	۲۰۸-۲۰۹-۲۱۱-۲۱۵-۲۱۷-۱۱۸-
۲۴۳	اوسمی قتیاق	۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-
۴۱-۳۹	اوشاکان (روستا)	۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-
۲۲۲	اولوچار (روستا)	۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-
۱۲۶-۱۲۳-۱۱۰	اویماق (بلخ و اندخوی)	۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-
۳۱	اهواز	۲۴۹-۲۵۰-۲۵۴-۲۵۶-۲۵۸-۲۶۱-
۲۶۴	ایبریا	۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۷-۲۶۹-
۱۷-۱۲-۱۱-۹-۵-۳-۲-۱	ایران (ایرانیان)	۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-
۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲۴-۲۳-۲۲-۲۱-۱۸		۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲-
۴۷-۴۶-۴۳-۳۷-۳۲-۳۱-۳۰-۲۹		۲۸۳-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹-
۶۶-۶۲-۶۱-۵۹-۵۸-۵۷-۵۶-۵۵-۵۲		۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲-۲۹۳-۲۹۴-۲۹۵-
۸۳-۸۲-۸۱-۸۰-۷۹-۷۷-۷۶-۷۱-۷۰		۲۹۶-۲۹۸-۲۹۹-۳۰۰-۳۰۴-۳۱۰-
۹۲-۹۱-۹۰-۸۹-۸۸-۸۷-۸۶-۸۵-۸۴		۳۱۴-۳۱۰-۳۰۸-۳۰۶-۳۰۵
۱۰۵-۱۰۴-۱۰۲-۱۰۱-۹۹-۹۶-۹۵	ایرساری (قبیله)	۱۷۱
۱۱۱-۱۱۰-۱۰۹-۱۰۸-۱۰۷-۱۰۶	ایروان	۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-
۱۲۹-۱۲۷-۱۲۵-۱۲۲-۱۱۸-۱۱۳		۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-
۱۴۵-۱۳۹-۱۳۸-۱۳۴-۱۳۱-۱۳۰		۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶-
۱۵۴-۱۵۳-۱۵۲-۱۵۱-۱۵۰-۱۴۶	ایل این (و)	۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-
۱۶۰-۱۵۸-۱۵۷-۱۵۶-۱۵۵		۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-

ایلیخانیان ۸۳	بدخشان ۲۵۲-۲۵۹-۲۸۴
ایمان‌قلی میرزا ۱۲۰	براتیشف (و.) ۲۸-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۴۶-
ایناق ۲۵۷-۲۵۸	۱۵۱-۱۵۲-۱۵۹-۱۶۹-۱۸۰-۱۸۳-
ایوانق (پ.پ.) ۹	۱۸۴-۱۸۶-۲۱۰-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸-
ب	۲۲۹-۲۳۰-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۸-
باباخان کرد (خرم‌آبادی) ۱۲۷-۱۲۲	۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-
باباعلی بیگ (حاکم ایبورد) ۶۱	۲۴۵-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-۲۷۲-
بابل ۳۰-۱۸۹- ← بارفروش	۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۸۹-۲۹۰-۲۹۵-
باترخان (محمد) ۳۹	۳۰۲-۳۰۴
بادغیس ۱۴۹	بروجرد ۶۶
بارتولد (و.و.) ۸	بریتانیا ۴-۳۰
بارفروشی (بابل) ۱۸۹-۳۰	بصره ۶۵-۲۸۳
بازن ۳۱-۱۰۷-۱۰۵-۲۱۲-۲۱۷	بغداد ۲-۱۵۴-۱۶۱-۱۷۶-۱۸۳-۱۹۴-
باشلین (دشت) ۲۴۳	۲۸۲-۲۸۳
باغشاه ۲۴۵	بکی خانوف (آ.ک.) ۱۱۹-۱۲۲-۱۲۶-
باکو ۲۰-۲۷-۵۶-۵۷-۸۶-۹۲	۱۳۱-۲۳۸
باکونین (باکولیمین) ۱۸۳-۱۰۷	بکی خانوف قدسی (عباس آقا) ۲۰-۲۱
بالتیک ۲۰	بکین ۲۰
بانرجی (ج.) ۶۷	بلغ ۸۸-۱۱۹-۱۱۰-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۹-۲۸۴
بحرین ۱۱-۱۹۶-۱۹۷	بل‌نور (ف.س.) ۱
بخارا ۲۲-۶۸-۱۵۲-۲۱۳-۲۲۶-۲۵۱-	بلوچ (محمدخان) ۳-۱۰-۹۰-۱۰۹-۱۷۳-
۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۶-۲۷۱-۲۸۴-	۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸
۳۰۷-۳۰۰	بلوچستان ۶۰-۲۱۳
بختیاریان (بختیارها) ۵۹-۱۷۱-۱۷۵-۱۸۲-	بلوچ‌ها ۱۷۵-۱۷۶
۲۶۸-۲۰۵	بمبئی ۵-۶۰
	بنارس ۲

بندرعباس ۸۹-۱۴۵-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۸-۱۹۵	پتروغفسکی (ای.پ) ۱-۱۲-۳۴-۳۵-۳۶-
بندلار ۳۱۱	۳۷-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۵۰-
بنگال ۶۸	۵۱-۷۴-۷۸-۷۹-۸۰-۸۲-۸۳-۸۴-
بنه‌ونی (فلوریلو) ۲۵۲	۸۹-۹۰-۱۱۳-۱۱۸-۱۲۳-۱۲۶-۱۲۷-
بوتکوف (پ.ک.) ۲۸۳-۲۵۱-۲۱۷-۱۲۸-۲۹	۱۴۰-۱۴۲-۱۴۴-۱۴۶-۱۶۹-۱۹۸-
بوشهر ۶۹	۲۳۶-۲۵۰-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-
بوگام (رودخانه) ۲۴۳	پتروف (ف.ن.) ۱۳۵
بویانکی (سهدی) ۲۲۷	پتروگراد ۸
بویناک ۲۲۹	پتسدام ۲۸
بونیکی‌ها ۲۲۹	پروا سوچه نیک ۴۹
بهبودخان ۱۵۲-۱۸۸-۱۸۹	پیرزاده (میرزاتقی) ۱۸۸
بیات (حاجی سیف‌الدین خان) ۱۴۹	پیرمحمدخان ۱۲۷-۱۳۹
بیات (حسن خان) ۱۲۱	ت
بیات (قبیلۀ) ۱۲۰-۱۲۱-۱۸۸	تابه‌ساران ۶۸
بیات (مظفرخان) ۱۲۱	تاجیک ۱۵۴-۲۵۹
بیلخان ۲۵۸	تاجیکستان ۱۳۴
بی‌هار ۶۸	تارکف (شمخال‌نشین) ۲۱۳
پ	تاشکند ۱۳۴-۲۵۲
پاپ ۳۲	تاکایشویلی ۱۹
پاپازیان (آ.د.) ۱۳-۴۸-۷۹	تالش ۲۰۲-۲۰۳
پاریس ۳۱	پتراول ۲۶-۵۵-۵۸-۲۵۲
پتر زبورک ۲۳-۲۶-۲۸-۳۲-۴۵-۵۵-۶۳-	تالش ۲۰۲
۶۴-۸۳-۱۰۸-۱۲۸-۱۶۸-۱۷۵-۱۸۳-	تالی ۲۲۲
۲۰۳-۲۸۱	تامای (آ.) ۲۱۸-۲۱۹-۲۲۲
پتر کبیر ۲۶	تایمن ۲۱۳

تبرساران ۷	۳۲-۴۸-۵۸-۶۵-۶۶-۶۹-۱۰۹-
تبرسران (مایسول نشین) ۲۰۰-۲۱۳-۲۲۲-	۱۳۰-۱۳۴-۱۴۶-۱۵۰-۱۵۴-۱۵۶-
۲۲۸-۲۳۱-۲۳۸	۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۸-
تبرسرانی ها ۲۱۴-۲۳۱-	۱۶۹-۱۷۱-۱۷۵-۱۷۹-۱۸۲-۱۸۴-
تبریز ۷-۹-۵۴-۶۰-۶۶-۱۲۲-۱۸۰-۱۸۳-	۱۹۵-۱۹۹-۲۰۱-۲۰۵-۲۱۴-۲۱۷-
۲۰۱-۲۳۵-۲۴۰-۲۴۲-۲۵۰-۲۶۴-	۲۳۳-۲۳۶-۲۴۳-۲۴۴-۲۶۷-۲۷۴-
۲۶۹-۲۷۰-۲۷۵-۲۸۰-۲۸۴-۲۸۵-	۲۷۵-۲۷۶-۲۸۸-۲۹۸-۳۰۰-۳۰۶-
۲۹۸-۳۱۱-۳۱۲	تسکنا ۴۹
تبریزی (صمدبک) ۷۱	تسه گروی آ ۲۵-۲۶
تذکره الملوك ۷۴	تفلیس ۱۹-۲۰-۴۹-۸۸-۱۸۲-۲۶۱
تراکمه ۲۴۳	تقی خان ۱۲۰-۱۲۷-۱۳۱-۱۴۱-۱۴۵-
تراوتسیان ۴۹	۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۲۰۴-۲۰۶
ترخان ۳۹	تمغار ۳۱۰-۳۱۱
ترشیز ۱۲۵	توپال عثمان ۱۵۴
ترکان (ترك) ۲-۳-۴-۶-۱۱-۵۸-۵۹-۶۳-	تهران ۶۳-۶۴-۱۰۳-۱۶۹-۱۷۷-۳۱۰
۶۵-۶۶-۶۷-۱۰۱-۱۱۶-۱۱۷-۱۲۹-	۳۱۱
۱۳۷-۱۴۳-۱۵۷-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۵-	تیمورلنگ ۲۹۵-۲۹۶
۱۶۷-۱۶۸-۲۶۲-۲۵۵-۲۴۵-۲۹۹	ج
ترکستان ۱۵۰-۲۹۶	جار (قبیله) ۷۱-۱۲۶-۲۱۵-۲۲۲
ترکمانیه (ایل) ۹۶	جاروتال (قبیله) ۲۱۶
ترکمن ۵-۹-۲۵۲-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۷-۲۵۸	جاروتالی ۲۱۷
۲۶۱	جاسبر ۳۹-۴۲-۴۴-۹۳-۹۴
ترکمنستان ۵-۸-۹	جتکتهای (احمدخان اوسمی) ۲۰۰-۲۰۱
ترکمه تکه (قبیله) ۱۷۱	جلال بک ۲۲۲
ترکیه (عثمانی) ۶-۷-۱۱-۱۸-۲۶-۳۱-	جلایربک ۲۲۳

جلایر (طهماسب بک) ۱۱۸-۱۱۹-۱۴۱-	حاجی محمد بک ۱۸۸
۱۷۶-۱۷۷-۲۰۶-۲۰۷	حزین (شیخ محمدعلی) ۱-۲-۳-۴-۵۱-
جلایر (قاسم علی بک) ۱۷۴	۵۸-۵۹-۶۴-۶۵-۶۶-۱۳۸-۱۷۱-
جلایر (قبیله) ۱۱۸	۱۷۲-۱۷۵-۱۷۸-۲۵۹-۲۶۲-۲۶۳
جلفا ۴۹-۵۰-۱۸۱-۲۱۱	حسرتیان (م.س.) ۱۳
جوگا (جلفا) ۴۹-۵۰	حسن آباد ۶۰
جوگاتسی (کاتولیکس آلکساندر) ۳۹	حسن القادری ۲۰
جیرفت ۳۱۲	حسن خان کرد ۱۲۱
ج	حسین خان ۱۴۱
چاریکر ۲۵۳	حکمت ۱۶۹
چرموگان ۱۱۹	حکیم بی (محمد) ۲۵۴
چلبی (حاجی) ۲۰-۲۴۷-۲۴۹-۲۵۰	حماسه لاکي ۲۱۸
چنگیزخان ۱۲-۲۹۵-۲۹۶	حویزه ۱۶۶-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۸-۱۹۲-
چوخ ۲۲۲	۱۹۵
چهارجوی ۸۹-۲۵۳	چیدرآباد ۶۸
چهارمکان ۱۱۹	خ
چیریکه یف منشی (واسیلی) ۳۱۴	خاچکیان (ل.س.) ۱۳
چین ۱۲-۶۹-۱۲۹-۲۶۷	خازارچاخ کتسی ۹۳
ح	خانقاه (قلعه) ۲۵۴
حاجی خان کرد (چاشکزک) ۱۲۱-۱۲۶-۲۴۵	خانکاه ۱۴۸
حاجی صفرقلی ۱۸۷-۱۸۸	خاووتس تارا ۱۵
حاجی کوثر ۱۸۷-۱۸۸	خبرشان ۱۱۱
حاجی لار (ایالت) ۱۱۹	خنوشان (قوچان) ۶۲-۸۸-۲۱۰-۲۹۶
	خچند ۲۵۶
	خداپنده (محمد دوم) ۱۴

خراسان ۳ - ۱۹ - ۵۹ - ۶۱ - ۶۴ - ۷۲ -	۲۵۸ - ۲۷۱ - ۳۰۰ - ۳۰۷ -
۷۵ - ۷۶ - ۸۱ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۷ - ۹۰ -	د
۱۰۴ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۳ -	داراب ۶۰
۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۳۹ - ۱۴۳ - ۱۴۹ -	داران ختسی (گریگوری) ۴۹
۱۵۰ - ۱۵۲ - ۱۵۷ - ۱۶۱ - ۱۶۳ - ۱۶۸ - ۱۸۰ -	داغستان ۶ - ۹ - ۲۰ - ۲۹ - ۵۴ - ۶۸ - ۶۹ -
۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۹۴ - ۲۰۰ -	۸۵ - ۸۶ - ۱۰۶ - ۱۰۸ - ۱۲۲ - ۱۲۶ -
۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۵۳ - ۲۵۸ - ۲۶۶ - ۲۶۸ - ۲۶۹ -	۱۰۳ - ۱۰۵ - ۱۰۹ - ۱۶۰ - ۱۶۹ - ۱۹۵ -
۲۷۰ - ۲۷۳ - ۲۹۳ - ۲۹۶ - ۲۹۸ -	۲۰۱ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ -
خراسانی (میرزا باقر) ۱۳۹	۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ -
خرم آباد ۶۰ - ۶۵ - ۳۱۱	۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ -
خرم آبادی (بابا خان کرد) ۱۲۲ - ۱۲۷	۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۴۰ -
خزر (دریا) ۲۶ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۶۹ - ۹۰ -	۲۴۱ - ۲۴۳ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۸ - ۲۵۰ -
۲۸۰ - ۲۸۳	۲۵۱ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۸۸ - ۳۰۷ - ۳۰۸ -
خلفا خان ۲۹۴	دال (و.) ۸۲
خلیج عمان ۶۰	دامغان ۱۸۸
خلیج فارس ۱۰ - ۶۹ - ۱۰۵ - ۱۷۲ - ۱۷۳ -	دانیال بی‌سقیّت (محمد) ۲۵۴
۱۷۵ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۸۶ - ۱۹۲ - ۱۹۶ -	دریوند ۵۶ - ۵۷ - ۸۶ - ۱۰۶ - ۱۲۸ - ۱۵۱ - ۱۸۰ -
۲۸۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵	۱۸۱ - ۱۸۳ - ۱۸۵ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۲۴ -
خوارزم ۶۸ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۳۰۰ -	۲۲۵ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۳ - ۲۳۴ -
خورشید بک ۲۳۹	۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۵۱ - ۲۶۹ - ۲۷۱ - ۲۷۲ -
خوزستان ۱۰ - ۵۸ - ۱۱۹ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۸۶ -	۲۷۳ - ۲۷۶ - ۲۸۴ - ۲۹۰ - ۳۱۳ - ۳۱۴ -
۲۱۲ - ۳۰۵	دردیژک ۲۶۴
خوی ۱۱ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۳۰۶ -	درگزین ۵۷ - ۱۷۳ - ۲۲۲ - ۲۳۱ -
خیوه ۶۸ - ۱۴۸ - ۱۵۰ - ۱۸۲ - ۲۱۳ - ۲۵۱ -	دوه‌گز ۶۲ - ۱۱۸
۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ -	دزفول ۲ - ۳۱

دسلی ۱۹۸	۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ -
دنت (رزی) ۷۱	۱۷۶ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ -
دهلی ۴ - ۶۸	۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۹۰ -
دیرووین (ن.) ۴۶	۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ -
دویلین ۳۰	۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ -
دوسبول ۱۱۳	۲۰۹ - ۲۱۱ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ -
ذ	۲۱۹ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۷ - ۲۳۰ - ۲۳۳ -
ذوالفقار خان ۱۷۱	۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ -
ذوالقدر (قبیله) ۱۲۷	۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۹ -
ر	۲۵۱ - ۲۶۱ - ۲۶۵ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ -
رجب خان ۲۵۲	۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ -
رحیم بک ۱۶۸	۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰ -
رحیم خان ۲۵۹ - ۲۵۵	۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ -
رستم خان ۱۹۵	۲۹۹ - ۳۰۲ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۱۰ - ۳۱۴ -
روسیه (روس) ۵ - ۷ - ۸ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ -	رشت ۳۰ - ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۸۱ - ۱۸۳ -
۲۴ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ -	۲۰۸ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۹۳ - ۳۱۰ -
۴۷ - ۵۱ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۷۱ - ۷۶ -	۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۴
۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ -	رضاقلی میرزا ۲۴ - ۲۸ - ۸۶ - ۸۷ - ۹۶ - ۹۹ -
۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۱۰۱ - ۱۰۳ -	۱۰۳ - ۱۰۹ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۶۹ - ۱۷۹ -
۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ -	۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۷ -
۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۶ - ۱۲۲ - ۱۳۰ -	رفسنجان ۱۶۹
۱۳۹ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ -	روتون‌نر (اوگا گک) ۴۹
۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۶۰ -	ریشه‌توف (س.) ۶۳ - ۱۱۵ - ۱۴۴ - ۱۴۶ -
۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ -	۱۶۳ - ۲۱۴

ری ۷۴	سعیدخان ۲۴۱
ری سز (ای.م.) ۷۳-۱۰۴	سغراتال ۲۲۲
ز	سلطان سراد ۲۱۴
زاهدی ها ۱	سلماس ۱۱-۱۹۸-۳۰۶
زر افشان ۲۵۳	سوان ۲۶۴
زردشتیان ۵۷-۵۹	سورخای (محمود) ۲۳۹
زرنده ۳۱۳	سورخای ۲۱۹
زو اکین (ی.س.) ۲۱-۲۷	سورخای خان (قازق قوسخ) ۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-
زیاد اوغلی (اغورلو خان) ۱۲۵-۱۲۶	۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۹-
	۲۳۰-۲۳۸-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۴-۲۴۵
س	سوریه ۱۶۱
سارق (قبیله) ۱۷۱	سولوفیف (س.) ۲۱-۵۵
ساروف ۳۱۲	سوی سولوف (رف.ای.) ۲۶-۶۴
ساری ۱۸۹	سدمین آوراموف (Semen Avramov) ۱۶۷-
سازنلی ۳۱۱	۱۶۹-۱۷۱-۱۷۵-۱۷۶
سالور ۲۶۱	سیبری ۲۶
سام میرزا ۱۰-۲۰-۲۱-۱۸۵-۲۳۶-۲۳۷-	سید احمد ۶۰
	سید حسین ۵۹-۶۰
۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷	سید میرزا اسماعیل ۱۶۹
سامورا (رود) ۲۳۱	سیستان ۱۱-۲۵-۳۱-۶۷-۱۸۰-۱۸۵-۱۸۶-
ساجیلاق ۲۷۳	۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۹۶-۳۰۴-
سبزوار ۱۲۵-۳۱۰-۳۱۱	۳۰۵
ستا ۳۹	میستانی (ملک محمود) ۳-۶۱-۶۲-۱۱۸-
سر بلندخان ۷۳	۱۲۱
سری (رایزن) ۲۶	میگناخی ۲۴۹

شمخال ۲۱۶-۲۱۷-۲۲۹-۲۳۰-۲۴۱	مین خا (ن.ک.) ۶۷
شمخال (کریم) ۲۲۷	میمه نون ۱۴
شمس الدین لو ۱۲۶	میمه نون (کاتولیکوس) ۹۵
شمیران ۳۱۰-۳۱۱	ش
شوین (ای.) ۴۶	شابه ران ۷-۲۵۱
شوروی ۷-۸-۲۴-۲۷-۳۷-۴۲-۴۶-۴۷-۷۶-	شاردن ۲۶۴
۸۷-۲۰۵-۳۱۸	شاطر باشی (محمد) ۲۱۲
شوستر ۲-۱۰-۳۱-۶۰-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۵-	شابل کرام ۶۰
۱۷۶-۱۹۲-۱۹۵	شاملو (قبیله) ۱۲۷
شیخ احمد ۱۷۲-۱۷۳-۱۷۷-۱۷۸	شان به ۱۶۸
شیخ حسین ۷۱	شاه جوان آباد ۹۶
شیراز ۶۰-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-	شاهرخ ۲۵۲
۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۲۱۲	شاه عباس اول ۳۳-۳۴-۳۵-۳۸-۴۳-۵۳-۱۲۸-
شیروان ۷-۱۰-۲۰-۲۵-۳۳-۵۴-۵۶-۱۲۲-	۱۳۸
۱۲۷-۲۰۰-۲۱۴-۲۱۵-۲۳۶-۲۳۸-	شاه عباس سوم ۲-۶۶-۱۶۸
۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-	شاه مهدی قلی خان ۲۱۴
۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۷۶-۲۷۸-۲۸۴	شاهرود ۳۱۰-۳۱۱
ص	شاهورد ۴۹
صدیق آقا ۱۸۹	شکی ۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰
صفوی (سام میرزا) ۲۳۶	شماخ ۴۹
صفوی (شاه اسماعیل اول) ۱۴-۱۵۶-۱۵۹-۱۶۱	شماختسی (آکوپ) ۱۸-۱۹-۳۹-۲۱۴
صفوی (شاه اسماعیل دوم) ۱۴-۱۵	شماخی ۱۹-۲۰-۱۰۷-۱۴۶-۱۸۵-۲۱۳-
صفوی (شاه سلطان حسین) ۷-۱۳-۴۷-۵۵-	۲۱۵-۲۲۵-۲۶۴-۲۶۷-۲۷۷-۲۸۵-
۵۶-۶۰-۷۲-۱۱۳-۱۳۹-۱۶۷-۲۳۶-	۲۹۲-۳۱۳
۲۴۱-۲۹۸	

قرقیز ۲۲	قوریاتای (مغان) ۱۱۹-۱۲۶-۱۳۲-۱۳۸-
قره‌باغ شیروان ۵۴	۱۴۸-۱۵۱-۱۵۶-۱۵۷-۱۶۰-۱۶۴
قره‌قویونلو (جهان‌شاه) ۱۴	قوسوخ ۲۳۱-۲۳۲
قره‌قویونلو (حسنعلی) ۱۴	قیتاق (اوسمی نشین) ۲۱۳-۲۱۴-۲۱۸-۲۲۲-
قره‌قویونلو ۳۷-۱۴	۲۳۱
قزاق (ها) ۲۵۳-۲۵۵-۲۵۷-۲۵۹	ک
قزلباش افشار (ایل) ۶۱-۱۱۸-۱۲۴-۱۲۶-	کابل ۱۱۹-۱۵۴-۱۹۶-۲۰۴-۲۰۶-۲۵۲-
۱۵۱-۲۰۱	۲۷۰
قزوین ۳۰-۵۷-۶۴-۱۶۷-۱۶۸-۱۷۲-۲۷۷-	کاخ ۲۱۶
۱۵۱-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۴	کاراکاتیاکس ۶۹
قسطنطنیه ۳۱	کارتل ۱۴
قنات ۲۶۴	کارنال ۶۸
قققاز ۱۲-۲۰-۲۹-۵۰-۵۵-۵۷-۱۳۷-۱۳۹-	کازرون ۷۴
۲۱۲	کاشان ۶۴-۱۶۹-۲۷۹-۲۸۳-۳۱۳
قلزائی (قبیله) ← افغان قلزه‌ای (قبیله)	کاشانی صدر (سیرزا ابوالقاسم) ۱۵۸
قلعه قیر ۱۸۵	کافرکوموخ ۶۸
قلیچه (محمود) ۱۶۷	کال ۲۵۶
قلیچه‌ای ۲۰۴	کالمیک‌ها ۲۳۳
قم ۶۴-۱۶۸-۳۱۳	کالوشکین (ایوان تیرویج) ۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-
قندهار ۵۶-۵۸-۶۷-۸۹-۱۳۹-۱۴۵-۱۵۴-	۷۱-۸۵-۸۶-۸۷-۱۰۱-۱۰۳-۱۴۵-
۱۵۸-۱۶۷-۱۶۸-۱۷۹-۲۰۴-۲۰۶-	۱۴۶-۱۵۰-۱۵۲-۱۵۶-۱۵۷-۱۶۶-
۲۶۷-۲۶۸-۲۷۰-۲۸۴-۲۸۸-۲۹۷	۱۶۷-۲۱۵-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-
قوچان (خبوشان) ۶۲-۸۸-۲۱۰-۲۹۶-۲۹۷	۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-
قورچیان ۷۴	۲۳۳-۲۷۰-۲۷۱-۲۸۶-۲۸۷
قورچی‌باشی ۷۴	کانراس ۲۲
	کایین (شهر) ۸

کرایلی‌ها ۱۸۸	کوبکان ۲۶۸
کرتاتسی (آبراهام) ← کرتیسکی (آبراهام)	کوبین ۱۲
کرچایف (م. م) ۴۶	کوتوم ۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲
کرد (قبیله) ۱۲۰-۱۲۱-۱۲۸-۱۷۱-۱۸۸-	کورا (رودخانه) ۲۶-۱۵۳
۱۹۸-۲۱۰-۲۶۸	کورکانیه ۲۶
کردستان ۲-۵۷-۵۸-۶۵-۲۶۲	کورین ۲۲۲
کرمان ۶۰-۷۱-۱۱۰-۱۱۹-۱۲۳-۱۶۲-	کوک (جان) ۳۱
۱۶۹-۱۷۲-۱۷۳-۱۲۸-۲۰۶-۲۰۹-	کوک (ده) ۳۲
۲۵۴-۲۸۰-۲۹۱-۲۹۶	کوکنده ۲۵۲
کرمانشاه ۲-۱۸۳-۲۹۸	کومیق ۲۲۲
کرمینکی (محمودنای) ۲۵۵	کوهکیلویه ۶۰-۱۷۷
کرنال ۱۲۰	کیانی (فتحعلیخان) ۱۲۰
کروسینکی ۱۸۱	کیانی (ملک‌محمود) ← سیستانی (ملک‌محمود)
کرتیسکی (آبراهام) - کاتولیکوس کلیسای	کیش میشوف (س. او.) ۸۸
آچی‌آذرین - ۱۷-۱۸-۸۲-۸۴-۱۱۹-	کیکاووسی (خزانه) ۲۶۰
۱۲۲-۱۲۶-۱۲۷-۱۳۸-۱۴۰-۱۴۷-	کیلوانلو ۲۱۰
۱۴۸-۱۵۱-۱۵۷-۲۶۴	ک
کریم‌خان زند ۲۹۷	گارر کالوات) ۳۹
کسکر ۳۱۱-۳۱۲	گال (هال) ۲۸
کسما ۳۱۱-۳۱۲	گاله ۱۳۱
کلات ۱۰۳-۱۶۳-۱۷۹-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۳-	گانا (واسکود) ۵۰
۳۰۰-۳۷۹	گربرت یا هربرت (ای. گ.) ۲۶
کلب حسین ۲۰۲	گرجستان ۱۹-۲۰-۵۲-۵۴-۶۹-۱۲۲-۱۳۹-
کمبریج ۳۲	۱۶۸-۲۰۰-۲۱۳-۲۴۵-۲۶۱-۲۶۲-
کن‌آباد ۱۹۴	۲۷۳-۲۸۶-۳۰۷
کنج‌لو (قلیچ‌خان) ۲۱۱	گرجیان ۸۲-۱۷۰
کوناچین ۲۲۲	

کرز (کالواتسا) ۴۱-۴۵-۴۹	لارودی (نوراله) ۱۶۹-۱۷۷-۱۹۲-۲۳۶
گرو (کالواتسا) ۴۴	لاشمدان ۳۱۱-۳۱۲
کرمن ۲۴۹	لاکی ۲۲۲
گریم (التون) ۲۸۱	لالوی (عنایت الله بک) ۱۴۹
کسکر ۲۰۳	لرخ (دکتر ای.) ۲۸
گلادیشف ۲۵۲	لرخ (لوهان یا کوب) ۲۸-۲۹-۱۸۳
گلشن ۲۴۹	لرخ ۱۰۷-۱۱۲-۲۳۴-۲۷۸-۲۸۴
گلیتسین ۱۱۲	۲۸۵
گلیتسین (س.د.) ۲۲-۲۹-۱۸۲	لرستان ۶۵-۱۲۱-۱۸۱-۱۹۵-۲۶۲
گلیتسین (شاهزاده) ۲۳	لرها ۱۷۱
گلیتسین (م.م.) ۲۲-۱۸۶-۲۰۸	لزگی (قبیله) ۲۰۰-۲۱۹-۲۲۴-۲۲۸-۲۲۹
۲۳۴-۲۶۱-۲۸۶-۳۰۲	۲۳۵-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۴-۲۴۸
گنجعلی پاشا ۲۳۳	۲۵۱
گنجه ۱۲۶-۱۲۷-۱۸۲-۱۸۵-۲۴۵-۲۶۱	لسی (فلدسار شال) ۲۸
۲۶۴	لطفعلی خان ۸۹
گنجه (حاجی بیکلریک) ۱۹۸	لندن ۳۰-۳۲
گنجه ای (اغورلوخان) ۲۱۶	لنگرود ۶۹-۱۹۰
گیلان ۱-۲-۲۵-۵۱-۵۵-۵۷-۵۸-۱۰۷	لنیریک ۳۰
۱۰۹-۱۳۱-۱۷۲-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴	لنینگراد ۱-۵-۸-۳۴-۵۸-۸۰-۲۵۶
۲۷۸-۲۷۹-۲۸۳-۲۸۴-۲۹۲-۳۰۵	لوکوبارت ۱۹۲
گیلیانتس ۵۵	لوکهارت (ل.) ۹-۲۱-۳۱-۱۶۹-۲۳۶
گنبدفورد ۲۰۳-۲۰۵-۲۷۹	لهستان ۲۰
ل	لیخین (ای.و.) ۱۳۵
ل. (و.ای.) ۴۷	لیحسوا (و.پ.) ۲۱-۵۵
لار ۲-۶۵-۱۷۷-۱۹۲-۲۶۳-۲۶۴	

محمداشاه مغول ۶-۶۷-۷۳-۱۳۱	م
محمدعلی بک ۱۹۴	م. (ک.) ۷۵-۳۰۱
محمدعلی خان (پسر برادر نادرشاه) ۱۲۱ -	ماتهداران ۱۳
۱۲۲-۱۸۸-۲۳۷-۲۳۹-۲۴۰	مارا (یون.) ۱۲
ابراهیم خان (پسر)	مارسل ۳۲
محمد رضا غبار احمدشاه ۱۵۴	ماروچاق ۱۴۹
محمدقلی خان ۱۳۸-۲۰۷-۲۹۷	مازندران ۳۰-۴۱-۵۷-۶۲-۱۶۸-۱۷۱-۱۸۰
محمد کاظم ۷-۸-۱۰-۱۱-۱۲-۴۵-۷۰-۷۱	۱۸۲-۱۸۶-۱۸۷-۱۹۰-۱۹۱-۲۰۵
۷۲-۷۳-۷۴-۷۶-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲	۲۷۶-۲۸۳-۳۰۴-۳۰۵
۸۴-۸۵-۸۸-۹۰-۹۱-۱۰۴-۱۰۶	ماستار ۴۰
۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۲-۱۱۵-۱۱۹	ماکوتسی (گریگوری) ۳۸
۱۲۰-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۶-۱۲۷	ماوراءالنهر ۲۵۳-۲۶۶
۱۲۹-۱۳۱-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۶	مایرخان ۲۲
۱۴۹-۱۵۰-۱۵۲-۱۵۵-۱۵۹-۱۶۶	مجبوسان ۸۳
۱۷۱-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۸۰	چهجه (محال) ۱۲۵
۱۸۵-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۲-۱۹۳	محمد (رهبر قیام شیروان) ۱۸۵
۱۹۵-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۱-۲۰۵	محمد (پسر سورخای خان قازیقوسوخ) ۲۳۸ -
۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۱-۲۱۶	۲۴۰-۲۴۱-۲۴۴-۲۴۵
۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰	محمد (ص) ۱۴-۱۳۲-۱۵۹-۱۶۳
۲۴۶-۲۴۷-۲۵۳-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۹	محمد حسین (حاکم استرآباد) ۲۸۳
۲۶۰-۲۶۱-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷	محمد رحیم ۲۵۴
۲۶۸-۲۶۹-۲۹۰-۲۹۳-۲۹۶-۳۰۵	محمد رضا خان ۱۹۵
مراغه ۱۸۳-۲۰۵-۲۳۵-۲۶۹-۲۷۳	محمد زمان خان (محمد زمان بک) ۱۸۷-۱۸۹
مراوین ۲۵۲	۲۰۶
مرتضی علی (پسر سورخای خان) ۲۱۶	محمدشاه (هندوستان) ۹۶-۱۱۹
مرتضی قلی خان ۱۹۸	
مرغاب ۱۴۳-۱۴۹	

میمنہ ۳۱۰
مینورسکی (و. ف.) - ۱۹۲-۱۶۹-۱۴۱-۸-۴

۲۳۶

ن

ناپلئون ۲۳

نادر (نادرشاه) - ۱۱ - ۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲

- ۲۳-۲۲-۲۱-۲۰-۱۹-۱۸-۱۷-۱۶-۱۵

- ۳۲-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲۴

- ۶۹-۶۸-۶۷-۶۶-۶۵-۶۴-۶۳-۶۲-۶۱-۶۰-۵۹-۵۸-۵۷-۵۶-۵۵-۵۴-۵۳-۵۲-۵۱-۵۰-۴۹-۴۸-۴۷-۴۶-۴۵-۴۴-۴۳-۴۲-۴۱-۴۰-۳۹-۳۸-۳۷-۳۶-۳۵-۳۴-۳۳-۳۲-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲۴-۲۳-۲۲-۲۱-۲۰-۱۹-۱۸-۱۷-۱۶-۱۵-۱۴-۱۳-۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱

- ۱۰۵ - ۱۰۴-۱۰۳-۱۰۲-۱۰۱-۱۰۰

- ۱۱۳ - ۱۱۱-۱۱۰-۱۰۹-۱۰۸-۱۰۷-۱۰۶

- ۱۲۰ - ۱۱۹ - ۱۱۷-۱۱۶-۱۱۵-۱۱۴

- ۱۲۷ - ۱۲۶-۱۲۵-۱۲۴-۱۲۳-۱۲۲-۱۲۱

- ۱۳۳ - ۱۳۲-۱۳۱-۱۳۰-۱۲۹-۱۲۸

- ۱۳۹ - ۱۳۸ - ۱۳۷-۱۳۵-۱۳۴

- ۱۴۶ - ۱۴۵-۱۴۴-۱۴۳-۱۴۱-۱۴۰

- ۱۵۲ - ۱۵۱-۱۵۰-۱۴۹-۱۴۸-۱۴۷

- ۱۵۸ - ۱۵۷-۱۵۶-۱۵۵-۱۵۴-۱۵۳

- ۱۶۴ - ۱۶۳-۱۶۲-۱۶۱-۱۶۰-۱۵۹

- ۱۷۱ - ۱۷۰-۱۶۹-۱۶۸-۱۶۷-۱۶۵

- ۱۷۷ - ۱۷۶-۱۷۵-۱۷۴-۱۷۳-۱۷۲

- ۱۸۶ - ۱۸۵-۱۸۴-۱۸۳-۱۷۹-۱۷۸

- ۱۹۲ - ۱۹۱-۱۸۹-۱۸۸-۱۸۷

۱۹۹ - ۱۹۸-۱۹۶-۱۹۵-۱۹۴-۱۹۳

- ۲۰۶ - ۲۰۴-۲۰۳-۲۰۲-۲۰۱-۲۰۰

- ۲۱۳ - ۲۱۲-۲۱۱-۲۱۰-۲۰۹-۲۰۷

- ۲۲۰ - ۲۱۹-۲۱۸-۲۱۷-۲۱۶-۲۱۴

- ۲۲۷ - ۲۲۶-۲۲۴-۲۲۳-۲۲۲-۲۲۱

- ۲۳۳ - ۲۳۲-۲۳۱-۲۳۰-۲۲۹-۲۲۸

- ۲۳۸ - ۲۳۷-۲۳۶-۲۳۵-۲۳۴

- ۲۴۶ - ۲۴۵-۲۴۴-۲۴۳-۲۴۲-۲۴۱-۲۴۰

- ۲۵۳ - ۲۵۱-۲۵۰-۲۴۹-۲۴۸-۲۴۷

- ۲۵۹ - ۲۵۸-۲۵۷-۲۵۶-۲۵۵-۲۵۴

- ۲۶۷ - ۲۶۶-۲۶۵-۲۶۴-۲۶۳-۲۶۱

- ۲۷۷ - ۲۷۴-۲۷۱-۲۷۰-۲۶۹-۲۶۸

- ۲۸۸ - ۲۸۴-۲۸۳-۲۸۲-۲۸۱-۲۸۰

- ۲۹۵ - ۲۹۴-۲۹۳-۲۹۱-۲۹۰-۲۸۹

- ۳۰۲ - ۳۰۱-۳۰۰-۲۹۸-۲۹۷-۲۹۶

- ۳۰۸ - ۳۰۷-۳۰۶-۳۰۵-۳۰۴-۳۰۳

۳۰۹

نادرآباد ۲۶۸-۲۶۷-۱۵۸

نادرقلی خان - ۶۴ - ۶۲-۶۱-۶۰-۱۸-۱۷-۲

۱۳۲-۱۳۹-۱۲۴-۱۱۸-۱۱۷-۶۷-۶۶

نجف ۱۶۰

نجفیخان ۱۹۸

نخجوان - ۲۶۱-۱۸۴-۱۴۰-۱۲۲-۸۴-۱۲

۲۸۰-۲۶۵-۲۶۳

نصرالمیسرزا - ۲۵۷-۲۴۴-۲۳۷-۱۲۲-۱۲۰

۲۵۸

۳۱۲-۳۱۱-۳۱۰	منجیل	۱۲۹-۱۲۵-۱۲۰-۹۰-۸۰-۷۵-۶۲-۸	مرو
۳۵۳	سنتیت (قبیلہ)	۲۶۵-۲۶۰-۱۶۶-۱۵۰-۱۴۹-۱۴۳	
۳۱۳	موچاپور	۲۹۳-۲۷۸-۲۶۷-۲۶۶	
۶۳	مورچہ خور	۱۷۷-۱۷۶-۱۷۴	مروی (احمدخان)
۱۳۸	موسی بک بک	۲۶۰	مروی (شاہ قلی خان)
۲۲۲	موغب		مزیلان ۳۱۱
۲۹۹	مولوف یف (س.)	۱۴۰-۱۳۷-۱۳۶	مستوفی الممالک
	مہدی خان ← امتر آبادی		مستوفی الممالک (یا مقرب الخاقان محمد سیرزا
۶۲	مہمان دوست (رود)		بار) ۱۰۰
۱۲۵	مہند	۱۹۷-۱۶۹-۱۲۰-۶۹-۱۱	مسقط
۲۶۸	میاب	۷۵-۷۳-۶۷-۵۵-۴۹-۳۷-۲۹-۲۸-۵	مسکو
۳۱۲-۱۸۰	میانہ	۱۵۹-۱۴۹-۱۳۵-۸۲-۸۰	
۲۴	میخائیلوف (ای.)	۱۸۱-۱۶۸-۱۶۳-۱۲۵-۷۸-۶۱-۲	مشهد
۷۵	میرآباد	۳۱۱-۳۱۰-۲۸۵-۲۸۰-۲۷۳-۲۶۸	
۲۹۸	میر محمود		مشہدی ہا ۱۷۱
۲۲۸	میرزا زکی		مظفر علی خان ۱۹۷
۷۳	میرزا زمان		بغان (قبیلہ) ۲۴۰-۲۳۹
۱۶۸-۱۶۷	میرزا زئیل		بغان (ایالت) ۲۴۳
۱۳۹	میرزا شفیع	۱۳۲-۶۷-۶۶-۱۹-۱۸-۱۷-۴	بغان (دشت)
۱۶۷	میرزا عباس	۲۵۰-۲۴۰-۲۳۵-۲۲۵-۱۸۰-۱۴۷	
۱۳۹	میرزا علی	۲۶۴-۲۶۱	
۲۸۵-۲۸۴-۳۸	میروپ (وال)	۱۲۰-۷۴-۷۳-۶۸-۶۷-۴۷	مغول
۲۷-۲۱-۹-۸-۱	میکلوخوما کلای (ن.د.)		مغولان ۴۷-۳۷
۱۶۷-۱۲۹-۸۸-۸۴-۵۹-۵۸-۵۵-۵۲			مغول کبیر ۲۹۹-۲۲۶
۱۸۱-۱۷۰		۱۵۹-۱۵۸	ملا باشی (علی اکبر)
		۲۱۳	ملک خجور

۹۴-۹۳-۸۱	یموت (قبیله) ۱۲۴-۱۸۹-۱۹۰-۲۰۶-۲۰۶
۲۶۱-۲۰۸	یهره وانسکی (س.) ← یهره وانتسی (سیمون)
۱۹۸	یوسف پاشا
۸۲	یهودیان
	یهره وانتسی (سیمون) ۱۶-۳۸-۳۹-۴۲-۴۴

نظام الدین محمد حاج الحسین الصفوی ه ←	هرات ۸-۶۸-۸۸-۸۹-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۷
سهدی خان	۱۲۸-۱۳۹-۱۷۱-۲۰۸-۲۰۳
نقله بر ۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲	هزاراسب ۲۰۴
نورعلی ۲۰۷	هزارجات ۹۸
نورك ۳۹	هشترخان ۲۴-۲۶-۲۸-۲۹-۳۰-۸۰-۸۲
نهاوند ۲	۸۳-۸۵-۲۸۶
نیا زخان ۲۰۹	هلاکوخان ۲۹۵-۲۹۶
نیشابور ۱۲۱-۱۸۹-۳۱۰-۳۱۱	هلاکوثیان ۳۷
و	همدان ۳۰-۵۷-۶۵-۸۹-۱۰۷-۱۸۰-۱۸۳
واردارا ۴۱	۱۸۴-۲۱۵-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳
واستاك ۴۹	۲۴۴-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۷-۲۷۹-۲۸۲
واگارشاپات ۴۱-۴۲	۲۹۵-۲۹۸-۳۱۱
واناندا ۱۵	هندوان ۸۳
وند (روستا) ۲۶۳	هندوستان (هند) ۶-۱۲-۲۴-۶۱-۶۷-۶۸
وولینسکی (آ.پ.) ۲۷-۵۵	۷۳-۷۴-۸۸-۸۹-۹۶-۱۰۳-۱۰۵-۱۰۶
ه	۱۱۹-۱۲۵-۱۲۹-۱۳۹-۱۵۰-۱۷۳
هامبورك ۳۰	۱۷۹-۲۰۳-۲۶۵-۲۶۹-۲۷۱-۲۸۰
هامر (ج.) ۱۵۸	۲۸۴-۲۸۸-۲۹۹-۳۰۰
هانوی (جان) ۳۰-۱۰۵-۱۰۶-۱۴۷-۱۴۸	هندستان مغولی ۱۱۹-۲۱۳
۱۰۴-۱۰۵-۱۰۷-۱۰۶-۱۶۳-۱۸۰	هویزه ۱۰
۱۸۱-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۲۱۲-۲۶۱	ی
۲۷۶-۲۷۷-۲۷۹-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۴	یاگوس ۴۱
۲۸۵	یرمولوف ۲۰
یزد ۵۹	یره وانتسی (ابراهام) ۱۹-۲۶۸

@yehbaghalketab

Государственное хранилище рукописей Арм. ССР (Матенадараи) «Персидские официальные документы XVI—XVIII вв. дивана Эчмиадзинского католикоса».

محمد كاظم. تاريخ عالم اراى نادری.

(Отдел рукописей Института востоковедения АН СССР, т. I—III, д-430).

«Акты, собранные Кавказской археографической комиссией» (АКАК), под ред. Ад. Берже, т. I—III, Тбилиси, 1866 и следующие годы.

Бакиханов-Кудси Аббас-Кули-ага, *Гюлистан-Ирам*, Баку, 1926. [Братищев В.], *Известия о происшедших между шахом Надиром и старшим его сыном Риза Кулы-мирзою печальных приключениях в Персии в 1741—1742 гг., ныне сообщенное сочинение канцелярии советника Василия Братищева*, СПб., 1763.

Бутков П. Г., *Материалы для новой истории Кавказа с 1722 по 1803 г.*, т. I—III, СПб., 1869.

Гербер И. Г., *Известия о находящихся с западной стороны Каспийского моря, между Астраханью и рекой Курой народах и землях и их состоянии в 1728 г.* («Сочинения и переводы, к пользе и увеселению служащие», 1760, июль—октябрь).

Гилянecц Саргис, *Дневник осады Исфагана афганцами* («Записки Имп. Академии наук», т. XVI, приложение 3, СПб., 1870).

Ереванци Абраам, *История войны 1721—1736 гг.*, Ереван, 1939.

Зевакин Е. С., *Азербайджан в начале XVIII в. (Извлечения из дневника А. П. Волынского)*. («Известия Общества исследования и изучения Азербайджана», вып. IV, Баку, 1929, № 8).

«Колониальная политика российского царизма в Азербайджане в 20—60-х годах XIX в.», т. I и II, М.—Л., 1936—1937.

Лерх И., *Путешествие 1733—1735 гг. из Москвы в Астрахань и по странам, лежащим на западном берегу Каспийского моря* («Новые ежемесячные сочинения», ч. 43, СПб., 1790).

«Материалы архивов министерств иностранных дел Англии, Австрии и Франции», изданные в «Сборниках Императорского русского исторического общества», т. 3, 49, 56, 69, 76, 85, 96, 103 и др.

«Материалы по истории Грузии», Тифлис, 1895.

«Материалы по истории туркмен и Туркмени», т. II, М.—Л., 1938.

«Очерк расстройства Персии перед появлением Надир-шаха» («Московский наблюдатель», 1838, т. 14).

«Передняя Азия в документах», кн. I (Нахичеванские рукописные документы XVII—XIX вв.), персидский текст, русский перевод и комментарий под ред. Ю. Н. Марра, Тбилиси, 1936.

«Персидские документы Матенадарана», вып. I, Указы XV—XVI вв., сост. А. Д. Папазян, историческая редакция М. С. Хасратяна и Л. С. Хачикяна, Ереван, Изд-во АН Армянской ССР, 1956 (на русском, армянском и персидском языках).

[Решетов С.], *История о персидском шахе Тахмас Кулы хане, с французского на русский язык переведенная ассесором Степаном Решетовым*, СПб., 1790.

«Собрание актов, относящихся к обозрению истории армянского народа», т. I—III, М., 1833—1838.

@yehbaghalketab

کتابنامه

آثار پایه

Маркс К., *Капитал*, т. III, М., 1955.

Маркс К., *Письмо к Энгельсу от 2 июня 1853 г.* (К. Маркс и Ф. Энгельс, Сочинения, т. XXI, изд. 1).

Маркс К., *Письмо к Энгельсу от 25 сентября 1857 г.* (К. Маркс, Ф. Энгельс, Избранные произведения в двух томах, т. II, М., 1948).

Маркс К., *Формы, предшествующие капиталистическому производству*, М., 1940.

Маркс К., *Хронологические выписки*, тетради I—III («Архив Маркса и Энгельса», тт. V—VII, М., 1938—1940).

Энгельс Ф., *Избранные военные произведения*, т. I—II, М., 1956.

Энгельс Ф., *Крестьянская война в Германии* (К. Маркс и Ф. Энгельс, Сочинения, т. 7, изд. 2, М., 1956).

Энгельс Ф., *О разложении феодализма и развитии буржуазии* (К. Маркс и Ф. Энгельс, Сочинения, т. XVI, ч. I, изд. 1).

Энгельс Ф., *Письмо к Марксу от 6 июня 1853 г.* (К. Маркс и Ф. Энгельс, Сочинения, т. XXI, изд. 1).

Энгельс Ф., *Происхождение семьи, частной собственности и государства*, М., 1953).

Ленин В. И., *Развитие капитализма в России* (Сочинения, т. 3, изд. 4).

Ленин В. И., *О государстве* (Сочинения, т. 29, изд. 4).

منابع

АВПР, ф. «Сношения России с Персией», дела за 1723—1747. АВПР, ф. «Сношения России с Бухарой», приказные дела новых лет.

ЦГАДА, «Журнал А. Волынского, Персидские дела 1715—1718 гг.», № 2.

ЦГВИА, «Журнал русского коменданта в Дербенте полковника Юнгера», ф. ВУА 18—472 (Извлечения из Кизлярского архива 1722, 1728, 1731).

ЦГВИА, «О заведении регулярных войск в Персии», составлен капитаном П. Ермоловым, ф. ВУА 50—077.

«Tadhkira^۱ al-muluk, a manual of Safavid administration». Persian text. Transl. and explained by V. Minorsky, Cambridge, 1943.
Tavernier J. B., *Les six voyages de J. B. Tavernier*, vol. I—II, Paris, 1676.

M. de Tienn, *Relation de Dourry Effendi*, Paris, 1810.

ابو الحسن بن محمد امين گلستانه مجمل تورخ بعد نادری
Leiden 1896

ميرزا محمد مهدی خان استرآبادی، انشاء نامه، تبریز، ۱۹۰۹.

ميرزا محمد مهدی خان استرآبادی، تاريخ نادری بمبئی، ۱۷۴۹

Արքայազն կաթողիկոս Կրետացի, Պատմութիւն անցիցն իւրոց և Նառիր շահին պարսից. Վազարշապատ. 1870.

Զարարիա Ագուլեցի. Օրագրութիւն, Երևան, 1938.

Կալվածագրեր և տնտեսական այլ գործարքների վերաբերյալ արխիվային վավերագրեր. Երևան, 1941.

Սիմեոն կաթողիկոս Երևանցի. Զամբո. Վազարշապատ. 1873.

Տամբուր Կուշուկ Զարութիւն. Թախմալ-կուլի. Գիտ. նութների ժողով-Երևան, 1941, էջ 100—123.

Ուղագրութիւններ. Երևան, 1934, հ. 1—2.

Նաչատուր Զուղանցի. Պատմութիւն պարսից. Վազարշապատ. 1905.

پژوهش‌ها و آثار داهنما

Али-заде А. А., *Земельная политика ильханов в Азербайджане (XIII—XVI вв.)* («Труды Института истории АН Азербайджанской ССР, т. I, 1947).

Али-заде А. А., *Социально-экономическая и политическая история Азербайджана в XIII—XIV вв.*, Баку, 1956.

Արարտիկյան Արտիկյան, *Автобиография*, т. I—II, СПб., 1868.

Арунова М. Р., *Рост феодальной эксплуатации и борьба народных масс Ирана в 30—40-х годах XVIII в.* (Автореф. диссертации, Л., 1956).

Арунова М. Р., *Фирман Надир-шаха* («Советское востоковедение», 1958, № 2).

Արությունյան Բ. Մ., *Крупное монастырское хозяйство в Армении в XVII—XVIII вв.*, Ереван, 1940.

Արությունյան Ս. Բ., *Освободительное движение армянского народа в первой четверти XVIII в.*, М., 1954.

«Астраханские губернские ведомости», 1847, № 26—32.

Ասրաֆյան Կ. Յ., *Антифеодальные движения в империи Надир-шаха Афшара в 40-х годах XVIII в.* («Ученые записки Института востоковедения АН СССР», т. VII, 1953).

Ասրաֆյան Կ. Յ., *Распад государства Сефевидов (1502—1722)* («Труды кафедры стран Среднего Востока МГУ», М., 1951).

Բартольд В. В., *К вопросу о феодализме в Иране* («Новый Восток», 1930, № 28).

Բартольд В. В., *К истории крестьянских движений в Персии* («Из далекого и недавнего прошлого», сб. в честь Н. И. Кареева, 1923).

Բартольд В. В., *К истории орошения Туркестана*, СПб., 1914

«Сборник материалов для описания местностей и племен Кавказа», вып. 46, Махач-Кала, 1929.

[Соймонов Ф. И.], «Описание Каспийского моря и чиненных на оном российских завоеваний, яко часть истории государя императора Петра Великого, трудами тайного советника, губернатора Сибири Ф. И. Соймонова», СПб, 1763.

«Указы кубинских ханов». Персидский текст, русский перевод и комментарий, Тбилиси, 1937.

Шемахецин Акон, *Походы Тахмасп Кули-хана (Надир-шаха) и избрание его шахом* (перевод С. Тер-Аветисяна), Ереван, 1932.

Abd-al-Karim Kashmiri, *Voyage de l'Inde à la Mekke. Exf. et trad. par L. Langles*, Paris, 1797.

Chardin, *Voyages du chevalier Chardin en Perse et autres lieux*, t. I—V, Paris, 1830.

«A chronicle of the carmelites in Persia and the papal mission of the XVII and XVIII centuries», London, 1939, vol. I—II.

Emin J., *Life and adventures of Emin J.*, London, 1792.

Fraser James, *The history of Nadir shah, formerly called Thamas Kuli khan*, London, 1742.

Jones William, *Histoire de Nadir Chah connu sous le nom de Thahmas Kuli Khan, empereur de Perse*. Trad. d'un manuscrit persan, London, 1799.

Hanway Jonas, *An historical account of the British trade over the Caspian sea: with the authors journal of travels from England through Russia into Persia, and back through Russia, Germany and Holland*, vol. I—II, London, 1754.

Hanway Jonas, *Beschreibung seiner Reisen von London durch Rußland nach Persien, Hamburg und Leipzig*, Bd. I—II, 1754.

Krusinski J. B., *Histoire des révolutions de Perse*, vol. I—II, Paris, 1729—1742.

[Lerch J. J.], «Auszug aus dem Tagebuch von einer Reise, welche D. Johann Jacob Lerch von 1733 bis 1735 aus Moskau nach Astrachan und in die Ufer auf der Westseite des Caspischen Sees belegen Landes gethan hat» (Büschings «Magazin», Bd. III, Hamburg, 1769).

[Lerch J. J.], «Nachricht von der zweiten Reise nach Persien, welche der Keiserliche Russische Collegienrath J. J. Lerch von 1745 bis 1747, gethan hat» (Büschings «Magazin», Bd. X, Hamburg, 1776).

«Lettres édifiantes et curieuses, écrites des missions étrangères», t. IV, nouv. éd., Paris, 1780.

Mahammed Ali Hekmat, *Essai sur l'histoire des relations politiques irano-ottomanes de 1722 à 1747*, Paris, 1937.

Mamie-Clairac, *Histoire de Perse*, Paris, 1750.

[Du Mans], «Etat de la Perse, en 1660 per le p(ere) Raphael du Mans». Publié avec notes et appendice par Ch. Scheffer, Paris, 1890.

Otter, I., *Voyage en Turquie et en Perse, avec une relation des expéditions de Thomas Koulikhan*, vol. I—II, Paris, 1748.

Picault Sh., *Histoire des révolutions de Perse* t. I—II, Paris, 1810.

[Sheikh Hasin], «The life of Sheikh Mohammed Ali Hasin, written by himself», ed. by F. S. Belfour. Persian text with an english translation, London, 1830—1831.

- Миклухо-Маклай Н. Д., *Из истории афганского владычества в Иране* («Ученые записки ЛГУ», Л., 1954, № 179).
- Миклухо-Маклай Н. Д., *О первом томе труда Мухаммеда Казима*, («Советское востоковедение», 1948, т. V).
- Миклухо-Маклай Н. Д., *Рукопись «Алам-и-Надир»* («Ученые записки Института востоковедения АН СССР», т. VI, 1953).
- Миклухо-Маклай Н. Д., *Труд Мухаммед-Казима и его значение для истории Туркмени* («Известия Туркменского филиала Академии наук СССР», 1945, № 5—6).
- Молчапов А. А., *К характеристике налоговой системы в Герате эпохи Алишера Навои* («Сборник статей об Алишере Навои», Ташкент, 1940).
- Папазян А. Д., *Аграрные отношения в Ереванском ханстве в XVII в.* (канд. диссертация), Ереван 1954.
- Пахомов Е. А., *Краткий курс истории Азербайджана*, Баку, 1923.
- Петрушевский И. П., *Азербайджан в XVI—XVIII вв.* («Сборник статей по истории Азербайджана», вып. 1, Баку, 1949).
- Петрушевский И. П., *Вакуфные имения Ардебильского мазара в XVII в.* («Труды Института истории им. А. Бакиханова Академии наук Азербайджанской ССР», т. 1, Баку, 1947).
- Петрушевский И. П., *Восстание ремесленников и городской бедноты в Тебризе в 1573 г.* («Известия Азербайджанского филиала Академии наук, 1942, № 3).
- Петрушевский И. П., *Иранские источники по истории Азербайджана в XVI—XVIII вв.* («Известия Азербайджанского филиала Академии наук, 1942, № 8).
- Петрушевский И. П., *К вопросу об иммунитете в Азербайджане в XVII—XVIII вв.* («Исторический сборник», т. 4, М.—Л., 1935).
- Петрушевский И. П., *К вопросу о прикреплении крестьян к земле в Иране в эпоху монгольского владычества* («Вопросы истории», 1947, № 4).
- Петрушевский И. П., *Очерки по истории феодальных отношений в Азербайджане и Армении в XVI—начале XIX вв.*, Л., 1949.
- Петрушевский И. П., *Персидские официальные документы как источник по истории феодальных отношений в Армении и Азербайджане в XVI—начале XIX вв.* («Проблемы источниковедения», кн. III, Л., 1940).
- Петрушевский И. П., *Формы феодальной зависимости крестьян в Иране в XIII—XIV вв.* («Советское востоковедение», 1955, № 5).
- Полнектов М. А., *Европейские путешественники XIII—XVIII вв. по Кавказу*, Тбилиси, 1935.
- Попов А. И., *Сношения России с Бухарой и Хивой при Петре I*, СПб., 1863.
- Потапов Л. П., *Патриархально-феодальные отношения у народов Средней Азии* («Вопросы истории», 1954, № 8).
- Рейснер И. М., *К вопросу о складывании афганской нации* («Вопросы истории», № 7, М., 1949).
- Рейснер И. М., *Развитие феодализма и образование государства у афганцев*, М., 1954.
- Рейснер И. М., *Роль афганцев в Индии* («Ученые записки Тихоокеанского института», М.—Л., 1949).

- Бартольд В. В., *Персидская надпись на стене анииской мечети Мануче* (Анииская серия, № 5), СПб., 1911.
- Бартольд В. В., *Приложения к протоколу X заседания Отделения исторических наук и филологии Российской академии наук, 17 сентября 1919 г.* («Известия Академии наук по отделению общественных наук», ч. II. Пг., 1919).
- Башарин Г. Н., *О патриархально-феодальных отношениях в Якутии в XVIII—XIX вв.* («Вопросы истории», 1955, № 3).
- Беленицкий А. И., *К вопросу о социальных отношениях в Иране* (сб. «Советское востоковедение», т. V, 1948).
- Беленицкий А. И., *К истории феодального землевладения в Средней Азии при Тимуридах (институт сююргал)* («Историк-марксист», 1941, № 4).
- Богданова Н. Г., *К вопросу о феодальной эксплуатации кочевников в Закавказском крае в первой трети XIX в.* («Исторический архив», т. II, М.—Л., 1939).
- Будагов Л., *Сравнительный словарь тюрко-татарских наречий*, ч. I—II, СПб., 1869.
- Владимирцов Б. Я., *Общественный строй монголов. Монгольский кочевой феодализм*, Л., 1934.
- Джеванди Г., *О политическом существовании Карабагского ханства в 1747—1805 гг.* [газ. «Кавказ» (Тбилиси), 1884, № 139, 150, 154, 161, 167].
- Заходер Б. Н., *История восточного средневековья (Халифат и Ближний Восток)*, 1944, Изд. МГУ.
- Заходер Б. Н., *Спасет-намэ*, М.—Л., 1949.
- Заходер Б. Н., *Хорасан и образование государства Сельджуков* («Вопросы истории», 1945, № 5—6).
- Зевакин Е. С., *Азербайджан в начале XVIII в.* («Известия Общества обследования и изучения Азербайджана», Баку, 1929, вып. IV, № 8).
- Зевакин Е. С., *Прикаспийские провинции в эпоху русской оккупации* («Известия Общества обследования и изучения Азербайджана», 1928, № 5).
- Иванов М. С., *Очерк истории Ирана*, 1952.
- Иванов П. П., *Архив хивинских ханов XIX в. Исследование и описание документов с историческим введением*, Л., 1940.
- Иванов П. П., *Хозяйство джуббарских шейхов*, М.—Л., 1954.
- История народов Узбекистана», Ташкент, 1940.
- Кншмишев С. О., *Походы Надир-шаха в Герат, Кандагар, Индию и события в Персии после его смерти*, Тифлис, 1889.
- Комаров В. В., *Персидские войны 1722—1725 гг.* («Русский вестник», 1867, № 54).
- Козубский Е. И., *История города Дербента, Темир-Хан-Шура*, 1906.
- Левинатов В. Н., *Очерки из истории Азербайджана в XVIII в.* Баку, 1948.
- Лысцов В. П., *Персидский поход Петра I*, М., 1950.
- Миклухо-Маклай Н. Д., *Афганское нашествие в Иране* (канд. диссертация), Ташкент, 1945 г.

Марианна Рубеновна АРУНОВА
и Клара Зармайроона АШРАФЯН
ГОСУДАРСТВО НАДИР-ШАХА АФШАРА
(Очерки общественных отношений в Иране
30—40-х годов XVIII в.)

*

Утверждено к печати
Ученым советом Института востоковедения
Академии наук СССР

*

Редактор издательства Э. Д. Кастельская
Художник Л. Г. Ларский
Художественный редактор Л. С. Эрман
Технический редактор А. К. Красная
Корректоры Г. В. Афонина и М. Н. Гарбер

Сдано в набор 5/III 1958 г. Подписано к печати 19/V 1958 г. Т-05704.
Формат 84×108¹/₃₂ Печ. л. 8,875 Усл. п. л. 14,56 Уч.-изд. л. 16,22
Тираж 2800 Зак. 635 Цена 12 руб. 35 коп.

Издательство восточной литературы
Москва, Центр, Армянский пер., 2.

*

Типография Издательства восточной литературы
Москва, И-45, Б. Кисельный пер., 4.

- Синха Н. К., Банерджи А. Ч., *История Индии*, М. 1954
Соловьев С., *История России с древнейших времен*, т. 21,
Изд-во «Общественная польза», СПб.
Тамай А., *Борьба народов Дагестана за свою независимость
(30—40-е годы XVIII в.)* (канд. диссертация), М., Институт исто-
рии Академии наук СССР, 1953.
Тер-Аветисян С. В., *Город Джуга. Материалы по истории тор-
говых сношений джугинских купцов XV—XVII вв.*, Тбилиси, 1937.
Тер-Мкртичан Я. Х., *Надир-шах и Армения* (канд. диссертаци-
я), М., Московский Государственный университет им. Ломоносова,
1948.
Чехович О. Д., *К истории Узбекистана XVIII в.* («Труды Инсти-
тута востоковедения Узбекской академии наук», 1954).
«Церковно-общественный сборник», 1878, № 94, 95.
Эзов Г. А., *Начало сношения Эчмиадзинского патриаршего
престола с русским правительством*, Тифлис, 1901.
Эзов Г. А., *Сношения Петра Великого с армянским народом*,
СПб., 1898.
Browne E. G., *A history of Persian literature in modern times
(A. D. 1500—1924)*, Cambridge, 1924.
Durahnd M., *Nadir Shah*, London, 1908.
Hammer J., *Histoire de l'empire Ottomane*, vol. IV — XIV, Paris,
1836—1839.
Lockhart L., *Nadir shah, Critical study, based mainly upon con-
temporary sources*, London, 1938.
Minorsky V., *Esquisse d'une histoire de Nadir-Chah*, Paris, 1943.
Minorsky V., *A soyurghal of Qasim b. Jahangir Aq-Qoyunlu*,
903/1498 («Bulletin of the School of oriental studies», vol. IX,
part 4, 1939).
Minorsky V., *Tiyul* («Encyclopédie de l'Islam», Supplements,
livre «M» bis).
لارودی نور الله زندگانی. نادر شاه پسر شمشیر. تهران، ۱۳۱۹
رضا قلی حدایت روضت، انصغائی نصری. طهران، ۱۷۵۹